



دانشکده: علوم انسانی

رساله دکتری رشته: تاریخ گرایش: تاریخ اسلام

**عنوان رساله:**

تبیین رابطه‌ی خطابه و قدرت و منبر و سیاست

در دوره‌ی عباسی (۱۳۲ - ۶۵۶ هـ.ق)

نام دانشجو:

سید محمد شیخ احمدی

استاد راهنما:

دکتر صادق آئینه‌وند

شهریور ۱۳۸۹

## چکیده

در دوره‌ی خلافت عباسیان خطابه و منبر اهمیت زیادی پیدا کرد. از سوی بردن نام خلیفه در خطبه‌های نماز در یک شهر یا روستا، نشان از رسمیت داشتن قدرت خلیفه در آن‌جا داشت و خطابه نماد رسمیت یافتن قدرت سیاسی به حساب می‌آمد. از سوی دیگر منبر که بر روی آن خطابه ایراد می‌شد، محل اعلام سیاست‌های رسمی نظام خلافت محسوب می‌شد.

در این دوره خطیبان شهرها و روستاهای بزرگ به صورت مستقیم یا غیر مستقیم توسط خلیفه انتخاب می‌شدند و حکومت آن‌ها را منصوب و یا عزل می‌کرد. خطیبان همیشه در راستای سیاست‌های نظام خلافت و در جهت تقویت آن، خطابه می‌خواندند و خلفا نیز تا وقتی که خطیبان در این مسیر حرکت می‌کردند، از آن‌ها حمایت می‌نمودند. همچنین سیاست‌های فرهنگی مورد نظر نظام خلافت از طریق منابر به اطلاع مردم می‌رسید و خطیبان با اعلام این سیاست‌ها و تأکید بر آن‌ها سعی داشتند، مشروعیت نظام خلافت عباسی را در اذهان مردم نهادینه سازند و هر گونه حرکتی در مقابل این نظام را نامشروع جلوه دهند آن‌ها با تبلیغ این سیاست‌ها تلاش می‌کردند، دیدگاه‌های سیاسی و عقیدتی مورد تایید نظام خلافت را تنها دیدگاه صحیح در جامعه اسلامی معرفی کنند و مانع از ایجاد و یا گسترش هویت‌های مختلف فکری شوند. بنابراین از یک سو میان خطابه و قدرت سیاسی و از سوی دیگر میان منبر و سیاست پیوند عمیقی ایجاد می‌شد. این پیوند باعث شد که عباسیان به عنوان یک رسانه ارتباطی تاثیرگذار به خطابه و منبر بنگرند و به تقویت کارکرد آن در جهت منافع خود بپردازند.

این رساله علاوه بر توصیف وضعیت خطابه و منبر در دوره خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶هـ.ق) به تبیین رابطه‌ی خطابه و قدرت و منبر و سیاست در این عصر پرداخته و کارکردهایی را که خطابه و منبر برای نظام خلافت عباسی داشت، مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

**کلید واژه‌ها:** خطابه، منبر، قدرت سیاسی، سیاست فرهنگی، خلافت عباسی.

## فهرست مطالب

شماره صفحه

عنوان

### فصل اول: مقدمه و کلیات طرح تحقیق

۱-۱ بخش اول: کلیات طرح تحقیق..... ۲

مقدمه..... ۲

۱-۱-۱ تعریف مسأله..... ۶

۱-۱-۲ سؤالات..... ۸

۱-۱-۳ فرضیات..... ۸

۱-۱-۴ پیشینه و ضرورت انجام پژوهش..... ۹

۱-۱-۵ اهداف و کاربردهای پژوهش..... ۱۰

۱-۱-۶ روش انجام پژوهش..... ۱۰

۲-۱ بخش دوم: چارچوب نظری تحقیق..... ۱۲

۱-۲-۱ مفاهیم نظری..... ۱۲

۱-۲-۱-۱ قدرت..... ۱۲

۱-۲-۱-۲ مشروعیت..... ۱۳

۱-۲-۱-۳ سیاست..... ۱۳

۱-۲-۱-۴ فرهنگ..... ۱۴

۱-۲-۱-۵ قدرت سیاسی..... ۱۴

۱-۲-۱-۶ سیاست فرهنگی..... ۱۵

## فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
۱-۲-۲ مبانی نظری تحقیق.....	۱۵
۳-۱ بخش سوم: نقد و بررسی منابع و پژوهش‌ها.....	۲۲
۱-۳-۱ تواریخ عمومی.....	۲۲
۲-۳-۱ تواریخ محلی.....	۲۵
۳-۳-۱ تواریخ دودمانی و سلسله‌نگارانه.....	۲۶
۴-۳-۱ منابع فرهنگ نامه‌ای و دایره المعارفی.....	۲۷
۵-۳-۱ منابع اعلام و وفیات.....	۲۹
۶-۳-۱ منابع ادبی مربوط به وعظ و خطابه.....	۳۰
۷-۳-۱ منابع سفرنامه‌ای.....	۳۱
۸-۳-۱ پژوهش‌های جدید.....	۳۱

### فصل دوم: پیشینه‌ی خطابه و منبر قبل از عصر عباسی

۱-۲ بخش اول: کلیاتی درباره‌ی خطابه و منبر.....	۳۴
۱-۱-۲ تعریف خطابه و کلیاتی درباره‌ی آن.....	۳۴
۲-۱-۲ تعریف منبر و کلیاتی درباره‌ی آن.....	۳۸
۲-۲ بخش دوم: خطابه و منبر در صدر اسلام.....	۴۲
۱-۲-۲ ویژگی‌های خطابه در صدر اسلام.....	۴۳
۱-۱-۲-۲ تأثیر قرآن بر خطابه.....	۴۳

## فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
۲-۱-۲-۲ تأثیر احادیث پیامبر(ص) بر خطابه.....	۴۵
۳-۱-۲-۲ بیان مقدمه‌ای یکسان در بیشتر خطابه‌ها.....	۴۶
۴-۱-۲-۲ پرهیز از به کارگیری سجع در خطابه‌ها.....	۴۷
۵-۱-۲-۲ آمیخته شدن خطابه به مفاهیم دینی.....	۴۷
۶-۱-۲-۲ تلاش برای محو ویژگی‌های منفی خطابه‌ی جاهلی.....	۴۸
۲-۲-۲ انواع خطابه و موضوعات آن در صدر اسلام.....	۴۹
۱-۲-۲-۲ خطابه‌ی دینی.....	۴۹
۲-۲-۲-۲ خطابه‌ی جنگی.....	۵۰
۳-۲-۲-۲ خطابه‌ی وفود ( هیأت نمایندگی ).....	۵۱
۴-۲-۲-۲ خطابه‌ی سیاسی.....	۵۲
۳-۲-۲ عوامل شکوفایی و رونق خطابه در صدر اسلام.....	۵۵
۴-۲-۲ تاریخچه‌ی منبر در صدر اسلام.....	۵۶
۳-۲ بخش سوم: خطابه و منبر در عصر اموی.....	۶۴
۱-۳-۲ ویژگی‌های خطابه در عصر اموی.....	۶۵
۱-۱-۳-۲ استشهاد به آیات قرآنی در خطابه‌ها.....	۶۵
۲-۱-۳-۲ استفاده از شعر در خطابه‌ها.....	۶۶
۳-۱-۳-۲ طولانی بودن خطابه‌ها.....	۶۶

## فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
۶۷.....	۴-۱-۳-۲ استفاده از تهدید و ارعاب در خطابه.....
۶۷.....	۵-۱-۳-۲ غلبه‌ی بُعدِ سیاسی بر بُعدِ دینی خطابه.....
۶۸.....	۶-۱-۳-۲ شیوع قصه‌گویی در خطابه‌ها.....
۶۹.....	۲-۳-۲ انواع خطابه و موضوعات آن در عصر اموی.....
۶۹.....	۱-۲-۳-۲ خطابه‌ی سیاسی.....
۷۱.....	۲-۲-۳-۲ خطابه‌ی جنگی.....
۷۲.....	۳-۲-۳-۲ خطابه‌ی وفود.....
۷۳.....	۴-۲-۳-۲ خطابه‌ی وعظ و قصص.....
۷۴.....	۳-۳-۲ عوامل شکوفایی و رونق خطابه در عصر اموی.....
۷۴.....	۱-۳-۳-۲ عوامل سیاسی.....
۷۵.....	۲-۳-۳-۲ عوامل دینی.....
۷۵.....	۳-۳-۳-۲ ادامه‌ی فتوحات.....
۷۶.....	۴-۳-۲ خطیبان شهیر عصر اموی.....
۷۶.....	۱-۴-۳-۲ خطیبانِ حاکمیت اموی.....
۷۷.....	۲-۴-۳-۲ خطیبان اهل بیت و شیعیان‌شان.....
۷۸.....	۳-۴-۳-۲ خطیبان خوارج.....
۷۸.....	۴-۴-۳-۲ خطیبان زبیریان.....
۷۹.....	۵-۴-۳-۲ خطیبانِ وعظ و قصص.....

## فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
۲-۳-۵ تاریخچه‌ی منبر در عصر اموی.....	۸۰
<b>فصل سوم: سیاست‌های فرهنگی عباسیان و بهره‌گیری از خطابه و منبر در جهت آن</b>	
<b>۱-۳ بخش اول: سیاست‌های فرهنگی عباسیان برای کسب مشروعیت.....</b>	
۳-۱-۱ طرح شعار «الرضا من آل محمد(ص)».....	۸۵
۳-۱-۲ طرح انتساب به پیامبر(ص) و میراث‌بری از ایشان.....	۹۰
۳-۱-۳ ادعای خلیفه الهی و حقانیت الهی حکومت عباسی.....	۹۹
۳-۱-۴ بدگویی از بنی امیه.....	۱۰۵
۳-۱-۵ بهره‌گیری از تفکر مهدویت.....	۱۰۹
۳-۱-۶ تقویت پایگاه دینی نظام خلافت.....	۱۱۱
۳-۱-۷ پذیرش امارت استیلاء توسط خلفای عباسی.....	۱۲۰
<b>۲-۳ بخش دوم: سیاست‌های فرهنگی عباسیان در برخورد با رقیبان و مخالفان.....</b>	
<b>۱۲۹</b>	
<b>فصل چهارم: خطابه و منبر در عصر عباسی</b>	
<b>۱-۴ بخش اول: وضعیت خطابه و منبر در عصر عباسی.....</b>	
<b>۱۴۵</b>	
۴-۱-۱ تحولات خطابه در عصر عباسی و سیر آن از خطابه‌های سیاسی به خطابه‌های وعظ‌آمیز.....	۱۴۵
۴-۱-۲ خطابه‌گویی و امامت نماز توسط خلفا.....	۱۵۱
۴-۱-۳ منابر در عصر عباسی.....	۱۵۵

## فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
بخش دوم: کارکردهای خطابه و منبر در عصر عباسی.....	۱۶۳
۱-۲-۴ کارکرد خطابه و منبر در رسمیت یافتن قدرت خلیفه.....	۱۶۳
۲-۲-۴ کارکرد خطابه و منبر در رسمیت بخشیدن به ولی عهد خلیفه.....	۱۸۰
۳-۲-۴ کارکردهای صرفاً رسانه‌ای خطابه و منبر.....	۱۸۶
۱-۳-۲-۴ اعلام خبر وفات.....	۱۸۶
۲-۳-۲-۴ اعلام خبر پیروزی.....	۱۸۷
۴-۲-۴ کارکرد خطابه و منبر برای معترضان به سیاست‌های عباسیان.....	۱۸۹
۵-۲-۴ کارکرد خطابه و منبر برای مخالفان نظام خلافت عباسی.....	۲۰۰

### فصل پنجم: تحلیل محتوای تعدادی از خطابه‌های مهم دوران اسلامی

۱-۵ تعدادی از خطابه‌های مهم پیامبر(ص).....	۲۱۰
۱-۱-۵ خطابه پیامبر(ص) در اولین نماز جمعه شهر مدینه.....	۲۱۰
۲-۱-۵ خطابه پیامبر(ص) در روز احد.....	۲۱۱
۳-۱-۵ خطابه پیامبر(ص) در روز فتح مکه.....	۲۱۲
۴-۱-۵ خطبه حجه الوداع.....	۲۱۳
۲-۵ تعدادی از خطابه‌های مهم عصر راشدین.....	۲۱۶
۱-۲-۵ خطابه‌هایی از ابوبکر.....	۲۱۶
۱-۱-۲-۵ خطابه ابوبکر در سقیفه بنی ساعده.....	۲۱۶



## فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
۲۱۷.....	۲-۱-۲-۵ خطابه‌ای وعظ آمیز از ابوبکر.....
۲۱۸.....	۲-۲-۵ خطابه‌هایی از عمر بن خطاب.....
۲۱۸.....	۱-۲-۲-۵ خطابه عمر پس از رسیدن به خلافت.....
۲۱۹.....	۲-۲-۲-۵ خطابه‌ای دیگر از عمر.....
۲۲۰.....	۳-۲-۵ خطابه‌هایی از عثمان بن عفان.....
۲۲۰.....	۱-۳-۲-۵ خطابه عثمان پس از بیعت.....
۲۲۰.....	۲-۳-۲-۵ خطابه عثمان پس از شروع شورش‌ها.....
۲۲۲.....	۴-۲-۵ خطابه‌هایی از علی بن ابی‌طالب.....
۲۲۲.....	۱-۴-۲-۵ خطبه ۷۴ نهج البلاغه.....
۲۲۳.....	۲-۴-۲-۵ خطبه ۱۹۶ نهج البلاغه.....
۲۲۵.....	۳-۵ تعدادی از خطابه‌های مهم دوره‌ی اموی.....
۲۲۵.....	۱-۳-۵ خطابه معاویه در مدینه.....
۲۲۶.....	۲-۳-۵ خطابه عبدالملک مروان در مدینه.....
۲۲۷.....	۳-۳-۵ خطابه حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه.....
۲۲۹.....	۴-۵ تعدادی از خطابه‌های مهم دوره‌ی عباسی.....
۲۲۹.....	۱-۴-۵ اولین خطابه سفاح بر منبر کوفه.....
۲۳۱.....	۲-۴-۵ خطابه داوود بن علی.....

## فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
۲۳۳.....	۳-۴-۵ خطابه منصور در روز عرفه.....
۲۳۴.....	۴-۴-۵ خطابه منصور پس از کشته شدن ابو مسلم.....
۲۳۵.....	۵-۴-۵ خطابه منصور پس از قتل ابراهیم برادر نفس زکیه.....
۲۳۶.....	۶-۴-۵ خطابه ریاح بن عثمان مری در مدینه.....
۲۳۶.....	۷-۴-۵ خطابه هارون الرشید پس از شورش سپاه.....
۲۳۷.....	۸-۴-۵ خطابه وعظ آمیز هارون الرشید.....
۲۳۸.....	۹-۴-۵ خطابه امین پس از مرگ پدرش.....
۲۳۹.....	۱۰-۴-۵ خطابه وعظ آمیز مأمون در روز جمعه.....
۲۴۰.....	۱۱-۴-۵ خطابه وعظ آمیز مأمون در روز عید فطر.....
۲۴۲.....	۱۲-۴-۵ خطابه طائع در روز عید قربان.....
۲۴۳.....	۱۳-۴-۵ خطابه مسترشد در روز عید قربان.....
۲۴۶.....	۵-۵ تعدادی از خطابه‌های مهم مخالفان نظام خلافت عباسی.....
۲۴۶.....	۱-۵-۵ خطابه نفس زکیه.....
۲۴۷.....	۲-۵-۵ خطابه حسین بن علی شهید فخر.....
۲۴۷.....	۳-۵-۵ خطابه صاحب الزنج.....

## فهرست مطالب

شماره صفحه

عنوان

فصل ششم: شیوه‌های نظارت نظامِ خلافتِ عباسی بر خطیبان و واعظان و کنترل آن‌ها.

۱-۶ تعیین و انتصاب خطیبان و واعظان..... ۲۵۰

۱-۱-۶ شیوه تعیین خطیبان در عصر عباسی..... ۲۵۰

۲-۱-۶ انواع خطیبان در عصر عباسی..... ۲۵۵

۳-۱-۶ شیوه تعیین واعظان در عصر عباسی..... ۲۵۸

۲-۶ عزل خطیبان و منع واعظان..... ۲۶۱

۳-۶ دستور به خطیبان برای ایراد سخنی خاص..... ۲۶۳

۴-۶ دادن جایزه و پول به خطیبان..... ۲۶۵

نتایج..... ۲۶۸

فهرست منابع و مآخذ..... ۲۷۳

ضمائم..... ۲۸۸

ضمیمه الف: خطیبان شهرهای غیر از بغداد (خطیبانِ صرف خطیب)..... ۲۸۹

ضمیمه ب: خطیبان شهرهای غیر از بغداد (خطیبان واعظ و مدرس)..... ۲۹۲

ضمیمه ج: خطیبان شهرهای غیر از بغداد (خطیبان قاضی)..... ۲۹۴

## فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
ضمیمه د: نمودار خطیبانِ مساجد جامع شهر بغداد در عصر عباسی.....	۲۹۶
ضمیمه ه: خطیبان بغداد ( عباسیان از اخلاف منصور و از نسل مهتدی بالله).....	۲۹۷
ضمیمه و: خطیبان بغداد (عباسیان از اخلاف منصور و از غیر نسل مهتدی).....	۳۰۲
ضمیمه ز: خطیبانِ بغداد ( عباسیان غیر از نسل منصور ).....	۳۰۴
ضمیمه ح: خطیبانِ بغداد( هاشمیان غیر عباسی).....	۳۰۶
ضمیمه ط: خطیبان بغداد ( غیر هاشمی نسب).....	۳۰۷
ضمیمه ی: مشهورترین واعظان مرد در عصر عباسی.....	۳۰۸
ضمیمه ک: مشهورترین واعظان زن در عصر عباسی.....	۳۱۵
ضمیمه ل: مساجد جامع شهر بغداد در عصر عباسی.....	۳۱۷
Abstract.....	۳۱۹

## فصل اول

### مقدمه و کلیاتِ طرح تحقیق

## ۱-۱ بخش اول: کلیات طرح تحقیق

### مقدمه

با ظهور اسلام، خطابه و منبر به تدریج جایگاه خود را در جامعه‌ی اسلامی باز کرد. در زمانی که هیچ وسیله‌ی ارتباط جمعی وجود نداشت، منبر به عنوان یک رسانه‌ی عمومی مورد توجه قرار گرفت و پیامبر اسلام(ص) و خلفای راشدین از آن برای ارتباط با مسلمانان بهره گرفتند. امویان نیز استفاده از خطابه و منبر را در رویکرد سیاسی آن ادامه دادند.

با آغاز خلافت عباسی، خطابه و منبر به شکل یک نهاد سیاسی- فرهنگی به حیات خود ادامه دادند و در خدمت توجیه مشروعیت و تثبیت حکومت قرار گرفتند. در این دوره بردن نام خلیفه در خطبه‌ها به معنای رسمیت پیدا کردن قدرت او بود و منبر به تریبونی تبدیل شد که بر روی آن خطابه‌هایی در جهت اعلام سیاست‌های رسمی و تأثیر بر افکار عمومی و شکل‌دهی باورهای سیاسی- دینی مسلمانان ایراد می‌شد. در این خطابه‌ها علاوه بر تلاش برای مشروع جلوه دادن خلافت عباسیان، به انتقاد و بدگویی از مخالفان و منتقدان نظام خلافت و در نتیجه محدود کردن تفکرات غیر رسمی نیز توجه می‌شد.

با توجه به این مطالب، مشخص می‌شود که بررسی رابطه خطابه با قدرت و منبر با سیاست در عصر عباسی از اهمیت زیادی برخوردار است و درک چگونگی و ماهیت این رابطه تأثیر زیادی در شناخت بیشتر تاریخ این دوره دارد. با توجه به اهمیت موضوع، پژوهش حاضر درصدد است تا با تبیین رابطه خطابه با قدرت و منبر با سیاست، نقش منبر و خطابه را به عنوان یک رسانه‌ی فرهنگی- ارتباطی در تثبیت و تداوم خلافت عباسیان روشن سازد. در این راستا پرسش‌هایی مطرح گردید که برای پاسخ‌گویی به آن‌ها، فصل‌های مختلفی در این رساله تدوین شده‌اند.

قبل از معرفی فصول رساله، چند نکته لازم به توضیح است؛ اول این که مقصود از عنوان رساله - که ممکن است حوزه‌ی وسیعی را به ذهن مخاطب متبادر سازد- فقط استفاده‌ای است که عباسیان از خطابه و منبر می‌کردند. به عبارت دیگر موضوع اصلی این پژوهش بهره‌برداری گفتمان رسمی و رایج از خطابه و منبر است و سایر گفتمان‌های حاضر در دوره عباسی مد نظر نیستند؛ هرچند که برای فهم بیشتر مباحث گاهی از گفتمان‌های غیر رسمی نیز سخن به میان آمده است. نکته دوم این که مراد از خطابه در عصر عباسی، سخنرانی‌هایی است که توسط خلفا یا عمال آن‌ها یا خطیبان رسمی در موقعیت‌های گوناگون از جمله در نمازهای جمعه و اعیاد بر روی منابر برای مردم ایراد می‌شد و در بیشتر آنها، هدف تأثیر گذاری بر افکار عمومی در جهت منافع نظام خلافت بود.

نکته سوم این که به سبب گستردگی دوره‌ی تاریخی مورد بحث، تأکید بیشتر این پژوهش بر دوره‌های اولیه عصر طولانی خلافت عباسی است. بنابراین هرچه به اواخر دوران خلافت می‌رسیم به دلیل تضعیف جایگاه خطابه در جامعه و نیز فقدان منابع در این دوره بحث‌ها موجزتر می‌شود. همچنین به علت محدوده گسترده‌ای که تحت نفوذ اسمی عباسیان بود، بحث‌ها بیشتر بر سرزمین‌های شرقی خلافت و بویژه عراق که پایتخت عباسیان بود متمرکز شده است.

برای اینکه مباحث رساله دارای مبنایی تئوریک باشد، چارچوبی نظری برای آن در نظر گرفته شد که در فصل اول پس از تعریف مفاهیم نظری به آن پرداخته شده است. در این بخش بر اساس نظریات جامعه‌شناختی ماکس وبر در موضوع اقتدار و مشروعیت و انواع آن‌ها، قدرت خلافت عباسی بررسی و تحلیل شده است. البته لازم به ذکر است که نگارنده رساله، این نظریات را بدور از خطا و اشتباه و وحی منزل نمی‌داند و فقط از آن به عنوان یکی از دهها نظریه‌ی جامعه‌شناختی جهت تحلیل مسائل تاریخی این عصر سود برده است که نقطه نظرات متفاوتی در مورد آن می‌تواند وجود داشته باشد.

فصل دوم به پیشینه خطابه و منبر قبل از عصر عباسی اختصاص یافت و در دو بخش صدر اسلام و دوره‌ی اموی این پیشینه مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این فصل به تاریخچه خطابه و منبر در این دوره‌ها و انواع خطابه و ویژگی‌های آن و عوامل شکوفایی آن پرداخته شده است.

سیاست‌های فرهنگی عباسیان و بهره‌گیری از خطابه و منبر در جهت آن، موضوع فصل سوم این رساله است. در این فصل چند نمونه از سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت عباسی از جمله سیاست طرح شعار الرضا من آل محمد(ص)، طرح انتساب به پیامبر(ص) و میراث بری از ایشان، ادعای خلیفه الهی و حقانیت الهی حکومت عباسی، بدگویی مکرر از بنی امیه، بهره‌گیری از تفکر مهدویت، تقویت پایگاه دینی نظام خلافت و نهایتاً سیاست پذیرش امارت استیلا بررسی شده‌اند و نیز به چرایی و چگونگی استفاده نظام خلافت از خطابه و منبر در جهت اعلام و نهادینه کردن این سیاست‌ها و محدود کردن رقبا و مخالفان پرداخته شده است.

فصل چهارم ابتدا به بررسی وضعیت خطابه و منبر در عصر عباسی و سپس به کارکردهای خطابه و منبر در این عصر اختصاص یافت. بحث اصلی این فصل کارکرد خطابه و منبر در رسمیت یافتن قدرت خلیفه و ولیعهدش است، اما در بخش آخر این فصل، کارکردهای خطابه و منبر برای منتقدان و مخالفان نظام خلافت عباسی نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل پنجم به تحلیل محتوی تعدادی از خطابه‌های مهم دوران اسلامی و بویژه عصر عباسی اختصاص پیدا کرده است. در این فصل خطابه‌ها از منظر رویکرد تبیینی، تهاجمی، تدافعی یا وعظی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند و سیر تحولات گفتمانی آن‌ها بررسی شده است.

شیوه‌های نظارت و کنترل نظام خلافت عباسی بر خطیبان و واعظان، موضوع بحث فصل ششم و آخرین فصل این رساله است که چگونگی سلطه نظام خلافت را بر خطابه و منبر در جهت حفظ کارکردهای آن دو نشان می‌دهد.

همچنین برای تکمیل بحث‌های این رساله، در بخش ضمیمه معروفترین خطیبان و واعظان عصر عباسی با استناد به منابع تاریخی و ادبی معرفی شده‌اند.

در پایان لازم به ذکر است که گستردگی موضوع، کمبود منابعی که خطابه‌های عصر عباسی در آن‌ها ثبت شده باشند و دشواری دسترسی به آن‌ها، کار پژوهش و تدوین این رساله را به تأخیر انداخت. همچنین تصادف و مرگ دلخراش مادر که تعلق خاطر وصف ناشدنی میان ما وجود داشت و تبعاتی



که پس از آن در سیر زندگی نگارنده ایجاد کرد، سبب طولانی‌تر شدن روند کار رساله شد. ولی در نهایت با الطاف خاصه الهی و کمک عزیزانی که از آنها نام خواهیم برد این کار به سرانجام رسید.

استاد گرانقدر جناب آقای دکتر صادق آئینه‌وند که زحمت راهنمایی این رساله را متحمل شدند با ارشادات راه‌گشا و دلسوزانه خود این مسیر را هموار نموده و نگارنده را به سوی اهداف رساله سوق دادند. از ایشان سپاس وافر دارم و دوام توفیق و سرفرازی ایشان را از حضرت حق تمنا می‌کنم.

همچنین از اساتید محترم مشاور جناب آقای دکتر سید محمد حسین منظورالاجداد و جناب آقای دکتر خلیل پروینی کمال تشکر را دارم و طول عمر با عزت را از ایزد منان برایشان خواستارم؛ این بزرگواران نیز همواره من را از نظرات و پیشنهادات اصلاحی خود بهره‌مند می‌ساختند. بویژه از دکتر منظورالاجداد که مشوق و حامی فکری نگارنده در نگارش رساله بود و در این مدت بسیار فراتر از چارچوب کاری استاد مشاور مزاحم ایشان شدم، بسیار سپاسگزارم.

سپاسگزاری از مسئولین محترم کتابخانه‌های دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه تهران، دانشگاه کردستان، کتابخانه ملی، کتابخانه مجلس و کتابخانه تخصصی تاریخ در قم را بر خود واجب می‌دانم و برای همه آنان سلامتی و موفقیت آرزو می‌کنم.

اما سپاس و تشکر ویژه من به همسر محترمم تعلق دارد. ایشان در این مدت، علاوه بر آن‌که پشتوانه قوی روحی در تحمل مشکلاتم بود؛ زحمت تایپ و ویراستاری علمی و ادبی رساله را بر دوش گرفتند و در این زمینه بسیار به من کمک کردند. بی شک اگر صبر و حوصله ایشان در تحمل شرایط دوران پژوهش و تدوین رساله و نیز تایپ و ویراستاری آن نبود، این مهم به سرانجام مطلوب نمی‌رسید.

و در پایان سپاس می‌گویم ذات یکتایی را که همه ستایش‌ها لایق اوست.

"و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین"

## ۱-۱-۱ تعریف مسأله

یکی از ویژگی‌های دوره‌ی خلافت عباسیان (۱۳۲-۶۵۶هـ.ق)، چه در عصر اول عباسی (۱۳۲-۲۳۲هـ.ق) که خلفا خود به منبر می‌رفتند و چه بعد از آن که کسانی را به عنوان خطبای رسمی به منبر می‌فرستادند، شکل‌گیری تدریجی منبر به مثابه‌ی یک نهاد سیاسی-فرهنگی بود که در راستای توجیه استقرار حکومت عباسیان و مشروعیت‌بخشی به آنان به کار گرفته می‌شد.

هرچند ایجاد منبر به صدر اسلام بازمی‌گشت، اما در مقایسه با دوره‌ی اموی (۴۱-۱۳۲هـ.ق) که نهاد خلافت یک نهاد صرفاً سیاسی بود و منبر نیز کارکرد صرف سیاسی داشت و فقط توسط شخصیت‌های رسمی همچون خلفا و والیان و فرماندهان نظامی به کار گرفته می‌شد، در دوره‌ی عباسیان نهاد خلافت به دنبال کسب مشروعیت دینی رفت و به یک نهاد سیاسی-مذهبی تبدیل شد و در نتیجه کارکرد منبر از مکانی برای تبلیغ سیاست‌های رسمی حکومت فراتر رفته، به محلی برای تبلیغ آموزه‌های دینی و آموزش دستورهای اخلاقی تبدیل شد. به عبارت دیگر منبر علاوه بر کارکرد سیاسی که مظهر قدرت سیاسی بود، کارکرد فرهنگی نیز پیدا کرد و به تریبون تبلیغاتی حکومت تبدیل شد. در این دوره، خلفای عباسی برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خود از دو شیوه استفاده می‌کردند: اول از طریق زور و شمشیر و دوم از طریق تأثیر بر افکار عمومی. در جامعه سنتی آن روز مسلمانان، منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی مهم‌ترین نقش را در تأثیر بر افکار عمومی و شکل‌دهی باورهای سیاسی-مذهبی مردم ایفا می‌کرد و خلفا برای توجیه مشروعیت و ترویج دیدگاه‌های دینی خود، سیاست‌های فرهنگی‌شان نظیر تبلیغ وراثت اعمام به جای بنات، اقدام مأمون در حمایت از معتزله، حمایت متوکل از اهل حدیث، اعتقادنامه قادری و نظایر آن‌ها را به اجرا درمی‌آوردند. و نیز سعی داشتند از طریق منبر، نحله‌های مختلف فکری را که در اوایل خلافت عباسیان در جامعه اسلامی وجود داشت، به تدریج محدود کرده، مانع از ایجاد هویت‌های فکری مختلف شوند. همچنین زمینه را برای یکسان‌سازی هویتی و ایجاد معرفت دینی همسان در میان مسلمانان فراهم سازند و دیدگاه‌های رسمی مورد تأیید نظام خلافت را ترویج کنند. در این راستا حاکمیت سیاسی عباسیان به تدریج وعاظ و خطبای حرفه‌ای

را می‌پروراند تا بر منبر به عنوان یک نهاد فرهنگی نظر مردم را به سوی عباسیان جلب نمایند و به توجیه استقرار و تداوم حکومت آن‌ها بپردازند. این مسأله آنجا اهمیت بیشتری می‌یافت که خطیبان و واعظان نزد مسلمانان دارای ارزش و احترام بودند و این امر باعث می‌شد که پاره‌ای از اوقات خلیفه، خود و اطرافیانش در پای منبر و عاظم مشهور حاضر شوند. چنانکه ابن جبیر جهانگرد شهیر مسلمان در قرن ششم به هنگام دیدار از شهر بغداد از مجلس وعظ و عاظم مشهور، ابوالفرج ابن جوزی (متوفی ۵۹۷هـ) گزارش می‌دهد که خلیفه با خانواده و درباریانش در آن حاضر بودند. در این مجلس واعظ، آن چنان بلیغ و زیبا در مورد قیامت و احوال انسان در آن روز سخن گفت که همه حضار از جمله خلیفه به شدت به گریه افتادند. البته باید توجه داشت که واعظان تا زمانی مورد حمایت خلفا بودند که فقط حق خدا را به خلیفه گوشزد می‌کردند و اگر وارد مقوله حق الناس و بحث حقوق مردم بر خلفا می‌شدند، جایگاه خود را از دست می‌دادند. باید توجه داشت که ارتباط خطابه با قدرت و منبر با سیاست بر این مبنای تاریخی است که همواره نام خلیفه یعنی صاحب قدرت رسمی در خطبه‌ها ذکر می‌شد و خطابه نماد رسمیت قدرت سیاسی بود. همچنین، منبر مجرای سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت عباسی به شمار می‌رفت.

با توجه به آنچه گفته شد نقش منبر و خطابه به عنوان یک رسانه فرهنگی-ارتباطی در شکل‌گیری و تداوم قدرت عباسیان مسأله مهمی است که در تاریخ اسلام تاکنون توجه چندانی به آن نشده است و نگارنده این رساله در پی آن است تا با بررسی متون تاریخی و تحلیل آن‌ها به تبیین رابطه خطابه و قدرت و منبر و سیاست در دوره‌ی عباسیان بپردازد و در پرتو آن ابعاد مختلف مسأله فوق را روشن سازد.

## ۱-۱-۲ سؤالات

۱- سیاست‌های فرهنگی خلافت عباسی در درازای حاکمیتش بر مبنای رفع چه نیازهایی شکل

گرفت؟

۲- علل پیوند خطابه و قدرت و منبر و سیاست در عصر عباسی چه بود؟

۳- از سوی قدرت سیاسی عباسیان چه شیوه‌هایی برای در چنگ داشتن خطابه و منبر اعمال

می‌شد؟

۴- کارکرد منبر در تحکیم و بسط سلطه خلفای عباسی چه بود و دستگاه خلافت به چه شیوه‌ای

جبران می‌کرد؟

## ۱-۱-۳ فرضیات

۱- در آغاز استقرار خلافت عباسی نیاز به توجیه مشروعیت حکومت و در ادامه، هم تداوم حکومت

و هم مبارزه با بدعت‌گذاران و مخالفان شکل‌دهنده‌ی سیاست‌های فرهنگی آنان بود.

۲- از آنجا که می‌بایست برای رسمیت یافتن حکومت نام خلیفه در خطبه‌ها ذکر می‌شد پس

خطبه نماد رسمیت یافتن قدرت سیاسی بود. همچنین حکومت از منبر به عنوان یک رسانه

ارتباطی مؤثر بر افکار عمومی برای اجرای سیاست‌های فرهنگی خود در جامعه بهره می‌برد. از

این رو پیوند مستحکمی میان آن‌ها برقرار بود.

۳- همواره نصب خطیب از سوی خلیفه یا والیان او صورت می‌گرفت و با در اختیار داشتن حق

عزل و نصب بر عملکرد صاحبان این منصب نظارت می‌شد. همچنین ناظرانی از طرف نظام

خلافت کار واعظان را زیر نظر داشتند و بدین وسیله دریچه‌های اذهان مردم را بر روی

تفکرات و تبلیغات مخالف می‌بستند.

۴- صاحبان منبر با ترویج باورهای رسمی حاکمیت و نفی دیگر دیدگاه‌ها زمینه نفوذ دستگاه خلافت در اذهان عامه و نیز محدود شدن نحله‌ها و یکسان سازی فکری جامعه را فراهم می‌نمودند و خلفا نیز با تأیید واعظان سودمند و شرکت در مجالس آنان این کارکرد را تقویت می‌کردند.

### ۴-۱-۱ پیشینه و ضرورت انجام پژوهش

با مطالعات اولیه‌ای که انجام شد پژوهشی مستقل که این موضوع را مورد بحث قرار داده باشد در حیطه‌ی آگاهی اینجانب قرار نگرفت و نگارنده به این نتیجه رسید که تاکنون اثر خاصی در این موضوع و درباره این دوره‌ی زمانی و مکانی نگاشته نشده است. البته کتاب‌هایی وجود دارند که به بحث خطابه پرداخته اند اما همه‌ی آنها خطابه را از منظر ادبیات عرب بررسی کرده‌اند. از میان این آثار می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

«الخطابة العربیة فی عصرها الذهبی» تألیف: احسان النص

«تاریخ الخطابة العربیة إلى القرن الثانی الهجری» تألیف: عبدالکریم ابراهیم دوحان الجنابی

«الخطابة أصولها، تاریخها فی أزهر عصورها عند العرب» تألیف: محمد ابوزهره

«الخطابة واعداد الخطیب» تألیف: عبدالجلیل عبده شبلی.

و نیز کتاب «الفن ومذاهبه» تألیف: شوقی ضیف، جنبه‌های هنری خطابه را مورد توجه قرار داده است.

همچنین کتاب‌های زیر فقط به ذکر نام خطبای مشهور عرب و آوردن خطابه‌های آنها پرداخته اند:

«دیوان الخطب المنبریة» تألیف: ابن نباته

«القصاص والمذکرین» تألیف: ابوالفرج ابن جوزی

«جمهره الخطب العرب» تألیف: احمد زکی صفوه

در هیچ کدام از آثار فوق به تحلیل رابطه‌ی خطابه با قدرت سیاسی و نیز منبر و ارتباط آن با سیاست-های فرهنگی خلافت عباسی پرداخته نشده است. با توجه به آنچه گفته شد، عدم تحقیقات جدی در این موضوع و اهمیتی که بررسی این موضوع در روشن شدن ابعاد مختلف تاریخ دوره‌ی عباسی خواهد داشت، نگارنده را بر آن داشت تا از خلال کتاب‌های تاریخی به تبیین رابطه‌ی خطابه با قدرت سیاسی و نیز منبر با سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت بپردازد و آثار و پیامدهای آن را در جامعه‌ی آن روز مسلمانان مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

### ۱-۱-۵ اهداف و کاربردهای پژوهش

مهم‌ترین هدف هر تحقیق تاریخی، روشن ساختن مسائلی است که تاکنون در تاریخ مورد غفلت واقع شده و یا به طور جدی به آن پرداخته نشده است. نگارنده این رساله در پی آن است تا از میان متون تاریخ اسلام مربوط به دوره‌ی عباسیان انگیزه‌ها و علل ارتباط میان منابر و خطبا را با حکام و قدرت سیاسی استخراج نماید و تأثیر این روابط بر حوزه‌های فکری و فرهنگی جامعه اسلامی را مورد کنکاش قرار دهد. نتایج حاصل از این تحقیق می‌تواند مورد استفاده دانشجویان و محققان در حوزه مطالعات دین و دولت، سیاست و فرهنگ و تاریخ اسلام قرار گیرد.

### ۱-۱-۶ روش انجام پژوهش:

روش مورد استفاده این پژوهش، روش تاریخی است. این روش دارای سه خصلت توصیفی (Descriptive)، انتقادی (Critical) و مقایسه‌ای (Comparative) است. با تکیه بر این روش، پژوهشگر تاریخ به بررسی و بازسازی رویدادهای گذشته می‌پردازد. با بهره‌وری از نگرش انتقادی می‌توان همانندی‌ها، اختلاف‌ها و تکرارپذیری‌ها را در رویدادهای یک دوره‌ی تاریخی دریافت. مقایسه این مسائل و تلاش برای درک و تشریح علل و اسباب آن، پژوهشگر را در تبیین تاریخی یک رشته از رویدادها و

درک رابطه‌ی علی و معلولی آن با یکدیگر، یاری می‌کند. این پژوهش کوشیده است با گردآوری مواد خام تاریخی مربوط به موضوع تحقیق بر مبنای گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، سه خصلت روش تاریخی را در آنها اعمال نماید و به تجزیه و تحلیل و در نهایت به اثبات یا رد فرضیات تحقیق بپردازد.

## ۲-۱ بخش دوم: چارچوب نظری تحقیق

### ۱-۲-۱ مفاهیم نظری

در ابتدا مفاهیم اصلی و مهمی را که در این رساله بر روی آن تأکید خواهیم داشت، توضیح می‌دهیم.

۱-۲-۱-۱ **قدرت:** در مورد قدرت تعاریف متفاوتی ارائه شده است، از نظر افلاطون قدرت دولت، عبارت از وسیله یا وسایلی است که اعضای جامعه را به تسلیم شدن در مقابل نظامی که آن دولت برقرار کرده، وادار می‌سازد.<sup>۱</sup> مارکس، قدرت را، قدرت سازمان یافته یک طبقه برای ستمگری بر طبقه دیگر می‌داند.<sup>۲</sup> ماکس وبر، قدرت را عبارت از امکان اعمال خواست و اراده یک فرد در روابط اجتماعی، بدون توجه به منشا این امکان و به رغم مقاومت دیگران تعریف می‌کند،<sup>۳</sup> وبر در ادامه بحث از مفهوم قدرت، مفهوم اقتدار را مطرح می‌کند و آن را قدرتی می‌داند که به طور مشروع اعمال شده باشد.<sup>۴</sup> در برداشت وبر از روابط قدرت، قدرت رابطه‌ای الزام آور بین دو گروه حکومت کننده و حکومت شونده است که در چهارچوب آن دسته‌ی اول، دسته‌ی دوم را تابع اراده خود می‌سازد و فرمانبرداران نیز تبعیت از حکومت کنندگان را حق و مشروع تلقی می‌کنند.

در جمع‌بندی تعاریفی که از مفهوم قدرت ارائه شد می‌توان این گفت: قدرت مجموعه‌ی منابع و ابزارهای اجبار آمیز و غیر اجبار آمیز است که حکومت‌ها برای انجام کارهای خود از آنها بهره می‌برند و آنها را به کار می‌گیرند.<sup>۵</sup>

---

<sup>۱</sup> - مایکل، فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۸ش، صص ۳۵۸ و ۳۵۹.

<sup>۲</sup> - ریمون، آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، ج ۲، بی‌جا، انتشارات آموزش و پرورش، ۱۳۷۰ش، ص ۱۶۱.

<sup>۳</sup> - ماکس، وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه دکتر عباس منوچهری و دیگران، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش، ص ۹۰.

<sup>۴</sup> - برایان، ترنر، ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹ش، ص ۳۸.

<sup>۵</sup> - حسین، بشیریه، آموزش دانش سیاسی، ج ۵، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۴ش، ص ۳۳.



۲-۱-۲-۱ مشروعیت: این مفهوم اساس و پایه حاکمیت‌هاست که همزمان به دو موضوع اشاره دارد، یکی ایجاد حق حکومت برای حاکمان «Governors» و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت شوندگان «Governeds».<sup>۱</sup>

در حقیقت مشروعیت پاسخی به این پرسش است که به چه دلیل عده‌ای از انسان‌ها حق فرمانروایی دارند و دیگران وظیفه اطاعت؟

فیرحی در بحث ارتباط سه مفهوم قدرت، دانش و مشروعیت، معتقد است که دستگاه‌های مشروعیت، به تبع قدرت و دانش در دوره‌های معینی زاده می‌شوند، شکوفا می‌گردند و سپس می‌میرند و چرخه‌های حیاتی این سه مفهوم، عمق نامرئی تاریخ را شکل می‌دهند.<sup>۲</sup>

۳-۱-۲-۱ سیاست: سیاست فعالیتی اجتماعی است که با تضمین نظم در نبردهایی که از گوناگونی عقیده‌ها و منافع ناشی می‌شود، می‌خواهد به یاری زور، امنیت بیرونی و تفاهم درونی، واحد سیاسی ویژه‌ای را تامین کند.<sup>۳</sup> در تعریف دیگر، سیاست به مفهوم گسترده شامل فرایند تصمیم‌گیری و اجرای آن از سوی هر گروهی است که به وضع و اجرای مقرراتی برای اعضای خود می‌پردازد؛ عده‌ای از عالمان سیاست این فرایندها را در گروه‌های غیر دولتی بررسی کرده‌اند ولی اکثر عالمان سیاست بیشتر به فرایندهای دولتی توجه کرده‌اند. بنابراین، فرایندی که سیاستگذاران حکومت به مدد آن تصمیم می‌گیرند اقداماتی را انجام دهند یا انجام ندهند، سیاست نامیده می‌شود.<sup>۴</sup> در جمع بندی این تعریف‌ها و بر اساس تعریف حسین بشیریه می‌توان گفت: سیاست عموماً به مفهوم عمل اخذ تصمیم و اجرای آن برای کل جامعه است، پس در سیاست، عمل، عامل و موضوع عمل وجود دارد. عامل عمل سیاست، حکومت و یا نهادهای تصمیم‌گیری و اجرایی دولت هستند. موضوع عمل نیز گروه‌ها، افراد و

<sup>۱</sup> - علیرضا، شجاعی زند، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران، نشر تبیان، ۱۳۷۶ش، ص ۵۱.

<sup>۲</sup> - داوود، فیرحی، قدرت دانش و مشروعیت در اسلام، چاپ پنجم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵ش، ص ۱۲.

<sup>۳</sup> - ژولین، فروند، سیاست چیست، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۴ش، ص ۲۱۳.

<sup>۴</sup> - رنی، آستین، حکومت؛ آشنایی با علم سیاست، ترجمه لیلا سازگار، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ش، ص ۳۹.

بخش‌های مختلف مردم هستند. سیاست به عنوان اخذ و اجرای تصمیم با همه مسائل اجتماعی سروکار دارد، از این رو می‌توان از سیاست اقتصادی، فرهنگی، پژوهشی و مالی دولت‌ها سخن گفت.<sup>۱</sup>

۴-۱-۲-۱ فرهنگ: برای فرهنگ «Culture» معانی متعددی ذکر شده است، چرا که هر کس از زاویه‌ای به آن نگرسته است و با تکیه بر یکی از جنبه‌های تاریخی، روانشناسی و جامعه‌شناسی، فرهنگ را به گونه‌ای خاص تعریف کرده است. کروبر و کلابد در مقام نخستین کسانی که در دهه ۱۹۵۰ میلادی بیش از صد و شصت تعریف از فرهنگ را دسته‌بندی کرده‌اند، در یک جمع‌بندی می‌نویسند: جوهره‌ی اصلی فرهنگ شامل سنت‌ها، ایده‌ها و بخصوص ارزش‌هاست.<sup>۲</sup> اما معروف‌ترین تعریفی که از فرهنگ ارائه شده مربوط به ادوارد برنت تیلور، انسان‌شناس مشهور بریتانیایی است که فرهنگ و تمدن را مترادف می‌گیرد و در ارتباط با هم به کار می‌برد، تیلور فرهنگ یا تمدن را به مفهوم وسیع کلمه در قوم‌شناسی، مجموعه‌ای پیچیده می‌داند که شناخت‌ها، باورها، هنر، اخلاق، حقوق، آداب و رسوم و دیگر توانایی‌ها یا عادات را که انسان، به عنوان عضو جامعه کسب می‌کنند، در بر می‌گیرد.<sup>۳</sup>

۵-۱-۲-۱ قدرت سیاسی: وقتی افراد قدرت خود را در خصوص دیگران اعمال می‌کنند مفهوم سیاسی پیدا می‌کند.<sup>۴</sup> در حقیقت قدرت دستمایه‌ی سیاست است و بدون قدرت، سیاست و حکومت یعنی اخذ و اجرای تصمیمات ممکن نیست.<sup>۵</sup> در این رساله مراد از قدرت، همان قدرت سیاسی نظام خلافت عباسی است که از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ ق بر بخش بزرگی از جهان اسلام حکومت کرد.

<sup>۱</sup> - آموزش دانش سیاسی، پیشین، ص ۲۹.

<sup>۲</sup> - Krber, Alfred and Clyde, Kluckhohn, Culture: A critical review of concepts and definitions, Cambridge university, ۱۹۵۲, p ۱۰.

<sup>۳</sup> - Tylor, Edard. B. Primitive culture, London, marry, Vol: ۱, ۱۹۰۳, P. ۱

<sup>۴</sup> - محمد حسین، اسکندری، پژوهشی در موضوع قدرت، چاپ اول، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش، ص ۲۰۹.

<sup>۵</sup> - آموزش دانش سیاسی، پیشین، صص ۲۹ و ۳۰.

۱-۲-۱-۶ سیاست فرهنگی: سیاست فرهنگی بخشی از سیاست کلی یک حکومت است که هدف آن استحکام و استمرار در فرهنگ جامعه، تولید مشروعیت برای حکومت و ایفای کارکردهای فرهنگی حکومت در جامعه می‌باشد.<sup>۱</sup>

با توجه به این تعریف و نیز توجه به تعاریف مجزایی که از دو واژه‌ی سیاست و فرهنگ ارائه شد، مراد از سیاست‌های فرهنگی در این رساله مجموعه‌ی باورها و ارزش‌هایی است که نظام خلافت عباسی درصدد نهادینه کردن آن‌ها در جامعه بود و هدف تولید مشروعیت برای خود و تأثیرگذاری بر افراد جامعه و محدود کردن افکار و نحل‌های مخالف و منتقد را از این طریق دنبال می‌کرد.

## ۱-۲-۲ مبانی نظری تحقیق

امروزه دو علم تاریخ و جامعه‌شناسی چنان به هم نزدیک شده‌اند که هیچکدام برای فهم مسائل مورد نظر خود بی‌نیاز از دیگری نیستند. در این میان محققان تاریخ از الگوها و نظریات جامعه‌شناسان برای تبیین مسائل تاریخی بهره می‌برند. دوره‌ی مورد مطالعه در این رساله یعنی عصر خلافت عباسی را با توجه به ویژگی‌هایی که دارد، می‌توان بر اساس نظریات جامعه‌شناس شهیر آلمانی یعنی ماکس وبر مورد تحلیل و بررسی قرار داد. یکی از بحث‌های مهم در اندیشه وبر، بحث مشروعیت و انواع قدرت مشروع است، پیش از این تعریف وبر را، از روابط قدرت مطرح کردیم. وبر با پیوند دو مفهوم قدرت و مشروعیت، مفهوم اقتدار را خلق می‌کند و از سه نوع اقتدار کاریزمایی، سنتی و عقلایی سخن می‌گوید:

۱- اقتدار کاریزمایی که مبتنی است بر فرمانبرداری غیر عادی و استثنایی از یک فرد به خاطر تقدس، قهرمانی و یا سرمشق بودن و نیز فرمانبرداری از نظامی که وی ایجاد کرده است و یا به شکل وحی بر او نازل شده است و ایثار در برابر او و نظامش.

---

<sup>۱</sup> - عبدالحمید، ابوالحمد، مبانی سیاست، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸ش، ص ۴۷.

۲- اقتدار سنتی که مبتنی است بر اعتقاد متداول به تقدس سنت‌هایی که از قدیم اعتبار داشته‌اند و مشروعیت کسانی که این سنت‌ها آنان را مأمور و مجاز به اعمال سیادت می‌کند.

۳- اقتدار عقلایی که مبتنی است بر اعتقاد به قانونی بودن مقررات موجود و حق اعمال سیادت کسانی که این مقررات آنان را برای اعمال سیادت فرا خوانده است.<sup>۱</sup>

با توجه به این سه نوع قدرت مشروع که وبر مطرح می‌کند باید توجه داشت که در عمل، جامعه‌ای که صرفاً و به طور کامل در قالب یکی از این انواع بگنجد، یافت نمیشود، بلکه یک حکومت مشروع می‌تواند دارای آمیزه‌ای از دو و یا سه نوع اقتدار فوق باشد.

نظام حکومتی عباسیان را در طول حاکمیت‌شان می‌توان با توجه به نظریه‌ی وبر درباره‌ی اقتدار سنتی و اقتدار کاریزمایی مورد بررسی و تحلیل قرار داد. بر اساس این نظریه، عباسیان دوره‌ی دعوت خود را با بهره‌گیری از مشروعیت مبتنی بر اقتدار کاریزمایی به سر بردند؛ چون اقتدار کاریزمایی در شکل ناب خود فقط در مرحله‌ی آغازین و طی روند نهادسازی وجود دارد.<sup>۲</sup>

محمد بن علی بن عبدالمطلب که در حدود سال ۱۰۰ هجری دعوت عباسیان را شروع کرد،<sup>۳</sup> در طول بیست و پنج سال رهبری دعوت، با طرح شعار چند پهلوی «الرضا من آل محمد(ص)» و بحث وراثت میراث پیامبر(ص) و نیز بازگو کردن مظالم امویان که بعداً در مورد آن‌ها به تفصیل سخن خواهیم گفت، توانست نوعی رهبری کاریزماتیک را در ذهن پیروانش، نسبت به خود ایجاد کند.

این رهبری کاریزماتیک با مرگ محمد بن علی در سال ۱۲۵ هجری<sup>۴</sup> و بیعت سران دعوت با پسرش ابراهیم ادامه پیدا کرد. در نوع اقتدار کاریزماتیک، پیروان یک رهبر کاریزما بر اساس دعوتی که پذیرفته‌اند بی چون و چرا از او تبعیت می‌کنند.<sup>۵</sup> و رهبری کاریزماتیک همواره از شور و هیجان پیروان

<sup>۱</sup> - اقتصاد و جامعه، پیشین، صص ۳۱۲ و ۳۱۳.

<sup>۲</sup> - ماکس وبر و اسلام، پیشین، صص ۳۹.

<sup>۳</sup> - ابو حنیفه احمد بن داود، دینوری، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش، صص ۳۳۲؛ تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، صص ۲۷۳.

<sup>۴</sup> - تاریخ یعقوبی، همان، ج ۲، صص ۳۰۷.

<sup>۵</sup> - اقتصاد و جامعه، پیشین، صص ۳۱۳.

خود سود می‌برد؛<sup>۱</sup> هیجانی که محصول امری غیرعادی است و یا از اخلاص و فداکاری نسبت به یک قهرمان به وجود می‌آید.<sup>۲</sup> این الگوی جامعه‌شناختی مطابق رابطه‌ای است که میان امام عباسی و پیروان او در دوران دعوت به وجود آمد. در این رابطه چه داعیان و معتمدانی که امام را می‌شناختند و چه پیروان عادی که در ورای شعار «الرضا من آل محمد(ص)» او را یکی از برگزیدگان اهل بیت پیامبر(ص) می‌دانستند، همه به وی به عنوان ناجی امت از ظلم و ستم بنی امیه و برپاکننده قسط و عدل نظر داشتند و خالصانه به دستورات وی عمل می‌کردند.

وبر، دو راه‌حل را برای تعیین و انتصاب جانشین رهبر کاریزمایی مطرح می‌کند: روش اول تعیین جانشین توسط شخص کاریزماست که در این صورت تغییر و انتقالی است از اقتدار کاریزمایی به اقتدار مبتنی بر سنت؛ و روش دوم انتخاب جانشین توسط دستگاه کاریزمایی گرداننده اجتماع کاریزمایی و پذیرش و به رسمیت شناختن وی از سوی اجتماع مذکور است.<sup>۳</sup> شیوه‌ی انتخاب جانشین توسط امام عباسی مطابق روش اول درنگاه فوق است. با توجه به این الگوی جامعه‌شناختی با مرگ محمدبن علی - نخستین امام عباسی - و انتخاب پسرش ابراهیم به عنوان جانشین،<sup>۴</sup> به تدریج اقتدار کاریزماتیک به سوی اقتدار سنتی سوق یافت. البته اقتدار کاریزماتیک رهبر دعوت تا زمان دستگیری ابراهیم امام در حران به سال ۱۳۱ هجری<sup>۵</sup> هنوز در وی باقی ماند ولی با تعیین برادرش عبدالله بن محمد به جانشینی که یک سال بعد به عنوان نخستین خلیفه عباسی بر تخت نشست. اقتدار کاریزمایی رهبران عباسی کاملاً به اقتدار سنتی تبدیل شد. به طور کلی در اندیشه وبر، کاریزما نمی‌تواند با ثبات باقی بماند مگر اینکه سنتی یا عقلانی و یا ترکیبی از هر دو شود.<sup>۶</sup>

---

<sup>۱</sup> - همان، ص ۴۹۸.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۵۰۲.

<sup>۳</sup> - اقتصاد و جامعه، پیشین، صص ۵۰۸ و ۵۰۹.

<sup>۴</sup> - البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۰، ص ۵.

<sup>۵</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۴۳۶.

<sup>۶</sup> - ماکس وبر و اسلام؛ بررسی انتقادی، پیشین، ص ۳۹.

با پیروی نهایی دعوت عباسیان و شکست آخرین خلیفه اموی از سپاه عباسی در سال ۱۳۲ هجری، عبدا... بن محمد بن علی بن عبدا... بن عباس به عنوان نخستین خلیفه عباسی و با لقب سَفّاح حاکمیت عباسیان را آغاز کرد.<sup>۱</sup> در این مرحله پس از کسب قدرت، برای اعمال آن و تثبیت حاکمیت تلاش می‌شود و حاکمان می‌کوشند با تکیه بر سنت و میراث گذشته برای خود کسب مشروعیت کنند. در این گونه مواقع کاریزمای موروثی به نهاد کاریزماتیک انتقال می‌یابد و بدین شکل مشروعیتی ترکیبی ایجاد می‌شود.<sup>۲</sup>

بنابراین می‌توان گفت که با آغاز حکومت عباسیان، کاریزمای نخستین رهبران دعوت به کاریزمای نهاد خلافت منتقل شد و از شروع سلطه‌ی خلفای عباسی بر جهان اسلام به تدریج با تکیه آنان به اقتدار مبتنی بر سنت و با تلاش‌های فقها و متکلمین که خارج از بحث ماست، اعتقاد به این که نهاد خلافت، نهادی مقدس و در امتداد خلافت راشدین است در ذهنیت اکثر مسلمانان نهادینه شد.

خلفای عباسی به دنبال کسب مشروعیت برای خود و خاندانشان بودند و از این طریق درصد بسط مقبولیت اجتماعی و تثبیت موقعیت سیاسی خود برآمدند. مهم‌ترین ابزار برای نیل به این مقصود، مجموعه‌ی سیاست‌های فرهنگی‌ای بود که در پیش گرفتند و ما در فصل سوم به تفصیل در مورد آنها سخن خواهیم گفت. بسیاری از این سیاست‌های فرهنگی، باورها و ارزشهایی بود که در جامعه اسلامی سنت محسوب می‌شد و از آنجا که قدیمی‌ترین مبنای مشروعیت، اقتدار مبتنی بر سنت است،<sup>۳</sup> پس حکومت عباسی تلاش می‌کرد تا مشروعیت خود را بر اساس این باورهای سنتی مردم بنا کند.

در اقتدار مبتنی بر سنتِ خلفای عباسی، خلیفه حاکمی به حساب می‌آمد که حق فرمان راندن بر گروهی از رعایا را داشت و رابطه او با پیروانش به جای رابطه امام و مرید در اقتدار کاریزمایی دوران دعوت به عنوان مثال در مورد ابراهیم امام و پیروانش، به رابطه خلیفه و رعیت به عنوان مثال امیرالمؤمنین سفاح و رعایایش تبدیل شده بود.

<sup>۱</sup> - مروج الذهب و معادن الجواهر، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۵.

<sup>۲</sup> - اقتصاد و جامعه، پیشین، ص ۵۰۳.

<sup>۳</sup> - ژولین، فروند، جامعه شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر راین، ۱۳۶۷، ص ۲۴۰.

طبق الگوی جامعه شناختی ماکس وبر، در شرایط استقرار اقتدار مبتنی بر سنت، معمولاً در رأس اقتدار، کسی قرار دارد که به خاطر فرزند ارشد بودن یا مسن بودن و غیره قدرت را در اختیار می‌گیرد. در این نوع از اقتدار، رعایا شهروند نیستند بلکه یا شیوخ و بزرگانی هستند که با راس اقتدار برابری می‌کنند و یا مردمی هستند که از یک سنت یا از دستورهای فرمانروای مشروع مبتنی بر سنت اطاعت می‌کنند.<sup>۱</sup> وبر، پاتریمونیالیسم یا رهبری سنتی- موروثی را اوج اقتدار سنتی می‌شناسد که در آن خاندان حاکم که به طور موروثی حکومت می‌کنند، قدرت خود را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کنند.<sup>۲</sup> فرمانروایان پاتریمونیال که مدعی اقتدار سنتی هستند بر نظام‌های سیاسی مبتنی بر قواعدی که به لحاظ تاریخی به صورت قانون درآمده‌اند- به ویژه قوانین عرفی- تکیه می‌کنند.<sup>۳</sup> یکی از ویژگی‌های مهم نظام پاتریمونیال، وابستگی کامل نظام به شخص حاکم و فردی بودن فرایند تصمیم‌گیری است که باعث شخصی شدن اقتدار می‌شود،<sup>۴</sup> در این نوع از اقتدار سنتی، حاکم به منظور حفظ منافع اعضای خود در مقابل تبعه و رعایا تا جایی که ممکن است به محافظان شخصی و نظامیان مزدور تکیه می‌کند.<sup>۵</sup>

در دوره اسلامی از زمان معاویه به بعد پیشروی آرامی از سوی رهبری کاریزمایی به سوی اقتدار پاتریمونیالی یا موروثی به وجود آمد. در دوران پنج قرن حاکمیت خاندان عباسی که روش تعیین خلیفه، متکی بر رضایت مردم و یا شورا نبود، سیستم توارث از پدر به پسر، بعد از نسل‌های اول و بنیانگذار همچنان تنها روش تعیین خلیفه بود، از این رو می‌توان الگوی جامعه‌شناختی اقتدار سنتی- پاتریمونیال را بر این عصر منطبق داشت. در این دوره خلیفه به واسطه‌ی سلسله‌ای از دیوان‌ها بر جهان اسلام حکم می‌راند و به وسیله یک سیستم دیوانسالار وراثتی جامعه را اداره می‌کرد. در دیدگاه ماکس وبر، در دل اقتدار پاتریمونیالیسم، شکلی از اقتدار وجود دارد که وی آن را سلطانیسم می‌نامد،

<sup>۱</sup> - همان، ص ۲۴۲.

<sup>۲</sup> - ماکس وبر و اسلام، پیشین، صص ۱۳۶ و ۱۳۷ و اقتصاد و جامعه، پیشین، صص ۴۱۴.

<sup>۳</sup> - خوان لینز و هوشنگ شهابی، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰، صص ۴۴ و ۴۵.

<sup>۴</sup> - اقتصاد و جامعه، پیشین، صص ۴۱۵-۴۱۷.

<sup>۵</sup> - ماکس وبر و اسلام، پیشین، صص ۱۳۹.

در حقیقت جایی که اقتدار پاتریمونیا، بدون توجه به محدودیت‌های سنتی، تأکید اصلی را بر خواست خودکامه قرار دهد «سلطانیسم» نامیده می‌شود،<sup>۱</sup> یعنی آنجا که اقتدار حاکم از سنت‌ها فراتر رفته و دیگر مقید به آن‌ها نباشد، اگر چه مشروعیت خود را از سنت‌ها گرفته باشد در عمل قائم به شخص می‌شود و باید مفهوم سلطانیسم را به کار برد. در سلطانیسم، رهبر پاتریمونیا ناگزیر می‌شود جهت پیشبرد اهداف نظامی خود از افراد غیر خانواده‌اش «قبیله‌اش» و به عبارت دیگر از نیروهای مزدور و برده استفاده کند و در اینجا نقش پاتریمونیا او به سلطانی تبدیل می‌شود.<sup>۲</sup> به نظر برایان ترنر تناقض اصلی در اقتدار سلطانی این است که هر قدر حاکم بیشتر به مزدوران خود تکیه کند، بیشتر به قدرت آنان برای مطیع نمودن توده‌های مردم وابسته می‌شود و چیزی نمی‌گذرد که نیروهای مزدور قادر به چنگ آوردن تیول و اقطاع و سایر امتیازات از حاکمشان می‌شوند.<sup>۳</sup> در این نظام، اتکای کامل حاکم به نیروهای نظامی، اغلب غیرقابل اطمینان از کار در می‌آید،<sup>۴</sup> و همین مساله در نهایت باعث تضعیف موقعیت وی می‌شود.

با توجه به جامعه‌شناسی وبری، خلفای عباسی پس از سر کار آمدن، چتر اقتدارشان را گشودند و از نیروهای ایرانی که نقش زیادی در به قدرت رسیدنشان داشتند در حکومتشان استفاده کردند، چنانکه ناگزیر کسانی چون ابومسلم خراسانی، خالد برمکی و فرزندان او، طاهر بن حسین، فضل بن سهل و برادرش حسن و ده‌ها عنصر ایرانی دیگر در حد وزارت و امارت در اقتدار عباسی شریک شدند.

در یک جمع‌بندی کلی و با توجه به نظریه‌ی اقتدار سنتی - سلطانی در اندیشه ماکس وبر که مبتنی بر اعمال سلطه با تکیه زیاد بر رأی و اختیار حاکم از یک طرف و گسترش چتر اقتدار و استفاده از نیروهای دیگر در اقتدار از طرف دیگر است، می‌توان گفت که از آغاز خلافت عباسی تا زمان تسلط کامل ترکان بر بغداد در اواخر دوران خلافت متوکل نوع اقتدار خلفا، اقتدار سلطانی بود که شکلی از

---

<sup>۱</sup> - همان، ص ۱۴۱.

<sup>۲</sup> - علی محمد، ولوی، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلام، چاپ اول، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۰ش، ص ۲۰.

<sup>۳</sup> - ماکس وبر و اسلام، پیشین، ص ۱۴۰.

<sup>۴</sup> - همان، ص ۲۹۵.



اقتدار پاتریمونیالی یا موروثی به حساب می‌آمد. اما با دخالت‌های بی حد و اندازه ترکان و بعد از آنها آل بویه و نیز سلاجقه در نظام خلافت عباسی که دیگر خلفا از قدرت واقعی برخوردار نبودند و به بردن نامشان در خطبه‌ها و بر منابر و یا ضرب آن بر سکه‌ها بسنده می‌کردند، این کاریزمای نهاد خلافت بود که ضامن حفظ و بقای آن نظام شد. البته تلاش‌های نظریه‌پردازان و فقیهانی همچون ماوردی و غزالی در تحکیم پایه‌های خلافت بسیار موثر بود که خارج از بحث ماست.

اما با کاسته شدن قدرت حاکمان سلجوقی به ویژه با مرگ محمد بن محمود سلجوقی در سال ۵۵۵هجری که همزمان با روی کار آمدن مستنجد خلیفه عباسی بود، خلفای عباسی دوباره اقتدار سلطانی خود را باز یافتند و این اقتدار تا سرنگونی خلافت بغداد توسط مغولان در سال ۶۵۶هـ.ق، مشروعیت نظام خلافت عباسی را توجیه می‌کرد.

### ۳-۱ بخش سوم: نقد و بررسی منابع و پژوهش‌ها

دوران خلافت عباسیان به دلیل گستردگی زمانی بیش از پنج قرن، از مزیت تنوع و کثرت منابع برخوردار است و در حوزه‌های مختلف تاریخ عمومی، تاریخ محلی، انساب و دودمان‌ها، منابع فرهنگ-نامه‌ای و منابع جغرافیایی و منابع ادبی کتاب‌های زیادی وجود دارد. ماهیت میان رشته‌ای این رساله نیز سبب شد که نگارنده به استفاده از دو گروه منابع تاریخ‌نگارانه و منابع غیر تاریخ‌نگارانه ملزم گردد و پاسخ به فرضیات این پژوهش را در بررسی و کنکاش آن‌ها بررسی کند. در اینجا در چند شاخه به نقد و بررسی مهمترین این منابع می‌پردازیم.

#### ۱-۳-۱ تواریخ عمومی

یکی از کتاب‌های مورد استناد در میان تواریخ عمومی متقدم، تاریخ *اليعقوبی* اثر احمد بن یعقوب بن واضح کاتب (متوفی ۲۸۴هـ.ق) است که در بحث‌های مختلف این رساله از آن استفاده شده است. این کتاب در مقایسه با دیگر کتب عمومی از جمله تاریخ طبری این مزیت را دارد که نویسنده از میان روایت‌های متعدد و متنوع، روایتی را که درست تشخیص می‌داده، برمی‌گزیده است. در این کتاب به حوادث عصر عباسی تا نیمه قرن سوم هجری پرداخته شده است.

*تاریخ طبری* که به *تاریخ الرسل و الملوک* و *تاریخ الامم و الملوک* نیز شهرت دارد از معتبرترین کتاب‌های تاریخ عمومی در تاریخ اسلام است. این کتاب تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری (متوفی ۳۱۰هـ.ق) است که به صورت سالشماری نگارش یافته است. چون طبری در یک حادثه یا موضوع روایت‌های متعددی را از راویان مختلف نقل می‌کند، در کتاب او اطلاعات زیادی بویژه درباره تاریخ عباسیان تا اوایل قرن چهارم وجود دارد. این مسأله از آن رو اهمیت مضاعف پیدا می‌کند که بدانیم طبری در شهر بغداد پایتخت عباسیان می‌زیسته است. مورخان متعددی بر تاریخ طبری تکمله نوشته‌اند که ما در این رساله از تکمله محمد بن عبدالملک همدانی (متوفای ۵۲۱هـ.ق) که به ذکر حوادث تا سال ۴۸۷ هجری پرداخته است و همراه این نسخه از تاریخ طبری چاپ گردیده، استفاده

نموده‌ایم. طبری اطلاعات مفیدی درباره‌ی خطابه‌های خلفای نخستین عباسی و منبر رفتن آن‌ها در این کتاب آورده است.

دیگر منبع تاریخ عمومی کتاب *مروج الذهب و معادن الجواهر* تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۵هـ.ق) است. از عوامل مهمی که برای نگارش این اثر مسعودی مؤثر افتاده، احساس مسؤولیت او نسبت به آیندگان و نشان دادن راه و رسم حکما و بزرگان پیشین بوده است؛ اما آنچه باعث استحکام پایه‌های علمی و ماندگاری کتاب او گردیده، مسافرت‌های طولانی مدت او به شرق و غرب دنیای اسلام بوده که توانسته تا گزارش‌های تاریخی هر منطقه را با محدوده جغرافیایی آن تطبیق دهد و اطلاعات جدیدی بدست دهد.

*الکامل فی التاریخ* نیز از جمله کتاب‌های ارزشمند تاریخ عمومی به حساب می‌آید که اثر عزالدین علی بن ابی‌الکرام معروف به ابن اثیر (متوفی ۶۳۰هـ.ق) است. وی در مقایسه با سایر تاریخ عمومی نویسان مسلمان به لحاظ دقت در ضبط وقایع از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و کتاب او در زمره‌ی معتبرترین آثار تاریخی دوران اسلامی تا استیلای مغول می‌باشد. منبع اصلی وی تا اواخر قرن سوم، تاریخ طبری بوده است اما روش او را در ذکر روایات مختلف درباره یک واقعه رعایت نکرده بلکه کامل‌ترین روایات را گرفته یا روایتی را که به نظر او درست‌تر بوده با آنچه خود از منابع دیگر یافته ذکر کرده است. گاه نیز اگر مجبور به ذکر روایتی شده که در صحت آن تردید داشته، نظر خود را نیز درباره آن آورده یا متذکر شده که درباره‌ی این واقعه، اخبار مختلف در دست است. از ویژگی‌های این کتاب، ضبط بعضی از اسامی اشخاص و امکانه است که در پایان وقایع هر سال یا هر فصل از کتاب نام‌ها را با حرکات یا اعراب آورده و ابهام در تلفظ آن واژه را برطرف کرده است. او در میان این اشخاص، از خطیبان و واعظان مشهور عصر عباسی نیز نام می‌برد.

*المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، این کتاب مهم‌ترین اثر ابوالفرج ابن جوزی (متوفی ۵۹۷هـ.ق) در تاریخ است. وی تاریخ عالم را از آغاز تا دوران حضرت رسول (ص) و از آن زمان تا اواخر خلافت المستضیء در سال ۵۷۴ هجری می‌آورد. وی حوادث تاریخی قبل از هجرت را بر حسب ابواب و بعد از

آن را به ترتیب سنوات ذکر می‌کند. در تاریخ هر سال نخست اخبار مهم و حوادثی را که از نظر وی جالب یا شگفت‌انگیز بوده است، می‌آورد. سپس به وفیات بزرگان می‌پردازد و در این بخش نام آنان را که گاه همراه شرح مختصری از احوال و آثارشان است، به ترتیب الفبایی ذکر می‌کند. این جوری در المنتظم نظیر آنچه در روزنامه‌های روزگار ما می‌آید، از حوادث گوناگون سخن می‌گوید: رویدادهای مهم سیاسی، توطئه‌ها، اخبار مربوط به جنگها، اخبار فرهنگی (برگزاری مجالس وعظ و خطابه و مناظره، تأسیس مدارس و نام مدرسان آنها و...)، منازعات مذهبی و کلامی، تاریخ آغاز و پایان بناها، قتلها، سرقتها، نیرنگها، آتش‌سوزیها، رویدادهای شگفت‌انگیز، اخبار مربوط به خلیفه (شکار، سیاحت، بیماری...)، گزارش برخی نرخها در روزهای گرانی و ارزانی، قحط و غلها، شیوع بیماریها، سوانح طبیعی (طغیان رودها، بارانهای شدید، تگرگهای درشت...)، گزارش گرم‌ترین روز سال، اخبار مربوط به افطاری و مهمانیها به مناسبتهای مختلف، گزارش اعدامها (دزدان، قاتلان، بدمذهبی‌ها...) و...، تا آنجا که اگر صحت این گزارشها محقق گردد، می‌توان این کتاب، به ویژه جلد نهم و دهم آن را که مقارن دوران زندگی مؤلف است، آینه تمام‌نمای روزگار او دانست که از لحاظ مطالعات علوم انسانی به ویژه علوم اجتماعی حائز اهمیت فراوان است. از آنجا که این جوری از واعظان نامدار روزگار خود بود در این کتاب به بحث خطابه و وعظ و منبر توجه ویژه‌ای داشته که نگارنده در جای جای رساله از اطلاعات او سود برده است.

*البدایه و النهایه* نوشته عماد الدین اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ هـ.ق) نیز از تاریخنامه‌های عمومی مشهور و رایج اسلامی همچون المنتظم و الکامل است که در شام نگاشته شد. صراحت لهجه و مهارت این کثیر در انتخاب و ذکر وقایع مهم و شکل موجز نقل آنها از امتیازات این کتاب است. از جمله اشکالات کتاب را می‌توان عدم توازن در ذکر مطالب یاد کرد، به گونه‌ای که برخی مطالب بسیار طولانی و برخی مختصر بیان شده است. همچنان که نقص مربوط به کتبی که بر اساس سالشمار تنظیم شده‌اند را نیز می‌توان در این کتاب دید، زیرا به دلیل پراکنده بودن مطالب، برای پی‌گیری

حادثه‌ای خاص باید چندین جای کتاب را مطالعه کرد. ابن کثیر تعدادی از خطابه‌های مهم خلفا را در کتاب خود ذکر کرده و نیز شماری از خطیبان و واعظان معروف عصر عباسی را معرفی کرده است.

کتاب *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام* از کتاب‌های ارزشمند تاریخ عمومی بشمار می‌آید و از بزرگترین نوشته‌های شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸هـ.ق) و گسترده‌ترین تاریخ عمومی تا زمان ذهبی است؛ زیرا از زمان هجرت پیامبر (ص) تا سال ۷۰۰ هجری را در بر دارد. و محدوده مکانی مورد بحث او همه قلمروهای اسلامی از اندلس تا دورترین نقطه شرق می‌باشد، هم چنین حوادث مهم دوره زمانی و مکانی فوق را بیان کرده است. ذهبی کتابش را به دوره‌های زمانی دهساله‌ای که به آن طبقه می‌گوید، تقسیم کرده از این رو کتاب او دارای هفتاد طبقه می‌باشد، این معنای طبقه با معنای آن در نزد محدثین تفاوت دارد اما ذهبی قصد مخالفت با آن را نداشت. او در کتاب‌های دیگر خود به روش علمای پیشین عمل نموده اما تاریخ اسلام را بر اساس طبقه مرتب نموده است. ذهبی حوادث و زندگینامه چهار طبقه اول از سال اول تا سال چهارم هجری را به دلیل عدم گستردگی تاریخ زندگی افراد و تعداد کم آنان، از هم جدا نکرده است. او حوادث را بر اساس سالشمار آورده، از این رو یک حادثه را در چند سال ذکر کرده است. یکی از نقاط قوت این کتاب بررسی زندگینامه حدود چهار هزار نفر از افراد مشهور همه گروه‌ها در هفت قرن نخست اسلامی است که چون بخشی از آن‌ها خطیب یا واعظ بوده‌اند در این رساله از آن بسیار استفاده شده است.

### ۱-۳-۲ تواریخ محلی

یکی از منابع گروه تواریخ محلی که در این رساله بسیار از آن استفاده شده است کتاب *تاریخ بغداد* تألیف ابو بکر احمد بن علی بن ثابت احمد بن مهدی معروف به خطیب بغدادی (متوفی ۴۶۳ هـ.ق) است. «تاریخ بغداد» از مهمترین و بزرگ‌ترین تألیفات خطیب بغدادی است. چرا که کتاب شرح حال ۷۸۳۱ محدث و دیگر صاحبان علوم مختلف و رجال اجتماعی و دولتی را در خود جای داده است. اهمیت این کتاب در نشان دادن پویایی حیات علمی مسلمانان و نشست‌های دانشمندان در مساجد

برای حدیث گفتن و تدریس و وعظ در قرون چهارم و پنجم است. خطیب در این کتاب به شرح حال دانشمندانی که در بغداد می‌زیسته و یا از آن دیدار کرده‌اند می‌پردازد. از اینرو به نوشته‌هایی که قبل از وی در شرح حال محدثین، خلفاء، ادبا و شعراء به رشته تحریر در آمده است اعتماد می‌ورزد. وی در این کتاب در صدد ارائه شرح حال کاملی از افراد است که شامل معرفی شخصیت به وسیله ذکر نام و نسب و کنیه او و نیز یاد کرد شیوخ و شاگردان وی و برخی ویژگی‌های اخلاقی افراد و نیز جرح و تعدیل‌هایی که نسبت به آن‌ها از جانب منتقدان صورت گرفته و همچنین تاریخ درگذشت و محل دفن آنان می‌باشد. از آن‌جا که این کتاب درباره تاریخ پایتخت خلافت عباسیان است یکی از منابع اصلی این پژوهش محسوب می‌شود.

### ۱-۳-۳ تواریخ دودمانی و سلسله نگارانه

*أخبار الدولة العباسية* یکی از نخستین کتاب‌هایی است که درباره سلسله عباسیان نوشته شده است. این اثر از مؤلفی ناشناخته، احتمالاً مربوط به نیمه نخست سده چهارم قمری است که به سبب داشتن اخبار دعوت عباسی، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این کتاب که در ۱۹۷۱ م به کوشش عبد العزیز دوری و عبد الجبار مطلبی در بغداد منتشر شد، بی‌گمان یکی از مهم‌ترین نوشته‌های بر جای مانده از سده‌های نخستین هجری درباره عباسیان و به ویژه اخبار مربوط به دعوت عباسی است. می‌توان گفت از زمان انتشار این کتاب بسیاری از زوایای تاریک آن دوران روشن شده، و محققان جزئیات اخبار آن را بررسی کرده‌اند. اما در تنها نسخه خطی شناخته شده این کتاب در کتابخانه امام اعظم یا مدرسه اعظمیه بغداد، نامی از مؤلف و تاریخ تألیف و کتابت آن دیده نمی‌شود. از این رو تعیین عصر مؤلف و اسناد کتاب بسیار دشوار است. این کتاب در میان نویسندگان معاصر به «اخبار العباس» و «اخبار العباس و ولده» هم مشهور است. کتاب در اصل دو بخش است: بخش نخست به عباس و فرزندان او پرداخته، و بخش دوم - که تا حدود بسیاری از حیث سیاق تألیف از بخش نخست جداست - به چگونگی آغاز و ادامه دعوت عباسیان تا براندازی امویان اختصاص یافته است. در بخش نخست، در

عنوان بندی، نظم بیشتری به چشم می‌خورد. پس از ذکر مرگ عباس بن عبد المطلب، نخست به معرفی اجمالی فرزندان او پرداخته، و سپس بر اساس مآخذ و گفته‌های گوناگون، به طور نامنظم زندگی و مناقب ایشان را شرح داده است. پس از شرح احوالی از محمد بن علی، به روایات «انتقال وصایت» پرداخته است و بخش دوم کتاب از همین جا آغاز می‌شود. نگارنده‌ی این رساله در بحث دعوت عباسیان از این کتاب سود فراوان برده است.

یکی دیگر از کتاب‌های مربوط به عباسیان کتاب *أخبار الرازی بالله و المتقی لله* تألیف ابوبکر محمد بن یحیی صولی (متوفی ۳۳۵هـ.ق) است که در سال ۱۹۳۵ میلادی توسط مستشرق اروپایی ح. هیورث، تصحیح شده است. ارزش کتاب به آن است که مؤلف خود شاهد وقایع دوران خلافت این دو خلیفه عباسی بوده است و از اینرو اطلاعات دقیقی در این دوره بدست می‌دهد. در این رساله برای حوادث دوران رازی و متقی از این کتاب استفاده شده است.

از کتاب‌های معتبر سلسله نگاری که بخش قابل توجهی از آن مربوط به عصر عباسی است، کتاب *الفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیة* تألیف محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطقی (متوفی ۷۰۹هـ.ق) است. نویسنده تاریخ خلفای اسلامی را تا سقوط بغداد به اختصار شرح داده و آن را به فخرالدین عیسی بن ابراهیم حاکم موصل تقدیم نموده است. او در این کتاب از هماهنگی دو خاندان علوی و عباسی بر ضد امویان و سپس از رودررو قرار گرفتن آن‌ها برای تصدی خلافت سخن می‌گوید. از اینرو اطلاعات جالب توجهی درباره‌ی عباسیان ارائه می‌دهد که در این رساله از آن استفاده شده است.

#### ۱-۳-۴ منابع فرهنگ‌نامه‌ای و دائرة المعارفی

یکی از این نوع کتاب‌ها، کتاب *العقد الفرید* نوشته ابن عبد ربه اندلسی (متوفی ۳۲۸هـ.ق) است، وی شاعر و ادیب بزرگ اندلسی و از دودمان بنی عباس بود، ولی چون نیای چهارمش، سالم، در ولای امیر هشام بن عبد الرحمن، دومین امیر سلسله امویان اندلس در آمده بود، وی را «مروانی» و «اموی»

می‌خوانند. «العقد الفرید» یگانه تألیف ابن عبد ربّه بوده است که در قرون اخیر سخت مورد توجه خاور شناسان قرار گرفته است. این کتاب به تقلید از «عیون الاخبار» ابن قتیبّه دینوری نگارش یافته و مندرجات و ترتیب و عناوین ابواب آن آشکارا تحت تأثیر کتاب ابن قتیبّه است. نگاهی به عناوین بخش‌های «العقد الفرید» می‌تواند برآوردی از محتوای ادبی آن به دست دهد و معلوم دارد که ابن عبد ربّه در این اثر خویش به کدام یک از زمینه‌های ادب پرداخته و کدام یک را فرو گذاشته است. نویسنده توجه خاصی به امر خطابه به عنوان یکی از فنون ادبی دارد و اطلاعات جالبی را در این مورد ارائه می‌دهد که در این رساله از آن بهره برده شده است.

نهایه الأرب فی فنون الأدب یکی دیگر از این گونه کتابهاست که توسط شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النویری (متوفی ۷۳۳ هـ.ق) نگاشته شده است. «نهایه الأرب» فرهنگ نامه یا دائره المعارفی است جامع که از تمامی علوم و معارف اسلامی و فرهنگ عصر خویش از صدر اسلام تا زمان مؤلف سخن می‌گوید. این مجموعه کار خود را از آغاز آفرینش آسمان آغاز کرده و با ستارگان آسمان ادامه می‌دهد و درباره‌ی هواشناسی و کهکشان شناسی و چگونگی شکل‌گرفتن برف و باران و آذرخش و اساس آتش و آتش‌خانه‌ها و ضرب‌المثل‌های مربوط به آتش و بیان شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها و فصول و اعیاد و کوه‌ها و دریاها و جزایر و نهرها و چشمه‌ها و آبگیرها سخن می‌گوید. در حقیقت کمتر علمی است که نشانی از آن در این مجموعه دیده نشود. تاریخ، ادبیات، فرهنگ شناسی، مردم شناسی و.... آنقدر این دانشنامه را آکنده است که وجود آن را برای پژوهشگران تاریخ علم مرجعی گریز ناپذیر می‌سازد. این مجموعه عظیم در بیش از ۳۰ جلد تنظیم گشته و دانشهای گوناگون را آنقدر به تفصیل برگزار کرده است که تنها چند جلد آن مرجعی پربار برای تحقیقات ادبی است و بلاغی است و ما در این رساله در موضوع خطابه از آن استفاده کرده‌ایم.

یکی دیگر از کتاب‌های فرهنگ نامه‌ای، صبح‌الأعشی فی صناعه الإنشاء تألیف قاضی شهاب الدین احمد بن عبد الله بن احمد قلقشندی (متوفی ۸۲۱ هـ.ق) است. در سال ۷۷۸ هجری به او اجازه فتوا و تدریس بر طبق مذهب شافعی داده شد. او در بعضی مسئولیتهای اداری به خدمت مشغول شد اما



استعداد و نبوغ وی در کتابت و انشاء توجه رجال حکومتی را به وی جلب کرد. از این رو وی در سال ۷۹۱ هجری در زمان سلطان ظاهر برقوق به خدمت در دیوان انشاء مصر مشغول گشت. دیوان انشاء در آن زمان از اهمیت خاصی برخوردار بود و تنها کسانی می توانستند این وظیفه را عهده دار شوند که در فن نثر و بلاغت به قله های کمال رسیده باشند و با اطلاعات وسیع و گسترده شان نسبت به شؤون حکومت و سیاستهای داخلی و خارجی و امور دیپلماسی مصر با سایر دولتها وقوف کامل داشته باشند. علاوه بر این کاتب انشاء باید از برخی ویژگی های دیگر نظیر زیبایی چهره، فصاحت در گفتار و شیوایی زبان برخوردار بوده چنانکه از روحیه ای جدی و فهمی عمیق و رازداری، که قلقشندی آنرا شرط لازم و واجب این منصب می داند، برخوردار باشد. مؤلف آنچه در این کتاب فراهم آورده است وظایفی است که هر کس عهده دار کتابت انشاء می شود باید نسبت به آنها آگاه و مطلع باشد و کتاب دارای یک مقدمه و ده مقاله و یک خاتمه است. کتاب «صبح الاعشی» شامل حدود ۲۵۰۰ اصطلاح است که بیشتر آنها اصطلاحات علمی است. اصطلاحاتی که جزء در کتب اختصاصی یا لابلائی کتب عمومی به ندرت یافت می شوند. مؤلف در این کتاب روش علمی واضح و روشنی را در پیش گرفته است که بر وحدت فکر و اندیشه از یک سو و اسلوب و روش منظم در دائره های معین از سوی دیگر مبتنی می باشد. در این کتاب اطلاعاتی وجود دارد که کمتر در منابع دیگر یافت می شود از جمله اینکه او نخستین کسی است که از حکم انتصاب فردی به امور مربوط به نماز در عصر عباسی سخن می گوید و نهاد خطابه و منبر را زیر نظر او می داند.

### ۱-۳-۵ منابع اعلام و وفیات

یکی از معتبرترین کتابها در این حوزه کتاب «وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان» تألیف ابوالعباس شمس الدین احمد بن شهاب الدین محمد بن ابراهیم معروف به ابن خلکان (متوفی ۶۸۱ هـ.ق) است و از مهمترین کتب رجالی است که سرگذشت دانشمندان مسلمان را نوشته است. در این کتاب شرح حال ۸۴۶ نفر از بزرگان علما، امرا، وزرا و عرفا، آمده و تنها به ذکر سال وفات و تولد و احیاناً شعری یا

رساله ای از بزرگان و علما اکتفا شده است. در تدوین این کتاب، از سرگذشت صحابه و تابعین و خلفای راشدین، به علت شهرت آنان ذکری نشده. فقط از چند نفر اینها، آن هم خیلی مختصر، نام برده شده است. در شناخت خطیبان عصر عباسی از این منبع در رساله استفاده شده است.

یکی از کتاب‌های متأخر در این زمینه کتاب *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب* تألیف عبد الحی بن احمد بن محمد ابن عماد عکری حنبلی (متوفی ۱۰۸۹ هـ ق) است که درباره وفیات شخصیت‌های مهم اسلامی و عرب در طول ده قرن سخن می‌گوید. امتیاز این کتاب به آن است که مورخ از سال اول هجرت تا سال هزارم هجری به اختصار از حوادث مهم و وفیات و تراجم اعلام این ده قرن سخن گفته است که کمتر کتابی چنین گستره‌ای را شامل می‌شود. در این کتاب شرح حال محدثان، مورخان، ادبا، شاعران، شجاعان، فرماندهان، امیران و... آمده و مؤلف سعی کرده است بی طرفی خود را در بیان حوادث و تراجم حفظ کند. مؤلف خطیبان و واعظان مشهور عصر عباسی را در کتاب خود نام برده و شرح حال مختصری از هر کدام از آنان ارائه کرده است.

### ۱-۳-۶ منابع ادبی مربوط به وعظ و خطابه

از قدیمی‌ترین منابع ادبی درباره تاریخ عصر عباسی کتاب *البیان و التبیان* تألیف أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب کنانی بصری (متوفی ۲۵۵ هـ ق) است. این کتاب را از معتبرترین کتاب‌های ادب عربی شمرده‌اند که درباره انواع بیان، همراه با منتخباتی از خطبه‌های بلیغ، مواعظ و احوال سخنوران برجسته و نیز لطایف، اشعار و نیز بسیاری اشارات تاریخی و فواید بلاغی و تحلیل فن خطابه سخن گفته است. در این رساله از بحث‌های مربوط به خطابه و خطیبان این کتاب جاحظ استفاده شده است.

یکی دیگر از کتاب‌های این حوزه کتاب *القصاص والمذکرین* تألیف ابوالفرج ابن جوزی (متوفی ۵۹۷ هـ ق) است. کتاب با مقدمه ای از مولف آغاز می‌شود و با یادکرد نخستین قصه گوها ادامه می‌یابد. همچنین به بحث درباره‌ی مشهورترین قصه گویان و نیز شرایط قصه‌گویی می‌-

پردازد. از آنجا که در تمدن اسلامی همواره بخشی از خطبه‌ها و وعظ‌ها به قصه پیشینیان اختصاص داشت و نیز جایگاه والایی که شخص ابن جوزی در وعظ داشت، این کتاب ارزش زیادی دارد.

### ۱-۳-۷ منابع سفرنامه‌ای

همیشه سفرنامه‌ها از منابع مهم تاریخی محسوب شده‌اند. در این رساله بیشتر از سفرنامه‌ی محمد بن احمد بن ابن جبیر (متوفی ۶۱۴هـ.ق) مشهور به *رحله ابن جبیر* استفاده شده است. وی سفر خود را در سال ۵۷۸ هجری از اندلس آغاز کرده و پس از سفری طولانی با ورود به اسکندریه مصر در سال ۵۸۱ هجری سفرش را خاتمه داده است. او گزارش‌های دقیقی از مشاهداتش ارائه می‌کند. بخش مربوط به دیدار ابن جبیر از شهر مدینه و توصیف منبر منابر اکرم (ص) و نیز بخش مربوط به دیدار وی از شهر بغداد و توصیف مجالس وعظ ابن جوزی واعظ در این رساله مورد توجه قرار گرفته است.

### ۱-۳-۸ پژوهش‌های جدید

پژوهش‌های جدیدی که با موضوع این رساله ارتباط دارد بیشتر در حوزه تاریخ ادبیات عرب و بویژه تاریخ خطابه انجام گرفته است. از کتاب‌های مهم در این حوزه کتاب *جمهره خطب العرب فی عصور العربیه الزاهره* تألیف احمد زکی صفوت است که نویسنده آن را به چهار بخش تقسیم کرده است: بخش اول در خطابه‌های مشهور عصر جاهلی؛ بخش دوم در خطابه‌ای مشهور صدر اسلام؛ بخش سوم در خطابه‌های مشهور عصر اموی و بخش چهارم در خطابه‌های مشهور عصر عباسی اول. چون نویسنده با دقت فراوان خطابه‌های مهم را جمع‌آوری نموده است در بسیاری از خطابه‌های رساله حاضر به این کتاب استناد شده است.

یکی از اندیشمندان معاصر عرب که کارهای با ارزشی در این زمینه انجام داده، احمد شوقی عبدالسلام ضیف (متوفی ۲۰۰۵ م) است. وی در چند جلد کتاب با عنوان *تاریخ الادب العربی* به تاریخ ادبیات عرب از عصر جاهلی تا عصر حاضر پرداخته، و در چند دوره‌ی تاریخی آن را نقد و بررسی کرده

است. او معتقد است که از قرن چهارم به بعد شهر بغداد نقش چندان تأثیرگذاری در حرکت‌های ادبی نداشته، و شهرهای شرق و غرب عالم اسلام به رقابت با آن برخاسته‌اند. همچنین وی در کتابی دیگر با عنوان *الفن و مذاهبه فی النثر العربی* به بررسی انواع نثر عربی پرداخته‌است. یکی از انواع فنون نثری در این کتاب‌ها خطابه است که نویسنده به سیر تاریخی آن و تحولات آن به ویژه در عصر عباسی پرداخته است. همچنین از *تاریخ الادب العربی* عمر فروخ در این حوزه استفاده شده است.

یک دسته از پژوهش‌های جدید، تحقیقاتی است که در باره‌ی تاریخ خطابه انجام شده است و نگارنده در این رساله از تعدادی از آن‌ها استفاده کرده است. از جمله کتاب *الخطابه و اعداد الخطیب* تألیف عبدالجلیل عبده شبلی که به تعریف خطابه و تاریخچه آن در جاهلیت و صدر اسلام پرداخته است. نیز کتاب *تاریخ الخطابه العربیه الی القرن الثانی الهجری* تألیف عبدالکریم ابراهیم دوحان که به بررسی خطابه در دو قرن نخستین اسلامی پرداخته است. همچنین کتاب *الخطابه السیاسیه فی عصر بنی امیه* تألیف احسان النص به تحلیل و بررسی خطابه‌های سیاسی در عصر اموی پرداخته است.

تنها پژوهش مستقل جدیدی که به بحث درباره‌ی منبر پرداخته است، رساله‌ی مختصر منبر یک رسانه عمومی در اسلام تألیف اصغر فتحی در سال ۱۳۵۸ شمسی است که از دیدگاه جامعه‌شناسی ارتباطات به موضوع منبر نگریسته و آن را بررسی کرده است. هر چند مبنای جامعه‌شناختی موضوع جالب توجه است، اما نویسنده بطور بسیار کلی و مختصر تاریخ مسلمانان را از صدر اسلام تا قرن حاضر بررسی کرده و به نقش رسانه‌ای منبر در جوامع مسلمان پرداخته است.

## فصل دوم:

پیشینه‌ی خطابه و منبر قبل از عصرِ عباسی

بررسی پیشینه و گذشته تاریخی هر بحثی به درک دقیق‌تر و صحیح‌تر آن بحث کمک می‌کند. لذا در اینجا قبل از شروع بحث‌های اصلی این پژوهش و بررسی رابطه‌ی خطابه و منبر با قدرت و سیاست در عصر عباسی، به طور گذرا نگاهی به وضعیت خطابه و منبر از آغاز اسلام تا پایان عصر اموی خواهیم انداخت. در این فصل، در سه بخش به بررسی مباحث مربوط به خطابه و منبر قبل از عصر عباسی خواهیم پرداخت. بخش اول به تعریف و توضیح کلیاتی درباره‌ی خطابه و منبر اختصاص دارد. بخش دوم مربوط به بررسی خطابه و منبر در صدر اسلام، یعنی دوره‌ی پیامبر(ص) و خلفای راشدین و بخش سوم مربوط به بررسی خطابه و منبر در عصر اموی خواهد بود.

## ۲-۱ بخش اول: کلیاتی درباره‌ی خطابه و منبر

### ۲-۱-۱ تعریف خطابه و کلیاتی درباره‌ی آن

خطابه در لغت اسم مصدر و مشتق از فعل خَطَبَ به معنی سخنرانی است.<sup>۱</sup> رَمَخْشَرَى خطابه را از نظر لغوی به معنای ایراد سخن در برابر فرد یا جمع می‌داند، بنابراین در معنی لغوی آن حضور افرادی به عنوان شنونده ضروری است.<sup>۲</sup> خطبه به ضم خاء نیز به همان معناست مثلاً گفته می‌شود «خَطَبَ الْخَاطِبُ عَلَى الْمَنْبَرِ خَطَابَهُ بِالْفَتْحِ وَخُطِبَهُ بِالضَّمِّ»<sup>۳</sup> بنابراین به سخنی که در برابر فردی یا افرادی ایراد می‌گردد خطبه یا خطابه اطلاق می‌شود.

<sup>۱</sup> - جمال الدین محمد بن منظور، لسان العرب، ج ۱، بیروت، دار صادر، بی تا، ص ۳۶۰.

<sup>۲</sup> - جارالله، زمخشری، اساس البلاغه، بیروت، دار العلم للملایین، بی تا، ص ۱۱۴.

<sup>۳</sup> - احمد رضا، معجم متن اللغة، ج ۲، بیروت، دار مکتبه الحیاء، ۱۹۵۸ م، ص ۲۹۶.

در کتاب ریتوریکای ارسطو در تعریف خطابه چنین آمده است: «خطابه صنعتی است که به وسیله‌ی آن بتوان در هر امری از امور جزئی دیگران را در حد امکان اقناع نمود.»<sup>۱</sup> ریتوریکه معرب لفظ (Rhetorike) یونانی است که بعدها در زبان رومی (Rhetorica) شده است.<sup>۲</sup> به ریتوریکای یونانی در زبان عربی فنّ الخطابه و در فارسی آیین سخنوری گفته می‌شود و همان گونه که در تعریف ارسطو آمده است، عنصر اقناع مخاطب، از مهمترین ویژگی‌های آن است.

بنابر آنچه گفته شد، خطابه یا سخنوری یکی از فنونی است که به وسیله آن خطیب با گفتارش شنونده را اقناع کرده و بر هدف و منظورش تشویق و ترغیب می‌نماید و هر کس بتواند ویژگی‌های بیان را با قدرت و هنر نمایی مخصوصی به کار برد، سخنران و خطیب است.

از قدیم، دو روش مهم تبلیغی وجود داشته است که در علم منطق جزء صناعات خمس به حساب می‌آیند، یکی زبان خطابه که از مشهورات، مضمونات و مقبولات استفاده می‌کند و دیگری زبان شعر که از خیال آدمی سر چشمه می‌گیرد. مقدمات خطابه از مشهورات، مضمونات و مقبولات است و چون خطیب به اقوال پیامبران و اولیای دین و بزرگانی که مقبول القولند، استشهاد می‌کند و لحن را نیز با کلام، متناسب می‌کند، سخنش بر دل‌ها می‌نشیند و اگر مهارت در فن داشته باشد، دل‌ها را از جای می‌جنباند و شوری در حاضران بر می‌انگیزد.<sup>۳</sup>

خواجه نصیرالدین طوسی در تأثیر خطابه گوید: «هیچ صنعتی از صناعات خمس در افاده‌ی تصدیق اقناعی به درجه‌ی خطابه نمی‌رسد. زیرا عقول عامه از ادراک قیاسات برهانی قاصر است، پس صنعتی که متکفل افادت اقناع بود، در اذهان جمهور، جز خطابت نبود.»<sup>۴</sup> به تعبیر وی، از جمله عواملی که موجب تأثیر خطابه بر مردم می‌شود استشهاد و تمثیل و نقل داستان‌ها و حکایت است چرا که مردم

---

<sup>۱</sup> - ارسطو طالیس، الخطابه، تعریب: عبد الرحمن بدوی، بیروت، دار القلم، ۱۹۷۹ م، ص ۹.

<sup>۲</sup> - Thatcher.V, The new Webster Encyclopedia dictionary. see: Rhetoric, new york, grolier, Vol.۲, ۱۹۹۳, p.۷۲۲.

<sup>۳</sup> - محمد خوانساری، منطق صوری، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۷ ش، ص ۴۲۵.

<sup>۴</sup> - نصیر الدین طوسی، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۵۳۱.

به تمثیل و داستان بیشتر از قیاس علاقه نشان می‌دهند.<sup>۱</sup>

در فرهنگ‌نامه‌ها، خطابه معادل‌های دیگری مانند وعظ، موعظه، اندرز، پند، نصیحت و تذکیر دارد که به معنای بیان کردن روایات و احکام، شرعی بالای منبر و ذکر آن‌چه دیگران را به توبه و تزکیه نفس وادارد، می‌باشد.<sup>۲</sup>

به عقیده‌ی ابن جوزی، وعظ یعنی ترساندن که به سبب آن قلب نرم می‌گردد و تذکیر نیز نعمت‌های خداوند را به خلاق بازگو کردن و ترغیب آنان به شکر گذاری و خودداری از مخالفت با فرمان‌های خداوند است.<sup>۳</sup>

با توجه به آن‌چه گفته شد جامع‌ترین توصیفی که درباره‌ی خطابه گفته شده، این است که خطابه فن تصرف در عواطف و عقول مخاطبان از رهگذر الفاظ فصیح و جملات بلیغ به یاری دلایل خطابیه، به منظور اقناع عقل و احساس شنوندگان و ترغیب آنان به سوی هدفی است که سخنور در نظر دارد.<sup>۴</sup>

اقناع عقل و ارضای دل و تحریک شنونده به سوی مقصدی که سخنور در نظر دارد اساسی‌ترین فایده‌ی خطابه است که ثمرات زیادی بر آن مترتب است. خطابه از دیر باز سلاح جوامع انسانی در جنگ‌ها و صلح‌ها و در دوستی‌ها و دشمنی‌ها بوده است و انبیا از آن برای ابلاغ پیام خود بهره برده‌اند و فرماندهان نظامی از آن برای برانگیختن سربازانشان در کشتن دشمن استفاده کرده‌اند. همچنین رهبران و مصلحان اجتماعی از آن برای هدایت ملت‌های خود و احزاب سیاسی برای تبلیغ آراء و نظریاتشان، استفاده کرده‌اند و قضات از آن برای اشاعه‌ی عدالت و مقابله با ظلم، دیکتاتورها برای تثبیت موقعیت خود و رؤسای قبایل برای تداوم سلطه‌شان بر مردم از آن سود برده‌اند. پس خطابه امر مهمی است که هر کس بنا به اهداف و مقاصدی که داشته از آن استفاده کرده است.

---

<sup>۱</sup> - همان، ص ۵۳۶.

<sup>۲</sup> - علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۷، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش، ص ۹۸۲۳.

<sup>۳</sup> - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی، القصاص و المذکرین، تحقیق: مارلین سوارتز، بیروت، دارالمشرق، بی تا، ص ۱۱.

<sup>۴</sup> - محمد باقر شریعتی، در باره سخن و سخنوری، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش، صص ۵۴ و ۵۵.



ارسطو که او را واضع فنّ خطابه می‌دانند بر این باور است که سخن رانی و خطابه انواع و اقسامی دارد و برای هر کدام، ویژگی‌ها و ضوابطی است که باید خطیب رعایت کند. او بر این اساس خطابه را به سه دسته تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از :

(۱) خطابه‌ی سیاسی (۲) خطابه‌ی قضایی (۳) خطابه‌ی تشریفاتی

این نخستین تقسیم بندی است که از خطابه انجام شده است.<sup>۱</sup> که البته تقسیم‌بندی کاملی نیست و انواع دیگری از خطابه در دوره‌های مختلف تاریخی وجود داشته است که در ادامه‌ی بحث در هر دوره، انواع خطابه‌های آن دوره را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

بطور کلی دو عامل اصلی در تکامل و ترقی خطابه موثرند که عبارت‌اند از :

۱- آزادی سیاسی و اعتقادی ۲- اشتیاق مردم به زندگی بهتر.

درباره‌ی مورد اول جای تردید نیست که سخنوری در زمانی که زمینه‌ی آزادی‌های فکری و سیاسی در جامعه فراهم است، شکوفا و بارور می‌گردد. زیرا افراد مستعد در چنین شرایطی می‌توانند آزادانه و بدون واهمه، تفکرات سیاسی و اعتقادی خود را مطرح کنند. سخنوران در محیط‌های مساعد و آزاد برای جلب توجه عموم از بهترین شیوه‌های سخنوری بهره می‌گیرند و جویندگان قدرت و مقام و علاقه‌مندان به خدمت، همگی به رقابت با یکدیگر می‌پردازند تا به مقاصد و آمال خود نائل آیند و مردم را با خود همراه و همساز سازند. درباره‌ی مورد دوم نیز هنگامی که غالب مردم از وضع موجود ناراضی باشند و از انحصار طلبی‌ها، قانون شکنی‌ها، تبعیض‌ها، تملق‌ها و چاپلوسی‌ها خسته شوند، بی‌گمان طالب شرایط بهتری در سایه‌ی عدل و قانون خواهند بود و در چنین فضایی اگر سخنورانی که ظلم ظالم را چشیده‌اند، محیط را آماده ببینند و فرصتی به دست آورند در عرصه‌ی خطابه، استعداد نهایی خود را به فعلیت می‌رسانند.<sup>۲</sup> نمونه‌هایی از این موارد را به اقتضای مطلب خواهیم آورد.

<sup>۱</sup> - ارسطو، فن خطابه، ترجمه: دکتر پرخیده ملکی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۱، ص ۳۲.

<sup>۲</sup> - درباره سخن و سخنوری، صص ۳۹ و ۴۰.

دو عامل برای برتری یک خطیب بر خطیبان دیگر معلول گفته شده است:

۱- معلومات و آگاهی‌هایی که به مخاطب ارائه می‌کند: به این معنا که خطیب از تکرار مطالب خسته کننده خودداری کرده و مطالب جدید ارائه کند.

۲- چگونگی القای و ادای خطبه: یعنی توانایی خطیب و واعظ در بیان خطبه<sup>۱</sup>

بنابراین باید دانست که از موازین مهم سخنوری، شور آفرینی و تهییج عواطف و احساسات است. اگر سخنور و خطیب نتواند عواطف را تحریک نماید در سخنوری توفیق کاملی پیدا نخواهد کرد. تحریک احساسات بدین جهت ضرورت دارد که توده مردم را از طریق دلایل صرف عقلی نمی‌توان بر امری برانگیخت، بلکه لازم است خطیب دریای راکد عواطف و احساسات مردم را به موج اندازد و مردم را به مقصدی که در نظر دارد، تحریک و ترغیب نماید.

## ۲-۱-۲ تعریف منبر و کلیاتی درباره‌ی آن

درباره‌ی ریشه واژه منبر اختلاف نظر وجود دارد، از سویی تعدادی از محققان از جمله نولدکه و شوالی معتقدند که کلمه منبر از زبان اتیوپیایی گرفته شده و به معنای کرسی و عرش یا تخت قضاوت است و این کلمه قبل از اسلام از طریق یمن به شبه جزیره‌ی عربستان وارد شده است.<sup>۲</sup>

و از سوی دیگر بسیاری از لغت‌دانان عرب، واژه منبر را از ریشه عربی نَبْرَ به معنای عالی و بلند دانسته‌اند. چنانچه ابن منظور می‌گوید «محل ایراد خطبه توسط خطیب را به دلیل بلندی آن، منبر می‌گویند که سخنران بر روی آن به سخنرانی می‌پردازد.»<sup>۳</sup>

صاحب قاموس المحيط نیز می‌گوید «نَبْرَ الحَرْفُ يَنْبِرُهُ»<sup>۴</sup> یعنی صدا را بلند کرد، بنابراین منبر مکان

<sup>۱</sup> - عبدالجلیل عبده شبلی، الخطابة و اعداد الخطیب، قاهره، دارالشروق، ۱۹۷۸ م، ص ۷۱.

<sup>۲</sup> - Zwemer, S., ۱۹۳۳, "The pulpit in Islam". *the muslim word*, vol ۱۳, (no ۳), p. ۲۱۸.

<sup>۳</sup> - لسان العرب، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۸.

<sup>۴</sup> - مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۲، قاهره، دار المؤمن، ۱۹۶۸، ص ۱۳۷.

بلندی است که خطیب بر روی آن به سخنرانی برای مخاطبان می‌پردازد.

البته هیچ کدام از این نظریات را نمی‌توان قطعی دانست؛ چون برای ریشه‌ی کلمات زبان‌های سامی (عربی - عبری - حبشی - سریانی) نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد که کدام یک از دیگری وارد شده است.

در قرآن ذکری از کلمه‌ی منبر به میان نیامده است و الفاظ دیگری به کار رفته که به معنای منبر، نزدیک است مانند عرش<sup>۱</sup> که به معنی کرسی بزرگ است و مقام<sup>۲</sup> که طبری آن را به معنی منبر دانسته است.<sup>۳</sup>

یهودیان منبر را (almemar) یا (almemor) می‌گویند که شاید برگرفته از منبر عربی باشد. آن‌ها این کلمه را به هر سکوی بلندی که بر روی آن صندلی‌ای برای ایراد سخنرانی قرار گرفته باشد اطلاق می‌کنند. همچنین به این سکو (tabeh) می‌گویند که به معنی صندوق است.<sup>۴</sup>

شایان ذکر است که یهودیان به منبر «مجلس موسی» نیز می‌گویند.<sup>۵</sup> مسیحیان نخستین، نیز به منبر (ambo) یا (Bema) می‌گفتند که حضرت مسیح و حواریون او بر روی آن به موعظه می‌پرداختند.<sup>۶</sup> اما در مورد تاریخچه معماری و ساخت منبر باید به قبل از اسلام برگردیم. در مورد بنای اولیه منبر و آنچه که منبر اسلامی از آن مشتق شده است، اختلاف نظر وجود دارد. مستشرقان و در میان آنها مارگولیوس معتقد است که منبر پیامبر (ص) تقلیدی بود از آنچه مهاجران مسلمان در کلیساهای حبشه دیده بودند.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> - سوره نمل آیه ۲۳ .

<sup>۲</sup> - سوره دخان آیه ۲۶ .

<sup>۳</sup> - محمد بن جریر طبری، تفسیر الطبری یا جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت، مؤسسه الرساله، ۲۰۰۰ م، ص ۳۲ .

<sup>۴</sup> - Roth, c, Litt. b, the standard jewish Encyclopaedia. see: "Almemar or Almemor", new york, company Inc, ۱۹۶۶, p ۷۹ .

<sup>۵</sup> - Zwemer, op. cit, p. ۲۱۸ .

<sup>۶</sup> - Ibid, p. ۲۲۱ .

<sup>۷</sup> - Ibid.

اما محققان مسلمانانی مانند احمد فکری و فرید شافعی چنین نظری ندارند. فکری، هیچ رابطه‌ای میان منبر پیامبر (ص) و ما قبل از آن قائل نیست.<sup>۱</sup> و فرید شافعی نیز معتقد است که حقیقت ساخت اولین منبر پیامبر(ص) در مدینه بسیار پیچیده و مبهم است و نیاز به بحث و بررسی دقیق و علمی دارد.<sup>۲</sup>

در کتاب تلمود از منبر به عنوان (bema) نام برده شده است و اکنون به میمار شهرت دارد که عموماً سکوی مرتفعی بود که پله‌های آن از سه عدد کمتر نبود و هر پله مخصوص یک نوع موعظه بود. محل اصلی میمار در وسط معبد یا نزدیک در ورودی قرار داشت.<sup>۳</sup> که به مرور زمان اشکال معماری و تزئینی زیادی پیدا کرد. اما منبر در کلیساهای مسیحیان که به آن (ambo) اطلاق می‌شد در قرن چهارم میلادی وارد کلیسا شد و به تدریج تا قرن دهم میلادی رشد پیدا کرد. این منبر عبارت بود از سکوی گرد یا مربعی شکلی که در وسط کلیسا قرار داشت و کمی متمایل به شرق بود.<sup>۴</sup> در بحث‌های آینده درباره‌ی شکل منابر در دوره اسلامی سخن خواهیم گفت.

در بررسی خطابه و منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی می‌توان گفت که آن دو از رسانه‌های قدیمی و مهم ترین ابزار ارتباطی ادیان محسوب می‌شده است. رسانه‌ای که هم اکنون نیز می‌تواند منشأ تحولات عظیم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جوامع باشد. به دلیل مرتبط بودن این بحث با مباحث ارتباطات و این که منبر از مقوله‌ی ارتباط است ابتدا به تعریف ارتباط می‌پردازیم. ریشه‌ی لغت ارتباط (communication) لغت لاتینی communis است. وقتی که ما با شخصی ارتباط برقرار می‌کنیم هدف ما در حقیقت یک نوع اشتراک فکر و تفاهم اندیشه با اوست.<sup>۵</sup> اندیشه‌ی ارسطو که هدف اصلی ارتباط را اقناع و تحت نفوذ درآوردن طرف مقابل می‌دانست، مورد قبول اکثر

<sup>۱</sup> - احمد فکری، مساجد القاهره و مدارسها، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۱ م، ص ۲۷۷.

<sup>۲</sup> - فرید شافعی، العمارة العربیة فی مصر الاسلامیة، ج ۱، قاهره، هیئة المصریة العامة للتألیف و النشر، ۱۹۷۰ م، ص ۶۲۹.

<sup>۳</sup> Zwemer, op.cit,p.۲۱۷.

<sup>۴</sup> - Ibid.p.۲۱۹.

<sup>۵</sup> - ابراهیم رشید پور، ارتباط جمعی و رشد ملی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۲.

اندیشمندان تا قرن هجدهم میلادی بوده است.<sup>۱</sup>

با توجه به این تعریف، می‌توان منبر و خطابه را نوعی ابزار ارتباطی دانست که همه ادیان به آن نیازمند بوده‌اند. یکی از مزایای منبر این است که جایگاه واعظ از سطحی که مخاطبان ایستاده یا نشسته‌اند، مرتفع‌تر است و بدین ترتیب، صوت می‌تواند مسافت بیشتری را طی کند. در این رسانه مخاطبان علاوه بر اینکه صدای خطیب را می‌شنوند با او ارتباط غیر کلامی برقرار می‌کنند.<sup>۲</sup>

در اسلام مسجد به طور عام و منبر به طور خاص، محلی بود که اعلان‌های رسمی داده می‌شد و نتایج جنگ‌ها در خطبه‌ها به آگاهی می‌رسید. ولید، خلیفه اموی مرگ دو حاکم برجسته را از منبر به اطلاع مردم رساند. در دوران فاطمیان و عباسیان نیز اعلان‌ها، فرمان‌ها، احکام مالیاتی و چیزهای دیگر توسط فرمانروا در مسجد اعلام می‌شد، احکام عزل و نصب صاحب منصبان عالی‌رتبه نیز از بالای منبر خوانده می‌شد و مردم بسیاری نیز برای شنیدن اعلان رسمی گرد می‌آمدند.<sup>۳</sup>

منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی عمومی غالباً سرشتی دستوری داشت به این معنا که تکلیف مهم واعظ در هدایت مسلمین متجلی می‌شد. ولی به هر حال اشتباه است اگر بگوییم که منبر اسلامی منحصر و محدود به آموزش دینی بوده است. منبر اسلامی به صورت یک رسانه خدمت می‌کرد که از طریق آن، ارتباط میان جماعت و رهبرانشان به وقوع می‌پیوست. هر چند از این نقش منبر، بعدها کاسته شد ولی همچنان اعلان‌های رسمی و فرمان لقب امرای مهم، به طور مداوم از آن ابلاغ می‌شد.

---

<sup>۲</sup> - همان، ص ۱۳.

<sup>۳</sup> - حسن ستایش «بررسی مفهوم خطابه و منبر و سیر تاریخی پیدایش آن»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد محمد تقی فلسفی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۴۵.

<sup>۴</sup> - Gibb, H. Kramers, J, Shorter Encyclopaedia of Islam .see: khutba, Leiden, Brill, ۱۹۶۱, pp. ۲۵۸-۲۵۹.

## ۲-۲ بخش دوم: خطابه و منبر در صدر اسلام

ظهور دین اسلام در میان اعراب جاهلی، افق تازه و وسیعی از تفکر و اندیشه و شیوه‌ی زندگی را در میان آن‌ها به وجود آورد، اعراب پیش از اسلام با مفاهیم و روش‌هایی از زندگی آشنایی داشتند که محیط جاهلیت و زندگی قبیله‌ای بر آن‌ها تحمیل کرده بود، ولی هنگامی که اسلام ظهور کرد مفاهیم و روش‌هایی در میان‌شان ظهور کرد که همه ابعاد زندگی آن‌ها را دگرگون ساخت و روزه تازه‌ای در برابر دیدگاه‌های آن‌ها گشود. دین اسلام که بر اساس توحید استوار است پراکندگی قبیله‌ای اعراب را به وحدت مبدل ساخت و موجب شد تا زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن‌ها تغییر کند و بی تردید تاریخ طولانی اعراب از هیچ حادثه‌ای مانند ظهور اسلام و نزول قرآن متأثر نگردیده است. در این راستا ادبیات عرب نیز از زندگانی نوین تأثیر پذیرفت و عامل بازگوکننده حوادث و روش‌ها و جهت‌های آن شد. طبیعی است که این تطور و تحول بیش از آنچه در شعر حاصل شود در نثر نمایان گشته بود، زیرا شعر هنری سنتی به شمار می‌رفت که شاعر در آن گام‌های گذشتگان را می‌جست و خود را متعهد می‌دید که از اصولی محدود تبعیت کند. از همین رو شعر صدر اسلام نیز بسیاری از نشانه‌ها و ویژگی‌های دوره‌ی جاهلی را در خود حفظ نموده بود. در حالیکه نثر توانست پا به پای زندگی جدید قدم بردارد و در آن آثار و نشانه‌هایی نمایان شود که بر تحول جدی و عمیق دلالت داشت. خطابه نیز به عنوان بخشی از نثر ادبی از این تغییر و تأثیر بی‌نصیب نماند چرا که علل و انگیزه‌هایی که در صدر اسلام باعث بارور شدن خطابه گردید، در هیچ عصری فراهم نگردیده بود و در آن مقطع زمانی خطابه بهترین وسیله‌ای بود که برای نشر دین جدید به کار می‌رفت.<sup>۱</sup>

بنابراین خطابه، وسیله‌ی انتشار و اعلام دین اسلام گردید و خطیب با دلایل عقلی و براهین منطقی به اقناع مردم می‌پرداخت. روزی که آیه « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ »<sup>۲</sup> بر پیامبر اسلام (ص) نازل شد،

۱- فیروز حریرچی، «ویژگی‌های خطابه در اسلام»، کیهان اندیشه، مرداد و شهریور ۱۳۶۴ش، سال اول، صص ۸۸ و ۸۹.

۲- سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

ایشان بر روی کوه صفا ایستاد و فریاد زد «یا صباحاه» پس مردم دور وی جمع شدند و ایشان اولین خطابه علنی خود را برای دعوت مردم به دین اسلام بیان کرد.<sup>۱</sup> همچنین وقتی که در پایان عمر، ایشان مرگ خود را نزدیک دیدند با حالت مریضی به مسجد رفتند و بر روی منبر آخرین خطابه خود را برای مردم بیان کردند.<sup>۲</sup> با توجه به این مطالب درمی‌یابیم که پیامبر(ص) از همان روز اول دعوت علنی، تا آخرین روزهای حیات‌شان از خطابه برای بیان مقاصد خود بهره می‌برد و خطابه در این فاصله بهترین سلاح پیامبر(ص) برای دعوت اعراب شبه جزیره به دین اسلام بود. ایشان در موسم حج و بازار عکاظ و منی به وسیله‌ی آن دین جدید را به مردم می‌شناساند و پس از ورود به مدینه نیز خطابه وسیله‌ای برای تشویق مسلمانان به جنگ با مشرکان در نبردهای مختلف بود.

## ۲-۲-۱ ویژگی‌های خطابه در صدر اسلام

### ۲-۲-۱-۱ تأثیر قرآن بر خطابه

پیامبر اسلام (ص) زمانی از جانب خداوند به رسالت مبعوث شد که هنر غالب مردم آن عصر، سخنوری و ایراد خطابه بود.<sup>۳</sup> قرآن نیز به عنوان معجزه‌ی بزرگ پیامبر اسلام (ص) کتابی است با کلمات و آیات فصیح و بلیغ که مردمان زمان پیامبر(ص) را به هم‌وردی می‌طلبد. قرآن از آیات و سوره‌هایی تشکیل شده است که ویژگی‌های بهترین خطابه‌ها از نظر تفصیل، ایجاز، استعاره و دیگر زیبایی‌های ادبی را در خود دارد. علاوه بر آن که از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین الفاظ تشکیل شده است، بیشترین و پر بارترین معانی را نیز دارد.<sup>۴</sup> از اینرو قرآن تأثیر زیادی بر شکل و محتوای خطابه گذاشت، چنانچه عبارت‌ها را تهذیب کرد و اسلوب آن را دگرگون ساخت. الفاظ، ساده‌تر و دقیق‌تر شد و نرمی

<sup>۱</sup> - ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۳، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۶م، ص ۳۸.

<sup>۲</sup> - عبدالملک بن هشام حمیری، السیرة النبویة، ج ۲، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ص ۶۴۹.

<sup>۳</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، اصول کافی، ج ۱، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای، چاپ دوم، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ق، ص ۴۶.

<sup>۴</sup> - ابوبکر محمد بن طبیب باقلانی، اعجاز القرآن، مصر، دارالمعارف، بی تا، صص ۶۶-۷۰.

جای خشونت را گرفت. خطبای صدر اسلام در قرآن ادله‌ای را برای اقناع مردم که هدف هر خطابه‌ای است یافتند، که در غیر آن وجود نداشت چرا که زیبایی لفظ و استواری اسلوب و برانگیختن احساس و راه استدلال در آن نهفته بود.<sup>۱</sup> و به این شکل می‌بینیم که خطیبان صدر اسلام تحت تأثیر بیان و اسلوب زیبا و محکم قرآن قرار می‌گیرند و اسلوب خطابه‌ها، اسلوب قرآنی به خود می‌گیرد که باعث بالا رفتن جایگاه خطابه از نظر فصاحت و بلاغت در این عصر می‌شود. به نظر جرجی زیدان قرآن باعث افزایش بلاغت و حکمت در خطابه‌ها شد، به همین خاطر خطبا، خطابه‌های خود را با آیات قرآن در می‌آمیختند.<sup>۲</sup>

در یک نگاه کلی می‌توان نشانه‌های تأثیر عمیق خطابه از قرآن کریم در صدر اسلام را مشاهده کرد، چرا که الفاظ خطابه از دشواری و تکلف به سادگی و قابل فهم‌تر بودن تحول یافت و نیز شیوه‌ی خطابه همراه تغییر شیوه‌ی زندگی اعراب از جاهلیت به اسلام تغییر کرد، همچنین مفاهیم دینی همچون امر به معروف و نهی از منکر، نماز، زکات، جهاد و ایثار که قبلاً با آن‌ها آشنا نبودند در خطابه‌ها وارد شد. اعراب تحت تأثیر قرآن و وحی، خطابه‌های خود را به آیات قرآنی مزین می‌کردند، حتی تعدادی از خطیبان تمام خطابه‌ی خود را به صورت مجموعه‌ای از آیات قرآنی بیان می‌کردند. نمونه این کار مصعب بن زبیر است، وی هنگامی که از طرف برادرش عبدا لله بن زبیر به عنوان والی راهی بصره شد به بالای منبر رفت و خطبه‌ای برای مردم خواند که تماماً از آیات قرآن تشکیل شده بود.<sup>۳</sup> جاحظ می‌نویسد: «خطبا در صدر اسلام در وقت برگزاری تجمع‌ها و مراسم خطابه‌های خود را به آیات قرآنی می‌آراستند. زیرا استفاده از آیات، به زیبایی و لطافت و روانی خطابه می‌افزاید.»<sup>۴</sup> به هر حال مسلمانان تحت تأثیر قرآن قرار داشتند و خطیبان صدر اسلام سعی می‌کردند در خطابه‌هایشان از

<sup>۱</sup> - الخطابة، أصولها، تاریخها فی أزه عصورها عند العرب، پیشین، ص ۲۶۰.

<sup>۲</sup> - جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، بیروت، دارا و المكتبة الحیة، ۱۹۸۳ م، ص ۱۸۷.

<sup>۳</sup> - ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۶، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بیروت، دار التراث، ۱۹۶۷ م، ص ۹۳.

<sup>۴</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶.



این کتاب مقدس الهام گیرند و برای تأثیر در مخاطبانشان از آن اقتباس کنند. اینک به تأثیر سخنان پیامبر (ص) بر خطابه می پردازیم.

## ۲-۱-۲-۲ تأثیر احادیث پیامبر(ص) بر خطابه

همان گونه که قرآن کریم بر خطابه تأثیر زیادی گذاشت و آن را از حیث لفظ، معنی و اسلوب متحول کرد، حدیث نبوی نیز چنین تأثیری بر امر خطابه داشت. هر آن چه از قول و فعل و تقریر از پیامبر اسلام (ص) صادر شده است، در حقیقت تفسیر قرآن و رکن دوم از ارکان دین به شمار می آید. به همین دلیل، شرعی ترین و مقدس ترین گفته ها در اسلام پس از قرآن، سخنان پیامبر (ص) است. پیامبر اسلام (ص) از فصیح ترین مردمان عرب بود. جاحظ در این باره گوید: «کلام پیامبر (ص)، کلماتش کم و معانیش بسیار بود. از تکلف به دور بود و روان و ساده فهم به شمار می رفت. ایشان همواره از راست ترین الفاظ، معتدل ترین اوزان و واضح ترین معانی استفاده می کرد.»<sup>۱</sup> چنین فصاحت و بلاغتی در خطابه بسیار تأثیر گذاشت. حدیث پیامبر (ص) ذخیره ای بزرگ از معانی و اسلوب هایی بود که خطیبان برای تدوین خطابه های خود از آن بهره های زیادی می بردند. محمد بن سلام از یونس بن حبیب نقل می کند که از هیچ کس به اندازه پیامبر اسلام (ص) سخنان ادیبانه و زیبا و پر معنی به ما نرسیده است. سخنان کوتاهی همچون «الْبَيْدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْبَيْدِ السُّفْلَى»<sup>۲</sup>، «لَنْ يُهْلِكَ امْرُوءٌ بَعْدَ مَشُورَةٍ»<sup>۳</sup>، «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ مَدَارَةُ النَّاسِ»<sup>۴</sup> و... از نمونه های سخنان کوتاه و زیبا و پر معنی است که کمتر کسی توانسته است آن ها را بر زبان بیاورد.<sup>۵</sup> حدیث پیامبر (ص) همانند قرآن به

<sup>۱</sup> - همان، ج ۲، ص ۱۴.

<sup>۲</sup> - دست راست از دست چپ برتر است (کنایه از بخشندگی است).

<sup>۳</sup> - انسان پس از مشورت کردن هلاک نمی شود.

<sup>۴</sup> - کمال عقل پس از ایمان به خدا، مدارا با مردم است.

<sup>۵</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۲، صص ۱۴-۱۶.

پاک شدن الفاظ خطابه از تندی و خشونت و دقیق کردن آن کمک کرد. همچنین فصاحت و بلاغتی که در کلام پیامبر(ص) وجود داشت تأثیر زیادی بر مستمعان این سخنان می‌گذاشت.

بدین ترتیب می‌بینیم که خطابه در صدر اسلام به مقدار زیادی از قرآن و حدیث متأثر بود و چنین تأثیری خطابه‌ی عصر اسلامی را از خطابه‌ی عصر جاهلی کاملاً جدا می‌کرد. کسی که به خطابه‌های عصر اسلامی نگاه کند، می‌بیند که بیشتر آن‌ها از خطابه‌های عصر جاهلی بلیغ‌تر است چرا که خطیبان دوره‌ی اسلامی کلام قرآن و سنت‌های پیامبر (ص) به گوششان خورده بود که در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته است و این خود در خطبه‌های آنان بسیار مؤثر بود و بر زیبایی و فصاحت و بلاغت آن می‌افزود.

### ۲-۱-۳ بیان مقدمه‌ای یکسان در بیشتر خطابه‌ها :

در صدر اسلام سنتی برای شروع خطابه‌ها در پیش گرفته شد که در دوره‌های بعد و حتی در زمان حاضر همان سنت رعایت می‌شود؛ این سنت شروع خطابه با عباراتی خاص بود. ابن قتیبه دینوری می‌گوید: «در خطبه‌های پیامبر اکرم (ص) تتبع نمودم و دیدم که بیشتر خطابه‌های ایشان با این جمله شروع می‌شود: «الحمد لله نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکل علیه و نستغفره و نتوب إليه و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له، و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له.»<sup>۱</sup>

در نگاهی کلی به خطابه‌هایی که سایر مسلمانان در صدر اسلام ایراد کرده‌اند می‌توان دریافت که مسلمین به تبع از پیامبر اسلام (ص) خطابه‌هایشان را با عبارت فوق و یا شبیه آن آغاز می‌نمودند. چنین امری چنان در میان مسلمانان نهادینه شد که در دوره اسلامی اگر خطابه‌ای با ستایش خداوند

<sup>۱</sup> - ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، ج ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق، ص ۲۵۱.

شروع نمی‌شد به آن «بتراء» -یعنی بی خیر و برکت- می‌گفتند و اگر خطابه‌ای با آیات قرآنی مزین نمی‌گردید به آن «شوهاء» -یعنی قبیح و زشت- می‌گفتند.<sup>۱</sup>

## ۲-۲-۱-۴ پرهیز از به کارگیری سجع در خطابه‌ها

پیامبر اکرم(ص) در خطابه‌هایشان از سجع استفاده نمی‌کردند و به دلیل به کارگیری آن توسط کاهنانِ عصر جاهلی، همواره از خطابه‌های مسجع پرهیز داشتند.<sup>۲</sup> این شیوه را سایر مسلمانان از جمله خلفای راشدین نیز به کار بردند ، چنانکه وقتی یکی از سربازان مسلمان در اثنای جنگ با ایران گزارشی برای خلیفه‌ی دوم آورد ، وی گزارشش را با خطابه‌ای مسجع نزد خلیفه ایراد کرد که خلیفه با ناراحتی از وی پرسید: آیا می‌خواهی سجع پردازی کنی یا خبری به ما بدهی؟ که آن فرد پاسخ داد من فقط خبر رسانم.<sup>۳</sup> چنین گزارش‌های تاریخی نشان دهنده اکراه خلفای پس از پیامبر (ص) از به کارگیری خطابه‌ها و سخنان مسجع بوده است.

## ۲-۲-۱-۵ آمیخته شدن خطابه به مفاهیم دینی

در صدر اسلام مفاهیمی چون زهد پیشگی ، یادآوری آخرت ، تأکید بر وحدانیت پروردگار ، امر به معروف و نهی از منکر و حمد و سپاس فراوانِ خداوند، از مواردی بود که خطابه این دوره را از خطابه‌های عصر جاهلی متمایز می‌کرد. در این دوره خطیب مسلمان تلاش می‌کرد که با طرح موضوعات دینی ، فرد و جامعه را به سوی سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت رهنمون سازد و عقیده‌ی اسلامی را در دل‌ها تثبیت کند ، همچنین در خطابه‌ها ، مسلمانان به اتحاد و یکپارچگی فرا خوانده می‌شدند و

<sup>۱</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۲، ص ۶.

<sup>۲</sup> - فن الخطابة و تطوره عند العرب ، پیشین ، ص ۸۸ .

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۲.

از اختلافات و مفاخرات جاهلی بر حذر می‌شدند.<sup>۱</sup> پیامبر اکرم (ص) به عنوان نخستین خطیب عصر اسلامی همواره بر مسائل فوق تأکید داشتند، موضوع خطبه‌های آن حضرت بیشتر پیرامون انتشار دین اسلام و شرح تعلیمات اسلامی و روشنگری اهداف آن دور می‌زد. خلفای راشدین نیز به تبعیت از ایشان این موارد را در خطابه‌هایشان مورد توجه قرار می‌دادند.

## ۲-۱-۲-۲ تلاش برای محو ویژگی‌های منفی خطابه‌ی جاهلی

یکی از ویژگی‌های خطابه در صدر اسلام، تلاش خطیبان به ویژه پیامبر(ص) و خلفای راشدین برای زدودن اشکالی از خطابه‌ی جاهلی بود که بر خرافات و جادو و یا مفاخرات و منافرات تأکید داشت و جاهلیت قبل از اسلام بر آن‌ها استوار بود.<sup>۲</sup> همچنین خطیب صدر اسلام سعی می‌کرد از الفاظ خشن و عبارات بدوی که خاص عصر جاهلی بود پرهیز کند.<sup>۳</sup> در خطابه‌های صدر اسلام به ویژه خطابه‌های شخص پیامبر (ص) تلاش می‌شد تا رفتار درست فردی و اجتماعی به مسلمانان یادآوری شود. پیامبر (ص) علاوه بر موعظه و ارشاد مردم، شیوه‌های صحیح ارتباط میان افراد با هم، با جامعه و با خانواده را به مردم متذکر می‌شد و آن‌ها را به رعایت حقوق یکدیگر و به ویژه حقوق زنان فرا می‌خواند. نمونه‌ی کامل چنین خطابه‌هایی، خطبه مشهور حَجَّةُ الْوَدَاع است،<sup>۴</sup> که در فصل پنجم متن آن خواهد آمد.

<sup>۱</sup> - تاریخ الخطابة العربية الى القرن الثاني الهجري، پیشین، ص ۹۸.

<sup>۲</sup> - النبوی عبدالواحد شعلان، الحياة الادبية في عصر النبوة والخلافة، قاهره، دار قباء، ۱۹۹۸ م، ص ۱۲۸.

<sup>۳</sup> - حسین الحاج حسن، ادب العرب في صدر الاسلام، بيروت، المؤسسة الجامعية، ۱۹۹۲ م، ص ۱۲۵.

<sup>۴</sup> - البيان و التبیین، پیشین ج ۲، ص ۲۲؛ تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۰.

## ۲-۲-۲ انواع خطابه و موضوعات آن در صدر اسلام

همواره موضوعات خطابه در هر عصر متأثر از اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی است که بر آن دوره حاکم است. لذا می‌بینیم که در آغاز ظهور اسلام بیشتر خطابه‌های پیامبر (ص) دینی و متأثر از دعوت جدید اوست. اما پس از وفات پیامبر اکرم (ص) که آتش فتوحات و جنگ‌ها بر افروخته شد و نیز اختلافات میان مسلمین در امر خلافت شروع شد، موضوعات خطابه نیز بر حسب این تغییرات، تغییر کرد. در این قسمت به موضوعات و انواع مختلف خطابه در صدر اسلام می‌پردازیم.

### ۲-۲-۲-۱ خطابه‌ی دینی

بدون شک مهم‌ترین موضوعی که خطیبان صدر اسلام به آن می‌پرداختند موضوع دین جدید بود و اولین خطیبی که در این موضوع سخن راند کسی جز پیام آور این دین، حضرت محمد (ص) نبود. ایشان از فصیح‌ترین افراد عرب به شمار می‌آمدند و همیشه رشد و نمو خود را در بادیه‌های مکه و در میان قبایل بنی سعد که از محل‌های یادگیری عربی فصیح بود، یادآوری می‌کردند.<sup>۱</sup> خطابه‌های دینی همیشه مبتنی بر دعوت مردم به اسلام و شرح عقاید اسلامی و تبیین احکام دینی بود و بیشتر خطابه‌های پیامبر (ص) در نمازهای جمعه و اعیاد و موسم حج و به هنگام دیدار با هیأت‌ها، از این نوع بود.<sup>۲</sup> نمونه‌های زیادی از این نوع خطابه‌ها در کتاب‌های تاریخی و ادبی از زبان پیامبر (ص) و اصحاب ایشان ذکر شده است. در خطابه‌های دینی به تبیین مفهوم توحید و بر دوری مسلمانان از تفرقه و نیز به اعمال نیک و پاکی نفس و دوری از گناهان و یادآوری مرگ و آخرت بسیار تکیه می‌شد و سعی می‌شد ملت جدیدی با آموزه‌های دین جدید که متمایز از عصر جاهلی باشد به وجود آید.

۱- جمال الدین ابوالفرج ابن الجوزی، صفة الصفوة، ج ۱، تحقیق: محمود فاخوری، الطبعة الرابعة، بیروت، دارالمعرفة، ۴۰۶ق، ص ۲۰۱.

۲- أدب العرب فی صدر الإسلام، پیشین، ص ۱۲۴.

## ۲-۲-۲-۲ خطابه‌ی جنگی

یکی از موضوعاتی که در خطابه‌های صدر اسلام زیاد به چشم می‌خورد، بحث جهاد و مقابله با مشرکین و دشمنان اسلام است. خطابه‌ی جنگی، روحیه‌ی حماسی را در سربازان و نیروها بر می‌انگیخت و آن‌ها را به جنگ با دشمن تحریک می‌کرد.

خطابه‌ی جهاد در صدر اسلام با خطابه‌های جنگی که در جاهلیت وجود داشت تفاوت زیادی دارد، در جاهلیت، خطیب مردم را به خونخواهی و غارت فرا می‌خواند در حالیکه خطیب مسلمان، مردم را به جهاد در راه خدا و کشته شدن در راه او دعوت می‌کرد. این گونه خطابه‌ها در تجهیز لشکر و تشویق آنان به مبارزه با دشمن، نقش مهمی را ایفا می‌کرد. خطابه‌ی جنگی در صدر اسلام از زمانی آغاز شد که اولین جنگ میان مسلمانان و مشرکین در اطراف چاه‌های بدر در گرفت. در این جنگ پیامبر اسلام (ص) مسلمانان را به نبرد با مشرکین تحریک کرد.<sup>۱</sup> همچنین در غزوه موتة در سال هشتم هجری عبدالله بن رواحه، فرمانده سپاه در خطابه‌ای حماسی مسلمانان را به جنگ در برابر سپاه چند ده هزار نفری روم تحریک کرد.<sup>۲</sup>

در دوره خلفای راشدین به دلیل اشتغال مسلمانان به جنگ‌های رده و فتوحات در سرزمین‌های جدید و نیز به علت جنگ‌های داخلی در زمان حضرت علی (ع) خطابه جنگی کاربرد بیشتری پیدا کرد. ابوبکر در اولین اقدام خود پس از به دست گرفتن خلافت، با ایراد خطابه‌ای جنگی سپاه اسامه بن زید را به سوی مرزهای روم فرستاد<sup>۳</sup> و چنین خطابه‌هایی را در جنگ با مرتدان و در آغاز فتوحات نیز برای تشویق سربازان مسلمان ادامه داد. در طول دوران خلافت خلیفه‌ی دوم و سوم، خلیفه و فرماندهان او در مناطق جنگی از این خطابه‌ها بهره می‌بردند. اما نیمه دوم خلافت خلیفه‌ی سوم دوره فترت خطابه-

۱- السیرة النبویة، پیشین، ج ۱، صص ۶۰۶ و ۶۰۷

۲- همان، ج ۲، صص ۳۷۵ و ۳۷۶

۳- تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۳، صص ۳۲۳ و ۳۲۴.

های جنگی بود. پس از آن با روی کار آمدن علی (ع) و شروع جنگ‌های داخلی، خطابه‌ی جنگی دوباره اهمیت زیادی پیدا کرد، و به ویژه در جنگ با معاویه خطابه‌های جنگی زیادی ایراد شد.

## ۲-۲-۳-۲ خطابه‌ی وفود ( هیأت نمایندگی )

این نوع خطابه از زمان تشکیل حکومت اسلامی در مدینه شروع شد و با انتشار اسلام در مناطق مختلف رونق یافت. هیأت‌هایی از مناطق مختلف نزد پیامبر(ص) می‌آمدند و دین جدید را می‌پذیرفتند و با ایشان بیعت می‌کردند. در این میان سخنان و خطابه‌هایی بین پیامبر اسلام(ص) و هیأت‌های مراجعه کننده به مدینه رد و بدل می‌شد که این خطابه‌ها اهمیت زیادی برای دو طرف داشت. قبایل و هیأت‌های زیادی نزد پیامبر می‌آمدند و خطابه‌هایی را ایراد می‌کردند که در این جا نیازی به ذکر همه این خطابه‌ها نیست، اما از میان آن‌ها می‌توان به خطابه طهفه<sup>۱</sup> بن ابی زهیر نهدی اشاره کرد که نزد پیامبر(ص) ایراد کرد و نماد کامل یک خطابه‌ی جاهلی بود و خطابه‌ای که پیامبر(ص) در جواب آن هیأت ایراد نمود الگوی خطابه‌ی اسلامی بود.<sup>۱</sup> خطابه طهفه پر از الفاظ مترادف بدوی، با خشونت معنایی بود، در حال که خطابه‌ی پیامبر از الفاظ کوتاه و پر معنی تشکیل شده بود.

در زمان خلفای راشدین نیز هیأت‌هایی نزد خلیفه می‌آمدند و طلب بخشش می‌کردند و یا شکایتی مطرح می‌کردند، چنانچه هیأتی از مسلمانان در دوران خلافت خلیفه‌ی دوم نزد ایشان آمدند که احنف بن قیس یکی از آن‌ها بود و در خطابه‌ای از وی تقاضای کمک کردند.<sup>۲</sup> در اواخر خلافت عثمان بن عفان نیز هیأت‌هایی از مناطق مختلف نزد وی آمدند و به انتصاب عده‌ای از بنی امیه به عنوان حاکم ولایات اعتراض کردند.<sup>۳</sup> علی بن ابیطالب نیز قعقاع بن عمرو را همراه هیأتی به نمایندگی از خود نزد

۱- شهاب الدین احمد بن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، ج ۱، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴ق، صص ۳۰۹ و ۳۱۰.

۲- البیان و التبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳- البدایة و النهایة، پیشین، ج ۷، ص ۱۶۶.

اصحاب جمل فرستاد تا آن‌ها را از تفرقه بر حذر دارد.<sup>۱</sup> به هر حال در خطابه‌های وفود، فرد یا افرادی به نمایندگی از فرد یا افراد دیگر اعزام می‌شدند و در خطابه‌ای خواسته‌های خود را بیان می‌کردند. در این میان معمولاً سخنورترین افراد برای این کار برگزیده می‌شدند.

## ۲-۲-۲-۴ خطابه‌ی سیاسی

یکی از انواع خطابه در صدر اسلام، خطابه‌ی سیاسی بود. این نوع از خطابه‌ها که به تدریج به بخشی از ادبیات سیاسی مسلمانان تبدیل شد به امور حکومت مربوط می‌شد<sup>۲</sup> و در آن پیامبر (ص) یا خلفای راشدین و یا والیان آن‌ها به بحث درباره مسائل سیاسی و حکومتی می‌پرداختند. دوران حکومت پیامبر اسلام (ص) در مدینه در ذهن مسلمانان این فکر را نهادینه کرد که دین جدای از سیاست نیست و پذیرفتن رهبری دینی پیامبر (ص) مستلزم پذیرش رهبری سیاسی ایشان نیز هست. از این زمان بود که میان خطابه و قدرت سیاسی حاکم، رابطه‌ای برقرار شد که در عصر جاهلی وجود نداشت.

نخستین خطابه‌های سیاسی در صدر اسلام به زمان بیعت عقبه‌دوم باز می‌گردد که عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر (ص) به نمایندگی از ایشان برخاست و خطابه‌ای ایراد کرد و در آن خواستار حمایت مردم یثرب از محمد (ص) شد. در جواب این خطابه، براء بن معرور خطابه‌ای ایراد کرد و حمایت خود را از پیامبر اسلام (ص) اعلام کرد و متعهد شد که زمینه‌ی مهاجرت پیامبر (ص) به یثرب و نشر دعوت ایشان در آن شهر را فراهم کنند و همانند مال و ناموس خود از پیامبر (ص) حفاظت کنند.<sup>۳</sup> و این در حقیقت نخستین اقرار اعراب به رهبری سیاسی پیامبر (ص) در کنار رهبری دینی ایشان بود.

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۴، ص ۴۸۸.

<sup>۲</sup> - صادق آئینه‌وند، الادب السياسي فی الاسلام، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش، ص ۱۹.

<sup>۳</sup> - السيرة النبوية، پیشین، ج ۱، صص ۴۴۱ و ۴۴۲.



خطابه‌ی پیامبر(ص) پس از فتح مکه که به عنوان یک رهبر فاتح مردم را به احقاق حقوق یکدیگر و عفو ساکنین مکه دعوت فرمود<sup>۱</sup>، نمونه یک خطابه‌ی سیاسی است. خطابه‌ی سیاسی با وفات پیامبر(ص) و اختلاف مسلمین بر سر جانشینی ایشان وارد مرحله تازه‌ای شد. آن چه در سقیفه بنی ساعده روی داد و خطابه‌هایی که توسط انصار در شایستگی خود برای امر خلافت ایراد شد و جواب‌هایی که توسط ابوبکر و عمر در حق حاکمیت قریش و مهاجران گفته شد<sup>۲</sup>، همه را می‌توان در حوزه خطابه‌های سیاسی قرار داد.

در دوره خلافت خلفای راشدین پیوند خطابه با قدرت سیاسی مستحکم‌تر شد و خلفا از خطابه برای اعلام سیاست‌های خود و روش اداره امور حکومت بهره می‌بردند. از آن جمله خطابه‌ی ابوبکر پس از بیعت مسلمانان با ایشان به عنوان خلیفه است، که وی در آن به پاره‌ای از سیاست‌های حکومت‌داری خود اشاره می‌کند.<sup>۳</sup> البته غالباً در این گونه خطابه‌ها که خلفا بیان می‌کردند علاوه بر امور سیاسی به امور دینی نیز اشاره می‌کردند و خطابه سیاسی و دینی را با هم درمی‌آمیختند.

بعد از ابوبکر، سایر خلفا نیز پس از رسیدن به خلافت، شیوه وی را ادامه دادند و با ایراد خطابه‌ای روش خود را جهت اداره حکومت برای مردم بیان می‌کردند.<sup>۴</sup> در پاره‌ای از موارد، خلیفه ناچار می‌شد سیاست خود را در یک امر خاص برای مردم توضیح دهد، مثلاً وقتی که عمر، خالد بن ولید را از فرماندهی سپاه عزل کرد و ابوعبیده را جانشین وی ساخت، در مسجد مدینه در خطابه‌ای به تشریح کار خود پرداخت.<sup>۵</sup>

با به خلافت رسیدن عثمان بن عفان، خطابه‌ی سیاسی تداوم پیدا کرد و حوادث سیاسی و نا آرامی‌های داخلی اواخر خلافت عثمان این نوع از خطابه را تحت تأثیر قرار داد، چنانکه وقتی خلیفه خطر

<sup>۱</sup> - همان ، ج ۲ ، ص ۴۱۲ .

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۳، صص ۲۰۵-۲۰۷.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۳، ص ۲۱۱ .

<sup>۴</sup> - دراسات فی الأدب الجاهلی و الاسلامی، پیشین ، ص ۲۷۴؛ الحیاء الادبیة فی عصر النبوة و الخلافة ، پیشین ، ص ۱۴۰ .

<sup>۵</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۴، ص ۶۸ .

شورش را احساس کرد، به تهدید رو آورد و تعدادِ زیادِ نیروهای خود را به رخ مخالفین کشید و از خود دفاع کرد.<sup>۱</sup> اما پس از آن که این نوع از خطابه‌ی سیاسی تهدیدآمیز جواب نداد و باعث عصبانیت بیشتر مخالفان وی شد، او لحن خود را در جهت خطابه‌ی سیاسی آرام تغییر داد و از خطاهای خود اعلام پشیمانی کرد و قول داد والیان خطاکار را خلع نماید<sup>۲</sup>، اما دیگر دیر شده بود و شورشیان خواستار خلع خلیفه از خلافت بودند.

پس از کشته شدن عثمان و روی کار آمدن علی بن ابی طالب، حوادث مهمی در جامعه‌ی اسلامی به وقوع پیوست که باعث تقویت و گسترش خطابه‌های سیاسی شد. در همان روزهای نخستین خلافت علی(ع)، کسانی همچون طلحه و زبیر با تحریک عده‌ای به خونخواهی خلیفه مقتول قیام کردند و خواستار دستگیری و مجازات عاملین قتل عثمان شدند.<sup>۳</sup> این مسأله مقدمه‌ی فتنه‌ی بزرگی را میان مسلمانان فراهم ساخت که حاصل آن جنگ جمل بود. خطابه‌هایی که در طول این مدت توسط خلیفه‌ی مسلمانان علی بن ابیطالب و اصحاب جمل ایراد می‌شد، رشد خطابه‌ی سیاسی را تسریع بخشید. تشدید اختلافات علی(ع) و معاویه که منجر به جنگ صفین و مسأله‌ی حکمیت شد نیز خطابه‌های سیاسی را تقویت کرد و هر کدام از طرفین سعی داشتند حقانیت خود و بطلان طرف مقابل را در خطابه‌های خود تبیین کنند و نیروهای خود را برای جنگ با طرف مقابل تشجیع نمایند. در این میان خطابه‌های علی از قدرت فصاحت و بلاغت والایی برخوردار بود چنانچه ایشان در خطبه‌ای از پراکندگی یاران خود شکایت می‌کند و اتحاد صفوف یاران معاویه را به آن‌ها گوشزد می‌کند<sup>۴</sup> و یا زمانی که پس از قضیه‌ی حکمیت عده‌ای به نام خوارج از سپاه وی جدا شدند، ایشان سعی کردند با

---

<sup>۱</sup> - همان، ج ۳، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۴، ص ۳۶۱.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۴، ص ۴۳۷.

<sup>۴</sup> - شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۷.

استناد به آیات قرآن و سخنان پیامبر (ص) درست بودن رویکرد خود را به یاران خود بفهماند و آن‌ها را از تفرقه برحذر دارد و سیاست خود را در قضیه حکمیت توضیح دهد.<sup>۱</sup>

آن‌چه گفته شد مختصری از تحولاتِ خطابه‌ی سیاسی در صدر اسلام بود که رابطه‌ی عمیقِ خطابه با قدرت سیاسی را نشان می‌داد، چیزی که راه را برای ادامه این رابطه در عصر اموی هموار کرد و باعث شد که در دورانِ حاکمیتِ امویان بر جهان اسلام خطابه و به ویژه خطابه‌ی سیاسی به اوج خود برسد.

### ۲-۲-۳ عوامل شکوفایی و رونقِ خطابه در صدر اسلام

خطابه در صدر اسلام یعنی در زمانِ پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین رشد و گسترش زیادی یافت و عوامل مختلفی در آن سهیم بودند از جمله اینکه :

۱- اسلام به خطابه نیاز داشت و پیامبر (ص) و اصحاب ایشان برای دعوت به این دین جدید از آن بهره می‌بردند.<sup>۲</sup>

۲- آزادی‌های فکری که اسلام به اعراب بخشیده بود از عوامل رشد خطابه در صدر اسلام است، این آزادی در حدی بود که حتی زنان که در عصر جاهلی نگاهی پایین‌تر از مردان به آن‌ها می‌شد، در برابر رهبرشان بی پروا سخن می‌گفتند و حتی اعتراض می‌کردند. به عنوان مثال در زمانِ خلافتِ خلیفه‌ی دوم، در حالی که عمر مشغول ایراد خطابه در مسجد بود، زنی از میان جمعیت برخاست و رأی عمر را به چالش طلبید که خلیفه نظرِ آن زن را پذیرفت و گفت: « زنی درست گفت و عمر به خطا رفت.»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - همان، ج ۲، صص ۱۹۲ و ۱۹۳

<sup>۲</sup> - ویژگیهای خطابه در صدر اسلام، پیشین، ص ۹۰.

<sup>۳</sup> - دراسات فی الأدب الجاهلی و الاسلامی، پیشین، ص ۲۷۴.

۳- یکی دیگر از عوامل رونقِ خطابه در صدر اسلام کاهش اهمیتِ شعر نزد عرب نسبت به دوره‌ی جاهلی بود که باعث شد به میزان زیادی خطابه جای شعر را بگیرد و اهمیت و کاربرد بیشتری در میان عرب داشته باشد.<sup>۱</sup>

علاوه بر عوامل فوق، هر کدام از ویژگی‌هایی که قبلاً درباره‌ی خطابه‌ی صدر اسلام گفته شد، می‌توانند عاملی در تقویت و پیشرفت خطابه در این عصر باشند. به ویژه تأثیری که قرآن و حدیث پیامبر (ص) بر خطابه داشتند، آن را در صدر اسلام پر اهمیت‌تر ساخت.

#### ۲-۲-۴ تاریخچه‌ی منبر در صدر اسلام

گزارش‌های دقیقی درباره‌ی استفاده خطیبان عصر جاهلی از منبر وجود ندارد. مقریزی از فردی به نام ربیعۀ بن محاسن نام می‌برد که برای اولین بار بر منبر و تخت چوبی نشست.<sup>۲</sup> همچنین جواد علی به یکی از پادشاهان باستان عرب به نام عامر بن ظرب اشاره می‌کند که برای اولین بار بر منبر جلوس کرد.<sup>۳</sup> با این وجود هیچ کدام از این دو مؤرخ قدیم و معاصر به شکل و چگونگی این منابر اشاره‌ای نمی‌کنند و به نظر می‌رسد در عصر جاهلی چیزی مانند آنچه بعدها در اسلام منبر خوانده می‌شد وجود نداشته است. اما یکی از رسوم خطیبان عصر جاهلی آن بود که به هنگام ایراد خطابه بر روی مکان بلندی می‌ایستادند و یا سوار بر مرکب خود سخن می‌گفتند،<sup>۴</sup> آنان به هنگام سخنوری بر عصا یا نیزه‌ای تکیه می‌کردند.<sup>۵</sup> پیامبر اسلام (ص) نیز در آغاز دعوت، برای تبلیغ پیام خود بر تپه‌های صفا و

<sup>۱</sup> - تاریخ الأدب العربی، پیشین، ص ۱۷۶.

<sup>۲</sup> - تقی الدین احمد بن علی مقریزی، المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار، ج ۲، بغداد، مکتبه المثنی، بی تا، ص ۲۴۷.

<sup>۳</sup> - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۸.

<sup>۴</sup> - الحیاء الادبیه فی العصر الجاهلی، پیشین، ص ۱۶۲.

<sup>۵</sup> - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، پیشین، ج ۱۶، ص ۴۰۶.

مروه و یا بر سنگ‌های بلندی چون حجر اسماعیل می‌ایستادند و پس از جمع شدن مردم به دور خود به ایراد خطابه می‌پرداختند.<sup>۱</sup>

در مورد تاریخ دقیق ساخت منبر در زمان پیامبر(ص)، در منابع مختلف اطلاعات زیادی وجود ندارد. ابن سعد با وجود آن که روایات مختلفی را درباری چگونگی ساختن منبر پیامبر(ص) جمع کرده است، از زمان ساخت منبر سخنی به میان نمی‌آورد. اما با توجه به اشاره‌ی تعدادی از منابع به نظر می‌رسد منبر در دوره‌ی مدنی دعوت پیامبر(ص) وارد اسلام شده باشد. آن‌سان که طبری برای اولین بار در حوادث سال هشتم هجری از منبر پیامبر(ص) سخن می‌گوید.<sup>۲</sup> و نیز نویسندگان کتابهای *أسد الغابه* و *عیون الأثر*، سال هشتم هجری را سال ساخت منبر می‌دانند.<sup>۳</sup>

پیامبر(ص) قبل از ساخته شدن منبر، از کمان و عصا به هنگام ایراد خطابه استفاده می‌کردند و بر آن تکیه می‌دادند. ابن سعد نقل می‌کند که پیامبر(ص) روزهای جمعه در حالت ایستاده و با تکیه بر عصا خطبه می‌خواند.<sup>۴</sup>

با افزایش جمعیت مسلمانان، در مواقع ایراد خطبه دیدن چهره‌ی پیامبر(ص) و شنیدن صدای ایشان برای عموم دشوار شد و لازم شد تا ایشان بر مکان مرتفعی قرار گیرند. روایات مختلفی درباره‌ی ساختن منبر در زمان پیامبر(ص) در منابع تاریخی آمده است. بخاری فکر ساختن منبر را به زنی از انصار نسبت می‌دهد که آن را به پیامبر(ص) پیشنهاد کرد و ایشان نیز پذیرفت.<sup>۵</sup> اما دارمی در روایتی شخص حضرت محمد(ص) را مبدع این فکر می‌داند.<sup>۶</sup> ابن سعد به نقل از سهل بن سعد ساعدی می‌گوید: پیامبر(ص) روزهای جمعه کنار ستونی که دارای دو لبه بود می‌ایستاد و خطبه می‌خواند، و

<sup>۱</sup> - البداية و النهایة، پیشین، ج ۳، ص ۳۸.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۳، ص ۴۱.

<sup>۳</sup> - عز الدین علی بن محمد بن اثیر، *أسد الغابه فی معرفة الصحابة*، ج ۱، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۹م، ص ۳۰؛ أبو الفتح محمد بن سید الناس، *عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر*، ج ۲، تحقیق: ابراهیم محمد رمضان، الطبعة الأولى بیروت، دار القلم، ۱۹۹۳م، ص ۳۵۴.

<sup>۴</sup> - محمد بن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۱، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۰م، ص ۱۹۲.

<sup>۵</sup> - محمد بن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۱، تحقیق: مصطفی البغا، الطبعة الثالثة، بیروت، دارابن کثیر، ۱۹۸۷م، ص ۱۷۲.

<sup>۶</sup> - عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، *سنن الدارمی*، ج ۱، تحقیق: فواز احمد زمرلی، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۱.

گمان می‌کنم آن ستون از چوب درخت کُنار بود که نزدیک محراب قرار داشت و رسول خدا به آن تکیه می‌کرد، اصحاب پیامبر(ص) به ایشان گفتند: جمعیت زیاد شده‌اند اگر مایل باشید چیزی درست کنیم که به هنگام، ایراد خطبه بر آن بایستید تا جمعیت شما را ببینند. حضرت(ص) فرمود: هر طور می‌خواهید فراهم سازید. سهل می‌گوید: در مدینه فقط یک نجار بود که من همراه او به بیشه رفتیم و به اندازه لازم چوب جنگلی فراهم آوردیم و منبر ساخته شد.<sup>۱</sup> سَمهودی از ابن حَجَر نقل می‌کند که پیامبر(ص) هنگامی که میان یارانش می‌نشستند، اگر غریبه‌ای وارد مجلس آن‌ها می‌شد، ایشان را نمی‌شناخت، پس به ایشان پیشنهاد کردند محل جلوسی بسازند تا بر آن قرار گیرد و غریبان او را بشناسند.<sup>۲</sup>

نُویری نیز در *نَهائیه الإرب* آورده است: پیامبر(ص) روزهای جمعه در حالی که بر تنه نخلی تکیه می‌داد، ایستاده خطبه می‌خواند تا اینکه روزی فرمودند ایستاده برایم خطبه خواندن سخت است، پس فردی به نام تمیم داری، خطاب به پیامبر(ص) گفت: اجازه می‌دهید برای شما منبری به آن شکل که در شام دیده‌ام بسازم. پیامبر(ص) در این مورد با مسلمین مشورت کردند و آنان نیز صلاح دیدند که ایشان به علت بالا رفتن سنشان منبری داشته باشند، در این میان عباس بن عبدالمطلب غلام خود، کلاب را مأمور ساختن منبر کرد. کلاب درخت گز بزرگی را قطع کرد و از آن منبری ساخت که دو پله و یک جای نشستن داشت، سپس آن را آورد و در محلی که امروز هم منبر حضرت رسول(ص) آن- جاست گذاشت.<sup>۳</sup> در منابع تاریخی اسامی دیگری نیز برای سازنده منبر پیامبر(ص) نقل شده است<sup>۴</sup> و به دلیل تنوع روایات تشخیص روایت صحیح تر به سادگی امکان پذیر نیست.

<sup>۱</sup> - طبقات الكبرى، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳

<sup>۲</sup> - علی بن احمد سمهودی، وفاءالوفاء بأخباردارالمصطفى، ج ۲، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۶م، ص ۹.

<sup>۳</sup> - شهاب الدین احمد نُویری، نهائیه الإرب فی فنون الادب، ج ۱۶، الطبعة الأولى، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومیة، ۱۴۲۳م، ص ۴۲۰.

<sup>۴</sup> - تقی الدین احمد بن علی مقریزی، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، ج ۱۰، تحقیق: محمد عبد الحمید النمیسی، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۹م، ص ۱۰۰.

در مورد شکل و اندازه منبر پیامبر(ص) نیز در میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان تعداد پله‌های منبر را سه پله ذکر کرده‌اند،<sup>۱</sup> اما سمهودی تعداد آن را چهار پله می‌داند.<sup>۲</sup> ارتفاع منبر را نیز دو ذراع<sup>۳</sup> و سه انگشت، عرض آن یک ذراع، پشتی آن یک ذراع و کناره‌های منبر را یک شبر<sup>۴</sup> و دو انگشت ذکر کرده‌اند.<sup>۵</sup>

با توجه به مقیاسهای امروز می‌توان گفت که ارتفاع منبر پیامبر(ص) ۱۳۲cm، عرض آن ۵۴cm، طول پشت آن که هنگام نشستن پیامبر(ص) بر آن تکیه می‌داد ۵۴cm و کناره‌های منبر که که پیامبر(ص) دستانش را روی آن قرار می‌داد ۲۷cm بود.<sup>۶</sup>

از همان آغاز ساختن منبر، پیامبر(ص) برای ایراد خطابه بر پله‌ی سوم (نشستگاه) می‌نشستند و پاهایشان را بر پله‌ی دوم می‌گذاشتند. پس از وفات پیامبر(ص)، خلیفه اول به دلیل احترامی که برای جایگاه ایشان قائل بودند در پله‌ی دوم می‌نشست و پاهایش را بر پله‌ی اول می‌گذاشت. عمر نیز به احترام پیامبر(ص) و ابوبکر در پله‌ی اول می‌نشست و پاهایش را بر زمین می‌گذاشت. عثمان خلیفه سوم وقتی که به خلافت رسید این سنت را شکست و به بالای منبر رفت و در جای پیامبر(ص) نشست.<sup>۷</sup> نکته‌ی قابل توجه آن است که پیامبر(ص) در نمازهای جمعه در حالت نشسته بر روی منبر خطبه نمی‌خواند بلکه قبل از نماز هنگامی که از منبر بالا می‌رفتند بر روی آن می‌نشستند و به مؤذن اجازه‌ی اذان گفتن می‌دادند، وقتی اذان تمام می‌شد پیامبر(ص) بر می‌خاست و ایستاده خطابه‌اش را ایراد می‌کرد، سپس مدت کوتاهی بر منبر می‌نشست و دوباره بر می‌خاست و خطبه دوم را ایستاده

---

<sup>۱</sup> - همان ج ۱۰، ص ۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۳؛ أبو عبدالله أحمد، ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۵، القاهرة،

مؤسسة قرطبة، صص ۱۳۷ و ۱۳۸

<sup>۲</sup> - وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، ص ۱۱.

<sup>۳</sup> - فاصله آرنج تا نوک انگشتان دست را یک ذراع گویند.

<sup>۴</sup> - یک وجب دست را یک شبر گویند.

<sup>۵</sup> - إمتاع الأسماع، ج ۱۰، ص ۹۷.

<sup>۶</sup> - فالتر، هنتس، المکابیل و الاوزان الاسلامیة و ما يعادلها فی النظام المتری، تعریب: کامل العسلی، عمان، بی‌نا، ۱۹۷۰م، ص ۷۳.

<sup>۷</sup> - ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش، ص ۵۴.

ایراد می‌کرد. این شیوه خطبه خواندن نماز جمعه را بخاری و مسلم و دیگران نقل کرده‌اند<sup>۱</sup> که نشان دهنده عدم نشستن پیامبر(ص) بر منبر به هنگام ایراد دو خطبه جمعه است و این شیوه تا امروز توسط امامان جمعه رعایت می‌شود. در سایر موارد مثل نمازهای روزانه و یا مناسبت‌های خاص اگر پیامبر(ص) قصد ایراد خطبه داشتند آن را نشسته بر روی منبر ایراد می‌کردند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب منبر محل اصلی ایراد خطابه گردید و از این زمان به بعد میان منبر و خطابه پیوندی عمیق برقرار شد و همواره مسایل مهم بر روی منبر به اطلاع مردم می‌رسید.

در دوره‌ی خلفای راشدین همانند عصر پیامبر(ص) منبر نقش مهمی در جامعه اسلامی داشت، آن-سان که پس از وفات پیامبر(ص) به هنگام بیعت مسلمانان با ابوبکر، بیعت عمومی در مسجد مدینه انجام شد و عموم مسلمانان در حالی که ابوبکر بر منبر پیامبر(ص) و یک پله پایین تر از جایگاه ایشان نشسته بود به وی نزدیک شدند و به عنوان خلیفه مسلمین با وی بیعت کردند.<sup>۳</sup> این شیوه بیعت الگویی شد که سایر خلفای پس از ابوبکر نیز برای بیعت مسلمانان با آنان، آن را ادامه دادند و بدین ترتیب بیعت مسلمانان با خلیفه در پای منبر نماد به رسمیت شناختن حکومت از جانب مردم شد.

معمولاً در این گونه مراسم پس از بیعت، خلیفه خطابه‌ای ایراد می‌کرد که بُعد سیاسی آن پررنگ‌تر از دیگر ابعاد بود. هر کدام از خلفای راشدین پس از بیعت مسلمانان با آنان در خطابه‌ای که بر روی منبر ایراد می‌کردند پس از وعظ و ارشاد مردم شیوه حکومت داری خود را اعلام می‌کردند.<sup>۴</sup> پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در صدر اسلام علاوه بر مدینه در شهرهای دیگر نیز منبر استفاده می‌شد یا نه؟ در جواب این پرسش با مراجعه به متون تاریخی می‌توان دریافت که تا زمان خلیفه دوم، فقط مسجد مدینه دارای منبر بود و امرای مناطق مختلف از این زمان به استفاده از منبر

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، ج ۳، بیروت، دارالجلیل، بی تا، ص ۹.

<sup>۲</sup> - جامع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۹، ص ۱۲۷.

<sup>۳</sup> - عبدالملک ابن هشام حمیری، السیره النبویه، ج ۲، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، صص ۶۶۰ و ۶۶۱.

<sup>۴</sup> - احمد زکی صفوت، جمهره خطب العرب فی عصور العربیه الزاهره، ج ۱، بیروت، المكتبة العلمیه، بی تا، صص ۱۸۰ و ۲۱۱ و ۲۷۰ و ۳۳۶.



روی آوردند. ابن خلدون معتقد است که پس از منبر پیامبر(ص)، نخستین منبری که ساخته شد، منبری بود که یک نجار قبلی برای مسجد عمروعاص در فسطاط مصر ساخت. خلیفه دوم که از این کار عمرو باخبر شد دستور داد منبر را بشکنند و خطاب به عمروعاص نوشت: «اما بعد، به من خبر رسیده است که تو منبری ساخته‌ای که بدان بر مسلمانان تسلط می‌یابی. آیا ترا بس نیست که بایستی و مسلمانان در زیر پای تو نشسته باشند؟ اینک ترا سوگند می‌دهم که باید آنرا بشکنی.»<sup>۱</sup> پس از مرگ خلیفه، عمروبن عاص منبر را از نو ساخت. این منبر تا زمانی که حاکم مصر، قره بن شریک مسجد را در سال ۹۲ هجری نوسازی کرد در آنجا وجود داشت.<sup>۲</sup>

البته گزارش‌های تاریخی دیگری وجود دارد که نشان دهنده ساختن منبر در شهرهای مختلف اسلامی غیر از مرکز خلافت است. از جمله طبری از منبری نام می‌برد که در سال ۱۶ هجری توسط سعد بن ابی وقاص ساخته شد و در مسجدی که در محل ایوان کسری ایجاد شده بود استفاده می‌شد.<sup>۳</sup> یاقوت حموی نیز نقل می‌کند که به هنگام خلافت عمر بن خطاب، ابوموسی اشعری والی بصره در سال ۱۶ یا ۱۷ هجری مسجد جامع بصره را که سعد بن ابی وقاص شروع کرده بود تکمیل کرد و منبری در وسط مسجد قرار داد، اما محل این منبر برای امام ایجاد زحمت می‌کرد و وی مجبور بود برای رفتن به محراب از وسط جمعیت حرکت کند. بعدها در زمان حکومت معاویه، زیاد بن ابیه محل منبر را تغییر داد و آن را به قسمت جلوی مسجد انتقال داد.<sup>۴</sup> با وجود این گزارش تاریخی، جاحظ عبدالله بن عباس را نخستین کسی می‌داند که در دوره‌ی خلافت علی بن ابی‌طالب(ع) در بصره منبری برپا کرد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ترجمه: محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۷۵ش، ص ۵۱۶

<sup>۲</sup> - جمال الدین یوسف ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، ج ۱، قاهره، وزارة الثقافة، بی تا، صص ۶۹ و ۷۰.

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۴، ص ۲۰.

<sup>۴</sup> - یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، الطبعة الثانية، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۵م، ص ۴۳۳.

<sup>۵</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۸.

سمهودی از ابن شبه نقل می‌کند که علاوه بر منبر پیامبر (ص) در شهر مدینه، در زمان خلافت خلیفه سوم، منبری گلی توسط فردی به نام کثیر بن الصلت ساخته شد و در خارج از مسجد نبوی در مصلی قرار گرفت و عثمان روزهای عید بر روی این منبر خطابه ایراد می‌کرد.<sup>۱</sup>

عثمان نخستین کسی بود که منبر پیامبر(ص) را با پارچه‌ای قبطی پوشاند.<sup>۲</sup> ابن منظور مقصود از پارچه قبطی را قطعه‌ای از پارچه کتان سفید و شفاف می‌داند که در مصر ساخته می‌شد.<sup>۳</sup> منبری که در زمان پیامبر (ص) ساخته شد و در دوره‌ی خلفای راشدین نیز از آن استفاده می‌شد از جنس چوب بود. بیشتر منبری هم که بعدها ساخته شد چوبی بودند. ولی ظاهراً در کنار منابر چوبی، آن‌سان که در بالا اشاره شد مسلمانان در دوره خلافت عثمان منبر گلی نیز می‌ساختند. بخاری روایت می‌کند که امام علی بر منبری از جنس آجر خطبه خواند.<sup>۴</sup> اما وی اشاره‌ای به مکان و یا شهری که خطبه در آن ایراد شده نمی‌کند ولی با توجه به قراین تاریخی به نظر می‌رسد که امام علی این خطابه را در خارج از مدینه ایراد کرده است چراکه در مدینه منبر چوبی زمان پیامبر(ص) و منبر گلی دوره خلیفه سوم وجود داشت و بعید است که غیر از این دو منبر، منبر دیگری در این دوره در مرکز خلافت وجود داشته باشد و به احتمال زیاد این منبر آجری در شهر کوفه قرار داشته است. در گزارشی تاریخی آمده است که به هنگام ورود علی بن ابی‌طالب(ع) به کوفه در سال ۳۶ هجری، ایشان وارد مسجد جامع کوفه شدند و پس از اقامه دو رکعت نماز به روی منبر رفتند.<sup>۵</sup> اگر این روایت را در کنار این واقعیت‌های تاریخی قرار دهیم که مردم سرزمین عراق در معماری از آجر بیشترین استفاده را می‌کردند.<sup>۶</sup> در حالی

<sup>۱</sup> - وفاء الوفاء ، پیشین، ج ۳، ص ۹.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۲، ص ۹.

<sup>۳</sup> - لسان العرب، پیشین، ج ۷، ص ۳۷۳.

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۶۲.

<sup>۵</sup> - نصر بن مزاحم المنقری ، وقعة صفین ، الطبعة الثانية ، قاهره ، مؤسسة العربية ، ۱۹۶۲ م ، ص ۳.

<sup>۶</sup> - عزالدین علی بن محمد بن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵ م، ص ۵۲۹.

که عرب حجاز، مکه و مدینه بیشتر از گل و سنگ استفاده می‌کردند،<sup>۱</sup> به این نتیجه می‌رسیم که امام علی(ع) خطابه‌اش را بر این منبر آجری در کوفه ایراد کرده است.

به هر حال آنچه که گفته شد نشان دهنده‌ی رشد و گسترش تدریجی جایگاه منبر در عصر پیامبر(ص) و خلفای راشدین و مؤید این نکته بود که رفته رفته منبر به یکی از ارکان مسجد تبدیل شد که پیامبر(ص) و خلفای راشدین بر روی آن به وعظ و ارشاد مسلمانان می‌پرداختند و مسایل مهم را با آنها در میان می‌گذاشتند و اخبار مهم را اعلام می‌کردند. همچنین می‌توان دریافت که منبر به تدریج به نشانه‌ای از حکومت تبدیل شد که خلیفه یا والی او بر آن جلوس می‌کردند و بردن نام خلیفه در خطبه‌ها و بر روی منابر نشانه‌ای از اقتدار سیاسی خلیفه بر آن ناحیه به حساب می‌آمد.

---

<sup>۱</sup> - محمد بن عبدالرحمن السخاوی، التحفة اللطيفة فی تاریخ المدینة الشریفه، ج ۱، قاهره، المطبعة المحمدیه، ۱۹۶۴م، ص ۳۱

## ۲-۳ بخش سوم: خطابه و منبر در عصر اموی

در بخش پیشین به اهمیت خطابه در صدر اسلام و سیر رونق و گسترش تدریجی آن از زمان پیامبر اکرم(ص) تا پایان عصر خلفای راشدین در جامعه‌ی اسلامی پرداختیم و گفتیم که اسلام از خطابه به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود یعنی انتشار پیام دین جدید بسیار استفاده کرد.

عصر اموی یکی از عصور مهم اسلامی در رونق خطابه است و در هیچ دوره‌ای به اندازه‌ی این دوره ادبیات عرب رشد و رونق نیافت. در این دوره تعداد احزاب و گروه‌های سیاسی و دینی زیاد شد و هر گروه با استفاده از منبر و خطابه درصدد تبیین اندیشه‌های خود و تضعیف رقبا بود. در این میان امویان که در رأس قدرت بودند بیشترین استفاده را از منبر و خطابه بردند و از آن برای تثبیت حاکمیت خود و سرکوب مخالفان‌شان بهره بردند.

با روی کار آمدن امویان، جامعه‌ی اسلامی دچار تحولات زیادی شد و از بُعد دینی خلافت اسلامی کاسته و بر بُعد دنیوی آن افزوده شد و شاید به همین دلیل است که تعدادی از متفکران مسلمان انتقال قدرت سیاسی از عصر راشدین به عصر اموی را آغاز تبدیل خلافت اسلامی به ملوکیت و پادشاهی دانسته‌اند.<sup>۱</sup> سخنان معاویه بن ابی سفیان در یکی از خطابه‌هایش تأییدی بر ادعای فوق است. از سعد بن سُوید روایت شده که در منطقه‌ی نُخَیله (منطقه‌ای خارج از کوفه) معاویه برای ما نماز جمعه برپا کرد و در خطابه‌اش چنین گفت: «ای مردم! با شما نجنگیدم که روزه بگیرید یا نماز بخوانید یا حج به جای آورید و یا زکات دهید. چون می‌دانم خود آن را انجام می‌دهید، بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم، حکومتی که خدا به من عطا کرد و شما منکر آن بودید.»<sup>۲</sup> این سخن و سخنان دیگر معاویه نشان دهنده‌ی سیاست‌های امویان از همان ابتدای امر حکومت است، سیاستی

<sup>۱</sup> - ابوالاعلی مودودی، خلافت و ملوکیت، ترجمه خلیل احمد حامدی، پاره، انتشارات بیان، ۱۳۶۴، ص ۱۱۵.

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۸، ص ۱۳۱.

که نگاهی دنیوی به حکومت کردن داشت و برای منافع خود از بُعد دینی آن نیز کاملاً دور نشد. پس با این تحولی که در جامعه‌ی اسلامی روی داد و نیز ظهور گروه‌ها و فرق مختلف فکری و سیاسی، خطابه نیز وارد مرحله جدیدی شد که در این بخش به بحث درباره‌ی آن خواهیم پرداخت.

## ۲-۳-۱ ویژگی‌های خطابه در عصر اموی

با توجه به شرایط حاکم بر جامعه‌ی عصر اموی (۴۰-۱۳۲هـ.ق)، خطابه در این دوران از ویژگی‌هایی برخوردار بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۲-۳-۱-۱ استشهاد به آیات قرآنی در خطابه‌ها: همانند دوره صدر اسلام، خطیبان عصر اموی نیز تلاش می‌کردند که در خطابه‌های خود از آیات قرآنی استفاده کنند. در میان خطیبان عصر اموی، خطیبان شیعه و خوارج و زُبیریان بیشترین بهره را از آیات قرآن می‌بردند، و خود امویان کمترین استفاده را از آن داشتند. مثلاً هنگامی که عبدالله بن زبیر، برادرش مصعب را به عنوان والی به بصره فرستاد، وی خطبه‌ای در جامع بصره ایراد کرد و در آن کاملاً از آیات قرآنی استفاده کرد.<sup>۱</sup> و یا امام حسن در رد کسانی که مخالف صلح ایشان و معاویه بودند از آیات قرآنی بهره برد.<sup>۲</sup> همچنین ابوحمزه خارجی در خطابه‌ای و در توصیف یارانش به آیات قرآنی استناد می‌کرد.<sup>۳</sup> اما اینکه چرا خلفا و والیان اموی کمتر در خطابه‌هایشان از قرآن بهره می‌جستند به این عامل برمی‌گردد که آن‌ها از ابتدا، حکومتشان را نه بر اساس مبانی دینی بلکه با حيله و سرکوب و بر اساس مبانی دنیوی برپا کرده بودند. نمونه‌ای از این خطابه‌ها، خطابه زیاد بن ابیه والی بصره است، که بر منبر رفت و علاوه بر اینکه

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الاملوک، پیشین، ج ۶، ص ۹.

<sup>۲</sup> - محمدبن عبدالله بن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، تحقیق: علی شیری، الطبعة الاولى، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۹۰م، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

<sup>۳</sup> - البداية والنهاية، پیشین، ج ۱۰، صص ۳۵ و ۳۶.

از آیات قرآنی استفاده نکرد بلکه سپاس و حمد خداوند را نیز در ابتدای کلامش به جای نیامورد و به همین دلیل خطبه وی در تاریخ به «بتراء» شهرت یافت.<sup>۱</sup>

**۲-۳-۱-۲ استفاده از شعر در خطابه‌ها:** در عصر اموی، خطیبان بر خلاف صدر اسلام از شعر زیاد استفاده می‌کردند، آن‌ها با استفاده از اشعار شعراء درصدد تأثیر بر احساسات مخاطبان خود بودند، چنانچه حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه در خطابه‌ای از شعر استفاده کرد.<sup>۲</sup> و یا عبدالله بن زبیر هنگامی که در مکه توسط حجاج و سپاهیان محاصره شده بود، در خطابه‌ای که برای یاران خود ایراد کرد از اشعاری استفاده کرد که به نیروهایش آرامش می‌داد.<sup>۳</sup> همچنین عبدالملک بن مروان در خطابه‌ای که پس از کشته شدن مصعب بن زبیر در کوفه ایراد کرد با اشعاری به تهدید مردم پرداخت.<sup>۴</sup>

**۲-۳-۱-۳ طولانی بودن خطابه‌ها:** دولت اموی از خطابه برای تبلیغ خود بهره می‌برد و با گسترش فتوحات و تحولات زندگی اداری و سیاسی، خطبا برای توضیح مطالب خود از خطابه‌های طولانی استفاده می‌کردند، به عنوان مثال با گسترش سرزمین‌های اسلامی و مشکلات حمل و نقل، خلفا نمی‌توانستند در هر موقعیتی نامه‌ای به والی خود ارسال کنند، بنابراین چند امر حکومتی را یکی می‌کردند و در یک نامه واحد برای والی می‌فرستادند، والی نیز برای بیان این اوامر در میان مردم مجبور

<sup>۱</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۲، ص ۴۰.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۲، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

<sup>۳</sup> - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ج ۲، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۸.

<sup>۴</sup> - جمهره خطب العرب، پیشین، ج ۲، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

بود از یک خطابه‌ی طولانی استفاده کند.<sup>۱</sup> البته لازم به ذکر است که در صدر اسلام نیز خطابه‌های طولانی ایراد می‌شد چنانکه خطابه‌هایی از این نوع از حضرت علی (ع) نقل شده است.

**۲-۳-۱-۴ استفاده از تهدید و ارباب در خطابه:** یکی از ویژگی‌های خطابه در عصر اموی، استفاده تعدادی از خطیبان وابسته به دستگاه حاکم از خطابه‌های تهدید آمیز است که ترس و رعب شدید را در دل مخاطب ایجاد می‌کرد. آن گونه که معاویه در اولین خطابه‌اش پس از رسیدن به خلافت در جامع مدینه گفت: «سوگند به خداوند که حکومت را به خاطر دوستی شما و یا به اجبار بر عهده نگرفتم بلکه آن را پذیرفتم تا با شمشیرم با شما بجنگم.»<sup>۲</sup> این سخن معاویه نشان دهنده‌ی سیاست تهدید و اربابی است که امویان از همان آغاز حکومت برای تسلط بر مسلمانان در پیش گرفتند. نمونه‌ای دیگر از این خطابه‌ها، خطابه حجاج به هنگام ورود به کوفه است که در قسمتی از آن گفت: «هرکس دردی دارد درمانش نزد من است، و هرکس سرش بر تنش سنگینی می‌کند آن سنگینی را از تنش برمی‌دارم و هر کس از زندگی گذشته‌اش خسته شده باقی عمرش را کوتاه می‌کنم.»<sup>۳</sup> این خطابه یکی از خشن‌ترین سخنانی است که از سوی امویان در تهدید مردم ایراد شده است تا به وسیله‌ی آن و با ترساندن مردم، آن‌ها را از مخالفت با حکومت باز دارند و بدین شکل موقعیت حاکمیت امویان را تثبیت کنند. این گونه خطابه‌ها بیشتر از جانب والیان اموی ایراد می‌شد که درصدد تسلط بر مردم با زور و شمشیر و مطیع کردن آن‌ها بودند.

**۲-۳-۱-۵ غلبه‌ی بُعد سیاسی بر بُعد دینی خطابه:** همان‌گونه که قبلاً گفته شد با سر کار آمدن امویان خلافت اسلامی از حاکمیت دینی به پادشاهی تغییر کرد و دولت اموی سیاست را در اولویت و

<sup>۱</sup> - تاریخ الأدب العربی، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۳.

<sup>۲</sup> - العقد الفرید، پیشین، ج ۴، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

<sup>۳</sup> - شهاب الدین احمد بن عبدالله قلقشنندی، صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا، صص ۲۶۲ و ۲۶۳.

دین را در مراحل بعد کار خود قرار داد. از این رو صبغهی سیاسی خطابه پرننگ‌تر شد و از صبغهی دینی آن کاسته شد. علاوه بر سیاست‌های امویان، ظهورِ فرق و احزابِ گوناگون در این عصر به سیاسی شدن خطابه کمک کرد، گروه‌هایی مثل شیعه و خوارج و زبیریان که بنیان‌های دینی داشتند برای مقابله با حاکمیت، به خطابه‌های سیاسی روی آوردند و سیاست‌های امویان را به چالش کشیدند. هر کدام از این احزاب و گروه‌ها اهداف و ارزش‌هایی برای خود داشتند که مردم را به آن‌ها دعوت می‌کردند.<sup>۱</sup> در عصرِ اموی خطابه به سمتِ نوعی از خطابه سیاسی سوق پیدا کرد که اراده‌ی مطلقِ حاکمان و سرکوب رعیت و به کار بردن خشونت در آن کاملاً نمایان بود.<sup>۲</sup>

**۲-۳-۱-۶ شیوع قصه‌گویی در خطابه‌ها:** در عصر اموی داستان‌های دینی در خطابه‌ها شیوع زیادی پیدا کرد که توسط خطیبانِ اموی و نیز خطیبانِ احزاب و گروه‌های مخالف به کار گرفته می‌شد. قصص بخشی از وعظ به شمار می‌رفت که بر قرآن و تفسیر و حدیث و کلام و اخبار گذشتگان تکیه داشت. البته استفاده از داستان‌های گذشتگان در خطابه‌ها، به صدر اسلام برمی‌گشت. ابن‌جویری از عبدالله بن رواحه بعنوان یکی از قُصّاص زمان پیامبر(ص) نام می‌برد. همچنین نقل می‌کند که تمیم داری و عبید بن عمیر در زمانِ خلافت خلیفه دوم قصه می‌گفتند.<sup>۳</sup> معاویه در سفر به عراق قصه‌گویان شام را همراه خود برد تا بعد از هر نماز صبح و مغرب به ایراد خطابه بپردازند.<sup>۴</sup> یکی از مشهورترین خطیبانِ عصر اموی که وعظ و قصص بخشی از خطابه‌های او به شمار می‌رفت، حسن بصری است.<sup>۵</sup> همچنین گفته می‌شود سعید بن جبیر که یکی از تابعان مشهور است هر روز بعد از نمازهای صبح و

<sup>۱</sup> - علی نعیم جفال، زیاد بن ابیه بحث فی الخطابة الأمویة، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۰م، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> - فن الخطابة تطوره عند العرب ، پیشین ، ص ۳۷۲.

<sup>۳</sup> - القصص و المذکرین، پیشین، صص ۲۲ و ۲۳.

<sup>۴</sup> - احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، تحقیق: سهیل زکار، الطبعة الأولى، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶م، ص ۴۲.

<sup>۵</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۵.



عصر برای مسلمانان در مسجد وعظ می‌کرد و قصه می‌گفت.<sup>۱</sup> نیز یکی از بزرگان قُصَّاصِ عصرِ اموی مسلم بن جُنْدَب نام دارد که قاصّ مسجد پیامبر(ص) در مدینه بود.<sup>۲</sup>

## ۲-۳-۲ انواعِ خطابه و موضوعاتِ آن در عصرِ اموی

در دوره‌ی اموی همانند صدر اسلام و عصر جاهلیت انواع خطابه وجود داشت و موضوعات مختلفی در خطابه‌ها مورد بحث قرار می‌گرفت، اما مهم‌ترین موضوعات خطابه در این عصر عبارت‌اند از:

### ۲-۳-۲-۱ خطابه‌ی سیاسی

بسیاری از خطابه‌های مشهور عصر اموی را خطابه‌های سیاسی تشکیل می‌دهند و این به شرایطی باز می‌گشت که بر جامعه‌ی اسلامی در این عصر حاکم بود. احزاب مختلف نیز در این دوره نقش بارزی ایفا می‌کردند، اگر به خطابه‌هایی که در کشمکش‌های حزبی این دوره و در رقابت‌هایی که در سایه آراء و افکارشان ایراد شده بنگریم، می‌بینیم که بیشتر آن‌ها مربوط به سیاست حکومت داری و شیوه‌ی اجرای آن است. خلفای اموی و والیان آن‌ها با استفاده از خطابه به تبیین سیاست‌های خود و تحکیم موقعیت‌شان می‌پرداختند و بدین شکل به وسیله خطابه‌های سیاسی، رابطه خطابه و قدرت سیاسی در عصر اموی به اوج خود رسید.

معاویه پس از رسیدن به خلافت بارها در دمشق، کوفه و مدینه به تبیین سیاست‌های خود و تفسیر نگاهش به رعیت پرداخت و در آخر عمرش بر خلاف سنت خلفای راشدین سیاست تعیین ولی-عهد و جانشین را برگزید. وی نامه‌هایی به عمال و لایات نوشت و دستور داد در خطابه‌های‌شان برای یزید از مردم بیعت بگیرند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - القصاص والمذکرین، پیشین، ص ۶۶.

<sup>۲</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۳.

<sup>۳</sup> - مروج الذهب ومعادن الجوهر، پیشین، ج ۲، ص ۳۲.

همچنین عبدالملک بن مروان و فرزندش ولید، همواره با ایراد خطابه‌های سیاسی مردم را به لزوم اطاعت از خود فرا می‌خواندند و مخالفانشان را تهدید می‌کردند.<sup>۱</sup> در میان خلفای اموی عمر بن عبدالعزیز متفاوت از دیگران بود، وی همان‌گونه که در حکومت داری عدالت و مساوات را اساس کار خود قرار داد، در ایراد خطابه نیز سیاست و وعظ را در کنار هم قرار داد و به خلیفه‌ای موعظه‌گر تبدیل شد.<sup>۲</sup> علاوه بر خلفای اموی والیان‌شان نیز در خطابه‌هایشان به تبیین سیاست‌های حاکمیت اموی می‌پرداختند و در صدد تثبیت پایه‌های حکومت بودند، چنان‌که زیاد بن ابیه در فارس و بصره و کوفه به تبیین سیاست‌های امویان پرداخت.<sup>۳</sup>

به طور کلی خطیبان اموی در خطابه‌های سیاسی خود چندین نکته زیر را همواره مورد توجه قرار می‌دادند.

الف : مردم را به اطاعت از خود فرامی‌خواندند و آن‌ها را از شورش و مخالفت با حکومت برحذر می‌داشتند، چنان‌که عتبّه بن ابی سفیان در مصر گفت: «بر شما واجب است که از ما اطاعت کنید و بر ماست که عدالت را برای شما برپا داریم.»<sup>۴</sup>

ب : شخص خلیفه به هنگام آغاز خلافت در خطابه‌ای روش خود را در امر حکومت برای مردم شرح می‌داد ، چنان‌که یزید بن ولید پس از کشته شدن ولید دوم، در خطابه‌ای به تشریح سیاست‌های خود پرداخت.<sup>۵</sup>

ج: خطبای اموی از روش تهدید و ارباب بهره می‌بردند ، آن‌سان‌که معاویه در یکی از نخستین خطابه‌هایش مردم را از فتنه و قیام برحذر داشت و آن را باعث تباهی زندگی مردم دانست.<sup>۱</sup> همچنین ولید بن عبدالملک پس از مرگ پدرش و در نخستین روز خلافت خود در خطابه‌ای گفت:

<sup>۱</sup> - تاریخ الأمم و الملوک، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۴؛ همان، ص ۴۲۳.

<sup>۲</sup> - البیان و التبیین، پیشین، ج ۲، ص ۸۳.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۴۰ و ۴۱.

<sup>۴</sup> - العقد الفرید، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۴.

<sup>۵</sup> - همان، ص ۱۸۳.

« ای مردم هرکه باطن خویش را به ما بنماید، چهره‌اش را بکوبیم و هر که خاموش ماند به دردِ خویش بمیرد.»<sup>۲</sup>

د : امویان در خطابه‌های سیاسی خود بدترین الفاظ را برای مخالفان خود به کار می‌بردند و انواع تهمت‌ها را به آن‌ها می‌زدند. آن‌سان که حجاج بن یوسف در خطابه‌ای خطاب به مردم عراق گفت: «ای مردم عراق ای اهل شفاق و نفاق و بدی‌های اخلاق ...»<sup>۳</sup>

ه: خطیبان اموی در بیشتر خطابه‌های خود به ماجرای قتل خلیفه‌ی سوم اشاره می‌کردند و از آن به عنوان وسیله‌ای برای مظلوم‌نمایی بنی‌امیه و انتقام‌جویی از سایرین بهره می‌بردند، به همین دلیل امویان همواره با لحنی ملامت‌آمیز، مردم مدینه را مورد خطاب قرار می‌دادند، مثلاً عبدالملک در خطابه‌ای خطاب به مردم مدینه گفت: «ای مردم! ما می‌دانیم که شما تا روز حَرّه را بیاد دارید، هرگز ما را دوست نخواهید داشت. ما نیز تا کشته شدن عثمان را به یاد داریم هرگز شما را دوست نخواهیم داشت.»<sup>۴</sup>

علاوه بر امویان، مخالفان آن‌ها نیز از خطابه‌های سیاسی بهره می‌بردند، آن‌ها از خطابه‌ی سیاسی برای تحریک مردم علیه بنی‌امیه سود می‌بردند، چنانکه یزید بن مُهَلَّب با استفاده از خطابه‌ای سیاسی به تحریک مردم و شوراندن آن‌ها علیه حاکمیت اموی پرداخت.<sup>۵</sup>

## ۲-۲-۳-۲ خطابه‌ی جنگی

تعدد احزاب و استمرار نزاع بین گروه‌های مختلف باعث جنگ‌های زیادی در عصر اموی شد. جنگ‌هایی که گاه میان حاکمیت اموی با معارضان و گاه میان خود گروه‌های معارض و گاه میان امویان و

<sup>۱</sup> - همان، ج ۴، ص ۱۷۱.

<sup>۲</sup> - تاریخ الأمم و الملوک، پیشین، ج ۶، ص ۴۲۳.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۲۰۶.

<sup>۴</sup> - مروج الذهب، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۶.

<sup>۵</sup> - البیان والتبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۳.

مناطق جدید مفتوحه صورت می‌گرفت و این مسأله سبب گسترش و تقویت خطابه‌های جنگی در عصر اموی شد. در این گونه خطابه‌ها، خطیب، مخاطبان خود را به جنگ با دشمن ترغیب می‌کرد و روحیه‌ی حماسی را در سربازان و جنگجویان ایجاد می‌کرد. یکی از نخستین خطابه‌هایی که در آستانه‌ی عصر اموی ایراد شد خطابه امام حسن پس از وفات پدرش بود که شیعیان خود را به جنگ با معاویه فرا می‌خواند.<sup>۱</sup> نمونه‌ی دیگر خطابه‌ی جنگی، خطابه‌ای است که قطری بن فُجاءه رهبر خوارج أزارقه در یکی از نبردهای خود با سربازان بنی امیه ایراد کرد.<sup>۲</sup> مثالی از خطابه‌ی جنگی میان گروه‌های غیر اموی نیز خطابه‌هایی است که در جنگ مختار بن ابی عبیده ثقفی با زبیریان توسط دو طرف ایراد شد.<sup>۳</sup> از مشهورترین خطابه‌های جنگی در فتوحات عصر اموی نیز خطابه معروف طارق بن زیاد هنگام فتح اندلس است.<sup>۴</sup> به هرحال شرایط حاکم بر عصر اموی زمینه‌ی رونق خطابه‌های جنگی را فراهم می‌کرد.

### ۳-۲-۳-۲ خطابه‌ی وفود

هر چه بر وسعت امپراطوری اسلامی افزوده می‌شد، تعداد وفود و هیأت‌های نمایندگی که به محضر خلفا و والیان می‌رفتند بیشتر می‌شد. این هیأت‌ها برای اهداف مختلف از جمله شکایت، تهنیت، تعزیه و ... نزد خلفا یا والیان حاضر می‌شدند و خطابه‌ای نزد آن‌ها ایراد می‌کردند. چنین خطابه‌هایی همان‌گونه که قبلاً گفته شد در صدر اسلام نیز وجود داشت، اما در عصر اموی تعداد آن‌ها زیاد شد. نمونه‌ای از این گونه خطابه‌ها، خطابه‌هایی است که وفود و هیأت‌های نمایندگی به هنگام اعلام ولایت-عهدی یزید، نزد معاویه ایراد کردند.<sup>۵</sup> خطابه وفود به ویژه هنگام آغاز خلافت خلیفه‌ی جدید رونق

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۶.

<sup>۲</sup> - البیان و التبیان، پیشین، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۷.

<sup>۳</sup> - تاریخ الأمم و الملوک، پیشین، ج ۶، ص ۱۰۱؛ همان، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

<sup>۴</sup> - جمهره خطب العرب، پیشین، ج ۲، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.

<sup>۵</sup> - البیان والتبیان، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۷.

بیشتری می‌یافت و هیأت‌های نمایندگی از مناطق مختلف نزد خلیفه می‌آمدند و با ایراد خطابه ، خلافت وی را تبریک می‌گفتند ، البته این هیأت‌ها نزد والیان نیز می‌آمدند مانند خطابه‌ای که عُمَران بن حَطَّان نزد زیاد بن ابیه ایراد کرد.<sup>۱</sup>

## ۲-۳-۲-۴ خطابه‌ی وَعْظ و قَصَص

همانگونه که گفته شد یکی از ویژگی‌های خطابه در عصر اموی رواج قصه گویی در خطابه‌هاست. میان وعظ و قصص رابطه پیوسته‌ای برقرار بود ، قصاص در عین حال واعظ بودند و از قصه برای بهتر شدن وعظشان بهره می‌بردند. عبدالله بن عمرو بن عاص در مصر، رجاء بن حیوه و اوزاعی در شام و سعید بن مَصَّیب در مدینه از واعظان مشهور بودند و سرزمین عراق نیز واعظان زیادی داشت مانند: شَعْبِی ، محمد بن واسع آزدی، حسن بصری، خالد بن صَفْوَان و مالک بن دینار.<sup>۲</sup> گروه‌های مخالفان اموی نیز از خطابه‌های وعظی استفاده می‌کردند همان‌گونه که خطابه‌های قُطْرِبِی بن فُجَاءَه رهبر خوارج ازارقه<sup>۳</sup> و شداد بن اوس<sup>۴</sup> و سلیمان بن صُرْد خزاعی<sup>۵</sup> از بزرگان شیعه و واصل بن عطاء رهبر معتزله<sup>۶</sup> در این زمینه مشهور است. علاوه بر اسامی ذکر شده افراد دیگری وجود دارند که در کتاب‌های ادبی و تاریخی از آن‌ها نام برده شد و آن‌ها خطابه‌ی وعظ‌آمیز را در عصر اموی به اوج خود رسانده‌اند و این نشان دهنده‌ی رشد و شکوفایی این نوع از خطابه در عصر اموی است.

<sup>۱</sup> - همان، ص ۱۱۶ .

<sup>۲</sup> - زیاد بن ابیه ، « بحث فی الخطابه الامویة » ، پیشین صص ۹۲ و ۹۳ .

<sup>۳</sup> - البیان والتبیین ، پیشین ، ج ۲ ، صص ۸۶ و ۸۷ .

<sup>۴</sup> - همان ، ج ۳ ، ص ۲۹۰ .

<sup>۵</sup> - تاریخ الأمم والملوک ، پیشین ، ج ۵ ، صص ۵۵۲-۵۵۴ .

<sup>۶</sup> - رشید الخیون ، معتزله البصره و بغداد ، الطبعة الثانية ، لندن ، دارالحکمة ، ۲۰۰۰م ، صص ۸۷-۹۱ .

چهار مورد فوق، مهم‌ترین انواع خطابه در دوره‌ی اموی به حساب می‌آیند که رونق و گسترش آن‌ها را می‌توان در کتب ادب عربی و تاریخی مشاهده نمود. اینک به مهم‌ترین عواملی که سبب رشد و شکوفایی خطابه در عصر اموی شد، اشاره می‌کنیم.

### ۲-۳-۳ عوامل شکوفایی و رونق خطابه در عصر اموی

خطابه در عصر اموی به درجه‌ی بالایی از رشد و شکوفایی رسید و جایگاه مهمی در جامعه‌ی اسلامی به دست آورد، عوامل مختلفی در این امر سهیم بودند که به مهم‌ترین آن‌ها در ذیل اشاره می‌کنیم.

۲-۳-۳-۱ عوامل سیاسی : حوادث سیاسی که در دوره‌ی اموی روی داد تأثیر زیادی در شکوفایی خطابه در این عصر داشت. تاریخ عصر اموی پر از حوادث و جریان‌ها و کشمکش‌هایی است که میان فرق و احزاب مختلف بر سر حکومت روی داد، نزاع‌های مبتنی بر عصبیت‌های قبیله‌ای که از عصر جاهلی برای عرب به یادگار مانده بود، در عصر اموی دوباره سر باز کرد. گسترش سرزمین‌های اسلامی و تأکید بنی امیه بر عصبیت عربی نیز در کنار دیگر مسائل، حوادث سیاسی زیادی را به دنبال داشت که همه‌ی آن‌ها باعث رونق خطابه شد، چرا که هر حزب و گروهی از خطابه به عنوان وسیله‌ای برای نقد رقیب و حمله به آن‌ها و بیان نظریات سیاسی و دینی خود بهره می‌برد.<sup>۱</sup> تحركات خوارج در جامعه‌ی اسلامی، قیام امام حسین(ع)، قیام ابن زبیر، قیام عبدالرحمن بن اشعث و تبعات این قیام‌ها و آغاز دعوت عباسی در دهه‌های پایانی حاکمیت امویان از مهم‌ترین حوادث سیاسی‌ای بود که در عصر اموی باعث رشد و شکوفایی خطابه شد.

<sup>۱</sup> - احسان النص ، الخطابة السياسية في عصر بني امية ، دمشق ، بی‌نا ، بی‌تا ، ص ۸.

۲-۳-۳-۲ عوامل دینی: در کنار عوامل سیاسی، عوامل دینی نیز در شکوفایی خطابه در عصر اموی بسیار مؤثر بود. عصر اموی دوره‌ی ظهور فرقه‌های جدید میان مسلمانان بود، به طوری که در هر منطقه از جهان اسلام فرقه و مکتبی جدید سر بر آورد و عالمان زیادی را به خود مشغول کرد که به تبیین آن فرقه می‌پرداختند. در این عصر اختلافاتی میان مسلمانان ظهور کرد که سبب آن تفاوت نگاه آن‌ها به اصول عقاید اسلامی بود، اصولی که درباره‌ی توحید، قضا و قدر، جبر و اختیار و صفات خداوند سخن می‌گفت و در پی این اختلافات بود که فرقه‌های مُرجئه، قَدْریه، مُجَبَّره، جَهْمیه و مُعتزله ظهور کردند. هر کدام از فرقه‌های کلامی و دینی برای اثبات عقاید خود و نفی عقاید دیگران از خطابه استفاده می‌کردند. در کنار ظهور فرقه‌های مختلف، رشد خطابه‌های وعظ‌آمیز و قصص در دوره‌ی حاکمیت امویان عامل دینی دیگری برای شکوفایی خطابه در این عصر بود، چرا که همواره احزاب سیاسی، افرادی از قصاص و واعظان را برای پیش بردن اهداف خود به خدمت می‌گرفتند.<sup>۱</sup> به این شکل خطابه‌های دینی گسترش یافت و عوامل دینی نقش بارزی در شکوفایی خطابه در این عصر ایفا کرد.

۲-۳-۳-۲ ادامه‌ی فتوحات: گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر در زمان خلافت علی بن ابی-طالب (ع) متوقف شده بود، اما با آغاز عصر اموی روند فتوحات دوباره از سر گرفته شد. این فتوحات در مناطق خراسان، شمال آفریقا و اندلس ادامه یافت و در رونق و شکوفایی خطابه نقش بسزایی داشت و فرماندهان مسلمان از خطابه برای ترغیب سربازانشان به جهاد بسیار سود می‌بردند.<sup>۲</sup> در بخش انواع فتوحات عصر اموی به خطابه‌ی جنگی اشاره کردیم و مثال‌هایی از آن نوع را ارائه دادیم. این گونه خطابه‌ها در سراسر عصر اموی ادامه داشت و سبب شکوفایی خطابه در این عصر شد.

<sup>۱</sup> - همان، ص ۱۰.

<sup>۲</sup> - تاریخ الخطابه العربیة إلى القرن الثانی الهجری، پیشین، ص ۱۵۸.

علاوه بر عوامل فوق که باعث شکوفایی خطابه در عصر اموی شد مسایلی از جمله: جدال‌های کلامی میان فرق مختلف دینی، فراوانی هیأت‌هایی که بر خلفا و والیان وارد می‌شدند و ظهور واعظان و قصاص که در بحث انواع خطابه مورد بررسی قرار گرفت، از دیگر عوامل شکوفایی خطابه در این عصر است.

### ۲-۳-۴ خطیبان شهیر عصر اموی:

خطابه و خطیبان رابطه‌ی متقابلی با هم دارند هر جا که خطابه شکوفا شود و رونق یابد خطیبان بزرگی ظهور می‌کنند و هر جا که خطیبان بزرگ ظهور کنند خطابه رشد خواهد کرد. در عصر اموی همزمان با رشد و شکوفایی خطابه، خطیبان بزرگی نیز در جامعه‌ی اسلامی ظهور کردند. امویان و مخالفان آن‌ها یعنی شیعیان، خوارج، زبیریان و... هر کدام خطیبان بزرگی داشتند که در تاریخ ادب عربی ماندگار شده‌اند و در این جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۲-۳-۴-۱ خطیبان حاکمیت اموی: تعدادی از خلفای اموی از جمله معاویه و پسرش یزید، عبدالملک و پسرش سلیمان و نیز عمر بن عبدالعزیز از خطیبان برجسته این عصر محسوب می‌شدند. ابن ابی الحدید پاره‌ای از مفاخرات بنی امیه بر بنی هاشم را نقل می‌کند که امویان به کثرت خطیبان و به مهارت خلفای خود در خطابه تفاخر می‌کردند.<sup>۱</sup> علاوه بر خلفا، والیان و امرای بنی امیه نیز خطیبان ماهری بودند. مثلاً خطابه‌های جنگی سردار اموی قتیبه بن مسلم در ماوراءالنهر مشهور است. همچنین نعمان بن بشیر، زیاد بن ابیه، یوسف بن عمر ثقفی، ضحاک بن قیس فهّری، حجاج بن یوسف

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱۵، صص ۲۶۱-۲۶۳.



ثَقَفَى ، مُهَلَّبَ بن ابی صُفْرَةَ و طارق بن زیاد از دیگر امرای اموی هستند که در ایراد خطابه مهارت داشتند.<sup>۱</sup>

۲-۳-۴-۲ خطیبان اهل بیت و شیعیان‌شان: همواره اهل بیت و شیعیان‌شان به قرابت پیامبر (ص) و انتساب به بنی هاشم افتخار کرده و در خطابه‌هایشان به آن اشاره می‌کردند. آن‌سان که امام حسن(ع) در اولین خطابه پس از وفات پدرش فرمود: «ای مردم کسی که من را می‌شناسد، می‌شناسد. اما کسی که من را نمی‌شناسد، بداند من حسن فرزند رسول خدا (ص)، فرزند بشیر و نذیر این امتم...»<sup>۲</sup> امام حسین(ع) نیز در صحرای کربلا خطاب به یارانش فرمود: «این قوم بندگی شیطان را بر بندگی خدا برگزیده‌اند و در حالی که من از همه برحق‌ترم به سوی باطل رفته‌اند.»<sup>۳</sup> خطیبان شیعه در زمان حاکمیت امویان، همواره به حق خود برای خلافت تأکید می‌کردند و از مردم می‌خواستند که به یاری آن‌ها برخیزند. آن‌ها در این راه به ذکر معایب امویان و یادآوری ظلم و ستم آنان می‌پرداختند و مردم را به قیام علیه حاکمیت فرا می‌خواندند.<sup>۴</sup> امام زین العابدین و پسرش زید از دیگر خطیبان اهل بیت در این عصر هستند که خطابه‌های مهمی از آنان نقل شده است. همچنین در میان شیعیان اهل بیت خطیبان بزرگی در دوره‌ی اموی ظهور کردند که از میان آن‌ها می‌توان به مختار بن ابی عبیده ثَقَفَى، سُلیمان بن صُرْدَ خُزاعی ، عبیدالله بن عبدالله مَری، زُهَیر بن القَین و کَمَیت بن زید اسدی اشاره کرد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - الخطابة السياسية في عصر بني أمية ، پیشین ، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

<sup>۲</sup> - ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق: سید احمد صقر، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا، ص ۶۲.

<sup>۳</sup> - انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

<sup>۴</sup> - تاریخ الأدب العربی ، پیشین ، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

<sup>۵</sup> - الخطابة السياسية في عصر بني أمية ، پیشین ، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۲-۳-۴-۳ خطیبان خوارج: در میان خوارج خطیبان زیادی ظهور کردند و خطابه در میان آنان رونق زیادی داشت، چون آنها توجه خاصی به آراستن کلام خود داشتند تا بدان وسیله قلوب مردم را به سوی خود متمایل کنند. خوارج در خطابه‌های خود سیاست را با موعظه دینی می‌آمیختند. آنان به مدح ابوبکر و عمر و نیز عثمان در شش سال نخست خلافتش می‌پرداختند و وی را به دلیل کارهایش در نیمه‌ی دوم خلافتش نکوهش می‌کردند. آنان خود را حق مطلق و دیگران را باطل مطلق می‌دانستند و مردم را به جهاد با سایرین ترغیب می‌نمودند.<sup>۱</sup> خوارج به فرق مختلفی تقسیم شدند که بیشتر خطیبان آنان از فرقه اباضیه بودند و/بوحمزه خارجی از مشهورترین خطیبان آنان بود. همچنین عبدالله بن یحیی یکی از خطیبان آنان در یمن بود.<sup>۲</sup> از دیگر خطیبان مشهور خوارج در اوایل عصر اموی مُستورد بن علفه و حَیان بن ظَبیان سَلَمی بودند که به هنگام امارت مُغیره بن شُعبه بر کوفه در زمان معاویه فعالیت می‌کردند.<sup>۳</sup> فرقه ازرقه یکی دیگر از فرق خوارج است که رهبران آن همه از خطیبان بزرگ بودند. یکی از آنها قَطری بن فُجاءه بود که جاحظ خطابه‌ای طولانی را به او نسبت می‌دهد.<sup>۴</sup> فرقه‌ی دیگر خوارج، صُغریه بود که عِمْران بن حَطَّان دُهلی، صالح بن مَسْرَح و نیز ضحاک بن قیس شیبانی که در اواخر عصر اموی قیام کرد از خطیبان نامدار آنان بودند.<sup>۵</sup>

۲-۳-۴-۴ خطیبان زبیریان: قیام عبدالله بن زبیر علیه امویان مدت زیادی دوام نیاورد و توسط حاکمیت سرکوب شد. از اینرو خطیبان زیادی از میان آنان ظهور نکرد. اما نقش شخص ابن زبیر در این میان بی‌بدیل بود، وی از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین افراد زمان خود بود و با منطقی که در کلامش وجود

<sup>۱</sup> - الفن و مذاهبه فی النثر العربی، پیشین، ص ۸۵.

<sup>۲</sup> - تاریخ الادب العربی (العصر الاموی)، پیشین، ص ۲۲۸.

<sup>۳</sup> - تاریخ الادب العربی (العصر الاسلامی)، پیشین، ص ۴۱۱.

<sup>۴</sup> - البیان والتبیین، پیشین، ج ۲، صص ۸۶-۸۸.

<sup>۵</sup> - الخطابه السیاسیه فی عصر بنی امیه، پیشین، صص ۱۷۷ و ۱۷۸.

داشت بسیاری را به سوی خود متمایل کرد.<sup>۱</sup> هنگامی که از تابعی مشهور، سعید بن مُسَیَّب درباره‌ی بلیغ‌ترین افراد سؤال کردند، در جواب، معاویه و سعید بن عاص و عبدالله بن زبیر را در یک مرتبه قرار داد.<sup>۲</sup> از خطابه‌های مشهور عبدالله بن زبیر، خطابه‌ی وی در روز کشته شدنش و در جنگ با حجاج بن یوسف است.<sup>۳</sup> برادر عبدالله، مُصَعب بن زبیر نیز از خطیبان بزرگ زمان خود بود، وی در یکی از خطابه‌هایش به طور کامل از آیات قرآن استفاده کرد.<sup>۴</sup> عثمان بن مُرَوَّه بن زبیر و برادرش عبدالله بن عروه و نیز عبدالله بن یزید/انصاری و عبدالله بن مُطیع عَدُوّی والیان کوفه در دوره‌ی تسلط ابن زبیر بر کوفه از دیگر خطیبان مهم زبیریان بودند.<sup>۵</sup>

**۲-۳-۴-۵ خطیبان وعظ و قصص:** در بخش انواع خطابه به نوع خطابه وعظ و قصص اشاره کردیم. قصاص جماعتی از واعظان دینی بودند که چارچوب خطابه‌های آنان وعظی مبتنی بر داستان‌های انبیا و اقوام پیشین بود. آنان این خطابه‌ها را در مساجد و میادین نبرد ایراد می‌کردند.<sup>۶</sup> در کتب تاریخ و ادبیات عرب به تعداد زیادی از این افراد اشاره شده است. *أسود بن سَریج* اولین کسی بود که در بصره قصه گفت. همچنین در کوفه *زید بن صوحان* و در مدینه *عبید بن عمیر*، از نخستین قصاص بودند. سعید بن جَبیر تابعی مشهور، *مسلم بن جُنْدَب قاصّ* مسجد مدینه و *دَرّ بن عبدالله* که در سپاه ابن اشعث قصه می‌خواند از دیگر قصاص عصر اموی هستند.<sup>۷</sup> قصاص در عین حال واعظ هم بودند چون جز برای وعظ و ارشاد مردم قصه نمی‌گفتند. شهرت هیچ کدام از واعظ عصر اموی به شهرت حسن

<sup>۱</sup> - تاریخ الادب العربی (العصر الاسلامی)، پیشین، ص ۴۱۷.

<sup>۲</sup> - البیان والتبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۷.

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۶، ص ۱۹۱.

<sup>۴</sup> - البیان والتبیین، پیشین، ج ۲، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

<sup>۵</sup> - الخطابه السیاسیة فی عصر بنی امیه، پیشین، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

<sup>۶</sup> - تاریخ الخطابه العربیة الی القرن الثانی الهجری، پیشین، ص ۲۶۳.

<sup>۷</sup> - البیان و التبیین، ج ۱، ص ۲۹۳؛ القصاص و المذکرین، پیشین، صص ۵۲-۷۰.

بَصْرِي نمی‌رسد چنانچه جاحظ درباره‌ی وی گوید: «کسی را نمی‌شناسم که مانند حسن بصری در خطابه‌ی وعظی شهرت داشته باشد.»<sup>۱</sup>

آن‌چه که گفته شد ذکر تعدادی از خطیبانی بود که در عصر اموی شهرت داشتند و باعث شکوفایی خطابه در این عصر شدند، حال به بررسی تاریخ و جایگاه منبر در دوران خلافت امویان می‌پردازیم.

## ۲-۳-۵ تاریخچه‌ی منبر در عصر اموی :

در بحث مربوط به منبر در صدر اسلام، به سیر تاریخ پیدایش و گسترش منبر در دوره‌ی پیامبر اکرم(ص) و خلفای راشدین پرداختیم. با آغاز عصر اموی هر روز بر تعداد منابر در شهرهای اسلامی افزوده می‌شد. گفته می‌شود معاویه نخستین خلیفه‌ی اموی، سعی کرد منبر پیامبر(ص) را از مدینه به دمشق انتقال دهد. درباره‌ی علت این تصمیم، طبری در گزارشی به نقل از یکی از اصحاب پیامبر(ص) به نام سعید بن دنیا گوید: «من از معاویه شنیدم که می‌گفت: من منبر و عصای رسول خدا(ص) را در مدینه می‌بینم در حالی که اهالی مدینه قاتلان و دشمنان عثمان هستند. پس هنگامی که وی وارد مدینه شد، عصای پیامبر(ص) را که نزد سعد القرظ بود طلب کرد که ابوهیره و جابر بن عبدالله نزد وی رفتند و او را از انتقال منبر و عصای پیامبر(ص) به دمشق منصرف کردند.»<sup>۲</sup>

مسعودی در مروج الذهب به واقعه‌ی عجیبی اشاره می‌کند که سبب انصراف معاویه از تصمیمش شد. وی گوید: «معاویه در سال پنجاهم هجری به حج رفت و دستور داد تا منبر پیامبر(ص) را از مدینه به شام ببرند. چون منبر را برداشتند، خورشید گرفتگی روی داد و ستاره‌ها پدیدار شدند. معاویه نیز از این واقعه ترسید و منبر را به جای خود باز گرداند.»<sup>۳</sup> یعقوبی نیز با اندک تفاوتی همین ماجرا را ذکر

<sup>۱</sup> - البیان والتبیین، پیشین، ج ۱، ص ۲۲.

<sup>۲</sup> - تاریخ الأمم و الملوک، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۹.

<sup>۳</sup> - مروج الذهب، پیشین، ج ۲، ص ۲۹.

کرده و می‌گوید: چون معاویه خواست منبر پیامبر (ص) را حمل کند، منبر به لرزه افتاد و از این رو آن را رها کرد.<sup>۱</sup> اما در میان گزارش‌های تاریخی فوق، گزارش طبری منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

پس از انصراف معاویه از انتقال منبر، وی تصمیم گرفت بر تعداد پله‌های منبر بیفزاید. به همین دلیل دستور داد شش پله بر منبر پیامبر (ص) اضافه کنند و به این ترتیب این منبر به هشت پله و یک نشیمنگاه ارتقا یافت.<sup>۲</sup> منابع تاریخی از تلاش سایر خلفای اموی همچون عبدالملک بن مروان و پسرانش ولید و سلیمان برای انتقال منبر پیامبر (ص) از مدینه به مقر خلافت در دمشق سخن می‌گویند که تلاش آن‌ها هم در نهایت به نتیجه نرسید.<sup>۳</sup>

اولین منبری که در مسجد الحرام قرار گرفت، منبری بود که توسط معاویه از دمشق به مکه آورده شد. او این منبر را که سه پله داشت در سال پنجاهم هجری همراه خود به مکه برد. این منبر تا زمان هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی در مسجدالحرام بود و سپس به عرقه انتقال داده شد.<sup>۴</sup> نخستین منبر با ارتفاع زیاد نیز توسط معاویه ساخته شد. نویری گزارش می‌دهد که معاویه نه تنها بر منبر پیامبر (ص) در مدینه چند پله اضافه کرد بلکه برای خودش نیز در شام منبری درست کرد که پانزده پله داشت.<sup>۵</sup>

آنچه از خلال گزارشات تاریخی فهمیده می‌شود آن است که منبر به تدریج در مناطق مختلف اسلامی گسترش یافت و استفاده عام پیدا کرد و روز به روز بر تعداد آن افزوده می‌شد. چنان‌که در سال ۱۳۲هـ یعنی آخرین سال حاکمیت امویان، مروان بن محمد دستور داد در مساجد شهرها و ولایات منبر قرار داده شود.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۴.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۹.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۴.

<sup>۴</sup> - محمد بن عبدالله الأرزقی، أخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، مکه المکرمة، المطبعة الماجدیة، ۱۹۸۳ م، ص ۷۹.

<sup>۵</sup> - نهاية الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۷۲.

<sup>۶</sup> - المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و آثار، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۶.

در جمع بندی کلی این فصل می‌توان گفت که تا پایان خلافت امویان وجود منبر در مساجد به یک امر ضروری تبدیل شده بود. خلفا و والیان رفته رفته به اهمیت جایگاه منبر در ایراد خطابه پی بردند و از منبر برای اعلام سیاست‌ها و مواضع حکومت استفاده کردند. خلفای بنی امیه و والیان آن‌ها با ایراد خطابه‌های سیاسی که در بحث انواع خطابه به آن پرداختیم، سعی می‌کردند به تثبیت حاکمیت خود بپردازند و از روی منابر مخالفان و دشمنان خود را تهدید کنند و نیز مردم را از پیروی آنان بر حذر دارند. به این ترتیب ما شاهد شکل‌گیری ارتباط عمیق و وسیع منبر با سیاست‌های رایج هستیم که رابطه‌ی خطابه با قدرت سیاسی را در عصر اموی تکمیل می‌کرد. این ارتباط به صورت منسجم‌تر و عمیق‌تری در دوره‌ی حکومت عباسیان تداوم پیدا کرد که در فصول آینده به بحث درباره‌ی آن خواهیم پرداخت.

فصل سوم :

سیاست‌های فرهنگیِ عبّاسیان

و

بهره‌گیری از خطابه و منبر در جهت آنها

همان گونه که در طرح مسأله‌ی این تحقیق گفته شد، یکی از ویژگی‌های دوره‌ی خلافت عباسی شکل‌گیری تدریجی منبر به عنوان یک نهاد سیاسی \_ فرهنگی بود که در راستای توجیه استقرار حکومت عباسیان و مشروعیت‌بخشی به آنان به کار گرفته شد. از این رو برای فهم رابطه‌ی خطابه و قدرت سیاسی و منبر و سیاست‌های فرهنگی در این عصر لازم است که ابتدا به تبیین سیاست‌های فرهنگی خلافت عباسی در دوران طولانی حاکمیت‌شان بپردازیم. عباسیان از آغاز دعوت تا پایان دوره- ی خلافت، مجموعه‌ی سیاست‌های فرهنگی را برای کسب مشروعیت و تثبیت موقعیت خود در پیش گرفتند. این سیاست‌ها را در دو بخش، تلاش برای مشروعیت‌سازی و نیز برخورد با مخالفان سیاسی و فکری می‌توان مورد بررسی قرار داد. در این زمینه آنچه که عباسیان مدنظر قرار می‌دادند کارکردی بود که یک سیاست در جهت اهداف آن‌ها می‌توانست داشته باشد؛ به همین دلیل به فراخور زمان و حال خود به این سیاست‌ها اهتمام می‌ورزیدند و هر زمان که می‌دیدند سیاستی کارکردش را از دست داده و یا ضعیف شده است، آن را کنار گذاشته و سیاست دیگری را جایگزینش می‌کردند.

آنچه که نگارنده‌ی این رساله در این فصل مورد توجه قرار داده است، بررسی این سیاست‌ها و چرایی و چگونگی استفاده‌ی امامان و داعیان نخستین عباسی و سپس خلفای عباسی و کارگزاران آن‌ها از خطابه و منبر برای اعلام و اجرای این سیاست‌ها است. اینک به تفکیک به دو بخش از سیاست‌های فرهنگی عباسیان و بررسی و تحلیل آن‌ها می‌پردازیم.



### ۳-۱ بخش اول: سیاست‌های فرهنگی عباسیان برای کسب مشروعیت

نخستین دسته از سیاست‌های فرهنگی عباسیان سیاست‌هایی بود که آن‌ها برای به دست آوردن مقبولیت عمومی و کسب مشروعیت در پیش گرفتند. آن‌ها در دوران دعوت باید حقانیت خود را برای برعهده گرفتن رهبری مبارزه با امویان و در دوران خلافت شایستگی‌شان را برای رهبری جامعه اسلامی به مردم اثبات می‌کردند، بنابراین به سیاست‌هایی روی آوردند که ذهنیت افراد جامعه را به سوی آنان متمایل سازد و شرعیت اقداماتشان را توجیه کند. در اینجا به بررسی مهم‌ترین این سیاست‌ها و استفاده‌ای که عباسیان از خطابه و منبر جهت اعلام و اجرای آن‌ها می‌کردند، می‌پردازیم.

#### ۳-۱-۱ طرح شعار «الرّضا من آلِ محمّد (ص)»

یکی از شعارهایی که عباسیان و داعیان آن‌ها در طول دعوت، بسیار مورد استفاده قرار دادند و فعالیت‌های تبلیغی خود را با آن انجام می‌دادند شعار چند پهلوی «الرّضا من آلِ محمّد (ص)» بود،<sup>۱</sup> که به صورت «أدعُ الی آلِ محمّد»<sup>۲</sup> و «الرّضا من آلِ رسولِ الله»<sup>۳</sup> نیز در تواریخ آمده است. درباره‌ی زمان طرح شعار «الرّضا من آلِ محمّد (ص)» برخی از پژوهشگران آن را به سال ۱۰۶ هجری باز می‌گردانند؛<sup>۴</sup> یعنی زمانی که محمد بن علی امام عباسی اولین داعی به نام زیاد ابومحمد را به خراسان فرستاد و به او توصیه کرد که از فردی به نام غالب که از دعوتگران علوی در خراسان بود، دوری نماید. اما غالب که از آمدن ابو محمد آگاه شده بود، نزد وی رفت و مناظره‌ای درباره برتری فرزندان علی (ع) یا فرزندان عباس میان آن دو در گرفت.<sup>۵</sup> ظاهراً از این زمان به بعد بود که امام عباسی و داعیان او برای

---

<sup>۱</sup> - احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، تحقیق سهیل زکار، الطبعة الأولى، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶م، ص ۱۰۹؛  
مؤلف مجهول، أخبار الدولة العباسیة، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، بیروت، دارالطلیعة، ۱۳۹۱ق، ص ۲۸۷.  
<sup>۲</sup> - احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ البعقوبی، ج ۲، بیروت، دار صادر، بی تا، ص ۳۳۱.  
<sup>۳</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۷، ص ۳۵۸؛ عبدالرحمن بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، تحقیق خلیل شحادة، الطبعة الثانية، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸م، ص ۱۴۷.  
<sup>۴</sup> - حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰، ص ۴۳۷.  
<sup>۵</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۷، صص ۴۹ و ۵۰.

جذب علویان و افزایش پیروانشان شعار چند پهلوی « الرضا من آل محمد (ص) » را طرح کرده و تبلیغ کردند. رهبران دعوت عباسی همواره به داعیان خود دستور می‌دادند که اسم آنها را بر مردم پوشیده دارند و فقط به « الرضا من آل محمد (ص) » دعوت کنند.<sup>۱</sup> چنانکه وقتی امام عباسی محمدبن علی، ابوعکرمة زیاد بن درهم را به خراسان فرستاد ضمن توصیه‌هایی که به وی کرد تأکید نمود: « اگر یکی از عوام الناس را دعوت نمودی، او را به « الرضا من آل محمد (ص) » دعوت کن، اگر هم با دانایان برخوردی دعوت ما را برای آنها شرح بده ولی در هر حال اسم من را پوشیده نگه دار مگر برای کسی که اطمینان و اعتماد کامل به او پیدا کردی. این نکات را به نمایندگان نیز یادآوری کن و اگر از شما در مورد نام من پرسیدند، بگویند که ما در تقیه به سر می‌بریم و به ما دستور داده شده که نام امامان را مخفی نگه داریم »<sup>۲</sup>.

در راستای این سیاست، امامان عباسی و عاملان و داعیان آنها بر شعار « الرضا من آل محمد (ص) » بسیار تأکید می‌کردند. ابومسلم خراسانی که پس از قتل سلیمان بن کثیر خزاعی نقیب النقبای خراسان، همه کاره‌ی دعوت عباسی در شرق شده بود و به او لقب « امیر آل محمد »<sup>۳</sup> داده بودند در نامه‌ای به نصر بن سیار والی اموی خراسان وی را به « الرضا من آل محمد (ص) » دعوت می‌کند و یادآور می‌شود که امام ما منتخبی از اهل بیت پیامبر (ص) است.<sup>۴</sup>

این شعار مبهم نقش زیادی در پیوستن گروه‌های علاقمند به اهل بیت پیامبر (ص) به دعوت عباسیان داشت و هر دسته‌ای به گمان اینکه این فرد منتخب و مورد توافق خاندان پیامبر (ص) ، می‌تواند فرد مورد نظر آنها باشد، دعوت را همراهی می‌کردند و از طرفی عباسیان نیز با طرح این شعار هرگونه بحث تفرقه برانگیزی را در مورد انتخاب خلیفه تا رسیدن به پیروزی نهایی از میان بر می‌-

<sup>۱</sup> - أخبار الدولة العباسية، پیشین، ص ۱۹۴؛ أنساب الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۸.

<sup>۲</sup> - اخبار الدولة العباسية، پیشین، ص ۲۰۴.

<sup>۳</sup> - تاریخ البعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲؛ تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۷، ص ۴۵۰؛ در تاریخ مدینه دمشق (امین آل محمد) آمده است (ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله بن عساکر دمشقی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۵م، ص ۴۱۳).

<sup>۴</sup> - اخبار الدولة العباسية، پیشین، ص ۲۸۷؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۷.

داشتند، همچنین موجب می‌شد که نام رهبر مخفی مانده و جان او از دسیسه‌های کارگزاران بنی امیه و دیگر مدعیان امامت، در امان بماند.

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم دوره‌ی دعوت عباسیان را می‌توان بر اساس نوع اقتدار کاریزماتیک در اندیشه ماکس وبر تحلیل کرد. در نگاه وبر اقتدار یک رهبر کاریزمایی ناشی از یک دعوت استثنایی است.<sup>۱</sup> و ما می‌توانیم دعوت عباسیان به شعار «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)» را منطبق بر این نظر بدانیم، همچنین در این الگوی جامعه شناختی جنبش کاریزمایی از میان توده‌های تحت ستم نشأت می‌گیرد،<sup>۲</sup> که با مطالعه‌ی دعوت عباسیان و گروه‌هایی که به آن‌ها پیوستند در می‌یابیم که این گروه‌ها کسانی بودند که مورد ظلم و تعدی خلافت اموی قرار داشتند و با قبول دعوت عباسیان و پذیرش نقش کاریزمای رهبر آن که منتخب آل محمد و نام او پوشیده از عوام الناس بود، به دنبال خلاصی از ظلم و جود خلفای بنی امیه و عمال آن‌ها بودند.

البته استفاده عباسیان از شعار «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)» جهت کسب مشروعیت فقط به دوران دعوت محدود نشد. آن‌ها هرچند پس از رسیدن به قدرت با درپیش گرفتن سیاست‌های دیگری سعی کردند خود را همان منتخب آل محمد (ص) معرفی کنند، ولی از این شعار دیگر استفاده نکردند، تا اینکه مأمون بر برادرش امین پیروز شد و خلافت را در سال ۱۹۸ هجری به دست گرفت. وی که از جنبش‌های علوی نسبت به خلافت و حکومت خویش بیمناک بود،<sup>۳</sup> به شعار «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)» بازگشت و با دعوت از علی بن موسی بن جعفر امام هشتم شیعیان، ایشان را با نام الرضا به اجبار ولیعهد خود قرار داد.<sup>۴</sup> مأمون از منبر برای اجرای این سیاست خود بهره برد و دستور داد نام امام رضا را به عنوان ولیعهد بر روی منابر مناطق مختلف اعلام کنند و برای ایشان بیعت بگیرند.<sup>۵</sup> این

<sup>۱</sup> - ماکس وبر و اسلام، پیشین، ص ۴۱.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۱۳۸.

<sup>۳</sup> - احمد رضا خضری، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، ص ۵۸.

<sup>۴</sup> - محمدبن علی بن طحطقی، تاریخ فخری، ترجمه: محمدوحید گلپایگانی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش، صص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ مقاتل الطالبيين، پیشین، ص ۴۵۵.

<sup>۵</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۵.

کار مأمون، تلاشی بود برای استفاده از وجه کاریزمایی که با نزدیکی به خاندان پیامبر(ص)، آن را تکمیل می‌کرد و نوعی مشروعیت ترکیبی را برای حکومت خود به وجود می‌آورد که همزمان هم از اقتدار سنتی و هم از اقتدار کاریزمایی استفاده می‌کرد.

البته با وفات ناگهانی امام رضا(ع) در طوس و در اوایل سال ۲۰۳ هجری<sup>۱</sup> این نوع از اقتدار ترکیبی به اتمام رسید و مأمون با رفتن به بغداد و مستقر شدن در آنجا سلطه خود را مبتنی بر اقتدار سنتی - سلطانی ادامه داد. غیر از دو مقطع دوران دعوت و دوران خلافت مأمون، دیگر شواهد تاریخی مبنی بر استفاده عباسیان از شعار «الرّضا من آلِ محمّد (ص)» وجود ندارد، ولی در همین دو مقطع نیز آنها بیشترین استفاده را جهت کسب مشروعیت خود از این شعار انجام دادند.

شایان ذکر است که این فقط عباسیان نبودند که از این شعار استفاده می‌کردند بلکه رقبا و مخالفان آنان نیز گاهی از این شعار بهره می‌بردند از جمله وقتی عبدالله بن معاویه از فرزندان جعفر طیار در سال ۱۲۷ هجری در کوفه قیام کرد، مردم را به بیعت با «الرّضا من آلِ محمّد (ص)» دعوت نمود.<sup>۲</sup> البته بلاذری معتقد است که عبدالله قصد داشت تا خراسانی‌ها را از اعتماد به ابومسلم و عباسیان باز دارد و نیت قدرت طلبانه عباسیان را از این شعار برملا سازد، و به همین دلیل بود که به دستور ابومسلم او را که خطرناک ترین دشمن عباسیان به شمار می‌آمد، به قتل رساندند.<sup>۳</sup>

با توجه به این روایت بلاذری، به نظر می‌رسد که عباسیان و داعیان آنها همواره سعی در مبهم نگه داشتن فرد منتخب از اهل بیت پیامبر «الرّضا من آلِ محمّد (ص)» که قرار بود رهبری مسلمانان را بر عهده بگیرند، داشتند و اگر افرادی مانند معاویه به نیت آنها که فقط به قدرت رساندن امام عباسی بود، پی می‌بردند بلافاصله آنها را از سر راه بر می‌داشتند تا نتوانند ذهنیت عوام را نسبت به بنی عباس و اهداف آنها بدبین سازند.

<sup>۱</sup> - دسته‌ای از مورخان از جمله یعقوبی (تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۱) و ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۴۵۷) گزارشهایی را درباره توطئه مأمون برای مسموم کردن امام رضا ذکر کرده‌اند. اما طبری (تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، ص ۵۶۸) و خلیفه بن خیاط (تاریخ خلیفه، پیشین، ص ۳۱۲) مرگ طبیعی امام رضا را گزارش می‌دهند.

<sup>۲</sup> - مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۱۵۵.

<sup>۳</sup> - انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، ص ۶۶.

در طول دوران حاکمیت خلفای عباسی در میان مخالفان آنها افراد زیادی قیام کردند که در قیام خود به « الرضا من آل محمد » دعوت می‌کردند. یکی دیگر از این افراد محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا و از بنی الحسن بود که با تحریک فردی به نام ابوالسرایا در سال ۱۹۹ هجری در کوفه قیام کرد و در خطابه‌ای بر منبر کوفه مردم را به « الرضا من آل محمد (ص) » و عمل به کتاب و سنت دعوت نمود.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از مخالفان حاکمیت عباسی، محمد بن قاسم از نوادگان امام حسین بود که در سال ۲۱۹ هجری و در زمان خلافت معتصم در طالقان خراسان قیام کرد و مردم را به « الرضا من آل محمد (ص) » فرا خواند.<sup>۲</sup>

فرد دیگر یحیی بن عمر از نوادگان زید بن علی بن حسین است که در سال ۲۵۰ هجری در کوفه قیام کرد و مردم را به « الرضا من آل محمد (ص) » دعوت کرد، در این قیام بسیاری از عامه بغداد و کوفه به ویژه پیروان زید به یحیی پیوستند، اما در نهایت توسط نیروهای عبدالله بن طاهر شکست خوردند و یحیی کشته شد.<sup>۳</sup>

همچنین حسین بن علی صاحب فخ که در سال ۱۶۹ هجری و زمان خلافت هادی قیام کرد در خطابه‌ای مردم را به « الرضا من آل محمد (ص) » دعوت نمود.<sup>۴</sup>

با توجه به آن چه گفته شد، در می‌یابیم که « الرضا من آل محمد (ص) » شعاری بود که هم عباسیان و هم رقبا و مخالفان آنان با روش‌های گوناگون از جمله با استفاده از خطابه و منبر از آن استفاده می‌کردند، دلیل آن نیز مبهم و قابل تفسیر بودن این شعار برای مردم عادی بود، به طوری که هر دسته از مردم به گمان خود مقصود از رضا یا منتخب از آل پیامبر (ص) را فرد مورد نظر خود تلقی می‌کردند.

<sup>۱</sup> - ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۴، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۱۴.

<sup>۲</sup> - ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، ج ۱۱، تحقیق محمد عبد القادر عطا ومصطفی عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۲ م، ص ۴۱.

<sup>۳</sup> - تاریخ الأمم و الملوک، پیشین، ج ۹، صص ۲۶۸ و ۲۶۹؛ مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۵۰۶.

<sup>۴</sup> - مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۳۷۸.

در این میان عباسیان به دلیل تشکیلات منظم و گسترده‌ای که در دوران دعوت در سراسر مناطق اسلامی به وجود آورده بودند بهره بیشتری از این شعار نصیب خود کرده و بسیاری از بنی الحسن و بنی الحسین و دوستداران خاندان پیامبر (ص) را جذب دعوت خود نمودند، این شعار به عنوان یک سیاست فرهنگی هدفمند، مشروعیتی کارزمایی را برای امامان عباسی به ویژه محمد بن علی و ابراهیم بن محمد رقم زد و باعث پیروزی نهایی آن‌ها بر بنی امیه و تشکیل حکومت در سال ۱۳۲ هجری گردید.

### ۳-۱-۲ طرح انتساب به پیامبر (ص) و میراث بری از ایشان

عباسیان در طول دعوت توانستند با طرح شعار «الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)» بسیاری از گروههای علاقه‌مند به خاندان پیامبر (ص) را به سوی خود جذب کرده و با تکیه بر آن‌ها خلافت اموی را براندازند. در این میان بنی الحسن و شیعیان آنها، نقش مهمی در پیروزی نهضت عباسی ایفا کردند و برای نابودی بنی امیه تلاش زیادی نمودند. به همین خاطر انتظار داشتند که پس از پیروزی نهضت، سهمی در امور سیاسی داشته باشند، اما بر خلاف این انتظار، عباسیان از همان ابتدای به دست گرفتن خلافت شروع به کنار زدن تمام نیروهای غیر عباسی سهمیم در پیروزی خود کردند.

این نکته را در نخستین خطبه‌ای که داوود بن علی عموی سفاح بر منبر کوفه ایراد کرد می‌توان دریافت؛ داوود پس از برادرزاده‌اش عبدالله بن محمد بن علی که به عنوان نخستین خلیفه عباسی و با لقب سفاح به قدرت رسید، در مسجد کوفه بر روی منبر رفت و در خطابه‌ای سخنش را با این جمله به پایان برد که: «بدانید همانا این امر - خلافت - در میان ما خواهد بود و از دست ما خارج نخواهد شد تا اینکه آن را به عیسی بن مریم بسپاریم.»<sup>۱</sup> عموی خلیفه با گفتن این حرف، در حقیقت سیاست عباسیان را در برابر سایر مدعیان خلافت اعلام کرد و در یک پیشگویی بلند پروازانه به

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۷، ص ۴۸۲؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۳، صص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ نهاییه الأرب فی فنون الادب، پیشین، ج ۲۲، ص ۴۴.

مخالفتان یادآوری نمود که تا آخرالزمان و ظهور حضرت عیسی (ع) ، خلافت در میان خاندان عباسی امتداد خواهد یافت و دیگران حقی در امر خلافت نخواهند داشت. عباسیان به خوبی می‌دانستند که این ادعاها باعث عقب نشینی دیگر مدعیان خلافت به ویژه علویان نخواهد شد از این رو سعی در اجرای سیاست‌هایی کردند که مشروعیت حکومت خود را بدان وسیله توجیه کنند.

یکی از سیاست‌های فرهنگی خاندان عباسی از شروع دعوت در سال صد هجری تا سقوط خلافت در سال ۶۵۶ هجری ، تاکید بر قرابت نسبی با شخص پیامبر(ص) و طرح میراث بری از ایشان است. آن‌ها همواره سعی می‌کردند در نامه‌ها و خطابه‌ها و بر روی منابر این مسأله را در جامعه‌ی اسلامی ترویج دهند و به واسطه‌ی آن برای خود کسب مشروعیت نمایند. عباسیان در دو دوره و با دو شیوه متفاوت به طرح مسأله میراث بری از پیامبر (ص) پرداختند. دوره اول از ابتدای دعوت تا پایان خلافت سفاح و دوره دوم از دوران خلافت منصور به بعد بود.

آن‌ها در دوره اول که بیشتر آن در دوران دعوت سپری شد، مدعی شدند که امامت را از طریق محمد بن حنیفه به ارث برده‌اند. بلاذری یکی از نخستین مورخان است که به این امر اشاره دارد، وی در روایتی نقل می‌کند که در دوران خلافت سلیمان بن عبدالملک اموی (۹۶-۹۹هـ.ق) با دسیسه او ، ابوهاشم عبدالله فرزند محمد حنیفه<sup>۱</sup> مسموم گردید. وقتی که وی مرگ خود را نزدیک دید به حمیمه<sup>۲</sup> نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رفت و امامت را به وی تفویض کرد.<sup>۳</sup> در گزارش یعقوبی درباره‌ی این موضوع آمده است که « ابوهاشم خطاب به محمد بن علی گفت: ای پسر عمو ، مرگ من نزدیک است و من نزد تو آمدم تا وصیت پدرم را به تو ابلاغ کنم که امر امامت به تو و

---

<sup>۱</sup> - نام کامل او ابوالقاسم محمد بن علی بن ابی طالب و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنیفه می‌باشد. از این رو به وی محمد حنیفه می‌گویند. او در سال ۲۱ هجری در زمان خلافت خلیفه دوم متولد شد. در حیات پدر در رکاب او در جنگها شرکت کرد و پس از شهادت پدرش ، گوشه عزلت گزید و در مدینه ریاضت پیشه کرد. در جریان نهضت کربلا برادر را همراهی نکرد ، اما پس از مرگ یزید فعالیت سیاسی و اجتماعی را از سر گرفت و تا زمان مرگش در سال ۸۱ هجری به عنوان یکی از شخصیت‌های بانفوذ علوی مطرح بود. (انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، صص ۲۰۰-۲۰۲؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۹، صص ۳۸ و ۳۹).

<sup>۲</sup> - یکی از مناطق اطراف دمشق که اقامتگاه علی بن عبدالله بن عباس و فرزندانش بود. (ابن واضح یعقوبی ، البلدان ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، چاپ چهارم ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۱ ، ص ۸۸)

<sup>۳</sup> - انساب الاشراف ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۸۰ .

فرزندان می‌رسد. «<sup>۱</sup> مسعودی نیز انتقال امامت از علویان به عباسیان را تأیید می‌کند، اما وی معتقد است که امامت ابتدا از ابوهاشم به علی بن عبدالله سپس به پسرش محمد بن علی منتقل شد.<sup>۲</sup> اما اینکه چگونه ابوهاشم خود و پدرش را امام می‌دانست و با چه حقی آن را به فرد دیگری می‌سپرد به ظهور فرقه کیسانیه پس از قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی باز می‌گردد که معتقد بودند پس از حضرت علی (ع) امامت به پسرش محمد بن حنفیه می‌رسد. کیسانیه از همان آغاز به چند فرقه تقسیم شدند که بیشتر آنان پس از مرگ محمد حنفیه به امامت پسرش ابوهاشم عبدالله اعتقاد داشتند.<sup>۳</sup>

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد که ابوهاشم خود و پدرش را امام برحق تلقی می‌کرد و بر اساس همین اعتقاد حق خود می‌دانست که امامت را به فرد مورد نظرش تفویض کند. از اینرو چون خود فرزندی نداشت پس در اواخر عمر به یارانش امر کرد که او را نزد محمد بن علی در حمیمه ببرند و در آنجا بود که وی محمد را به عنوان جانشین تعیین کرد و به او وصیت کرد که حرکت سری بنی هاشم را ادامه دهد و همچنین به یارانش دستور داد از دستوره‌های محمد تبعیت کنند.<sup>۴</sup> عده‌ای از محققان انتخاب شدن محمد بن علی به عنوان جانشین ابوهاشم را نقشه‌ای طراحی شده از سوی عباسیان می‌دانند. بر اساس این دیدگاه عباسیان که در پی دستیابی به قدرت بودند، خود را در موقعیت رقابت با علویان نمی‌دیدند چون پدرشان عباس و عبدالله از حامیان و والیان علی بن ابی طالب بودند بنابراین به فکر افتادند که به گروهی از شیعه که به امامت محمد بن حنیفه و فرزندش ابوهاشم معتقد بودند، نزدیک شوند. تقرب محمد بن علی به ابوهاشم و جلب اعتماد او می‌توانست پس از مرگ ابوهاشم که فرزندی نداشت، گروهی از علویان را به عباسیان نزدیک کند. این

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۶.

<sup>۲</sup> - مروج الذهب و معادن الجواهر، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۳.

<sup>۳</sup> - محمد بن احمد شهرستانی، الملل و النحل، بیروت، دارالفکر، ۲۰۰۵ م، صص ۱۱۸-۱۲۴؛ حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعة، ترجمه محمد جواد مشکور، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ ش، صص ۲۵-۳۶.

<sup>۴</sup> - اخبار الدولة العباسیة، پیشین، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.



نقشه عباسیان عملی شد و با انتقال امامت ابوهاشم به محمد بن علی، دسته‌ای از علویان که همان کیسانیه بودند به محمد پیوستند.<sup>۱</sup>

البته شواهد دقیق تاریخی برای اثبات دیدگاه فوق و اینکه عباسیان با نقشه از پیش تعیین شده خود را به هاشم نزدیک کردند و جانشینی او را به دست آوردند وجود ندارد، ولی این نکته را نمی‌توان انکار کرد که انتقال امامت مقدمه‌ای شد تا عباسیان با تکیه بر نیروهای خود و علویانی که به آن‌ها پیوسته بودند، امر دعوت را رسماً آغاز کنند.

به هر حال عباسیان این واقعه را به عنوان مدرکی دال بر میراث بری آن‌ها از پیامبر (ص) همواره مورد تأکید قرار می‌دادند و دعوت خود را به واسطه آن مشروعیت بخشیده، از حقانیت خود برای امر خلافت سخن می‌گفتند. البته به نظر می‌رسد که امامان عباسی در طول دعوت، سیاست طرح میراث بری از پیامبر (ص) از طریق انتقال امامت را فقط نزد داعیان و پیشگامان دعوت مطرح می‌کردند، چون اگر این ادعا را میان همه‌ی مردم اعلام می‌کردند، دیگر سیاست شعار «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)» کارکرد واقعی خود را از دست می‌داد و بسیاری از مردمانی که فرد منتخب را یکی از علویان می‌پنداشتند به نیت قدرطلبانه امام عباسی آگاه شده، از پیوستن به دعوت عباسی و یاری آن‌ها خودداری می‌کردند.

با پیروزی دعوت عباسیان و شکست نهایی امویان و سقوط آن‌ها، خاندان عباسی حکومتی طولانی را آغاز کردند. در ابتدای به قدرت رسیدن، آن‌ها هنوز بر وراثت میراث پیامبر (ص) از طریق انتقال امامت تأکید داشتند، نمونه‌ی آن هم گفت‌وگویی است که در سرزمین شام میان اوزاعی، فقیه مشهور آن منطقه و عبدالله بن علی عموی سفاح خلیفه اول عباسی انجام شد. در این گفت‌وگو عبدالله خلافت را حق بنی هاشم می‌داند و می‌گوید که عباسیان خلافت را از طریق علویان به ارث برده‌اند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، پیشین، ص ۱۶۴.

<sup>۲</sup> - شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی‌تا، ص ۱۸۱.

ولی تأکید بر این امر مدت زیادی در دوران خلافت ادامه پیدا نکرد. وقتی بنی هاشم به دو دسته عباسیان حکومتگر و علویان فریب خورده‌ی رانده شده از قدرت تقسیم شدند دیگر ادعای میراث بری از پیامبر (ص) از طریق انتقال امامت به نفع عباسیان نبود، چون ادامه طرح این ادعا پیوند سازمانی را از نظر سیاسی میان آن‌ها و علویان ایجاد می‌کرد و این در حالی بود که عباسیان نمی‌خواستند در امر حکومت ارتباطی با علویان داشته باشند و بر اساس همان سخنی که داوود بن علی در نخستین خطبه‌اش بر منبر کوفه ایراد کرد آن‌ها مشارکت هر فرد غیر عباسی را در قدرت سیاسی نفی می‌کردند.

عباسیان نمی‌خواستند مردم فکر کنند که آن‌ها حق خلافت را از طریق فرزندان علی بن ابی طالب به دست آورده‌اند و از نظر عقیدتی نیز ابا داشتند که ریشه‌ی دعوت خود را در مذهب کیسانیه معرفی کنند.<sup>۱</sup> به همین دلیل این ادعا را ترک کردند و به سیاست طرح ادعایی دیگر که میراث بری پیامبر (ص) از طریق جدشان عباس بود روی آوردند و این آغاز دوره‌ی دوم ادعای میراث بری از پیامبر اسلام (ص) بود که به بحث وراثت اعمام مشهور است.

این سیاست مبتنی بر یک قانون ارثی در عصر جاهلیت بود که بر مبنای آن تنها مردان را وارث می‌دانستند و معتقد بودند که به زنان و کودکان به دلیل اینکه قدرت حمل سلاح، جنگ و دفاع از حریم خود را ندارند، ارث تعلق نمی‌گیرد.<sup>۲</sup> عباسیان بر اساس این اصل جاهلی این ادعا را مطرح کردند که پس از وفات پیامبر (ص) تنها وارث ذکور ایشان، عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) و جد عباسیان است بنابراین به فاطمه دختر پیامبر ارث نخواهد رسید. از این رو میراث پیامبر که امامت و رهبری جامعه اسلامی از جمله آن است حق عباس و فرزندان اوست و فاطمه و فرزندانش حقی در این باره ندارند.

<sup>۱</sup> - فاروق عمر فوزی، الثورة العباسیة، مسقط عمان، دارالشروق، ۲۰۰۱م، ص ۸۷.

<sup>۲</sup> - اسعد شیخ الاسلامی، احوال شخصیه در مذاهب چهارگانه اهل سنت، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۷.

این ادعا از زمانی بیشتر مورد توجه عباسیان قرار گرفت که شاخه حسنی علویان بحث در مورد حقانیت خود به امر خلافت را در برابر عباسیان مطرح کردند.<sup>۱</sup> حسنیان که فریب شعار «الرّضا من آلِ محمّد (ص)» را در دوره‌ی دعوت عباسی خورده بودند و به دعوت آن‌ها پیوستند، با به قدرت رسیدن عباسیان و کنار زدن رقیبان توسط آنها، در برابر عباسیان قد علم کردند و با این ادعا که ما فرزندان دختر رسول خدا(ص) هستیم ادعای حقانیت خود به امر خلافت را مطرح کردند. عباسیان نیز با طرح بحث وراثت اعمام به مقابله با آنها پرداختند.

بحث جدی در مورد دلایل هر کدام از طرفین این ادعا را می‌توان در بررسی نامه‌هایی که بین منصور عباسی و محمد نفس زکیه رد و بدل شد، یافت. این نامه‌ها مستندات هر کدام از آن‌ها را در بحث میراث‌بری از پیامبر اسلام(ص) نشان می‌دهد. نفس زکیه در یکی از نامه‌هایش به منصور می‌نویسد: «خلافت حق ماست، شما به واسطه‌ی ما ادعای خلافت کردید و به وسیله پیروان ما برای این امر خروج نمودید و از طریق ما از آن بهره‌مند شدید... هیچ کس از بنی هاشم از لحاظ قرابت با پیامبر و سابقه در اسلام به ما نمی‌رسد و ما پسران دختر پیامبر هستیم نه شما...»<sup>۲</sup> در اینجاست که نفس زکیه با مطرح کردن قرابتش با پیامبر(ص) از طریق حضرت فاطمه(ع)، خلافت را حق خود و خاندانش می‌داند و مشروعیت خلافت عباسیان را به چالش می‌کشد.

منصور عباسی نیز در نامه‌ای به نفس زکیه به ادعاهای او جواب می‌دهد و پس از بیان فضایل جدش عباس بن عبدالمطلب اینگونه می‌نویسد: «اما اینکه می‌گویی ما فرزندان رسول خدا هستیم، خداوند در کتاب خود می‌فرماید: \* ما كانَ مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ \*<sup>۳</sup> شما فرزندان فاطمه دختر وی هستید. این خویشاوندی نزدیکی است اما او زن است و زن میراث نمی‌برد، نه میراث امامت و نه ولایت؛ حال چگونه شما میراث امامت را از طریق او به ارث برده‌اید... و می‌دانی که بعد از وفات

<sup>۱</sup> - محمد حسن الهی زاده، جنبش حسنیان؛ ماهیت فکری و تکاپوی سیاسی، چاپ اول، قم، انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۵، ص ۷۲.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۵۶۷؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۸ و ۷؛ التذکره الحمدونیة، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۴.

<sup>۳</sup> - سوره احزاب، آیه ۴۰.

پیامبر(ص) ، کسی از فرزندان عبدالمطلب جز عباس زنده نبود ، پس وی به خاطر عمو بودنش وارث پیامبر بود»<sup>۱</sup>

به این ترتیب ادعای وراثت اعمام در برابر وراثت بنات به عنوان بخشی از سیاست طرح میراث بری از پیامبر (ص) و انتساب به ایشان و یک امر مشروعیت بخش از سوی حاکمیت عباسی مورد توجه و تاکید قرار گرفت و همواره از آن دو در برابر مخالفان و رقبای سیاسی به ویژه علویان استفاده شد.

عباسیان از همان نخستین روزهای به قدرت رسیدن طرح کلی انتساب به پیامبر (ص) و میراث بری از ایشان را در خطابه‌ها و بر روی منابر آغاز کردند و از خطابه و منبر برای اجرای این سیاست فرهنگی بهره جستند. سَفَاح اولین خلیفه عباسی ، در نخستین خطبه‌اش بر منبر جامع کوفه به آیاتی از قرآن اشاره کرد که درباره‌ی خویشاوندان و اهل بیت پیامبر (ص) نازل شده است از جمله آیه \* *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا* \*<sup>۲</sup> و آیه \* *مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرْسُولِ وَلِلَّذِينَ آمَنُوا إِتْمَانًا كَمَا آمَنُوا بِمَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَمَا كُنْتُمْ لَهُمْ خُفَاءَ* \*<sup>۳</sup> و آیه \* *وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِينَ آمَنُوا قَدْرَ حَرْبِهِمْ* \*<sup>۴</sup> . سفاح با ذکر این آیات درصددِ القای خویشاوندی خود و خاندانش با پیامبر اسلام(ص) و در نتیجه، مشروعیت دادن به خلافت خود در اذهان مردم بود . در همین خطبه است که ابوالعباس سفاح تأکید می‌نماید که « خداوند خویشاوندی و نزدیکی پیامبر خدا را خاص ما کرد.»<sup>۵</sup>

سفاح که از سردرد رنج می‌برد خطبه‌اش را به پایان برد و نشست پس از او عمویش داوود بن علی بر منبر رفت و خطبه‌اش را اینگونه شروع کرد « *الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا شُكْرًا شُكْرًا، أَلَذَى أَهْلِكَ عَدُونًا وَ اصَارَ إِلَيْنَا مِيرَاثَنَا مِنْ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ.* »<sup>۶</sup> یعنی سپاس بیکران خدای را که دشمن ما را سرنگون کرد و ارثی را

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک ، پیشین ، ج ۷ ، ص ۵۷۰؛ تجارب الامم، پیشین ، ج ۳، ص ۳۹۸؛ صبح الأعی فی صناعة الإنشاء، پیشین ، ج ۱، ص: ۲۸۰

<sup>۲</sup> - سوره احزاب ، آیه ۳۳ .

<sup>۳</sup> - سوره حشر ، آیه ۷ .

<sup>۴</sup> - سوره انفال ، آیه ۴۱ .

<sup>۵</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۴۲۵؛ تجارب الامم، پیشین ، ج ۳، ص ۳۱۹؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۷، ص ۲۹۹؛ نهایة الأرب فی فنون الادب، پیشین ، ج ۲۲ ، ص ۴۰؛ انساب الاشراف ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۱۴۲ .

<sup>۶</sup> - تاریخ الامم والملوک ، پیشین ، ج ۷ ، ص ۴۲۶؛ نهایة الأرب فی فنون الادب ، پیشین ، ج ۲۲ ، ص ۴۱ .

که از طرف پیامبر(ص) به ما رسید - امر خلافت - به ما باز گرداند . عمومی خلیفه با گفتن این جمله بر روی منبر به مردم گوشزد کرد که قدرتی که خاندانِ عباسی به دست آورده‌اند، میراثی است که از پیامبر (ص) به آنها رسیده و بدینگونه به حاکمیت خاندانش مشروعیت داد . البته پاره‌ای از منابع قول دیگری را از داوود بن علی نقل کرده‌اند که گفت: «رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ»<sup>۱</sup> یعنی حق - امامت و خلافت - به جایگاه اصلی خود در میان اهل بیت پیامبرتان بازگشت. به هر حال اگر هم داوود به جای جمله نخست ، این جمله را گفته باشد باز بر حق و میراثی تأکید دارد که از آن‌ها بوده است و اکنون با به قدرت رسیدن، آن را به دست آورده‌اند.

سفاح و عمویش داوود در این نخستین خطبه پس از رسیدن به قدرت ، در حقیقت اصول سیاست‌های حاکمیت عباسی را اعلام کردند که یکی از آن‌ها همین بحث انتساب به پیامبر (ص) و میراث بری از ایشان بود که آن را به عنوان مبنای مشروعیت خلافت خود مطرح ساختند.

نکته‌ی قابل توجه در این بحث استفاده حاکمیت عباسی از افرادی است که در مناطق مختلف به تبیین این سیاست و ترویج آن در میان مردم می‌پرداختند. یعقوبی به روایتی جالب در این مورد اشاره می‌کند. هنگامی که سفاح ، عمویش داوود بن علی را به عنوان والی حجاز منصوب کرد، داود به مکه رفت و به خطبه‌ای برای مردم ایراد کرد. در میان خطبه‌اش فردی به نام سدیف بن میمون برخاست و با صدای بلند گفت خداوند امیر را توفیق دهد به من اجازه بده سخن بگوئیم ، داود اجازه داد و سدیف نزدیک شد و یک پله پایین تر از داود بر روی منبر ایستاد ، سپس روی به مردم کرد و پس از حمد خدای و درود بر پیامبر (ص) گفت : آیا گمراهان که خدا کارهایشان را خطا شمرد گمان می‌برند که جز خاندان پیامبر (ص) به میراث او سزاوترند ، سپس سخنانی در تمجید عباس بن عبدالمطلب بر زبان راند و از منبر پایین آمد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ ؛ تجارب الامم ، پیشین ، ج ۳ ، ص ۳۲۰ ؛ البیان و التبیین ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۲۶۹ .

<sup>۲</sup> - تاریخ یعقوبی ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ .

این روایت تاریخی با توجه به ماهیتی که قدرت دارد و تلاشی که حکومت‌ها برای ایجاد مشروعیت برای خود می‌کنند دور از واقعیت نیست و چه بسا عباسیان نیز در همین راستا از افرادی در میان مردم عادی برای پیش بردن سیاست خود در تأکید بر میراث بری از پیامبر(ص) سود جستند. قبلاً به نامه‌ی منصور عباسی به نفس زکیه و طرح نظریه‌ی وراثت اعمام از سوی او اشاره کردیم پس از قتل نفس زکیه در سال ۱۴۵ هجری، منصور در جمع عده‌ای از مردم خراسان که نزد وی آمده بودند، از منبر بالا رفت و همان جمله‌ای را که عمویش داود بن علی بر منبر کوفه گفته بود یادآور شد و به میراثی اشاره کرد که از پیامبر (ص) به بنی عباس رسیده بود و خداوند آن را به آن‌ها باز گردانده بود، وی در این خطبه خلافت را حق بنی عباس دانست که با رسیدن آن‌ها به قدرت، این حق محقق شد.<sup>۱</sup>

سیاست ادعای میراث‌بری بنی عباس از پیامبر(ص) هر از چند گاهی توسط خلفای بعدی عباسی و از طریق منابع به اطلاع مردم رسانده می‌شد. امین که پس از پدرش، هارون الرشید به خلافت رسید، در اولین جمعه پس از رسیدن به خلافت بر منبر بالا رفت و از میراث پیامبر(ص) سخن گفت که به پدرش هارون الرشید رسید و او آن را به نیکی پاس داشته بود.<sup>۲</sup>

معتضد (۲۷۹-۲۸۹هـ.ق)، دیگر خلیفه عباسی در سال ۲۸۴ هجری دستور داد مکتوبی را درباره لعن معاویه بنویسند و پس از نماز جمعه بر منبر بخوانند، پس مکتوبی را که در زمان مأمون درباره لعن معاویه نوشته شده بود از دیوان بیرون آوردند و فردی به نام عبیدالله بن سلیمان این مکتوب را از روی آن انشا نمود. طبری از منصرف شدن خلیفه توسط قاضی یوسف بن یعقوب برای قرائت این مکتوب گزارش می‌دهد<sup>۳</sup>، اما نویری و ابن کثیر از قرائت این مکتوب بر منابر شرق و غرب بغداد خبر می‌دهند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوك ، پیشین ، ج ۸ ، ص ۹۳ .

<sup>۲</sup> - تاریخ یعقوبی ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۴۴۶ و ۴۴۷ .

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم و الملوك ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۶۳ .

<sup>۴</sup> - نهاية الأرب فی فنون الادب ، پیشین ، ج ۲۲ ، ص ۳۵۱ ؛ البداية و النهاية ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۷۶ .

یکی از جملات ابتدایی این مکتوب چنین است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَلَفَهُ  
الرَّاشِدِينَ الْمُهْتَدِينَ وَرَثَةَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup> یعنی سپاس خدای را که امیرمؤمنان را با  
پدران هدایت یافته‌اش وارثان خاتم پیامبران و سرور رسولان کرد.

با توجه به این سخنان، خلیفه عباسی خود و اسلافش را وارثان پیامبر معرفی می‌کند و با تکیه بر  
طرح ادعای میراث بری بنی عباس از آن حضرت و اعلام آن بر روی منابر سعی دارد وجهی  
کارزماتیک پیامبر (ص) را به خلافت خود منتقل ساخته و از این طریق مشروعیت خلافت عباسیان را  
در اذهان مردم نهادینه سازد. این سخنان را بر اساس جامعه‌شناسی ماکس وبر می‌توان تحلیل کرد  
چون بر اساس این الگوی جامعه‌شناختی این تصور که کاریزما خصیصه‌ای خونی بوده و بنابراین اقربا  
و مخصوصاً خویشاوندان نزدیک شخص کاریزما دارای آن هستند باعث ایجاد کاریزمای ارثی می‌شود.  
در کاریزمای موروثی خصایص کاریزمایی فرد، مطرح نیست بلکه منصبی که وی به توالی ارثی کسب  
کرده است مشروع شناخته می‌شود.<sup>۲</sup> با توجه به این الگوی جامعه‌شناختی، عباسیان درصد  
کارزماتیک جلوه دادن منصب خلافت از طریق انتساب آن به پیامبر اسلام (ص) و در نتیجه  
مشروعیت بخشیدن به آن بودند.

### ۳-۱-۳ ادعای خلیفه‌اللهی و حقانیت الهی حکومت عباسی

عباسیان می‌دانستند که تأکید آن‌ها بر انتساب و خویشاوندی با پیامبر اسلام (ص) و نیز طرح میراث  
بری از آن حضرت برای کسب مشروعیت خلافتشان کافی نیست، لذا سعی کردند به سیاست‌های  
دیگری نیز روی آورند. یکی از این سیاست‌ها تأکید بر این امر بود که خلافت آن‌ها امری الهی است و  
مشروعیت تصدی امامت مسلمانان توسط آنان از جانب خدا است. عباسیان از ابتدای به قدرت رسیدن  
تلاش کردند تا به نوعی حکومت خود را به خدا منتسب کنند.

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۵.

<sup>۲</sup> - اقتصاد و جامعه، پیشین، ص ۴۶۲.

سفاح در همان خطبه نخستین بر منبر جامع کوفه با متهم کردن مخالفانش به سبئی و پیروان عبدالله بن سبا گفت: « سبائیان گمراه می‌پندارند که دیگران در امر خلافت و ریاست از ما محق‌ترند ، در صورتی که خداوند مردم را به وسیله ما پس از گمراهی‌شان هدایت کرد و باطل را نابود نمود و حق را به وسیله ما آشکار ساخت .<sup>۱</sup>» این سخنان سفاح نشان از سیاستی داشت که وی جهت الهی نشان دادن حکومتش از همان ابتدای خلافت در پیش گرفت ، او درصدد بود مردم به این تلقی دست یابند که حاکمیت بنی عباس امری از جانب خداوند و برای نجات جامعه بوده است. داود بن علی عموی سفاح نیز در خطبه‌ای که پس از خلیفه ایراد کرد، به شکل دیگری به همین سیاست اشاره کرد. او در خلال خطبه‌اش به اهل کوفه گفت: « ما همواره در حقدمان مورد ظلم واقع می‌شدیم تا اینکه خداوند شیعیان خراسانی ما را به ما هدیه داد و به وسیله آن‌ها حق ما احیا و دولت ما ظاهر شد.»<sup>۲</sup>

این سیاست توسط منصور دومین خلیفه عباسی به اوج خود رسید ، به گونه‌ای که وی در خطبه- هایش صریحاً خود را سلطان خداوند<sup>۳</sup> بر روی زمین نامید و وی کوشید خود را نماینده‌ی بدون واسطه خدا بر روی زمین اعلام کند. منصور در خطبه‌ای پس از کشته شدن نفس زکیه در جمع حاجیان و در روز عرفه خطاب به آن‌ها گفت: « همانا من سلطان خدا بر روی زمین هستم و به توفیق و هدایت او بر شما حکومت می‌کنم و نگهبان او بر مال او هستم و خدا من را همچون قفلی بر این مال قرار داده که به اراده او در مالش تصرف می‌کنم ، تقسیم می‌کنم و می‌بخشم.»<sup>۴</sup>

منصور که بیشترین تلاش را برای مشروع جلوه دادن خلافت عباسی در میان مردم انجام می‌داد پس از بنای شهر بغداد به حج رفت و در مکه خطابه‌ای را برای حاجیان ایراد کرد ،<sup>۵</sup> وی با قرائت آیه

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک ، پیشین ، ج ۷ ، ص ۴۲۵ .

<sup>۲</sup> - همان ، ج ۷ ، ص ۴۲۷ .

<sup>۳</sup> - واژه سلطان با توجه به تکرار آن در آیات متعددی از قرآن کریم به معنی دلیل ، نشانه و حجت آمده است. (محمد فواد عبدالباقی و محمد سعید لحام ، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم ، بیروت ، دارالمعرفه ، ۲۰۰۵ م ، صص ۶۰۱ و ۶۰۲).

<sup>۴</sup> - انساب الاشراف ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۲۶۸ ؛ البدایه و النهایه ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۱۲۲ .

<sup>۵</sup> - تاریخ الامم و الملوک ، پیشین ، ج ۸ ، ص ۹۱ .



« وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ »<sup>۱</sup> درصدد القای این ذهنیت بود که حکومتی را که خداوند در قرآن به مؤمنان وعده می‌دهد همان حاکمیت خاندان عباسی است که آن را از خداوند به ارث برده‌اند. در اینجا است که می‌بینیم خلیفه عباسی پا را از سیاست میراث بری از پیامبر (ص) فراتر گذاشته و مشروعیت حکومت خود را مستقیماً از جانب خدا اعلام می‌کند. به همین خاطر هرگونه مخالفتی با این حکومت، مخالفت باخدا قلمداد می‌شد و به شدت سرکوب می‌شد، چیزی که در مورد قیام نفس زکیه و دیگر قیام‌های این دوره اتفاق افتاد.

منصور برای ادامه این سیاست توسط جانشینش، قبل از مرگ به پسرش مهدی این چنین توصیه می‌کند که: «تقوای خدا را در مورد آنچه که به تو واگذار کرده پیشه کن.»<sup>۲</sup>

مهدی نیز سیاست پدر را در مورد نهادینه کردن تفکر الهی بودن خلافت عباسیان دنبال کرد. هنگامی که عبدالله بن عمر بن عتبه به مناسبت درگذشت منصور به او تسلیت می‌گوید، مهدی در جواب خطاب به او اعلام می‌کند که: «مصیبتی بزرگ‌تر از فقدان پدر و نعمتی بزرگ‌تر از خلافت خدا نیست.»<sup>۳</sup>

سیاست الهی خواندن خلافت عباسی از سوی دیگر خلفای عباسی نیز ادامه پیدا کرد. امین در خطابه‌ای که پس از شنیدن مرگ پدرش هارون الرشید ایراد کرد خلافت پدرش را خلافت الله نامید.<sup>۴</sup> همچنین در خطابه دیگری بر منبر خود را خلیفه خدا خواند و این گونه دعا کرد: «خداوند بنده و خلیفه خودت محمد امین را اصلاح فرما.»<sup>۵</sup>

این سیاست نه تنها از جانب خود خلفا بلکه گاهی توسط فرماندهان و پیروان آنها نیز دنبال می‌شد. طاهر بن حسین فرمانده سپاه مأمون پس از اینکه در سال ۱۹۸ هجری بر سپاه امین پیروز گشت در روز جمعه وارد شهر بغداد شد و در مسجد جامع برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد، او بر روی منبر،

<sup>۱</sup> - سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، ص ۸۹.

<sup>۳</sup> - مروج الذهب و معادن الجواهر، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۱.

<sup>۴</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷.

<sup>۵</sup> - صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، پیشین، ج ۱، ص ۴۷۲.

خطاب به مردم بغداد گفت: «همانا این پیروزی به اراده و اختیار ما نبود بلکه خداوند چنین چیزی را برای خلافت و جانشینی خود برگزید.»<sup>۱</sup> وی با تکیه بر این ادعا، مردم را به اطاعت از خلیفه‌ی جدید یعنی مأمون فرا خواند.

شعبان مدعی است که عنوان «*خليفة الله*» اگر چه از دیرباز رواج عمومی پیدا کرد اما مأمون با تأکید بر آن سعی داشت بر این نکته دلالت کند که خلیفه نه فقط نماینده و جانشین پیامبر (ص) بلکه نایب خداوند در زمین است.<sup>۲</sup>

نهادینه شدن این تفکر در میان خلفای عباسی که آن‌ها خلیفه و نماینده‌ی خداوند بر روی زمین هستند باعث شد که بعد از مأمون و از المعتمد بالله (۲۱۸-۲۲۷هـ ق) تا آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله (۶۴۰-۶۵۶هـ ق) همه خلفا از القابی استفاده کنند که به الله ختم می‌شد و خلفا و والیان و خطیبان مناطق مختلف جهان اسلام هنگام ایراد خطبه، مرتب آن القاب را تکرار کنند تا حکومت و خلافت عباسیان را الهی و از جانب خداوند جلوه دهند و به این شکل برای حکومتشان کسب مشروعیت کنند.

در میان خلفای عباسی، المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶هـ ق) به زهد و پاکدامنی شهرت دارد. او در یکی از خطابه‌هایش خود را با عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پاکدامن اموی مقایسه می‌کند و می‌گوید: «باعث شرمندگی است که در میان بنی مروان فردی مانند عمر بن عبدالعزیز باشد ولی در میان بنی عباس که آل پیامبرند کسی همچون او نباشد، در حالی که منصب من خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین و قائم مقام پیامبر اوست.»<sup>۳</sup> با توجه به این سخن خلیفه‌ی عباسی در می‌یابیم که به دلیل تکرار مکرر ادعای *خليفة الله* توسط خلفای پیشین و نهادینه شدن آن در نظام خلافت، حتی خلیفه زاهدی همچون مهتدی نیز این ادعا را تکرار می‌کند.

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۸، ص ۴۹۴.

<sup>۲</sup> - Shaban, M.A, the Abbasid revolution, combridje unirersity press, ۱۹۷۰, p. ۱۳۹-۱۴۰.

<sup>۳</sup> - الانباء فی تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۱۳۳؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۲.

مقایسه این ادعای خلفای عباسی با سخنی که در تواریخ از ابوبکر نقل شده است جالب توجه است. گویند فردی ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و گفت: یا خلیفه الله، در این لحظه ابوبکر خطاب به آن فرد گفت: «مرا با این عنوان خطاب نکنید من خلیفه پیامبر خدا هستم و به آن راضیم.»<sup>۱</sup>

به هر حال پرهیز خلفای راشدین از مخاطب قرار گرفتن با عنوان خلیفه الله و اصرار خلفای عباسی بر استفاده از این عنوان نشان‌دهنده سیاستی است که عباسیان چند قرن پس از پیامبر(ص) برای به دست آوردن مشروعیت حکومت در پیش گرفته‌اند.

در میان خلفای بعدی عباسی نیز اصرار به استفاده از عنوان خلیفه الله ادامه یافت. المعتضد بالله(۲۷۹-۲۸۹هـ) در سخنانی در توجیه قتل طیبش، احمد بن طیب، خود را خلیفه خدا بر روی زمین معرفی می‌کند که می‌تواند از دشمنان دین او انتقام بگیرد.<sup>۲</sup>

همچنین خطابه‌ای از الطائع لله (۳۶۳-۳۸۱هـ) نقل شده است که در روز عید قربان سال ۳۶۳ هجری در مصلی شرق بغداد ایراد کرد، وی نیز در این خطابه و بر روی منبر ادعای اسلاف خود را در مورد الهی بودن حکومت‌شان تکرار کرده و می‌گوید: «بلند مرتبه است خداوندی که شایستگی خلافتی را که به من واگذار کرده، نصیبم نموده است.»<sup>۳</sup>

در موردی دیگر هنگامی که المسترشد بالله(۵۱۲-۵۲۹هـ) خود را برای مواجهه با سلطان محمود سلجوقی آماده می‌کرد، روز عید قربان سال ۵۲۰ هجری بر منبر بلندی که بر در خیمه‌اش در بیرون بغداد قرار داده بودند، بالا رفت و در خطابه مفصلی مردم را به مواجهه با سلطان سلجوقی تحریک کرد؛ او در پایان خطابه‌اش چنین دعا کرد: «خداوندا مرا در خلافتی که برای آن برگزیده‌ای پیروز گردان.»<sup>۴</sup> در اینجا نیز خلیفه‌ی عباسی با جانشین خدا خواندن خود و تکرار ادعای خلیفه‌ی الهی سعی در تحریک بیشتر مردم برای حمایت از او و مقابله با دشمنانش را دارد.

<sup>۱</sup> - طبقات الکبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۷؛ انساب الاشراف، پیشین، ج ۱، ص ۵۲۹؛ مقدمه ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۷.

<sup>۲</sup> - الانباء، پیشین، ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۶.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۵.

آخرین مورد این ادعا در متن حکمی دیده می‌شود که الناصرالدین الله (۵۷۵-۶۲۲هـ.ق) برای وزیرش مؤیدالدین محمد بن بزرقمی نوشت و دستور داد آن را در جمع بخوانند. ابن طقطقی حکم انتصاب وزیر خلیفه را این‌گونه نقل کرده است: «محمد بن بزرقمی، نایب ما در میان مردم و بلاد است. هر کس وی را اطاعت کند، ما را اطاعت کرده و هر کس ما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس خدا را اطاعت کند، خدا او را به بهشت می‌برد. اما هر کس وی را نافرمانی کند، ما را نافرمانی کرده و هر کس ما را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است و هر کس خدا را نافرمانی کند، خدا او را به دوزخ می‌افکند.»<sup>۱</sup> این نامه‌ی ناصر، در حقیقت تفسیر صریح ادعای خلیفه اللهی است که از ابتدای خلافت عباسی تا زمان وی از سوی خلفا مطرح می‌شد. آن‌ها بدینوسیله مشروعیت خود را مستقیماً از جانب خدا می‌دانستند، اطاعت از خود را اطاعت از خدا و نافرمانی از خود را نافرمانی از خدا قلمداد می‌کردند. و در اینجاست که تکلیف هر گونه مخالفتی با این نظام حکومتی مشخص می‌شود!

ریچارد فرای معتقد است که این ادعای عباسیان از طرف رهبران قومیت‌ها و عامه مردم پذیرفته شده بود. بیشتر اعضای خاندان‌های سرشناس و اقشار مذهبی سراسر قلمرو خلافت قبول کرده بودند که هیچ فرد یا نهادی بدون تأیید خلیفه، به رسمیت شناخته نمی‌شود. عامه‌ی مردم هم در شهرهای بزرگ و کوچک به این ادعای عباسیان خوگرفته و به حکومت آن‌ها و اطاعت از آن‌ها حتی بدون احساس دینی گرایش یافته بودند و عقیده داشتند که فرمانروایی و خلافت آن‌ها بر حق است.<sup>۲</sup>

این دیدگاه فرای را با توجه به وقایع دوران خلافت عباسی می‌توان نسبتاً قابل قبول دانست، چون کمتر امیر یا حاکم مستقلی را در عصر عباسی می‌توان یافت که درصدد تغییر نظام خلافت برآمده باشد و بسیاری از آن‌ها می‌دانستند که برای کسب مشروعیت به هاله تقدس خلیفه نیازمندند. بنابراین

<sup>۱</sup> - تاریخ فخری، پیشین، ص ۲۰۶.

<sup>۲</sup> - ریچارد فرای، تاریخ ایران؛ از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۷۹.

نسبت به خلیفه اظهار ارادت نموده و خلیفه نیز حکومت آن‌ها را در قلمرو خود به رسمیت می‌شناخت. حکومت‌های نیمه مستقل طاهریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان و سلاجقه از این نوع بودند. به هر حال خلفای عباسی سعی می‌کردند که در مواقع مختلف با بهره‌گیری از خطا و منبر تفکر الهی بودن خلافت را در جامعه اسلامی ترویج دهند و همان‌گونه که در مورد جامعه شناسی وبر گفته شد وجهه کاریزماتیک نهاد خلافت را حفظ کرده، با این سیاست یکی دیگر از راه‌های کسب مشروعیت برای خود را هموار سازند که در بسیاری از مواقع این سیاست، نتایج مثبتی برای آن‌ها داشت.

### ۳-۱-۴- بدگویی از بنی امیه

یکی از سیاست‌های عباسیان از همان آغاز دعوت، بدگویی‌هی مکرر از بنی امیه و بیان سیره ناپسند آن‌ها برای مردم بود. محمد بن علی رهبر دعوت عباسی به بُکَیْر بن ماهان یکی از داعیان خراسان توصیه می‌کند که همواره ظلم‌های بنی امیه را به مردم یادآوری کنند و از برتری آل محمد (ص) نسبت به آن‌ها سخن بگویند.<sup>۱</sup>

در جنگی که میان نصر بن سیار والی اموی خراسان و قَحْطَبَةُ بن شَبِیب فرمانده نیروهای عباسی در سال ۱۳۰ هجری نزدیکی جرجان اتفاق افتاد، قحطبه قبل از جنگ سربازانش را جمع کرد و در خطابه‌ای به آن‌ها گفت: «ای مردم خراسان این سرزمین از آن پدران شما بوده است تا اینکه خداوند بدترین مردمان زمین (بنی امیه) را بر آنها مسلط ساخت، که زنانشان را برای خود نکاح کردند و فرزندانشان را دزدیدند.»<sup>۲</sup> در این جا روشن است که خطیب و فرمانده دعوت عباسی قصد برانگیختن احساسات مردم خراسان علیه امویان و نیروهای آن‌ها را دارد، بنابراین خود را انتقام گیرنده این مردم از ظالمان اموی معرفی می‌کنند.

<sup>۱</sup> - اخبار الدولة العباسیة، پیشین، ص ۳۰۰.

<sup>۲</sup> - تجارب الأمم، پیشین، ج ۳، ص: ۲۹۵.

پس از کسب قدرت، عباسیان سیاست بدگویی از بنی امیه را ادامه دادند . سفاح در نخستین خطبه‌اش بر منبر کوفه از ستمی یاد می‌کند که بنی امیه به مستحقان خلافت یعنی بنی عباس انجام دادند. وی می‌گوید: « خداوند به آن‌ها مهلت داد تا وی را به خشم آورند و چون به خشمش آوردند به دست ما از آن‌ها انتقام گرفت. »<sup>۱</sup>

سفاح در خطبه‌ای دیگر که پس از کشته شدن مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی در میان مردم شام ایراد کرد به تفصیل به ذکر بدی‌ها و مظالم بنی امیه اشاره می‌کند، وی با نقل آیاتی از قرآن به گمراه بودن امویان از اولین خلیفه تا آخرین آن‌ها که حرمت خدا و رسولش را نگه نداشتند حکم می‌دهد و از اینجا نتیجه می‌گیرد که آن‌ها ( بنی عباس ) مستحق عقوبت دادن بنی امیه هستند. سفاح در پایان این خطبه با علم به اینکه شام پایگاه اصلی بنی امیه بوده است ، مردم آنجا را تهدید می‌کند که در صورت مقاومت در برابر عباسیان ، مانند سران اموی با آن‌ها برخورد سختی خواهد کرد.<sup>۲</sup> سفاح در جای دیگری به ماجرای حرمت شکنی کعبه و مسجد الحرام توسط حجاج بن یوسف ثقفی و نصب منجنيق بر روی آن در محاصره عبدالله بن زبیر اشاره می‌کند<sup>۳</sup> و احساسات دینی مردم را علیه امویان بر می‌انگیزد، وی از بنی امیه با عنوان اهل بیت لعنت نام می‌کرد که مانند عذابی بر سر مردم فرود آمده بودند و بدترین افراد را به عنوان والی و فرمانده بر مردم گمارده بودند که از هر ظلم و ستمی به مردم خودداری نمی‌کردند.

سپس سفاح بنی عباس را منجیانی از سوی خداوند برای پایان دادن به مظالم بنی امیه معرفی می‌کند و به مردم وعده عطا و بخشش می‌دهد.<sup>۴</sup> این سیاستی بود که خلفای عباسی از آغاز حکومت به شدت آن را دنبال می‌کردند و با نفی حکومت پیشین در پی اثبات مشروعیت و حقانیت حکومت خود بودند.

<sup>۱</sup> - تاریخ الأمم و الملوك، پیشین، ج ۷، ص ۴۲۶.

<sup>۲</sup> - الخطابة و اعداد الخطيب، پیشین، ص ۳۳۴.

<sup>۳</sup> - اخبار الطوال، پیشین، ص ۳۷۰.

<sup>۴</sup> - انساب الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۱.

به طور کلی در اوایل عصر عباسی کمتر خطابه‌ی سیاسی‌ای را می‌توان یافت که در آن ذکری از بدی‌ها و مظالم بنی‌امیه نشده باشد .

داود بن علی که از سوی سفاح به عنوان والی حجاز منصوب شد در اولین خطبه‌ای که بر منبر مسجدالحرام ایراد کرد ، خطاب به مردم مکه گفت : « به خدا سوگند که ما جز برای احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و عمل به حق و عدل قیام نکرده‌ایم .<sup>۱</sup> این سخن عمومی خلیفه بدان معناست که بنی‌امیه کتاب و سنت را کنار نهاده بودند و عدالت ، گمشده دوران حکومت آن‌ها بود . پس بنی‌عباس آمده بودند که این امور را اصلاح کنند .

البته داود بن علی پیش از این در همان خطابه نخستین آغاز خلافت سفاح که پس از خلیفه ایراد کرد صراحتاً به بدگویی از بنی‌امیه پرداخته بود . وی خطاب به مردم کوفه گفت : « ای مردم سوگند به خداوند که ما قیام نکردیم تا طلا و نقره بیندوزیم، و یا نهری جاری کنیم یا قصری بنا نهیم ، بلکه ما رفتار بنی‌امیه را منفور داشتیم که با شما خشونت می‌ورزیدند و زبونتان می‌داشتند و غنیمت و حقوق شما را برای نزدیکان خود بر می‌داشتند ... نابود باد بنی‌حرب بن‌امیه و بنی‌مروان بن‌حکم که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند، مرتکب گناهان شدند و با مردم ستم کردند ، حرمت‌ها را شکستند و در حریم‌ها دویدند ... خداوند ما را بر مروان (آخرین خلیفه اموی ) پیروز کرد که شیطان او را نسبت به خدا مغرور کرده بود.<sup>۲</sup> سپس داود به مقایسه مروان و سفاح می‌پردازد و می‌گوید : « ای مردم برای سلامت امیرمؤمنان دعا کنید که خداوند به جای مروان دشمن خدا و خلیفه‌ی شیطان و پیرو سفالگان که زمین را از پس اصلاح به فساد کشانده بود و دین را تغییر دادنده بود ، جوانی روشن ضمیر را آورد که از اسلاف نیکوکار خود تبعیت می‌کند، آن‌هایی که با نشانه‌های هدایت زمین را از پس فساد به صلاح آوردند.<sup>۳</sup>»

<sup>۱</sup> - همان، ص ۸۷؛ تاریخ ابن خلدون ، پیشین ، ج ۳ ، صص ۱۶۱ و ۱۶۲ .

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوك ، پیشین ، ج ۷ ، صص ۴۲۶ و ۴۲۷ ؛ البدايه و النهايه ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۴۲ ؛ نهائیه الأرب فی فنون الادب ، پیشین ، ج ۲۲ ، ص ۴۲ .

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم و الملوك ، پیشین ، ج ۷ ، ص ۴۲۷ ؛ نهائیه الأرب فی فنون الادب ، پیشین ، ج ۲۲ ، ص ۴۳ .

به هر حال عباسیان چه در دوران دعوت و چه در آغاز تسلط بر قدرت، همواره اعلام می‌کردند که دعوت آنها نه تنها سیاسی بلکه دینی نیز هست و یکی از شعارهای آنها بازگرداندن حکومت اسلام بود چیزی که به نظرشان بنی امیه نقض کرده بودند.<sup>۱</sup>

بیشترین میزان خطابه‌هایی که بر منابر و بر ضد بنی امیه ایراد می‌شد در همان دوره‌ی چهار ساله حکومت خلیفه نخست عباسی یعنی سفاح ایراد شد، البته در زمان خلفای بعدی نیز این سیاست ادامه یافت ولی نه به شدتی که در اوایل دستیابی به قدرت وجود داشت. طبری خطابه‌ای از منصور خلیفه دوم عباسی را نقل می‌کند که در مکه و در مراسم حج ایراد کرد. وی نیز در این خطبه به پیروی از اسلاف خود با اشاره به حرمت شکنی امویان نسبت به حرم کعبه، مظالم آنها را به یاد مردم می‌آورد.<sup>۲</sup> در زمان خلافت معتضد (۲۷۹-۲۸۹ هـ ق) نیز خلیفه دستور به کتابت بیانیه‌ای داد که در آن به نفرین به معاویه و بنی امیه پرداخته بود. در این بیانیه که به گفته طبری اصل آن در زمان مأمون نوشته شده بود و معتضد دستور به بازنویسی و قرائت آن بر روی منابر داد، به طور مفصل به جنایاتها و انحرافات بنی امیه اشاره شده است.<sup>۳</sup>

با توجه به آن چه گفته شد، عباسیان یکی از راه‌های کسب مشروعیت برای خود را در پیگیری سیاست نفی کامل بنی امیه و بیان ظلم‌ها و ستم‌های آنان و انحرافات که از اسلام داشتند، می‌دانستند، آنها این سیاست را با تکرار در خطبه‌ها و بر روی منابر پیش گرفتند و خود را نجات دهندگان جامعه اسلامی از دست امویان ستمکار و تبهکار معرفی کردند تا مشروعیت حکومت خود را در اذهان مردم نهادینه سازند.

---

<sup>۱</sup> - Humphreys, R. stephen, Islamic history, princeton, princeton university press, ۱۹۹۱, p. ۱۱۰.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۸، ص ۹۱.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۰، صص ۵۵-۶۳؛ نه‌ایه الأرب فی فنون الادب، پیشین، ج ۲۲، ص ۳۵۱؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۱، ص ۷۶.



### ۳-۱-۵- بهره گیری از تفکر مهدویت

یکی از سیاست‌هایی که بنی عباس در اوایل خلافت در پیش گرفتند، استفاده از موضوع مهدویت و منجی گرایی به نفع خودشان بود. اصل موضوع مهدویت بنا به روایات مورد اتفاق شیعه و اهل سنت قطعی و مسلم است، فقط اختلاف بر سر تعیین مصداق آن وجود دارد. در طول تاریخ اسلام افراد زیادی سعی کردند تا با استفاده از موضوع مهدویت برای خود کسب مشروعیت کنند.

به نظر می‌رسد نخستین کسی که در میان بنی عباس به این مسأله تمسک جست ابوالعباس سفاح بود. وی در نخستین خطبه‌اش پس از رسیدن به خلافت خطاب به مردم گفت: «لَيَمُنَنَّ بِنَا عَلَيَّ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ خَتَمَ بِنَا كَمَا إِفْتَتَحَ بِنَا». یعنی خداوند به سبب ما بر کسانی که در این سرزمین زبون شده بودند منت نهاد و به ما ختم کرد چنانکه با ما آغاز کرده بود. در اینجا اشاره سفاح به آیه \* وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ\*<sup>۲</sup> است و سعی دارد خود را مصداق این آیه معرفی نماید و اعلام کند که خداوند با پیروز کردن آن‌ها بر بنی امیه، بر مردم منت نهاد و به واسطه آنان مردم را از ظلم و جور امویان رهانید. به عبارت دیگر خلیفه عباسی در این خطابه خود و خاندانش را منجیانی معرفی می‌کند که خداوند وعده‌ی امامت آن‌ها را در آیه فوق داده است.

اما بیشترین کسی که از تفکر مهدویت استفاده کرد منصور خلیفه دوم عباسی بود و استفاده او نیز از این موضوع در حقیقت واکنشی بود در برابر ادعای مهدویتی که در زمان محمد بن عبدالله نفس زکیه مطرح شد. مؤلف مقاتل الطالبیین به نقل از یکی از بردگان منصور می‌نویسد: «امیر المؤمنین منصور من را فرمان داده بود تا پای منبر محمد بن عبدالله بنشینم و سخنانش را بشنوم. یک روز که پای منبر محمد نشسته بودم شنیدم که می‌گفت: تردید نکنید که من همان مهدی موعود هستم من همان کسی هستم که انتظار آمدنش را دارید. وقتی به حضور ابو جعفر منصور بازگشتم این سخنان را

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک ، پیشین ، ج ۷ ، صص ۴۲۶ .

<sup>۲</sup> - سوره قصص ، آیه ۵ .

برایش باز گفتم . منصور نیز پس از شنیدن گزارش من، گفت: دشمن خدا دروغ می‌گوید ، مهدی او نیست ، بلکه پسر من محمد ، مهدی است .<sup>۱</sup>

بنابراین یکی از مشکلات منصور مقابله با تبلیغات وسیع و گسترده‌ای بود که بنی حسن و خاصه نفس زکیه در بحث مهدویت به راه انداخته بودند . او نفی اصل مهدویت را به نفع اقتدار سیاسی خود نمی‌دید از این رو کوشش کرد تا اذهان مردم را متوجه مصداقی دیگر کند ، به همین دلیل نام پسرش را محمد نهاد و به او لقب مهدی داد.<sup>۲</sup>

در همین راستا روایاتی از زبان پیامبر(ص) جعل شد که تعدادی از مورخین آن‌ها را در تواریخشان آورده‌اند. در این روایات که به نظر می‌رسد بیشترشان در زمان منصور جعل شده باشد، سخنانی همچون «مِنَّا السَّفَّاحُ ، مِنَّا الْمَنْصُورُ ، مِنَّا الْمَهْدِيُّ»<sup>۳</sup> یعنی سفاح ، منصور و مهدی از میان ما خواهند آمد یا «الْخِلَافَةُ فِي وَلَدِ عَمِي حَتَّى يُسَلِّمُوها إِلَى الْمَسِيحِ»<sup>۴</sup> یعنی خلافت در میان فرزندان عمویم (عباس) ادامه خواهد یافت تا وقتی که آن را به مسیح تحویل دهند، نقل شده است.

به هر حال نقل چنین روایات مجعولی از زبان پیامبر (ص) و ادعای مهدویت در اوایل عصر عباسی ، سیاستی بود که عباسیان برای مشروع جلوه دادن حکومت خود اتخاذ کردند. اما بهره‌گیری از این سیاست دیری نپایید و وقتی مردم ظلم‌ها و بی عدالتی‌های بنی عباس را دیدند که در مواقعی از ظلم بنی امیه نیز فراتر می‌رفت ، دیگر چنین ادعاهایی در جامعه نتیجه نمی‌داد و از اینروست که پس از منصور و پسرش مهدی دیگر هیچکدام از خلفای عباسی به این سیاست تمسک نجستند.

<sup>۱</sup> - مقاتل الطالبیین ، پیشین ، ص ۲۱۲.

<sup>۲</sup> - دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی ، پیشین ، ص ۱۷۵.

<sup>۳</sup> - أحمد بن علی أبو بکر الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا، ص ۶۳.

<sup>۴</sup> - جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی ، تاریخ الخلفاء، تحقیق : محمد محی الدین عبد الحمید، الطبعة الأولى، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۹۵۲م، ص ۱۹.

### ۳-۱-۶ تقویت پایگاه دینی نظام خلافت

عباسیان از همان آغاز دعوت و در طول دوره‌ی طولانی حکومت برای توجیه مشروعیت خود همواره از دین بهره‌گیری سیاسی می‌کردند. آنچه را که تا به حال در مورد سیاست‌های فرهنگی عباسیان ذکر کرده‌ایم، همه به نوعی استفاده از دین در جهت منافع سیاسی است آن‌ها در دوران دعوت از عنوان امام که عنوانی دینی بود برای نامیدن رهبر جنبش خود استفاده کردند اما با به دست گرفتن قدرت، به دلیل کارایی صرف دینی دیگر از این عنوان بهره نبردند و امیرالمؤمنین را جایگزین آن کردند.

داعیان و سپس خلفای عباسی اقدامات سیاسی خود را با مسائلی که ریشه در اعتقادات مذهبی مردم داشت همراه نمودند. از جمله در دوران دعوت با بهره‌گیری از باورهای علویان در حقانیت اهل بیت پیامبر (ص) به امر خلافت، شعار چند پهلوی «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)» را طرح کردند و با این سیاست جماعت زیادی از علویان را همراه خود نمودند.

همچنین سفاح خلیفه اول عباسی و عمویش داود بن علی در نخستین خطبه‌هایشان که بر منبر جامع کوفه ایراد کردند از محنت‌های آل علی (ع) و پیروانشان که در دوران اموی به آن دچار شده بودند، سخن گفتند و مشروعیت خروج خود بر بنی امیه را برای مردم توجیه کردند. این در حالی بود که پس از به دست گرفتن کامل قدرت، دیگر نه تنها نامی از آل علی نمی‌بردند، بلکه به مقابله با آن‌ها پرداختند و از این به بعد فقط به ذکر برتری بنی عباس و شایستگی‌شان در امر خلافت و حکومت می‌پرداختند.

در عصر اول عباسی به دلیل اعتقادی که مردم به فقها و محدثین زمان خود داشتند، خلفای عباسی نیز برای حفظ و تثبیت قدرت خود به سوی این عالمان دینی متمایل شدند. این عصر دورانی است که چهار تن از فقهای بزرگ که بعدها به عنوان رهبران چهار مکتب فقهی اهل سنت شهرت یافتند، می‌زیستند. ابوحنیفه (متوفی ۱۵۰هـ.ق)، مالک (متوفی ۱۷۹هـ.ق)، شافعی (متوفی ۲۰۴هـ.ق) و احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱هـ.ق) هم دوره با سده نخست حاکمیت عباسیان بودند. اگرچه هیچ‌کدام از این افراد به همکاری با خلفای عباسی تن در ندادند اما خلفا توانستند خود را به

تعدادی از شاگردان و پیروان اینان نزدیک کنند و از نظرات آنان به سود خود بهره برند. نمونه‌ای از این افراد، قاضی ابو یوسف شاگرد بزرگ ابو حنیفه است که در آغاز کتاب الخراج چند صفحه را به مسأله خلافت اختصاص داده و خلفا را مانند نوری برای رعیت دانسته است.<sup>۱</sup>

عباسیان که با ادعای دینی جنبش خود را شروع کرده بودند، سعی کردند با نزدیک شدن به جریان‌های دینی موقعیت خود را تثبیت کنند. مکتب اهل حدیث با مکتب اهل رای دو مکتب مهم اسلامی اوایل عصر عباسی را تشکیل می‌داد. حمایت امام ابوحنیفه از قیام نفس زکیه<sup>۲</sup> سبب دور شدن دستگاه خلافت از مکتب اهل رای شد. پس منصور خلیفه دوم عباسی سعی کرد خود را به مکتب حدیث که پایگاه آن حجاز بود نزدیک سازد. وی با تقرب به فقها و محدثان مشهور سعی کرده توجه آنها را نسبت به خود جلب کند. نمونه آن هم رفتاری است که با مالک بن انس انجام داد.

منصور برای جلب فقهای اهل حدیث، ابتدا به سراغ کسانی رفت که متمایل به علویان بودند. وی منصب قضا را به ابوحنیفه پیشنهاد کرد اما ابوحنیفه نپذیرفت.<sup>۳</sup> سپس وی به سراغ مالک بن انس رفت و با سخنانی سعی کرد مالک را به خود نزدیک سازد. از جمله وی در دیداری با مالک وی را عالم‌ترین فرد مدینه و فقیه مردم حجاز نامید.<sup>۴</sup> اما امام مالک نیز که همچون امام ابوحنیفه تفاوتی میان بنی عباس و بنی امیه قائل نبود فتوای مشهوری صادر کرد که بر مبنای آن بیعت مردم با بنی عباس را چون به اکراه و زور بوده، فاقد اعتبار شمرد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - یعقوب بن ابراهیم، قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، بیروت، بی‌نا، ۱۹۷۹م، ص ۶.

<sup>۲</sup> - مقاتل الطالبیین، پیشین، صص ۳۱۰ و ۳۲۵؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶.

<sup>۳</sup> - عز الدین علی بن ابی‌الکرم، ابن‌الثیر، الکامل فی‌التاریخ، ج ۵، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵، ص ۵۵۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.

<sup>۴</sup> - عبد الله بن مسلم، ابن قتیبة دینوری، الإمامة و السیاسة، ج ۲، تحقیق علی شیری، الطبعة الأولى، بیروت، دارالأضواء، ۱۹۹۰م، ص ۱۹۳.

<sup>۵</sup> - شمس الدین محمد بن احمد، الذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۹، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، الطبعة الثانية، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۹۹۳م، ص ۲۳؛ مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۴۹؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۱۰۶.

مخالفت این بزرگان با منصور باعث برخورد تند منصور با آنان شد به طوری که ابوحنیفه زندانی شد و در سال ۱۵۰ هجری در زندان درگذشت<sup>۱</sup>، و یا بنا بر قولی با زهر کشته شد.<sup>۲</sup> مالک نیز در سال ۱۴۶ هجری توسط جعفر بن سلیمان والی مدینه زندانی و به شدت شکنجه شد.<sup>۳</sup>

با وجود برخورد تندی که منصور با این دو شخصیت بزرگ انجام داد، اما او سعی کرد با علمای دیگری ارتباط برقرار کرده و نظر آنان را به خود متمایل کند. او برای دلجویی از علما، از شلاق خوردن و شکنجه مالک اظهار بی اطلاعی کرد و آن را به گردن والی مدینه انداخت و در اقدامی نمایشی او را به این خاطر عزل نمود.<sup>۴</sup>

به هر حال با تلاش‌های منصور و خلفای پس از او، دستگاه خلافت توانست تعدادی از علما را به خود نزدیک کرده و از مقام علمی و جایگاه اجتماعی آنان برای کسب مشروعیت خود بهره ببرد. از جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد: سوار بن عبدالله که والی و قاضی بصره شد<sup>۵</sup>؛ شریک بن عبدالله که به منصب قضای کوفه در زمان منصور رسید<sup>۶</sup> و عاصم بن سلیمان محدث نامدار، قاضی مداین شد.<sup>۷</sup>

اما مشهورترین این افراد ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری، شاگرد بزرگ ابوحنیفه است، وی در سال ۱۶۲ هجری در زمان خلافت مهدی به مقام قضای بغداد رسید، و در دوران خلافت هادی (۱۶۹-۱۷۰ هـ.ق) و هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هـ.ق) تا زمان مرگش در سال ۱۸۳ هجری عهده‌دار این منصب

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۲۹؛ تاریخ‌الاسلام، پیشین، ج ۹، ص ۳۱۱

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳۱؛ تاریخ‌الاسلام، پیشین، ج ۹، ص ۳۱۳

<sup>۳</sup> - الإمامة و السياسة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۰؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۱۰۶؛ تاریخ‌ابن‌خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶.

<sup>۴</sup> - الإمامة و السياسة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱.

<sup>۵</sup> - تاریخ خلیفه، پیشین، ص ۲۸۱؛ تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۷.

<sup>۶</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۷.

<sup>۷</sup> - أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة، المعارف، تحقيق ثروت عكاشة، الطبعة الثانية، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲م، ص ۵۰۸؛ الطبقات الكبرى، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۰.

مهم بود.<sup>۱</sup> هارون الرشید، ابویوسف را در اواخر عمرش لقب قاضی القضاة داد و این نخستین بار بود که در تمدن اسلامی چنین لقبی به کسی داده می‌شد.<sup>۲</sup>

به هرحال خلفای قبل از مامون توانستند با تعداد زیادی از علمای اهل حدیث و اهل رای ارتباط برقرار کرده و با دادن مقام و منصب، آنان را به خود نزدیک کنند. البته در میان آنها تعداد علمای اهل حدیث بیشتر بود.

تشکیل نهاد قضا و تعیین قاضی توسط خلیفه عباسی از زمان منصور<sup>۳</sup> و وابسته کردن این نهاد به دستگاه خلافت نقش زیادی در نزدیک شدن علما به خلفا داشت که خود سبب تقویت جایگاه دینی خلفای عباسی می‌شد. حمایت خلفا از فقها و محدثین به ویژه اهل حدیث سبب تقویت این مکتب فکری و تضعیف مخالفان آنان مانند علویان و خوارج شد که هیچ وقت حکومت آنان را به رسمیت نمی‌شناخت. این سیاست به جز در دوران خلافت سه تن از خلفای عباسی یعنی مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هـ.ق)؛ معتصم (۲۱-۲۲۷ هـ.ق) و واثق (۲۲۷-۳۳۲ هـ.ق) تا پایان خلافت عباسی ادامه یافت.

در دوران این سه خلیفه پایگاه دینی خلفا عوض شد و آنان به تفکر معتزله نزدیک شدند. معتزله که اصل حُسن و قُبْح عقلی یکی از اصول فکری آنان بود، جایگاه ویژه‌ای برای عقل در مسائل کلامی قائل بودند.<sup>۴</sup> مامون از خلفایی است که در طول زندگی خود، تحولات فکری زیادی را چه در مسائل سیاسی و چه در مسائل دینی از سر گذراند و آراء و اندیشه‌های او با تحول و دگرگونی زیادی همراه بود.<sup>۵</sup>

مأمون توجه خاصی به علم و دانش داشت و چون تحت کفالت و مراقبت جعفر بن یحیی برمکی که از خاندانهای ایرانی بود، بزرگ شد،<sup>۶</sup> مردی روشنفکر و دوستدار دانش بار آمد. وی بسیاری از

<sup>۱</sup> - المعارف، پیشین، ص ۴۹۹.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۴، ص: ۲۴۵؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۲، پیشین، ص ۵۰۱.

<sup>۳</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۹.

<sup>۴</sup> - علی ربانی گلپایگانی، درآمدی بر علم کلام، چاپ اول، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲.

<sup>۵</sup> - احمد فرید رفاعی، عصر المامون، قاهره، مطبعة دارالکتب المصریة، ۱۹۹۰ م، ص ۳۵۰.

<sup>۶</sup> - همان، ص ۲۰۰.

اوقات جلسات بحث و مناظره میان عالمان مکاتب مختلف فکری برگزار می‌کرد و معتقد بود که این گونه مجالس، اختلاف دانشمندان را از میان بر می‌دارد و پایه‌های اعتقادی آنان را استوار می‌سازد.<sup>۱</sup> مأمون فرقه‌ی کلامی معتزله را که با علایق و اندیشه‌های او سنخیت بیشتری داشت به خود نزدیک کرده و به هم‌نشینی با سران این فرقه پرداخت، به طوری که پس از مدتی اندیشه‌های معتزلی بر ساختار فکری او تاثیر گذاشت و طرفدار کلام اعتزالی شد. وی بر خلاف اسلاف عباسی خود که بیشتر طرفدار اهل حدیث بودند، راه مخالف آنان را انتخاب کرد و به تقویت فکر معتزله در جامعه پرداخت. وی در این راه از دو شیوه استفاده کرد. اول برگزاری جلسات مناظره که اشاره شد و دوم توسل به زور و ارباب و تهدید.

مأمون در سال ۲۱۲ هجری به صورت علنی اعتقاد به مخلوق بودن قرآن و قدیم نبودن آن را اعلام کرد<sup>۲</sup> و مردم را وادار کرد که به خلق قرآن قائل شوند.<sup>۳</sup> این ماجرا آغاز دوره‌ای شد که در تاریخ اسلام به دوره‌ی محنت مشهور است؛ در این دوران که حدود بیست سال طول کشید شمار زیادی از علما و دانشمندان و قضات مورد امتحان قرار گرفتند که آیا به خلق قرآن معتقد بودند یا نه؟<sup>۴</sup> در این میان تعدادی نظر خلیفه را می‌پذیرفتند و برخی دیگر بر عدم پذیرش آن اصرار می‌کردند و مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌گرفتند<sup>۵</sup>، این دسته از سمت‌های خود برکنار شده و از حقوق دولتی محروم می‌شدند.

نه تنها مأمون، بلکه دو خلیفه بعد از او یعنی معتصم و واثق نیز به ترویج اجباری عقیده معتزله به ویژه در مسأله خلق قرآن ادامه دادند.<sup>۶</sup> در دوره معتصم، احمد بن حنبل از بزرگان اهل حدیث زندانی

<sup>۱</sup> - احمد امین، ضحی الاسلام، قاهره، مکتبه النهضة المصریة، ۱۹۸۷م، صص ۶۵ و ۶۶.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، ص ۶۱۹؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۴؛ عبد الحی بن احمد بن عماد الحنبلی الدمشقی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۳، الطبعة الأولى، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۹۸۶م، ص ۵۷.

<sup>۳</sup> - تاریخ فخری، پیشین، ص ۲۹۹؛ تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۲۶۸.

<sup>۴</sup> - تجارب الامم، پیشین؛ ج ۴، ص ۱۶۶؛ الکامل، پیشین، ج ۶، ص ۴۲۳؛ تاریخ الإسلام، پیشین، ج ۱۶، ص ۴۳۱؛ همان ج ۱۷، ص ۶.

<sup>۵</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۲؛ المعارف، پیشین، ص ۵۲.

<sup>۶</sup> - ابوالحسن محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۲، تحقیق محمد حامد، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ص ۵.

شد و شلاق خورد<sup>۱</sup> و کسان دیگر نیز دچار محنت شدند. در دوران خلافت واثق نیز افراد زیادی از مردم به جرم انکار خلق قرآن زندانی شدند.<sup>۲</sup> امتحان اسیران به هنگام تبادل اسیران مسلمان و رومی و ترجیح برخی از مسلمانان برای بازگشت به امپراطوری مسیحی نشین روم،<sup>۳</sup> نشان دهنده‌ی نهایت سختگیری واثق در جریان محنت است.

به هر حال دوره‌ی خلافت این سه خلیفه یک دوره‌ی استثنایی در تاریخ خلافت عباسی است، اما با مرگ واثق در سال ۲۳۲ هجری و به خلافت رسیدن متوکل علی الله دوباره حمایت از اهل حدیث در دستور کار نظام خلافت قرار گرفت. سخت‌گیری بیش از حد خلفای سه گانه در تحمیل عقاید معتزله و استفاده فراوان آنان از استدلالات عقلی باعث اقبال و همدردی مردم با اهل حدیث و محبوبیت آنان شد. حضور انبوه مردم بغداد در تشییع جنازه‌ی احمد بن حنبل و دیگر بزرگان اهل حدیث مؤید این مدعاست.<sup>۴</sup>

متوکل که بدبینی بسیاری از مردم نسبت به نظام خلافت را به دلیل حمایت همه جانبه سه خلیفه قبلی از معتزله و زیر فشار گذاشتن اهل حدیث، به ویژه آزار و شکنجه فقها و محدثین بزرگی همچون احمد بن حنبل مشاهده کرد، راه چاره را در بازگشت به سنت خلفای قبل از مأمون دید. بنابراین اولین اقدام او بستن باب بحث و مناظره در مسائل کلامی بود. او در سال ۲۳۴ هجری فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه کسانی که در امور دینی مناظره کنند مورد پیگیری حکومت قرار خواهند گرفت. سپس امتحان عقیدتی مردم را که از زمان مأمون رایج بود، برداشت و کسانی را که در گذشته به خاطر خودداری از پذیرش عقاید معتزله زندانی شده بودند، در همه شهرها آزاد کرده و به آنها جوایزی اهدا نمود.<sup>۵</sup> سپس متوکل محدثان و فقیهان اهل حدیث را دعوت کرد و با آنها با احترام

<sup>۱</sup> - الطبقات الكبرى، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۳؛ الكامل، پیشین، ج ۶، ص ۴۴۵؛ طبقات الحنابلة، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۴.

<sup>۲</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۰۹؛ البداية والنهاية، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

<sup>۳</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۰۹؛ تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۲۹۶.

<sup>۴</sup> - الطبقات الكبرى، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۳؛ شمس الدین أحمد بن محمد بن خلکان، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ج ۱، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار الثقافة، بی تا، ص ۶۵.

<sup>۵</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۳.



فراوان برخورد کرد و از آنها خواست در مساجد بنشینند و به بیان آیات و احادیثی در رد معتزله بپردازند. مردم زیادی نیز پای منبر آنها می‌نشستند و به سخنان آنان گوش می‌دادند.<sup>۱</sup>

به این ترتیب متوکل با تکیه بر اهل حدیث و حمایت از آنها تصویر منفور نظام خلافت در اذهان مردم را ترمیم کرده و با بهره‌گیری از مکتب اهل حدیث که طرفداران زیادی در جامعه و در میان عوام داشت، مشروعیت خلافت عباسی را بازسازی کرد. در راستای این سیاست، استفاده متوکل از منابر و خطبا قابل توجه است.

علاوه بر شهر بغداد که منابر آنجا در اختیار فقها و محدثین اهل حدیث قرار گرفت تا به تبیین نظریات خود بپردازند، در شهرهای دیگر نیز چنین چیزی وجود داشت. به عنوان نمونه به دستور متوکل برای اسحاق بن بهلول، شاگرد احمد بن حنبل در سامرا منبری نصب کردند و او در مسجد جامع آنجا و میدان قصر این شهر برای مردم حدیث روایت می‌کرد. متوکل به او اقطاعاتی بخشید که درآمد آن در سال، دوازده هزار درهم بود و پاداشی معادل پنج هزار درهم در سال برای وی مقرر کرد.<sup>۲</sup>

خلفای عباسی پس از متوکل، همه راه او را ادامه دادند و از سویی با گرایش به سوی اهل حدیث - که به تدریج نام اهل سنت و جماعت بر خود گرفت- و حمایت از آن، از این مذهب به عنوان پایگاهی جهت کسب مشروعیت و یکپارچه کردن فکری جامعه استفاده کردند و از سوی دیگر محدود کردن سایر مکاتب فکری را در قلمرو اسلامی در دستور کار خود قرار دادند.

در راستای این سیاست، خلیفه المعتض بالله ( ۲۷۹ - ۲۸۹ هـ ) در اولین سال خلافتش فرمانی صادر کرد و دستور داد آن را بر کلیه منابر برای مردم بخوانند. بر اساس این فرمان کلیه‌ی فروشندگان کتاب از فروش کتاب‌های کلام و جدل و فلسفه ممنوع شدند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی، مناقب الامام احمد بن حنبل، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالافتاح الجديدة، ۱۴۰۲ ق، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.

<sup>۲</sup> - ابوعلی محسن بن علی تنوخی، نشوارالمحاضرة و اخبار المذاكرة، ج ۶، تحقیق عبود الشالجي، بی‌جا، ۱۳۹۳ ق، صص ۳۴ و ۳۵.

<sup>۳</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۶؛ تاریخ الإسلام، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۳۸.

در اوج این اقدامات و در اوایل قرن پنجم هجری ، القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲هـ.ق) در سال ۴۰۸ هجری ، فقهای معتزله را جمع کرد و از آنها تعهد گرفت که از اعتزال تبری جویند و متخلفین را به تعقیب و مجازات تهدید کرد. سلطان محمود غزنوی نیز، که خود را تابع خلیفه می‌دانست در تبعیت از این سیاست دستور داد که در قلمرو خراسان و غزنه ، معتزله و روافض و اسماعیله و جهمیّه و مشبهه را بر منابر لعن کنند و هر جا آنان را یافتند حبس کرده و به قتل برسانند.<sup>۱</sup> در سال بعد قادر بیانیه‌ای در تبیین مذهب سنت و جماعت و رد اهل بدعت نوشت و دستور داد آن را در دارالخلافة قرائت کنند.<sup>۲</sup> این بیانیه در تاریخ به اعتقادنامه قادری شهرت پیدا کرده است.

او در سال ۴۲۰ هجری چندین بار قضات و فقها و وعاظ و زهاد را در دارالخلافة جمع کرد و اعتقادنامه خود را برای آنان خواند و در پایان از همه آنها مکتوبی در تأیید این اعتقادات گرفت.<sup>۳</sup> در این اعتقادنامه، چهارچوب بحث درباره ذات و صفات و کلام خداوند مشخص شده بود و چگونگی اعتقاد به صحابه پیامبر(ص) توضیح داده شده و بحث و منازعه درباره آنان ممنوع اعلام شده بود، همچنین مخالفان عقیده رسمی اعلام شده، فاسق و کافر شمرده شده بودند.<sup>۴</sup>

به تعبیر آدام متز، اعتقاد نامه قادری در حقیقت برای پایان دادن به مباحث کلامی در اوایل قرن پنجم صادر شد.<sup>۵</sup> به عبارت دیگر خلیفه عباسی به دنبال تضعیف تفکرات مخالف و در نهایت یکپارچه کردن افکار تمام مسلمانان و سوق دادن آنان بسوی مذهب سنت و جماعت بود.

این بیانیه در دوران خلیفه‌ی بعدی القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷هـ.ق) پسر القادر نیز، دوبار در سال- های ۴۳۳ هجری<sup>۶</sup> و ۴۶۰ هجری<sup>۷</sup> بر منابر خوانده شد. این بیانیه تا پایان خلافت عباسی، اصول فکری خلفای عباسی را تشکیل می‌داد و در حقیقت مانیفست عقیدتی نظام خلافت به شمار می‌آمد.

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۳۰۵؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۵؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۶.

<sup>۲</sup> - المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۲۸.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۶.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۷۹-۲۸۲؛ تاریخ الإسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۳۲۲-۳۲۴.

<sup>۵</sup> - تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، پیشین، ص ۲۳۶.

<sup>۶</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۷۹؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۹.

<sup>۷</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۰۶؛

در این راستا از علمایی که پایبند به این اصول بودند حمایت می‌شد و علمای اهل سنت نیز در مقابل این حمایتی که از جانب نظام خلافت کسب کردند به تبیین نظریاتی برای مشروع نشان دادن حاکمیت عباسی پرداختند؛ کارهایی که ماوردی، ابن فراء و غزالی در این زمینه انجام دادند را می‌توان در این راستا تفسیر کرد.<sup>۱</sup>

با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت که از سویی خلفای عباسی بویژه از متوکل به بعد دریافتند که اگر پشتیبانی علمای اهل سنت و جماعت و پیروان آنها را به دست آوردند، نظام حکومتی‌شان از پذیرش عمومی و ثبات بیشتری برخوردار خواهد شد. از سوی دیگر علما نیز برای اینکه رقیبان خود را از صحنه برانند به پشتیبانی حکومت نیاز داشتند، در نتیجه به رغم اکراه اخلاقی و ملاحظاتی که علما در مورد شیوهی زندگی خلفا و پاره‌ای از سیاستهای غلط آنان داشتند اتحادی میان دو طرف بسته شد.<sup>۲</sup>

این اتحاد که به تعبیر کلود کاهن، اتحاد محراب و شمشیر بود، علمای اهل سنت و جماعت را در موقعیت نیرومندتری نسبت به گروه‌ها و فرقه‌های رقیب قرار داد و در ازای آن خلافت عباسی را از اعتبار نزد علما و توده‌های مردم بهره‌مند ساخت.<sup>۳</sup>

به هر حال این سیاستی که خلفای عباسی در نزدیک شدن به علمای اهل سنت و جماعت در پیش گرفتند باعث تقویت پایگاه دینی نظام خلافت شد، در نتیجه حکومت درازمدت آنها را تضمین نمود و مشروعیتشان را در اذهان اکثریت جامعه اسلامی نهادینه کرد.

---

<sup>۱</sup> - برای کسب اطلاعات درباره نظریات خلافت رک به (حاتم قادری، تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان، فصل هفتم - بحث نظریات خلافت و خلیفگی در دوره عباسیان).

<sup>۲</sup> - نادر نادری، برآمدن عباسیان، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۴، ص ۶۶.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۶۲ به نقل از (cahen, clude, ۱۹۵۵, unity and variety in muslim civilization)

### ۳-۱-۷ پذیرش امارت استیلاء توسط خلفای عباسی

حکومت کردن بر سرزمین‌های گسترده‌ی تحت قلمرو خلافت عباسی و نظارت بر تمام آن‌ها از بغداد بسیار مشکل بود. از اینرو از اواخر قرن دوم و با ظهور حکومت‌های نیمه مستقل در غرب و شرق جهان اسلام، خلفای عباسی به این نتیجه رسیدند که برای حفظ موقعیت سیاسی خود این حکومت‌ها را به رسمیت بشناسند و اداره‌ی بخشی از قلمرو خود را به آن‌ها واگذار کنند.

در این گونه مواقع، یکی از امیرانی که از سوی خلیفه به امارت بخشی از قلمرو خلافت عباسی فرستاده شده بود و یا فردی خارج از نظام خلافت به تصرف شهر یا منطقه‌ای نایل می‌شد و برای خود دولتی تأسیس می‌کرد. در چنین حالتی به دلیل اعتقادی که مردم برای نظام خلافت قائل بودند، آن فرد برای ادامه حکومت نیاز به تأیید خلیفه‌ی عباسی پیدا می‌کرد و می‌بایست مشروعیت خود را از خلیفه می‌گرفت؛ خلیفه نیز که چاره‌ای جز تأیید نداشت با فرستادن خلعت و منشور او را تأیید می‌کرد و با این کار هم مشروعیت خود را نزد این افراد و دولت‌های آنان تثبیت می‌کرد و هم از بخشی از خراج و مالیات آن مناطق بهره‌مند می‌شد.

ظهور دولت‌های نیمه مستقل در قلمرو خلافت عباسیان بعدها سبب پیدایش «نظریه‌ی استیلاء» در میان اندیشمندان مسلمان شد. ماوردی (متوفی ۴۵۰هـ.ق) که یکی از نظریه‌پردازان اندیشه‌ی سیاسی در نیمه‌ی اول قرن پنجم است؛ امارت را به دو دسته تقسیم می‌کند: یکی امارت استکفاء که خلیفه با اختیار خود فردی را تعیین می‌کند و دیگری امارت استیلاء که پذیرش آن از سوی خلیفه از روی ناچاری است.<sup>۱</sup> ماوردی در توضیح نوع دوم امارت می‌گوید: «در امارت استیلاء امیر با زور شمشیر بر یکی از مناطق تحت قلمرو خلیفه مسلط می‌شود. خلیفه نیز به ناچار امارت آن منطقه را به آن فرد تفویض می‌کند و او را در اداره‌ی آن آزاد می‌گذارد.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - ابو الحسن علی بن محمد، ماوردی، کتاب الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، بیروت، مکتبۃ العصریة، ۲۰۰۳م، ص ۴۱.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۴۴.

دولت‌های نیمه مستقل همچون اغالبه و طولونیان در شرق و طاهریان؛ صفاریان؛ سامانیان؛ بویه‌یان؛ غزنویان و سلاجقه در غرب از نوع امارت‌های استیلاء بودند که همه‌ی آن‌ها خلیفه عباسی هم عصر خود را به رسمیت شناختند و نیز خلیفه عباسی حکومت آنان را در بخشی از قلمرو خود تأیید کرد.

در حقیقت امرای استیلاء با دستگاه خلافت و خلیفه عباسی در تعامل و داد و ستد متقابل بودند، آنان بخشی از حاکمیت و استقلال خود را به نوعی به خلیفه واگذار می‌کردند و خود را به سه عمل یعنی حق ضرب سکه، حق پرداخت مالیات سرانه و حق خطبه متعهد می‌کردند و در مقابل تأیید خلیفه و عهد و لوی و لقبی را از سوی او دریافت می‌کردند. به این وسیله ایران استیلاء به دولت خود مشروعیت و وجهه قانونی می‌دادند و کسب این مشروعیت آن‌ها را هم در فرمان راندن بر مردم و هم در رقابت با دیگر دولت‌های محلی یاری می‌کرد.<sup>۱</sup>

پذیرش امارت استیلاء از سوی خلفا در حالی بود که پیش از ظهور دولت‌های نیمه مستقل و در اوایل عصر عباسی، حق خطبه و ضرب سکه که مهم‌ترین نشانه ظاهری استقلال دولت شمرده می‌شد تنها از آن خلیفه بود.<sup>۲</sup>

در میان دولت‌های نیمه مستقل عصر عباسی، آل بویه و سلاجقه حتی بر مرکز خلافت یعنی شهر بغداد نیز مسلط شدند. آل بویه به زعم داشتن مذهب شیعی، مرجعیت سیاسی خلیفه عباسی را پذیرفتند و نوعی حکومت مشترک شیعی و عباسی را تأسیس کردند.<sup>۳</sup> بدین ترتیب برای نخستین بار یکی از سلسله‌های اسلامی که از ایران سر برآورده بود، توانست عراق و دارالخلافه‌ی عباسی را زیر سلطه خود قرار دهد و تعیین کننده سیاست‌های دستگاه خلافت باشد. از این پس قدرت واقعی از

<sup>۱</sup> - علیرضا شجاعی زند، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران، تبیان، ۱۳۷۶، ص ۵۱.

<sup>۲</sup> - و. و. بارتولد، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸ش، ص ۱۹.

<sup>۳</sup> - جوئل، کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۷۶.

دست خلفای عباسی بیرون رفت و به گفته‌ی نویسنده‌ی مُجمل التّواریخ و القصص: «خلیفه به فرمانی قناعت کرد و خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف کاری نماند.»<sup>۱</sup> ظاهراً تسلط آل بویه بر بغداد برای دستگاه خلافت عباسی چندان ناخوشایند نبود، چون کسانی بر بغداد تسلط یافتند که با وجود شیعه بودنشان قصد براندازی دستگاه خلافت را نداشتند، آن‌ها فقط گاهی در امور خلافت دخالت می‌کردند و این برای خلفای عباسی از نابودی کامل بهتر بود.

پس از روی کارآمدن حکومت‌های نیمه مستقل، یکی از نشانه‌های رسمیت یافتن حکومت آن‌ها بردن نام رهبر آن حکومت در خطبه‌ها و بر روی منابر بود. این امر در مناطق تحت سلطه‌ی امیر استیلاء عمومیت داشت اما در بغداد از زمان استیلاي آل بویه رواج پیدا کرد. در دوران خلافت الطائع لله (۳۶۳-۳۸۱هـ.ق)، خلیفه دستور داد بر منابر بغداد بعد از نام خلیفه، نام عضدالدوله دیلمی را ببرند و این اولین باری بود که پس از نام خلیفه نام کسی بر منابر بغداد برده می‌شد.<sup>۲</sup>

از این زمان به بعد بود که خلفا به دلیل تضعیف موقعیتشان نه تنها امارت استیلاء را پذیرفتند بلکه ناچار بودند که دستور به بردن نام امرای استیلاء بعد از نام خودشان بر منابر دارالخلافه را نیز صادر کنند. در حقیقت این امر تا پایان خلافت عباسی نسبتاً تداوم داشت و بر منابر نام امرای استیلاء همراه نام خلیفه برده می‌شد. در سال ۴۱۸ هجری همراه نام خلیفه القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲هـ.ق) نام سلطان بویه‌ی ابو طاهر جلال الدوله نیز در خطبه‌ها و بر روی منابر ذکر می‌شد.<sup>۳</sup> همچنین در رمضان سال ۴۲۹ هجری، القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷هـ.ق) دستور داد لقب شاهنشاه اعظم ملک الملوک را برای امیر بویه‌ی جلال الدوله بر منابر بخوانند. همین مسأله سبب فتنه‌ی عظیمی شد و مردم خطبایی که این لقب را به کار می‌بردند با آجر مورد حمله قرار می‌دادند؛ در نهایت با فتوای تعدادی از فقها برای اجازه به کار بردن چنین القابی برای پادشاهان، فتنه فرو خوابید.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - نویسنده ناشناس، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراي بهار، تهران، بی‌نا، ۱۳۱۸ش، ص ۳۷۹.

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۹۲؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۶، ص ۵۲۳.

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۹.

<sup>۴</sup> - همان، ص ۴۳.

با ضعیف شدن امرای آل بویه و هم زمان با ظهور ترکان سلجوقی در قلمرو عباسی و نهایتاً تسلط طغرل سلجوقی بر شهر بغداد در سال ۴۴۷ هجری، بار دیگر خلافت عباسی احترام گذشته‌اش را باز یافت. سلجوقیان ترکان سنی مذهب و متعصبی بودند که به دلیل هم‌کیشی با خلفای عباسی، بیش از بویهیان به آن‌ها احترام می‌گذاشتند، هر چند که نمی‌خواستند قدرت زیادی در دست خلفا باشد و همواره آن‌ها را تحت نظارت داشتند.

سنّتی که از زمان آل بویه در مورد بردن نام امرای استیلاء بر منابر همراه نام خلیفه آغاز شده بود در دوره سلاجقه نیز ادامه یافت و معمولاً نام امیر سلجوقی پس از نام خلیفه عباسی بر منابر برده می‌شد.

پیوند میان سلجوقیان و خلفا در شرایطی پرتنش آغاز گردید و با جنگ و کشمکش پایان یافت. سرکوب شورش بساسیری به سال ۴۵۰ هجری در شهر بغداد توسط طغرل سلجوقی، خلیفه القائم را وامدار وی ساخت و در نتیجه مجبور شد به ازدواج دخترش با سلطان ترک رضایت دهد.

سلطان سنی مذهب که خلیفه را نماینده خدا بر روی زمین می‌دید به این وصلت افتخار می‌کرد اما حاضر نبود اقتدار دنیوی خلیفه را به رسمیت بشناسد.<sup>۱</sup> البته این ویژگی بسیاری از سلاطین سلجوقی بود که خواستار قدرت معنوی برای خلیفه و قدرت دنیوی برای خود بودند. میزان اقتدار خلفای عباسی به نسبت وضعیت سیاسی سلاجقه متغیر بود، در زمان طغرل و آل ارسلان و ملکشاه، سیطره سلطان بر دستگاه خلافت آشکار بود، اما با شروع اختلافات فرزندان ملکشاه بر سر تصاحب قدرت، خلفا فرصت یافتند که به اقتدار خود بیفزایند،<sup>۲</sup> ولی هیچگاه خلفای عباسی نتوانستند امرای سلجوقی را از عرصه‌ی قدرت خارج کنند. بنابراین قدرت آنها را به رسمیت شناخته و به خطبا دستور می‌دادند نام‌شان را پس از نام خلیفه بر منابر بخوانند.

<sup>۱</sup> -سید محمد حسین، منظور الاجداد، «امامیه در عصر سلجوقیان (۴۲۹-۵۸۹ق.)»، ۱۳۸۱، رساله دوره‌ی دکتری رشته تاریخ، گرایش تاریخ اسلام، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، ص ۱۷۲.

<sup>۲</sup> -همان.

معمولاً در دوره سلجوقی، سلاطین با فرستادن نامه‌ای برای خلیفه از وی تقاضا می‌کردند تا نام آن‌ها در خطبه‌ها و بر منابر برده شود؛ چنانکه وقتی که سلطان آلب ارسلان در پایان عمر وصیت کرد که فرزندش ملکشاه جانشینش شود، ملکشاه نیز نماینده‌ای نزد خلیفه به بغداد فرستاد و درخواست کرد تا بر منابر بغداد به نام او خطبه بخوانند، پس به نام او بر منابر بغداد خطبه خواندند.<sup>۱</sup>

در سال ۴۸۰ هجری ملکشاه، پسرش ابو شجاع احمد را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرد و برای خلیفه پیام فرستاد که در بغداد به نام او خطبه بخوانند؛ خطبا نیز پس از خلیفه و ملکشاه نام او را بر منابر ذکر کردند.<sup>۲</sup> مرگ سلطان ملکشاه در سال ۴۸۵ هجری و نیاز همسر او ترکان خاتون برای کسب موافقت خلیفه با سلطنت پسر چهارساله‌اش محمود،<sup>۳</sup> موجب استواری موقعیت خلیفه عباسی المقتدی بأمراة (۴۶۷-۴۸۷هـ.ق) گردید،<sup>۴</sup> اما مقتدی نیز چهارده ماه بعد زمانی که آماده به رسمیت شناختن سلطنت برکیارق بن ملکشاه بود، درگذشت و فرزند شانزده ساله‌اش مستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۲هـ.ق) جانشین او گردید.<sup>۵</sup>

در دوره‌ی خلافت مستظهر، اختلاف شدیدی میان سلاجقه بر سر جانشینی ملکشاه و برای تصاحب قدرت روی داد، به همین دلیل هر چند مدت، خطبه به نام یکی از سلجوقیان خوانده می‌شد و ثباتی در این زمینه وجود نداشت. مستظهر درگیر جنگ قدرت محمد و برکیارق دو پسر ملکشاه بود؛ در سال ۴۹۴ هجری به هنگام حضور برکیارق در بغداد، خطیب نماز عید فطر، به خطا نام محمد را در خطبه ذکر کرد که مورد اعتراض یاران برکیارق قرار گرفت و خطیب دو هفته از اقامه نماز محروم شد.<sup>۶</sup> در پایان همین سال محمد و برادر دیگرش سنجر وارد بغداد شدند و برکیارق از بغداد خارج شد، در نتیجه نام برکیارق از خطبه‌ها افتاد و به جای آن نام محمد و سنجر در خطبه‌ها آورده

۱- الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۶؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۶۱.

۲- الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۶، ص ۳۲۷؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۷۰.

۳- تاریخ مختصر الدول، پیشین، ص ۱۹۴.

۴- امامیه در عصر سلجوقیان، پیشین، ص ۱۶۴.

۵- الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۹۵.

۶- المنتظم، پیشین، ج ۱۷، صص ۶۶ و ۶۷.



شد. مستظهر نیز چنان هوادار محمد شد که در سال ۴۹۵ هجری که برکیارق می‌خواست به بغداد هجوم آورد، به حمایت علنی از محمد برخاست.<sup>۱</sup>

دلیل حمایت خلیفه عباسی از محمد بن ملک‌شاه در برابر برادرش برکیارق بن ملک‌شاه را با توجه به سندی مکتوب که از منتجب الدین علی بن احمد کاتب، معروف به بدیع جویی، رئیس دیوان رسائل سلطان سنجر به خلیفه مستترشد بالله باقی مانده است، می‌توان فهمید. در این سند که توسط مرحوم عباس اقبال به عنوان پیوست دوم در کتاب وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی به چاپ رسیده، آمده است که برکیارق قصد داشت مستظهر را از خلافت عزل نموده و امیر ابوالحسن را به جای برادر او مستظهر به عنوان خلیفه برگزیند؛ ولی با هجوم سنجر و محمد مواجه شد و به این هدف دست نیافت.<sup>۲</sup>

با توجه به این سند تاریخی می‌توان گفت که در بحث امرای استیلاء، خلیفه عباسی از امیرانی حمایت می‌کرد که موجودیت سیاسی او را قبول داشته و قصد ایجاد مشکل و کنار زدن خلیفه را نمی‌کردند. چنانکه پیش از این نیز در مورد عمرو بن لیث و ابن طولون گفته شد وقتی که امیر قصد کنار زدن خلیفه را داشت، معتمد با دستور به لعن آن‌ها بر منابر به مقابله با آنان پرداخت. در مورد مستظهر نیز وقتی وی از نیت برکیارق برای کنار زدنش از خلافت آگاه شد، به حمایت از برادر او محمد بن ملک‌شاه پرداخت و نام برکیارق را از خطبه‌ها انداخت.

صلح میان برکیارق و محمد در سال ۴۹۷ هجری، موجب شد که نام برکیارق دوباره در خطبه‌های نماز جمعه بیاید و با مرگ برکیارق در سال ۴۹۸ هجری نام پسر او ملک‌شاه بر منابر مساجد جامع بغداد ذکر شد.<sup>۳</sup> با وجود بردن نام برکیارق و پسرش بر منابر شهر بغداد و در خطبه‌های نماز؛ اما همانگونه که قبلاً گفته شد مستظهر حامی محمد و فرزندان او بود و حمایت از آن‌ها را به نفع اقتدار خود می‌دید. در سال ۵۰۸ هجری سلطان محمد سلجوقی از خلیفه خواست به نام فرزند او محمود

<sup>۱</sup> - همان.

<sup>۲</sup> - امامیه در عهد سلجوقیان، پیشین، ص ۱۶۵، به نقل از عباس اقبال، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۲۹۶-۳۱۸.

<sup>۳</sup> - نهاية الأرب فی فنون الادب، پیشین، ج ۲۶، ص ۳۵۶؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۸.

خطبه بخواند، مستظهر نیز دستور داد در خطبه‌های نماز پس از بردن نام او و پسرش نام سلطان محمد و پسرش محمود را بر منابر بخوانند.<sup>۱</sup>

همچنین پس از مرگ سلطان محمد در سال ۵۱۱ هجری به دستور خلیفه المستظهر، به نام پسرش محمود به عنوان امیر سلجوقی بر منابر بغداد خطبه خوانند.<sup>۲</sup> مستظهر در سال ۵۱۲ هجری از دنیا رفت و پسرش فضل با لقب المسترشد بالله (۵۱۲-۵۲۹هـ.ق) جانشین او شد. در دوران مسترشد نیز قدرت طلبی و نزاع امرای سلجوقی ادامه یافت و هر امیری از آن‌ها تلاش می‌کرد موافقت خلیفه را برای بردن نامش در خطبه‌ها و بر منابر بغداد کسب کند. تلاشی که امرای سلجوقی برای بردن نامشان در خطبه‌ها انجام می‌دادند، اهمیت خطابه و منبر را در مشروعیت دادن به حاکمیت امرای استیلاء نشان می‌دهد.

در سال ۵۲۲ هجری سنجر بن ملکشاه نامه‌ای به بغداد فرستاد و از خلیفه خواست نام او در خطبه‌ها بیاید؛ مسترشد نیز دستور داد در روزهای جمعه، خطبا نام او را بر منابر ذکر کنند و نیز برای او خلعت فرستاد.<sup>۳</sup> همچنین در سال ۵۲۶ هجری جنگی میان داوود بن محمود بن محمد و عمویش مسعود بن محمد در تبریز روی داد که در نهایت به صلح انجامید. آن‌ها هر کدام نماینده‌ای به بغداد فرستادند و از خلیفه طلب خطبه کردند، اما مسترشد به هر دوی آن‌ها جواب رد داد و تأکید کرد که خطبه باید فقط به نام یک نفر باشد و از آن سلطان سنجر بن ملکشاه است.<sup>۴</sup>

حمایت مسترشد از سلطان سنجر در نهایت باعث رودررویی وی با مسعود سلجوقی شد و در جنگی که در سال ۵۲۹ هجری میان آن دو روی داد خلیفه به اسارت سلطان مسعود در آمد و در یکی

<sup>۱</sup> - الأبناء فی تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۲۰۸.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۳۳؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۶۱۱.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۴۹.

<sup>۴</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۷۴.

از روزهای اسارت، عده‌ای که گفته شد باطنی مذهب‌بان بودند به خیمه او حمله کرده و خلیفه را به‌طور فجیعی به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

با کشته شدن مسترشد، پسرش منصور بن احمد با لقب الراشد بالله (۵۲۹ - ۵۳۰ هـ.ق) به خلافت رسید. وی پس از به خلافت رسیدن، دستور داد نام سلطان مسعود را از خطبه‌ها بپندازد و بر منابر بغداد به نام سلطان داوود بن محمود خطبه بخوانند. وقتی این خبر به مسعود رسید نیروهایش را جمع کرده و به سوی بغداد حرکت کرد، در بغداد قاضیان و فقهاء و شاهدانی را جمع کرد و تعهدی را که به خط راشد نوشته شده بود به آن‌ها نشان داد. در این تعهدنامه آمده بود که: «هرگاه من با شمشیر با یکی از نیروهای سلطان مسعود برخورد نمایم خود را از خلافت خلع کرده‌ام.»<sup>۲</sup> سلطان مسعود این تعهد را به عنوان سندی برای خلع راشد از مقام خلافت به کار گرفت، پس با استناد به این سند راشد را خلع کرده و با عموی او محمد بن مستظهر و با لقب المقتفی لأمرالله (۵۳۰ - ۵۵۵ هـ.ق) بیعت نمود.<sup>۳</sup> در عصر سلجوقی این تنها موردی بود که خلیفه عباسی توسط امیر سلجوقی خلع می‌شد و فرد دیگری جانشین او می‌گردید.

این امر نشان‌دهنده‌ی ضعیف شدن اقتدار خلفا و کم ارزش شدن مقام آن‌ها نزد امرای استیلاء بود. در میان امرای سلجوقی که بر خراسان و مناطق شرقی ایران استیلا یافتند، سلطان سنجر بن ملکشاه مدتی طولانی بر این مناطق فرمان راند و مورد تأیید خلفا نیز قرار گرفت. امارت وی پذیرفته شد و نام وی بر منابر شهرهای این مناطق خوانده شد.<sup>۴</sup>

همان‌طور که گفتیم، گاهی که ثبات نظام خلافت بیشتر می‌شد و خلفا قدرتمندتر می‌گشتند، در خواست هر کسی برای امارت استیلا پذیرفته نمی‌شد و خلیفه هر کس را که بیشتر می‌پسندید، مورد تأیید قرار می‌داد. چنان‌که در سال ۵۵۴ هجری محمد شاه بن محمود سلجوقی در نامه‌ای از

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۶؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۵.

<sup>۲</sup> - تاریخ مختصر الدول، پیشین، ص ۲۰۵.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۱؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۲۲؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۶۳۲.

<sup>۴</sup> - نهاية الأرب فی فنون الادب، پیشین، ج ۲۶، ص ۳۸۹.

مقتفی طلب خطبه نمود اما خلیفه که در موضع اقتدار بود، به آن پاسخی نداد.<sup>۱</sup> در این گونه موارد ممکن بود برخوردی میان خلیفه و امیر رخ دهد. به عنوان مثال در سال ۶۱۴ هجری سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه که قصد رفتن به سوی بغداد را داشت از همدان قاصدی نزد خلیفه فرستاد و از وی تقاضای خطبه نمود، اما الناصرالدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ه.ق.) به او جواب نداد، سلطان نیز عزمش را برای نابودی خلیفه و حرکت به سوی بغداد جزم کرد، اما بارش سنگین برف مانع عبور او از گردنه اسداباد شد و در نتیجه مجبور به بازگشت به خراسان و خوارزم شد. هنگامی که وی از شهرهای مسیر بازگشتش عبور می کرد به خطبا و وعاظ دستور می داد که نام خلیفه را از خطبه ها بیندازند.<sup>۲</sup> با توجه به مطالب فوق می توان گفت که خلفای عباسی از ابتدای ظهور حکومت های نیمه مستقل، تأیید این حکومت ها را از روی ناچاری پذیرفتند و آن را به عنوان یکی از سیاست های خود تا پایان عصر عباسی ادامه دادند. اگر خلیفه چنین سیاستی را دنبال نمی کرد، ممکن بود امیر استیلا علیه او اعلام جنگ کند و با قدرت نظامی او را خلع نماید؛ اگر نیز توان برکناری خلیفه را پیدا نمی کرد نام او را از خطبه های منطقه ی تحت تسلط خود می انداخت و به تبلیغ علیه خلیفه می پرداخت که چنین چیزی برای خلفا خوشایند نبود و مشروعیت آن ها را با مشکل مواجه می کرد. اما با تأیید امارت استیلا، خلیفه فقط تسلط مستقیم بر بخشی از قلمرو خود را از دست می داد ولی نام او همچنان به عنوان خلیفه ی مسلمانان بر منابر ذکر می شد و بر سکه ها ضرب می شد و نیز بخشی از مالیات آن منطقه به دارالخلافه ی او فرستاده می شد.

بنابراین این سیاست نوعی تعامل استراتژیک میان خلیفه و امیر استیلاء به حساب می آمد که در آن هم موقعیت سیاسی و مشروعیت خلیفه حفظ می شد و خطبه و سکه و مالیات را از دست نمی داد و هم امیر استیلا بر بخشی از قلمرو عباسی تسلط می یافت و با تأیید خلیفه بر آن فرمان می راند. در این میان همانگونه که گفته شد نقش خطابه و منبر بسیار چشمگیر بود و خواندن نام امیر استیلاء در

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۳۴.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۲ ص ۳۱۸؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۳، ص ۷۷.

خطبه‌های نماز و بر منابر تأیید حکومت او توسط خلیفه عباسی محسوب می‌شد. همچنین ذکر نام خلیفه توسط امیر استیلاء بر منابر مناطق تحت تصرفش، تداوم مشروعیت خلیفه در آن مناطق را نشان می‌داد.

### ۲-۳ بخش دوم: سیاست‌های فرهنگی عباسیان در برخورد با رقیبان و مخالفان

دسته‌ی دوم سیاست‌های فرهنگی که توسط نظام خلافت عباسی اتخاذ شد؛ برخورد فرهنگی از طریق خطبا و منابر با رقیبان و مخالفان سیاسی و فکری و تلاش برای محدود کردن آنان و در نهایت یکسان سازی فکری جامعه بود.

خلفای عباسی و کارگزاران آنها از همان آغاز رسیدن به قدرت تا روزهای آخر خلافتشان، همواره از خطابه و منبر به عنوان رسانه‌ی ارتباطی جهت تهدید و ارعاب مخالفان و حمله به آنها استفاده می‌کردند. یکی از نگرانی‌هایی که از همان ابتدای خلافت عباسی برای خلفای نخستین به وجود آمد، مسأله ابومسلم خراسانی بود، که روز به روز بر قدرت و نفوذ او در میان نیروهای عباسی افزوده می‌شد. با بررسی تحركات ابومسلم در اوایل خلافت عباسیان، به نظر می‌رسد که وی احساس می‌کرد بنیانگذار واقعی حکومت عباسی است و از اینکه می‌دید خراسانیان پیرامونش جمع شده و اوامرش را به کار می‌بندند احساس سرافزاری می‌کرد؛ پس نوعی گرایش استقلال طلبانه و یا حداقل خودمختاری سیاسی در وی به وجود آمد.<sup>۱</sup>

ابومسلم دستورهای ابوالعباس سفاح را اطاعت نمی‌کرد و فشارهایش بر خلیفه گران می‌آمد و روز به روز اختلافاتش با او افزایش می‌یافت.<sup>۲</sup> این مسئله به علاوه رابطه بد وی با منصور برادر سفاح باعث

<sup>۱</sup> - محمدسهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش، ص ۴۲.

<sup>۲</sup> - محمدبن عبدوس، جهشیاری، الوزراء و الكتاب، قاهره، بی‌نا، ۱۳۵۷ق، ص ۹۳.

شد که کینه‌ای شدید نسبت به ابومسلم در دل منصور عباسی ایجاد شود؛ از این رو منصور در زمان خلافت سفاح به او توصیه کرد که ابومسلم را از میان بردارد، اما سفاح به این کار تن در نداد و گفت: «با آن همه خدمات شایانی که ابومسلم در دولت ما انجام داده چگونه چنین کاری بکنم؟»<sup>۱</sup>

وقتی که سفاح در سال ۱۳۶ هجری وفات کرد، ابومسلم و منصور در حال بازگشت از مراسم حج بودند، ابومسلم در بیعت با منصور درنگ کرد و در نامه‌ای بدون اینکه اعلام بیعت کند، فقط وفات سفاح را به او تسلیت گفت.<sup>۲</sup> این بر کینه منصور نسبت به ابومسلم افزود و تصمیمش برای قتل او را نهایی کرد و در نهایت با توطئه‌ای وی را در سال ۱۳۷ هجری به قتل رساند.<sup>۳</sup> قتل ابومسلم به عنوان کسی که نقش چشمگیری در پیروزی عباسیان داشت، می‌توانست طبعات زیادی برای خلافت عباسیان داشته باشد؛ از این رو منصور پس از قتل او به توجیه آن برای مردم پرداخت. وی در خطبه-ای که در شهر مدائن برای مردم ایراد کرد خطاب به مردم گفت: «ای مردم از آرامش پس از فرمانبرداری به سوی وحشت پس از مخالفت قدم نگذارید و در سرپیچی از امامان شتاب نکنید زیرا که هیچ کس مگری در ذهنش پدید نمی‌آید مگر آن‌که آثار آن در دست و زبانش آشکار گردد و خداوند آن را به امام او بنماید. ما از حق شما و حقی که این دین به شما داده کم نمی‌کنیم. هر کس بر سر جای دکمه این پیراهن با ما منازعه کند با شمشیری که در این غلاف نهفته است او را پاره پاره می‌کنیم. ابومسلم با ما بیعت کرده بود و از مردم برای ما بیعت گرفته بود که هر کس پیمان ما را بشکنند خون خود را مباح کرده است. آنگاه ابومسلم خود با ما پیمان شکنی کرد و چنانکه درباره‌ی دیگران به نفع ما حکم کرده بود، درباره‌ی وی حکم کردیم و حقی که او بر ما داشت مانع از اقامه حق درباره‌ی او نشد.»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ فخری، پیشین ص ۲۲۸.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۲؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۵.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۸؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۱۲ و ۱۳.

<sup>۴</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، ص ۹۴؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۰۸؛ الانباء؛ پیشین، ص ۶۶.

در این خطبه کاملاً تهدید آمیز، منصور سیاست خود در برابر مخالفان و رقیبانش را با استفاده از رسانه منبر به همه اعلام می‌کند. در این خطابه منظور از جای دکمه پیراهن در حقیقت همان مقام خلافتی است که منصور و خاندانش با تکیه بر افرادی مثل ابو مسلم به دست آورده‌اند. ولی حال که قدرت را در اختیار گرفته‌اند، هر کس که کوچک‌ترین مشکلی برای اقتدار و مشروعیت آن‌ها ایجاد کند حتی اگر نیروهای اصلی پیروزی خلافت باشد، حذف خواهد شد و از میان خواهد رفت. منصور با اشاره به قتل ابومسلم، حسابش را با افراد دیگری که نقش آن‌ها در پیروزی عباسیان کمتر از ابو مسلم بوده و نیز با مردم عادی روشن می‌کند و تهدید می‌کند که هرگونه مخالفت و یا ادعایی در برابر خلافت، سرنوشت ابو مسلم را به دنبال خواهد داشت.

منصور پس از آنکه از قیام نفس زکیه آگاه شد، فردی به نام ریاح بن عثمان بن حیان مری، را به عنوان والی به مدینه فرستاد. ریاح که به مدینه رسید از منبر مسجد النبی بالا رفت و در خطبه‌ای تهدید آمیز خطاب به مردم گفت: «ای اهل مدینه من افعی پسر افعی هستم؛ نابود کننده کشتزارها و کشنده‌ی مردان شما؛ به خدا قسم، مدینه را چنان بی کس کنم که سگی در آن فریاد نکشد.»<sup>۱</sup> بلاذری نیز خطابه تندى را با همین مضمون از ریاح نقل کرده است<sup>۲</sup> مردم که این سخنان را شنیدند به او حمله کردند و او نامه‌ای به ابوجعفر منصور درباره نافرمانی مردم مدینه نوشت. منصور نیز فرستاده‌ای نزد ریاح فرستاد و همراه او نامه‌ای به مردم مدینه نوشت و دستور داد آن را بر منبر بخوانند. در نامه چنین آمده بود: «ای مردم مدینه والی شما در نامه‌ای، فریبکاری و ناسازگاری و انحراف شما از بیعت امیرالمؤمنین را گزارش داده است. امیر المؤمنین به خدا سوگند یاد می‌کند که اگر دست بردارید شما را به جای امان، بیم دهد و راه بیابان و دریا را بر روی شما ببندد و مردانی بیگانه و سنگدل بر شما برگمارد که در خانه‌هایتان بر شما مسلط شوند. والسلام.»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

<sup>۲</sup> - أنساب الأشراف، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۵.

<sup>۳</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۶.

در این خطبه و نامه منصور و والی او نشان می‌دهند که زمانی که موقعیت سیاسی آن‌ها به خطر بیفتد و کسی به فکر شورش باشد، حتی احترام شهر مدینه که مرقد پیامبر (ص) و بسیاری از صحابه و بزرگان در آنجاست را در نظر نمی‌گیرند و با شورشیان به شدت برخورد می‌کنند.

البته منصور این ادعایش را به واقعیت تبدیل کرد و با سرکوب شدید قیام نفس زکیه نشان داد که حکومتش در برابر هر گونه مخالفتی کوتاه نخواهد آمد. وی پس از کشته شدن نفس زکیه به منبر رفت و در خطابه‌ای که ایراد کرد با ذکر قیام‌های پیشین علویان، قیام او علیه خلافت خود را از سر حسادتی دانست که علویان نسبت به حق خلافت عباسیان داشتند. وی در پایان موضعش را نسبت به هر قیام و شورش که علیه خلافتش برپا شود، نشان داد و گفت: «از این رو خون آن‌ها حلال شد که بیعت من را شکستند و فتنه می‌جستند و می‌خواستند بر ضد من قیام کنند.»<sup>۱</sup>

همچنین پس از کشته شدن ابراهیم بن عبدالله برادر، نفس زکیه در روستایی نزدیک کوفه به نام باخمیری، منصور دستور داد سر او را به کوفه آورند، و در شهر بگردانند. سپس به منبر رفت و با خشم و نفرت خطاب به مردم گفت: «ای مردم کوفه، لعنت خدا بر شما و سرزمین شما باد. از صبر بنی امیه بر شما متعجبم که چگونه شما را قتل عام نکردند و منازلتان را ویران نساختند ... به خدا سوگند ای ساکنین سرزمین خبثت اگر زنده بمانم شما را ذلیل و خوار خواهم کرد.»<sup>۲</sup>

دستگاه خلافت در کنار سیاست تهدید و ارعاب از دشنام و بدنام کردن مخالفین نیز ابایی نداشت. در همان زمان که پس از آشکار شدن قیام نفس زکیه، ریاح بن عثمان به عنوان والی منصور به مدینه فرستاده شد. وی روزی که بر منبر بود آشکارا محمد بن عبدالله نفس زکیه و برادرش ابراهیم را دشنام داد و از آن‌ها به عنوان فاسقان و عصیانگران و جنگ طلبان نام برد و از مادرشان بنت ابو عبیده به زشتی یاد کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۸، ص ۹۴؛ جمهره خطب العرب، ج ۳، ص ۳۰.

<sup>۲</sup> - أنساب الأشراف، پیشین، ج ۴، ص ۲۶۹.

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۵۳۷.



با توجه به خطابه‌هایی که اشاره شد، این نکته معلوم می‌شود که منصور و زمامدارانش در مقابل مخالفان و رقبایشان، سیاست تهدید و ارعاب و نیز دشنام و توهین را در کنار سرکوب شدید نظامی دنبال می‌کردند. در میان خلفای نخستین عباسی، منصور بیشترین استفاده را از منبر و خطابه به عنوان رسانه‌ای ارتباطی در جهت این سیاست و برای اتمام حجت بر مخالفانش انجام داد.

سیاست عباسیان در برخورد با مخالفان فقط محدود به مخالفان سیاسی و شورشیان نبود، بلکه شامل مخالفان فکری و عقیدتی نیز می‌شد، چنانکه مهدی خلیفه سوم عباسی به تعقیب و مجازات گروهی که در زمان او زنادقه نامیده می‌شدند مشهور است.<sup>۱</sup> زنادقه معتقد بودند که جهان همواره بوده و فنا ناپذیر است و زندگی انسان در همین دنیا به پایان می‌رسد، آن‌ها منکر نبوت بودند و به پیامبران طعنه می‌زدند و اعتقادات آن‌ها را به تمسخر می‌گرفتند از این رو آن‌ها را کافر و زندیق و بی‌دین می‌نامیدند.<sup>۲</sup>

ذهبی در یک گزارش تاریخی نقل می‌کند که با بالا گرفتن مباحث و جدال‌های کلامی، مهدی به مناطق مختلف نامه نوشت و دستور به توقف این بحث‌ها داد.<sup>۳</sup> همچنین وی فردی به نام عمر الکلواذی را با عنوان رسمی «صاحب الزنادقه» برای مبارزه با آنان تعیین کرد.<sup>۴</sup> صاحب الزنادقه در حقیقت نهاد و سازمانی تحت نظر خلیفه بود که وظیفه یافتن و دستگیری و شکنجه و حتی کشتن افرادی که زندیق نامیده می‌شدند را عهده‌دار بود و این اولین بار بود که خلیفه عباسی سازمانی را برای تعقیب و نابودی مخالفان فکری تشکیل می‌داد.

---

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۸، صص ۲۸۷ و ۲۹۳؛ الکامل، پیشین، ج ۶، صص ۷۵ و ۸۰؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۲، صص ۲۸۶ و ۲۹۶ و ۳۱۰؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۰، ص ۴۴۴.

<sup>۲</sup> - تاریخ خلافت عباسی، پیشین، ص ۴۰.

<sup>۳</sup> - شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، تحقیق: علی أبو زید، الطبعة التاسعة، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۳م، ص ۴۰۲.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۸، صص ۲۸۷ و ۲۹۷؛ الکامل، پیشین، ج ۶، صص ۷۵ و ۸۰.

سیاست مبارزه با زنادقه در زمان دو خلیفه بعد یعنی هادی و مأمون نیز ادامه یافت، هادی در سال ۱۶۹ هجری به تعقیب شدید زنادقه پرداخت و جماعتی از آنها را به قتل رساند.<sup>۱</sup> هارون الرشید نیز در دوران خلافتش گروهی از زنادقه را دستگیر کرده و کشت.<sup>۲</sup>

علاوه بر مبارزه مستقیم، سیاست تهدید مخالفان از طریق منابر در زمان هارون الرشید نیز ادامه یافت. گفته می‌شود که بخشی از سپاه بر هارون شوریدند، پس از آنکه سران شورش مشخص شدند، خلیفه به مجازات شورشیان پرداخت؛ سپس در جمع آنها از منبر بالا رفت و خطاب به آنها گفت: «اما بعد، از شما گناهی سر زد و بر ما لازم بود که مجازاتتان کنیم، شما نافرمانی کردید و ما انتقام گرفتیم. از این به بعد اگر درست رفتار کنید با شما خوب رفتار خواهد شد و به نیکان نیکی خواهد شد.»<sup>۳</sup> در این خطابه هارون هم تهدید می‌کند و هم از اسلوب وعده و وعید بهره می‌برد. نافرمانان و مخالفان را به مجازات دوباره تهدید می‌کند و فرمانبران را به برخورد نیک وعده می‌دهد.

در واقعه‌ی دیگری در زمان خلافت هارون الرشید، ناآرامی گسترده‌ای در منطقه شام در اثر اختلافات قبیله‌ای به وجود آمد، پس خلیفه، جعفر برمکی را برای اصلاح امور به آنجا فرستاد. جعفر خطبه‌ی مشهوری در جمع مردم آنجا ایراد کرد و آنان را به فرمان‌برداری از حکومت و پرهیز از اغتشاش فرا خواند و با اشاره به آیه «*وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا*»<sup>۴</sup> آنها را به اتحاد فراخواند.<sup>۵</sup> در این جا نیز نماینده‌ی هارون با استفاده از کارکرد منبر و خطابه، مردم را به آرامش دعوت کرده و با استناد به آیه قرآن آنان را از تفرقه و اختلاف بر حذر می‌دارد.

گاهی خلفا مخالفین خود را بر منبر لعن می‌کردند و بدین وسیله بیزاری خود از آنان را به اطلاع مردم می‌رساندند. از جمله این موارد در زمان خلافت المعتمد بالله (۲۱۸-۲۲۷ هـ ق) اتفاق افتاد

<sup>۱</sup> - مطهر بن طاهر، مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۶، بورسعيدمصر، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا، ص ۹۹؛ البداية والنهاية، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

<sup>۳</sup> - محمد بن حسن بن حمدون، التذكرة الحمدونية، ج ۱، الطبعة الاولى، بيروت، دارصادر، ۱۴۱۷ق، ص ۴۳۶.

<sup>۴</sup> - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

<sup>۵</sup> - الوزراء و الكتاب، پیشین، ص ۱۲۳.

طبری نقل می‌کند که عباس بن مأمون در ماجرای فتح عموریه به تحریک تعدادی از فرماندهان، قصد کشتن عمویش معتصم را داشت. معتصم که از ماجرا آگاه شد، دستور داد عباس و همه فرماندهانی را که در این توطئه نقش داشتند هر یک به نوعی که با دیگری فرق داشته باشند به قتل برسانند. عباس را مدتی گرسنه نگه داشتند، پس از آنکه گرسنگیش شدت یافت، غذای زیادی به او خوراندند، اما در پایان غذا به او آب ندادند و هر چه تقاضای آب می‌کرد جواب نمی‌دادند تا اینکه به همین دلیل وفات کرد. پس از مرگ عباس، معتصم به او لقب لعین داد و دستور داد بر همه منابر لعنتش کنند.<sup>۱</sup>

سیاستِ لعنِ مخالفان و نافرمانان بر روی منابر در زمانِ خلافتِ المعتمد علی الله ( ۲۵۶- ۲۷۹هـ.ق ) نیز ادامه پیدا کرد. پس از آنکه احمد بن طولون در سال ۲۵۹ هجری توسط خلیفه معتمد علی الله به امارت مصر منصوب گشت، وی دولت مستقل طولونی را به وجود آورد و عزل و نصب قضات و والیان و فرماندهان سپاه را شخصاً برعهده گرفت. از بخت نیک احمد، در این زمان موفق، برادر خلیفه، که حکمران واقعی دستگاه خلافت به حساب می‌آمد، سرگرم سرکوب کردن شورش زنگیان بود؛ از این رو مجال مناسبی برای جاه‌طلبی های احمد فراهم آمد، به گونه‌ای که با استفاده از این فرصت در سال ۲۶۴ هجری، شام و فلسطین را به قلمرو خود ملحق کرد و مناطق تحت نفوذ او کاملاً با عراق هم مرز گردید.<sup>۲</sup> وقتی که ابن طولون بر دمشق مسلط گردید، موفق را از حکومت آنجا خلع کرد و دستور داد او را بر منابر لعن کنند.<sup>۳</sup> همین مسأله و جاه‌طلبی های احمد بن طولون سبب شد تا موفق پس از سرکوب شورش زنگیان، خلیفه معتمد را وادار نماید تا دستور لعن ابن طولون بر منابر را صادر کند. به این ترتیب در سال ۲۶۹ هجری خطبا ابن طولون را بر منابر مناطق تحت کنترل

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸ ص ۷۷؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۷، ص ۳۱۶؛ ابو الفرج یوحنا مارغریوریوس، ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الشرق، ۱۹۹۲م، ص ۱۴۸.

<sup>۳</sup> - ابو القاسم علی بن حسن بن عساکر دمشقی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۱؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۳.

خلیفه‌ی عباسی لعن کردند.<sup>۱</sup> و تلاش کردند مشروعیت حکومت او بر سرزمین‌های مصر و شام را خدشه دار کنند.

همچنین معتمد در سال ۲۷۱ هجری عمرو بن لیث سفار را از ولایت خراسان عزل کرد و دستور داد او را بر منابر لعن کنند.<sup>۲</sup> وی این برکناری را در حضور حاجیان خراسانی که از مراسم حج برمی‌گشتند اعلام کرد و محمد بن طاهر را جانشین او در خراسان کرد.<sup>۳</sup> معتمد زمانی این کار را انجام داد که شورش زنگیان را خوابانده بود و آمادگی داشت در برابر تحركات جدایی طلبانه عمرو بن لیث از خود واکنش نشان دهد.<sup>۴</sup>

ظاهراً هدف معتمد از اعلام برکناری و لعن عمرو بن لیث در جمع حاجیان خراسانی که به منطقه‌ی خود برمی‌گشتند این بود که تمام مردمان مناطقی که این حاجیان از بغداد تا خراسان با آن‌ها برخورد می‌کنند از مخالفت خلیفه با امیر سرکش خراسان آگاه شوند و بدین وسیله مشروعیت حکومت عمرو بر خراسان را در اذهان مردم از بین ببرد؛ همچنین این خبر بر همه‌ی منابر اعلام شود تا حکومت وی از رسمیت تأیید خلیفه بیفتد.

یکی از سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت عباسی، تضعیف مخالفان فکری و عقیدتی بود که بویژه در مورد معتزله در پیش گرفته شد. با به قدرت رسیدن خلیفه عباسی المتوکل علی‌الله، وی اقداماتش را برای تضعیف معتزله و تقویت اهل حدیث شروع کرد. یکی از نخستین کارهای او ممنوعیت بحث‌های کلامی بود. وی نامه‌ای برای مردم بغداد و سایر مناطق اسلامی نوشت و دستور داد آن را بر همه‌ی منابر قرائت کنند. در این نامه وی بحث‌های کلامی، به ویژه بحث درباره‌ی مخلوق بودن قرآن را

---

<sup>۱</sup> - ابو عبد الله محیی الدین محمد بن عربی، محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار، ج ۱، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق، ص ۸۳؛ تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۹، ص ۶۲۷؛ نهاییة الأرب فی فنون الادب، پیشین، ج ۲۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۳۹۴.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۱۰، ص ۷؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۹.

<sup>۳</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۷.

<sup>۴</sup> - دولت عباسیان، پیشین، ص ۲۴۲.

ممنوع اعلام کرد و از مردم خواست فقط به کتاب و سنت مشغول شوند.<sup>۱</sup> همچنین اعلام کرد که هرکس به بحث درباره‌ی مخلوق بودن یا نبودن قرآن پردازد از ذمه خلیفه خارج می‌شود.<sup>۲</sup> به این ترتیب متوکل تلاش زیادی کرد تا آثار بد حضور معتزله در ساختار قدرت عباسی در دوران خلافت سه خلیفه‌ی پیشین یعنی مأمون، معتصم و واثق را بزدايد. وی با احترام به عالمانی که در آن دوره مورد آزار و اذیت و محنت قرار گرفته بودند درصدد بازیابی دوباره‌ی مشروعیت خلافت عباسی برآمد و سعی کرد به این وسیله عامه‌ی مسلمانان را که طرفدار اهل حدیث بودند به خود نزدیک کند. در این راستا همان گونه که روایات تاریخی اشاره کرده‌اند متوکل از منبر و کارکرد آن استفاده بسیار برد و آن را جهت تضعیف مخالفان و تثبیت مشروعیت خود تقویت نمود

در ادامه سیاست تضعیف معتزله و محدود کردن مباحث عقلی و کلامی که از زمان متوکل آغاز شده بود، معتمد نیز در سال ۲۷۸ هجری دستور داد در مدینه/السلام بغداد اعلام کنند که هیچ کس حق خرید و فروش کتاب‌های کلام و فلسفه و جدل را ندارد.<sup>۳</sup> البته نویری و ابن کثیر معتقدند که این فرمان توسط خلیفه‌ی بعد المعتمد بالله در سال ۲۸۴ هجری تکرار شد و نه تنها در بغداد بلکه در سایر مناطق اسلامی نیز اعلام شد.<sup>۴</sup> این فرمان بیش از پیش باعث کم رونق شدن مباحث کلامی و فلسفه در میان مسلمانان و کمبود کتابهای از این دست شد و در نتیجه زمینه را برای فعالیت‌های بیشتر اهل حدیث فراهم ساخت.

همچنین خلیفه پیش از آن در سال ۲۸۲ هجری دستور ممنوعیت برگزاری مراسم نوروزی را نیز صادر کرده بود؛ او دستور داد که هیچ کس حق انجام آیین‌های نوروزی از جمله برافروختن آتش و ریختن آب را ندارد؛ وی به همه مناطق اسلامی این فرمان را اعلام کرد.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد دستور به ممنوعیت برگزاری مراسم نوروز نیز در جهت جلوگیری از ترویج این مراسم باستانی ایرانیان و آشنایی

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۲، پیشین، ص ۴۸۴ و ۴۸۵؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۶.

<sup>۲</sup> - البدایة و التاریخ، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۱.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۷، ص ۴۵۳؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۰۵.

<sup>۴</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۵، ص ۲، نهایة الأرب فی فنون الادب، پیشین، ج ۲۲، ص ۳۵۱؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۷۶.

<sup>۵</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۳؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۷۲؛ تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۳۲۰.

دیگر مسلمانان با آن شد. هم زمانی این دو فرمان با هم، نشان دهنده‌ی سیاست نظام خلافت عباسی جهت محدود سازی افکار و عقاید غیر از تفکر اهل حدیث و هویت عربی در جامعه‌ی اسلامی است .

برخورد با مخالفان فکری در زمان المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰هـ.ق) نیز ادامه یافت؛ وی در سال ۲۹۶ هجری دستور داد که هیچ یهودی یا مسیحی در دیوان‌های حکومتی استخدام نشود و آن‌ها را ملزم کرد در خانه‌هایشان بمانند و لباس‌هایی بپوشند تا شناخته شوند.<sup>۱</sup> این فرمان شبیه فرمانی بود که در زمان خلیفه دوم عمر بن خطاب در محدود کردن اهل کتاب صادر شد و پیش از این متوکل خلیفه عباسی نیز در دوره‌ای آن را انجام داد .

در ماه صفر سال ۳۱۳ هجری به خلیفه خبر دادند که در مسجد برائا از مساجد محله کرخ بغداد گروهی از شیعیان جمع شده‌اند و به اهانت به صحابه پیامبر (ص) می‌پردازند. مقتدر دسته‌ای را برای دستگیری آن افراد به آنجا فرستاد. سربازان خلیفه در هجوم به مسجد سی نفر را یافتند که همراه آنان مهرهای سفید رنگی بود و روی آن‌ها عبارت «محمد بن اسماعیل امام مهدی ولی الله» حک شده بود. پس آن‌ها را دستگیر کرده و به زندان انداختند. مقتدر در مورد مسجد از فقها فتوی خواست، فقها نیز برائا را مصداق مسجد ضرار دانستند و در نتیجه خلیفه دستور داد تا مسجد را خراب کرده و با خاک یکسان کنند.<sup>۲</sup> این وضعیت ادامه یافت تا اینکه در دوران خلافت الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹هـ.ق) و در سال ۳۲۸ هجری امیرالامراء بجکم دستور به بازسازی مسجد داد و مسجدی از نو با آجر و گچ ساختند.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد با وجود آنکه نظام خلافت عباسی مخالفان سیاسی و فکری خود را محدود می‌کرد اما فضا را برای اهل حدیث باز گذاشته بود؛ ذهبی نقل می‌کند که ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۸۲؛ تاریخ الإسلام، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۷؛ تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۳۲۸.

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۴۸.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۴، ص ۵.

که موسس مکتب کلامی اشاعره است بر روی منبر معتقدین به مخلوق بودن قرآن و کسانی که می-  
گفتند خدا در قیامت دیده نمی‌شود، کافر اعلام می‌کرد.<sup>۱</sup>

دوران خلافت مقتدر، اوج فعالیت‌های ابوالحسن اشعری در نقد تفکر معتزلی است، او که در سال  
۲۶۰ هجری در بصره به دنیا آمده بود در سن چهل سالگی تفکر معتزلی را که خود تا این سن در آن  
مکتب درس خوانده و تدریس کرده بود به کناری نهاد و طی یک تحول فکری به منتقد جدی این  
مکتب تبدیل شد. اشعری مانند معتزله غرق در تأویلات عقلی نمی‌شد و مانند اهل حدیث بحث  
کلامی را مکروه نمی‌دانست. وی در عین اینکه قرآن و حدیث را سرلوحه کارش قرار داد؛ از  
استدلالات عقلی نیز در بحث‌های خود بهره می‌برد.<sup>۲</sup> به همین دلیل می‌توان گفت مکتبی را که اشعری  
بنیان نهاد حد واسط مکتب اهل حدیث و مکتب اعتزال بود، که روشی اعتدالی را در تفکر کلامی زمان  
خود دنبال می‌کرد..

تفکر اشعری که به مکتب اشاعره شهرت یافت در کتب تاریخ فرق و مذاهب، از آن با اسامی  
دیگری چون اشعریه، اهل حق، اهل تحقیق، مذهب اوسط، صفاتیه، و اهل سنت نیز نام برده شده  
است.<sup>۳</sup> مکتب اشاعره به دلیل آنکه در عراق یعنی مرکز خلافت اسلامی ظهور کرد و نیز به خاطر آنکه  
پس از ابو الحسن اشعری، عالمان بزرگی همچون ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۰۳ هـ.ق)؛ ابن فورک  
اصفهان‌ی (متوفی ۴۰۶ هـ.ق)؛ خطیب بغدادی (متوفی ۴۶۳ هـ.ق)؛ امام الحرمین جوینی نیشابوری (متوفی  
۴۷۸ هـ.ق)؛ امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ.ق)؛ امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶ هـ.ق) و بسیاری دیگر از  
عالمان بزرگ مسلمان به آن پیوستند به تدریج در جوامع اسلامی رشد و گسترش یافت<sup>۴</sup> و به عقیده  
کلامی اکثریت اهل سنت تبدیل شد.

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۸۱.

<sup>۲</sup> - جلال، عبدالحمید موسی، نشأه الاشعریه و تطورها، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲ م، صص ۲۰۲-۲۰۴.

<sup>۳</sup> - تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰.

<sup>۴</sup> - احمد، محمود صبحی، فی علم الکلام، (اشاعره)، ج ۲، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۹۸۵ م، صص ۳۸ و ۳۹.

به نظر می‌رسد که عوامل فوق همچنین باعث شد که مکتب اشعری در نظام خلافت عباسی نفوذ کند و خلفای نیمه‌ی دوم خلافت عباسیان به این تفکر گرایش پیدا کرده و از آن حمایت کنند نمونه عینی این گرایش را در نوشته‌ای که القادربالله ( ۳۸۱- ۴۲۲ هـ ق ) با عنوان « الاعتقاد القادری » در مناطق مختلف قلمرو عباسیان منتشر کرد و قبلاً درباره‌ی آن سخن گفتیم می‌توان یافت. این نوشته که به عنوان عقیده رسمی نظام خلافت عباسی بر روی همه‌ی منابر خوانده شد شباهت بسیاری با مباحث عقیدتی مطرح شده توسط ابوالحسن اشعری دارد.

رسمی کردن اعتقاد مکتب اشاعره توسط خلفا به نوعی غیر رسمی اعلام کردن مکاتب و تفکرات دیگر نیز بود و از این به بعد نظام خلافت عباسی تلاش بیشتری برای محدود کردن و کنار زدن این نحله‌ها انجام می‌داد. در همین راستا خلیفه القادر ، در سال ۴۰۸ هجری از فقهای معتزله خواست که از عقاید خود توبه کنند ، آنان نیز از مکتب اعتزال اظهار براءت کردند . سپس خلیفه آنها را از سخن گفتن و تدریس و مناظره درباره اعتدال و رفض نهی کرد و تعهدی در این باره از آنان گرفت که اگر به آن عمل نکنند مجازات شوند.<sup>۱</sup> سلطان محمود غزنوی نیز که حاکم کل خراسان بود این سیاست خلیفه را در منطقه تحت امرش ادامه داد و دستور قتل معتزله و روافض و اسماعیلیه و قرامطه و جهمیه و مشبهه و لعن آنها بر منابر را صادر کرد.<sup>۲</sup>

قادر در راستای محدود کردن شیعیان نیز اقداماتی انجام داد؛ از جمله تعدادی از خطبای شیعه را عزل کرد و به جای آنها خطبای سنی را جایگزین کرد.<sup>۳</sup> در یکی از این موارد خلیفه در سال ۴۲۰ هجری خطیب مسجد جامع براثا را ممنوع الخطابه کرد و به جای او یک خطیب سنی را منصوب کرد. وقتی که خطیب سنی روز جمعه نوزده ذی القعدة این سال در مسجد براثا به منبر رفت شیعیان آنجا با آجر به او هجوم بردند و صورتش را خون آلود نمودند، این خبر که به خلیفه رسید نقیب علویان

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۵؛ تاریخ الإسلام، پیشین، ج ۲۸، ص ۲۷.

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۶، تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۸، ص ۲۸.

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۶.



ابوالقاسم مرتضی را فراخواند ، مرتضی نیز همراه عده‌ای از اعیان کرخ نزد قادر رفتند و از رفتاری که با خطیب شده بود عذرخواهی کردند.<sup>۱</sup>

در زمان خلافت پسر قادر یعنی القائم بامرالله ( ۴۲۲ - ۴۶۷هـ ق ) نیز سیاست محدود کردن شیعیان ادامه یافت ، وی در سال ۴۴۸ شیعیان را ملزم ساخت که « حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ » را از اذان-شان حذف کنند و در اذان صبح مثل اهل سنت « الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ »<sup>۲</sup> را بگویند .

سیاست برخورد با مخالفان و محدود کردن آن‌ها در زمان خلفای پایانی عصر عباسی نیز ادامه پیدا کرد. ابو الفرج بن جوزی که از وعاظ بزرگ در دوران خلافت المستضیء بامرالله (۵۶۶-۵۷۵ هـ ق) و الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ هـ ق) بود در کتاب مهم تاریخی المنتظم گزارش می‌دهد که در سال ۵۷۱ هجری مذهب رفض شیوع یافته بود، پس صاحب مخزن به المستضیء نامه‌ای نوشت و با یادآوری این مسئله از خلیفه خواست که ابن جوزی را برای مبارزه با بدعت گذاران حمایت کند. وی می‌گوید: «امیر المومنین نامه‌ای در حمایت از من نوشت و من آن را بر روی منبر به اطلاع مردم رساندم و گفتم خبر زیاد شدن رفض به خلیفه گزارش شده و وی در نامه‌ای به حمایت از من در مبارزه با بدعت گذاران پرداخته است . پس ای مردم! هر کدام از شما از کسی شنید که به صحابه توهین می‌کند مرا خبر دهد تا خانه‌اش را ویران کنم و حبس ابد را برای وی مقرر نمایم.»<sup>۳</sup>

با توجه به گزارش‌های تاریخی به نظر می‌رسد هر جا خلفای عباسی به برخورد با رفض و روافض دستور می‌دادند، قصد آنان برخورد با همه‌ی شیعیان نبوده است و با توجه به واژه رفض آن دسته از شیعیان مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند که به طور علنی به سب و دشنام به خلفای نخستین یا ام‌المؤمنین عایشه و تعدادی از صحابه پیامبر(ص) می‌پرداختند و این اهانت‌ها را در همه جا تکرار می‌کردند .

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۳۹۴؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۸.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۶۳۲؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۶۸.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۲۲.

محدود ساختن مباحث فلسفی و عقلی در اواخر عصر عباسی نیز همچنان ادامه داشت ، چنانکه در دوران خلافت ناصر به او خبر رسید که یکی از حکمای بغداد به نام عبدالسلام بن جنکی به مطالعه و تحقیق فلسفه می‌پردازد ، پس سربازانی را به خانه وی فرستادند و کتاب‌های زیادی در علم فلسفه از خانه وی پیدا شد. ناصر دستور داد که همه آن کتابها را به منطقه رحبه بغداد ببرند و با حضور مردم بسوزانند . انجام این کار به فردی به نام عبیدالله تیمی معروف به ابن مارستانیة واگذار شد و در آن محل برای وی منبری قرار دادند . او نیز به منبر رفت و سخنانی در لعن فلاسفه و پیروان آنها بر زبان راند و از عبدالسلام بدگویی بسیار کرد ، سپس تک تک کتابهایی را که از او گرفته بودند، به دست می‌گرفت و در نکوهش کتاب و مؤلف آن مبالغه می‌کرد، سپس آن را به طرف کسی که باید به آتش می‌انداخت پرتاب می‌کرد ، او نیز می‌گرفت و به آتش می‌انداخت.

ابن عبری به نقل از جمال الدین بن قفطی می‌نویسد: « حکیم یوسف سبتی اسرائیلی برای من نقل کرد که من آن روز در بغداد بودم و تجارت می‌کردم . در آن محفل کتاب‌سوزی حاضر شدم و سخنان ابن مارستانیة را شنیدم، در دست او کتابی دیدم از ابن هیثم که در علم هیئت نوشته شده بود. او می‌گفت این کتاب برای ما بلای بزرگی است، بلایی سخت که بر سر ما فرود آمده است. پس از پایان سخنانش کتاب را پاره کرد و در آتش انداخت. من این عمل او را بر جهل و تعصب او دلیل گرفتم، زیرا در کتب هیئت سخن کفر آمیز وجود ندارد؛ بلکه یکی از راه‌های ایمان راسخ و شناخت واقعی قدرت خداوند همین علم است.»<sup>۱</sup>

به هر حال چنین برخوردهایی با مباحث عقلی و اهالی آن که از زمان غزالی ( متوفی ۵۰۵ هـ ق ) و با نوشتن کتاب‌هایی در رد فلسفه و فیلسوفان شدت یافته بود، باعث شد که این گونه مباحث در میان مسلمانان بسیار کم رونق گردد و دیگر فیلسوفان بزرگی در مناطق شرقی جهان اسلام ظهور نکنند .

---

<sup>۱</sup> - تاریخ مختصر الدول، پیشین، ۲۳۸.

در جمع‌بندی نهایی این فصل می‌توان گفت که عباسیان برای تثبیت و تداوم حکومت خود دو رویکرد را در سیاست‌های فرهنگی‌شان دنبال کردند. رویکرد اول به دنبال کسب مشروعیت از طریق مطرح کردن شعارهایی همچون الرضا من آل محمد(ص) یا ادعاهایی چون میراث‌بری از پیامبر(ص) و یا ادعای مهدویت و تأکید الهی بودن حکومت‌شان بود. همچنین آن‌ها سیاست‌های بدگویی مکرر از بنی امیه، تقویت پایگاه دینی نظام خلافت و پذیرش امارت استیلاء را در همین رویکرد در پیش گرفتند. عباسیان با اعلام این سیاست‌ها بر روی منابر و تکرار آن در خطابه‌هایشان، به دنبال تأثیر بر افکار عمومی مسلمانان و قانع کردن مردم برای پذیرش مشروعیت خلافت‌شان بودند. اما رویکرد دوم برخورد فرهنگی با رقیبان و مخالفان سیاسی و فکری بود که خلفا از طریق خطبا و منابر و با تبلیغات فراوان به تضعیف موقعیت مخالفان و مخدوش کردن جایگاه آنان در اذهان عامه مسلمانان می‌پرداختند. بدین‌وسیله مخالفان‌شان را در جامعه منزوی و محدود کرده، مانع ترویج و گسترش افکار و عقایدشان می‌شدند و نهایتاً راه را برای یکسان‌سازی فکری جامعه و ترویج باورهای مورد نظر خود هموار می‌ساختند.

فصل چهارم :

خطابه و منبر در عصر عباسی

در این فصل در دو بخش به بررسی خطابه و منبر در عصر عباسی خواهیم پرداخت. بخش اول به بررسی و تحلیل وضعیت کلی خطابه و تحولات آن در عصر عباسی اختصاص دارد. بخش دوم نیز به بررسی کارکردهای خطابه و منبر از یک سو برای نظام خلافت و از سوی دیگر برای معترضان و مخالفان می‌پردازد

#### ۴-۱ بخش اول: وضعیت خطابه و منبر در عصر عباسی

##### ۴-۱-۱ تحولات خطابه در عصر عباسی و سیر آن از خطابه‌های سیاسی به خطابه‌های

##### وعظ‌آمیز

پیش از این در فصل دوم گفته شد که در عصر خلفای راشدین و عصر اموی انواع خطابه در میان مسلمانان وجود داشت، به ویژه عصر اموی دوران رشد و رونق انواع خطابه‌ها بود. با روی کار آمدن عباسیان خطابه‌های سیاسی همچنان رونق خود را ادامه داد و خلفا و کارگزاران عباسی از خطابه برای بیان مقاصد سیاسی خود بهره‌ی زیادی بردند. آن‌ها همان گونه که در فصل قبل اشاره شد، از خطابه برای توجیه مشروعیت حکومت خود و تبیین سیاست‌های فرهنگی‌شان استفاده کردند.

در فصل قبل نمونه‌های زیادی از خطابه‌های سیاسی خلفای نخستین عباسی و والیان آن‌ها را ذکر کردیم و تلاش عباسیان را برای کسب مشروعیت از طریق ایراد این خطابه‌ها نشان دادیم، اما با تسلط کامل خلفای عباسی بر قدرت و کنار زدن رقیبان و مخالفانی همچون ابومسلم خراسانی و نفس زکیه به تدریج از میزان خطابه‌های سیاسی کاسته شد و خطابه سیاسی به ضعف گرایید. البته ضعف خطابه-

های سیاسی به معنی حذف کامل آنها از حیات سیاسی خلفا نبود، بلکه هرگاه شورشی روی می‌داد و یا فتنه‌ای داخلی در می‌گرفت دوباره خطابه‌های سیاسی رونق می‌یافت.

با ضعف تدریجی خطابه‌های سیاسی، خطابه‌های دینی و وعظی جای آن را گرفت. خطابه و وعظی حتی توسط خلیفه‌ای چون منصور که تعداد زیادی خطابه سیاسی از وی در تواریخ آمده، ایراد شده است. وی گاهی هنگام ایراد خطابه دینی و وعظی بر منبر گریه می‌کرد.<sup>۱</sup>

البته با مقایسه این حرکت منصور با دیگر رفتارهای او از جمله قتل ابو مسلم که نقش چشمگیری در پیروزی عباسیان داشت و نیز سرکوب قیام نفس زکیه و کشتن او و برادرش ابراهیم درمی‌یابیم که ایراد چنین خطابه‌هایی و گریه بر منبر، نمایشی از سوی خلیفه برای تحت تأثیر قرار دادن احساسات مسلمانان و تقویت وجهی دینی خلافت او بوده است.

پس از منصور سیر خطابه به سوی خطابه‌های وعظی و دارای مضامین دینی سوق پیدا کرد.<sup>۲</sup> ایراد خطابه‌های وعظی از سوی خلفای پس از منصور نیز ادامه یافت و به ویژه از زمان هارون الرشید و پسرش مأمون بر تعداد خطابه‌های وعظی زیادی افزوده شد. آنها در این خطابه‌ها به بحث درباره مرگ، قبر، قیامت، پاداش‌های بهشت و عذاب‌های جهنم می‌پرداختند و مردم را به تقوای خدا فرامی‌خواندند.<sup>۳</sup> چنین سخنانی ظاهراً فقط برای مردم و عامه مسلمانان بوده است و خلفا خود توجهی به این مسائل نداشتند و همواره به خوشگذرانی و عیش و نوش مشغول بودند و چه ستم‌ها که به مسلمانان روا نمی‌داشتند. مؤلف عیون الأخبار با نقل تعدادی از خطابه‌های وعظی مأمون در نمازها جمعه و عیدین<sup>۴</sup> به تلاشهای مأمون برای نشان دادن چهره‌ای مومن و خدا ترس از خود برای مردم اشاره دارد و این در

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۸، ص ۸۰؛ تاریخ مدینه دمشق، پیشین، ج ۳۲، ص ۳۳۷.

<sup>۲</sup> - قحطان صالح الفلاح، «الخطابة السياسية في العصر العباسي الأول»، مجلة التراث العربي، الربيع الاخر ۲۰۰۷ م، رقم ۱۰۶، ص ۹.

<sup>۳</sup> - الخطابة و اعداد الخطيب، پیشین، ص ۳۵۱.

<sup>۴</sup> - عیون الاخبار، پیشین، ج ۲، صص ۳۷۶-۳۷۸.

حالی است که به سختگیری‌های مأمون نسبت به مخالفان عقیده‌ی مخلوق بودن قرآن و شکنجه و آزار و اذیت اهل حدیث توسط او در تاریخ مشهور است.

هارون الرشید در یکی از خطابه‌های وعظی خود خطاب به مردم چنین می‌گوید: «ای بندگان خدا شما بیهوده آفریده نشده‌اید و بدون حساب رها نخواهید شد. ایمانتان را با امانتداری، دینتان را با ورع و نمازتان را با زکات بپوشانید چنانچه از پیامبر(ص) نقل شده که فرمود کسی که حفظ امانت نکند ایمان ندارد و کسی که بدقول است دین ندارد و کسی که زکات نمی‌پردازد نمازش قبول نیست. ای مردم شما مسافرانی هستید که به زودی از سرای فانی به سرای باقی منتقل خواهید شد، پس با توبه به سوی بخشش خداوند و با تقوی به سوی رحمت پروردگار وبا پشیمانی از بدیها به سوی هدایت خداوندی بشتابید که همانا خداوند بزرگ مرتبه رحمتش را بر متقین، بخشش را بر توبه کنندگان و هدایتش را بر پشیمانان واجب نموده است.»<sup>۱</sup>

همچنین مأمون در خطابه‌ای وعظی که عید فطر برای مردم ایراد کرد گفت: «ای مردم! تقوای خدا را پیشه کنید و مرگی را که بر شما مقدر شده است به یاد آورید. همانا در تاریکی و تنگی و وحشت قبر و سؤال ملائکه هیچ چیز جز عمل صالح به داد شما نمی‌رسد.»<sup>۲</sup>

هارون الرشید سنتی را بنیان نهاد که سبب تضعیف خطابه وعظی بر زبان خلفا شد، وی از اصمعی، ادیب مشهور زمان خود خواست برای پسرش امین خطبه‌ای را آماده کند تا روز جمعه بر منبر بخواند.<sup>۳</sup> همچنین از اسماعیل یزیدی و برادرزاده‌اش احمد خواست برای مأمون خطابه‌ای آماده کنند<sup>۴</sup> و بدین ترتیب سنتی به وجود آمد که بر اساس آن خلفا با کلام دیگران خطبه می‌خواندند.

با این وجود خلفای عباسی هرگاه به منبر می‌رفتند و خطابه می‌خواندند، بخشی از خطبه نماز را به موعظه اختصاص می‌دادند، چنانکه الرازی در یکی از جمعه‌ها بخش زیادی از خطبه را به موعظه و

<sup>۱</sup> - العقد الفرید، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۱.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۴، ص ۱۹۴؛ عیون الأخبار، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۸؛ جمهره خطب العرب، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۳.

<sup>۳</sup> - ابو علی محسن بن علی، تنوخی، الفرج بعد الشدة، ج ۱، ص ۲۰۱.

<sup>۴</sup> - الاغانی، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۷۳.

ارشاد مردم پرداخت و سپس نماز را برای مردم امامت کرد،<sup>۱</sup> و یا مسترشد در خطبه‌ی نماز عید قربان سال ۵۲۰ هجری موعظه بلیغی را ایراد کرد.<sup>۲</sup>

پیش از این گفتیم که به تدریج از حضور خلفا بر روی منابر کاسته شد. علاوه بر خلفا که در خطابه‌های‌شان از وعظ استفاده می‌کردند، گروهی که وعظ نامیده می‌شدند، به صورت حرفه‌ای به این کار اشتغال داشتند و بر روی منابر به موعظه برای مردم می‌پرداختند. کار وعظ هدایت نمودن مردم و ترغیب آنان به نیکی و انجام اعمال نیکو بود. ابن جوزی وعظ را ترساندن و ایجاد نوعی رقت قلب تعریف کرده است،<sup>۳</sup> وی در بیان اهمیت و تأثیر مجالس وعظ آورده است که یک عالم دینی یا یک مرد قضا در توانش نیست که پانصد نفر را رو به خدا آورد، در حالی که یک واعظ این توانایی را دارد.<sup>۴</sup>

کار واعظ از آنجا که متضمن یادآوری مسؤولیت‌ها و توجه دادن به عوامل سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی بود، با حکایت و داستان‌های آموزنده‌ی اخلاقی همراه می‌شد و از همین رو بود که وعظ را «علم تذکیر و قصص» می‌خواندند و واعظ را به این جهت مذكر یا قصه‌گو نیز می‌گفتند.<sup>۵</sup>

خطیب و واعظ دارای صفات مشترکی، همچون آگاهی کافی از احکام و مسائل دینی و سایر علوم زمان خود، صداقت، تقوا، امانت داری، پوشیدن لباس مرتب و پاکیزه و در عین حال متوسط و نه گران قیمت بودند و آگاهی از تفسیر و حدیث، علم به تاریخ و سیره گذشتگان، حفظ اخبار زهاد، علم به زبان و ادبیات عرب، صدای رسا، کاربرد الفاظ و معانی صحیح، تمجید صفات ایزد متعال، صلوات بر پیامبر اسلام (ص)، خاندان و اصحاب ایشان و دعا برای امیر المؤمنین و اصلاح نظام دولت از ضروریات کار آنها بود.

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۴، ص ۶۰.

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۳؛ الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۳۶.

<sup>۳</sup> - القصاص و المذکرین، پیشین، ص ۱۱.

<sup>۴</sup> - همان، ص ۷۵.

<sup>۵</sup> - اصغر فتحی، منبر؛ یک رسانه عمومی در اسلام، تهران، پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، ۱۳۵۸ش، ص ۱۷.



در تفاوت خطیب و واعظ لازم به ذکر است که مورخان هر جا از خطابه سخن گفته‌اند، برای صاحب آن واژه «تَوَلَّى» و «يَتَوَلَّى» را به کار برده‌اند که از رسمی بودن آن منصب حکایت دارد و هرکس نمی‌توانست به آن دست یابد.<sup>۱</sup> در حالی که برای واعظان داشتن حکم رسمی از سوی خلیفه وقت ضرورتی نداشت و معمولاً مدرسان، مفتیان و قضات هم مجلس وعظ دایر می‌کردند. فقط در سده پایانی عصر عباسی بود که خلفا برای واعظان اجازه‌نامه صادر می‌کردند که در ادامه به بحث در مورد آن خواهیم پرداخت.

از نیمه قرن دوم هجری به تدریج خطابه‌های وعظی رونق زیادی در عصر عباسی پیدا کرد و بر تعداد واعظان در جامعه‌ی اسلامی افزوده شد. برای خطابه وقت خاصی وجود داشت و فقط روزهای جمعه، یا عید فطر و عید قربان در جامع یا مصلی توسط خطیب ایراد می‌شد. اما موعظه محدود به زمان و مکان خاصی نبود و شخص واعظ در مسجد، مدرسه‌ی نظامیه و یا در قصر خلیفه و یا در جاهای دیگر به موعظه می‌پرداخت. هرچند ممکن بود که بخشی از خطابه روز جمعه یا عیدین به وعظ اختصاص یابد و خطیب خود در جایگاه واعظ قرار گیرد، اما این دو مقام هر کدام جایگاه خاص خود را در عصر عباسی داشتند.

در این میان برخی واعظان گاهی به مجلس خلفا می‌رفتند و آن‌ها را پند و اندرز می‌دادند و حتی باعث گریه‌ی آنان می‌شدند، از جمله‌ی این واعظان، عمرو بن عمید زاهد مشهور معتزلی واعظ منصور، صالح بن عبدالجلیل واعظ مهدی و ابن سماک واعظ هارون الرشید بودند. مؤرخان نقل می‌کنند که عمرو بن عبید نزد منصور عباسی آمد، خلیفه به وی گفت: مرا موعظه‌ای کن. عمرو نیز آیات ۱ تا ۱۴ سوره‌ی فجر را قرائت کرد و خطاب به منصور گفت: خداوند دنیا را با همه نعمت‌هایش به تو عطا فرموده، ولی بدان که این حکومتی که در دست توست، پیش از تو از آن دیگران بوده، بنابراین از

---

<sup>۱</sup> - الانساب، ج ۶، ص ۹۸؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۸۷؛ همان، ج ۵، ص ۱۶۸؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۵، ص ۱۱۶؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۶، ص ۴۱۸؛ معجم البلدان، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۱.

دست تو نیز خارج خواهد شد و به بعد از تو خواهد رسید، پس شبی را به یاد آور که شبی دیگر به دنبال آن نباشد. منصور با شنیدن این سخنان به شدت به گریه افتاد.<sup>۱</sup>

همچنین طبری نقل می‌کند که ابن سماک واعظ و محدث بزرگ زمان خود بود، روزی نزد هارون الرشید رفت، هارون به او گفت مرا موعظه کن، ابن سماک خطاب به خلیفه گفت: «ای امیر المؤمنین! تقوای خداوند بی شریک را پیشه ساز و بدان که فردا در درگاه خداوند حاضر خواهی شد پس به سوی یکی از دو منزل فرستاده خواهی شد یا به بهشت خواهی رفت و یا تو را به آتش دوزخ خواهند انداخت.» گویند هارون از این سخن گریه‌اش گرفت و از زیادی گریه ریشش خیس شد.<sup>۲</sup>

اهمیت وعظ در جامعه مسلمانان در عصر تسلط سلاجقه بر بغداد چنان بود که خواجه نظام الملک طوسی (متوفی ۴۸۵هـ.ق) تعیین واعظ مناسب را یکی از شروط اساسی وقفنامه‌ی نظامیه بغداد قرار داده بود.<sup>۳</sup> گاهی خلیفه‌ی عباسی خود در مجلس وعظ یکی از واعظ بزرگ حاضر می‌شد، چنانکه خلیفه المستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۲هـ.ق) و خواجه نظام الملک طوسی در جلسات وعظ ابوسعید معمر بن علی شرکت می‌کردند.<sup>۴</sup> همچنین خلیفه المستضیء بامرالله (۵۶۶-۵۷۵هـ.ق) در مجلس وعظ واعظ مشهور ابوالفرج ابن جوزی حاضر شد که خود ابن جوزی گزارش آن را در کتاب المنتظم آورده است.<sup>۵</sup>

در میان واعظ بزرگ که رسمیت حکومتی نیز داشتند کسانی چون ابن جوزی جدا از موعظه به مدح خلیفه و دعا برای وی نیز می‌پرداختند و مصالح نظام خلافت را رعایت می‌کردند،<sup>۶</sup> اما کسی همچون فضیل عیاض (متوفی ۱۸۷ هـ.ق) بدون ترس از هارون الرشید، معایب او را برایش بازگو می-

<sup>۱</sup> - عیون الأخبار، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۴؛ عقد الفرید، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۶۷.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، ص ۳۵۷؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۴۴۸ و ۴۴۹.

<sup>۳</sup> - نورالله کسائی، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۴ش، ص ۱۶۸.

<sup>۴</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۶، ص ۲۴.

<sup>۵</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۲۳ و ۲۲۶ و ۲۲۹ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۸ و ۲۵۰.

<sup>۶</sup> - ابوالحسن محمد بن احمد بن جبیر، رحلة ابن جبیر، بیروت، دار و مکتبة الهلال، بی تا، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

کرد و او را از عذاب خدا می ترساند.<sup>۱</sup> همچنین وقتی که خلیفه مقتفی، قاضی ابوالوفاء بغدادی معروف به ابن مرخم را به عنوان قاضی القضاة انتخاب کرد، شیخ عبدالقادر جبلی دوست که از زهاد و وعاظ صاحب کرامت شهر بغداد بود بر منبر رفت و خطاب به خلیفه گفت: تو که بر مسلمانان ظالم ترین ظالمان را حاکم کرده ای فردا چه جوابی برای پروردگار خواهی داشت.<sup>۲</sup> در دوران خلافت الناصر لدین الله، شیخ عبدالمغیث بن زهیر حربی (متوفی ۵۸۳هـ.ق) رفتارهای زشت خلیفه را به او یادآوری می کرد.<sup>۳</sup> همچنین ابو محمد اسحق العلی (متوفی ۶۳۴هـ.ق) فقیه حنبلی که غیر از خدا از کسی ابا نداشت به نقد ناصر می پرداخت و او را به رعایت حق و عدالت دعوت می کرد، وی به همین خاطر مدتی به زندان افتاد.<sup>۴</sup>

البته چنین واعظان نترس و شجاعی در عصر عباسی بسیار کم بوده اند و در مقایسه با تعداد زیاد واعظانی که مداح حکومت بوده اند و یا در برابر مظالم خلفا سکوت می کردند، شمارشان اندک بود. به هر حال با توجه به مطالب پیشین دریافتیم که که خطابه های سیاسی از همان اوایل عصر عباسی رو به ضعف نهاد و به تدریج کم رونق شد و به جای آن وعظ و خطابه های وعظ آمیز در جامعه رواج یافت و توسط خطبا و بر منابر نماز جمعه و عیدین و یا توسط وعاظ در مواقع دیگر ایراد می شد.

#### ۴-۱-۲ خطابه گویی و امامت نماز توسط خلفا

در اسلام امامت و خطابه دو منصب به هم پیوسته به حساب می آیند و کسی که به عنوان امام یک مسجد جامع برگزیده می شود، امر خطابه در آن مسجد را نیز برعهده دارد. خلفای نخستین عباسی

<sup>۱</sup> - الإمامة و السياسة، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۱.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۹، ص ۹۹.

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۱، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

<sup>۴</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۷، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.

خود امامت نمازهای جمعه و ایراد خطبه را بر عهده داشتند،<sup>۱</sup> اما این امر زیاد دوام نداشت و از دوران خلافت هارون الرشید به بعد، با افزایش تعداد مساجد، خلفا کمتر به منبر می‌رفتند و به جای خود کسانی را برای امامت و خطابه تعیین می‌کردند.<sup>۲</sup> به این ترتیب ائمه‌ی مساجد خلیفه را نمایندگی می‌کردند<sup>۳</sup> و به نیابت از او خطبه می‌خواندند.<sup>۴</sup>

گزارش‌هایی در مورد اقامه‌ی نماز جمعه و عیدین توسط خلفای نخستین عباسی در تواریخ آمده است. از جمله این که سفاح اولین خلیفه عباسی، اولین جمعه پس از رسیدن به خلافت بر منبر رفت و نماز را برای مردم اقامه نمود و مردم، آن روز با وی بیعت نمودند.<sup>۵</sup> منصور خلیفه دوم عباسی نیز وقتی مرگ برادرش سفاح را دریافت کرد از سفر حج بازگشت و روز جمعه که به کوفه رسید نماز را برای مردم اقامه کرد.<sup>۶</sup> امین پس از آنکه خبر مرگ پدرش هارون الرشید را در خراسان دریافت کرد روز جمعه بر منبر رفت و این خبر را به اطلاع مردم رساند و سپس نماز را برای مردم امامت کرد.<sup>۷</sup> طبری گزارشی را در مورد امامت نماز عید توسط معتصم عباسی در ذیل حوادث سال ۲۲۰ هجری آورده است.<sup>۸</sup> معتضد نیز نماز عید قربان سال ۲۷۹ هجری را برای مردم اقامه کرد.<sup>۹</sup>

<sup>۱</sup> - ابویعلی محمد بن حسن الفراء، الاحکام السلطانیة، تحقیق: محمد حامد الفقی، الطبعة الثانية، قاهره، مطبعة البابی، ۱۹۶۶م، ص ۹۴.

<sup>۲</sup> - الفنون، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۰؛ ژوز، برستون، دائرة المعارف الاسلامیة، «خطیب»، ج ۸، تعریب احمد الشنتاوی و ابراهیم زکی خورشید، بیروت، دار المعرفة، بی، تا، ص ۳۸۹، صالح احمد العلی، معالم بغداد الاداریة و العمرانیة، ط ۱، بغداد، دارالشئون الثقافیة العامة، ۱۹۸۸م، ص ۹۸.

<sup>۳</sup> - همان، ۳۸۹/۸.

<sup>۴</sup> - حسن الباشا، الفنون الاسلامیة و الوظائف علی الآثار العربیة، ج ۱، قاهره، دارالنهضة العربیة، ۱۹۶۵م، ص ۴۸۰.

<sup>۵</sup> - ابوعمر و خلیفه بن خیاط عصفری، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق: فواز، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵م، ص ۲۶۸.

<sup>۶</sup> - الکامل، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۳؛ البداية و النهایة، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۱ و ۶۲.

<sup>۷</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۲۵؛ الکامل، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۱.

<sup>۸</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۹، ص ۱۸؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۵.

<sup>۹</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۳۹.

اما تنها خلیفه‌ای که در دوران خلافت یک ساله‌اش در همه جمعه‌ها نماز را اقامه کرد، المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶ ه.ق) خلیفه زاهد عباسی بود که هر جمعه در مسجد جامع سامراء نماز را برای مردم امامت می‌کرد و خطبه می‌خواند.<sup>۱</sup> همچنین بسیاری از مورخان نقل کرده‌اند که الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ ه.ق) آخرین خلیفه‌ای بود که روزهای جمعه بر منبر رفت و برای مردم خطبه خواند.<sup>۲</sup>

با توجه به اجماع مورخان در این مورد به نظر می‌رسد که پس از راضی هیچ کدام از خلفای عباسی خود ایراد خطابه و اقامه نماز جمعه و عیدین را بر عهده نگرفته‌اند و به تعبیر ابن خلدون اگر هم اتفاق افتاده، بسیار معدود و نادر است.<sup>۳</sup> در یکی از این موارد، مسترشد نماز عید قربان سال ۵۲۰ هجری را برای مردم اقامه نمود و خطبای بزرگ مساجد جامع بغداد و دیگر بزرگان شهر در نماز او حاضر شدند.<sup>۴</sup> همچنین در محرم سال ۵۶۷ هجری ناصرالدین الله نماز جمعه را در جامع رصافه برای مردم اقامه نمود؛ وی در جمادی الاول همین سال دو جمعه‌ی پشت سر هم را در جامع منصور و جامع رصافه در دو طرف بغداد امامت کرد.<sup>۵</sup>

البته گاهی خلفا خود به منبر نمی‌رفتند و فرزندان‌شان را برای اقامه نماز به مسجد جامع می‌فرستادند، این کار توسط هارون الرشید مرسوم گردید. وی فرزندان‌ش امین و مأمون را برای ایراد خطابه و اقامه نماز جمعه به جامع می‌فرستاد.<sup>۶</sup> همچنین در سال ۲۴۷ هجری، متوکل به فرزندش معتز امر کرد که نماز جمعه را برای مردم اقامه کند،<sup>۷</sup> که همین مساله باعث کینه پسر بزرگش منتصر نسبت به او شد و سرانجام قتل خلیفه را رقم زد.

<sup>۱</sup> - مروج الذهب و معادن الجواهر، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۴؛ تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۹، صص ۴۴۳-۴۵۰.

<sup>۲</sup> - تاریخ فخری، پیشین، ص ۳۸۲؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۱؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳۷؛ نهاية الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۳، ص ۱۵۳؛ نشوار المحاضرة و اخبار المذاکره، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۹؛ البداية و النهاية، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۷.

<sup>۳</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۲.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۳.

<sup>۵</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۰، ص ۳۹.

<sup>۶</sup> - الفرج بعد الشده، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الاغانی، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۷۳.

<sup>۷</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۹، ص ۲۲۲؛ الکامل، پیشین، ج ۷، ص ۹۵؛ البداية و النهاية، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۴۹.

در دوران امامت حکومت‌های استیلایی گاهی نماز جمعه یا عیدین توسط سلطان اقامه می‌شد، از جمله در سال ۴۸۵ هجری سلطان جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی نماز عید فطر را در بغداد برای مردم اقامه نمود.<sup>۱</sup>

همچنین گاهی خلفا در نماز جمعه یا عیدین شرکت می‌کردند، اما نماز را اقامه نمی‌کردند بلکه پشت سر خطیب نماز می‌خواندند، از جمله المستنصر بالله در نماز جمعه زیاد شرکت می‌کرد، وی گاهی با پای پیاده به جامع می‌رفت و پشت سر خطیب می‌نشست و به خطابه او گوش می‌داد.<sup>۲</sup> این‌که چرا خلفای عباسی از هارون به بعد خود کمتر به امامت نماز و ایراد خطبه می‌پرداختند و کسانی را به عنوان امام و خطیب برمی‌گزیدند؟ به چند عامل باز می‌گردد:

عامل اول مربوط به افزایش تعداد مساجد جامع در شهر بغداد بود. در کتاب تاریخ بغداد آمده است تا سال ۴۵۱ هجری در شش مسجد بغداد (ضمیمه ل) نماز جمعه اقامه می‌شد، تا این‌که در این سال مسجد برائا تعطیل شد و دیگر در آن نماز خوانده نشد.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد که پس از پایان فتنه‌ی بساسیری و تسلط ترکان سلجوقی که سنیان متعصبی بودند مسجد برائا تعطیل شده باشد.

با توجه به این گزارش مفصلی که خطیب بغدادی در مورد گسترش مساجد جامع شهر بغداد تا زمان حیات خود ذکر کرده است، در می‌یابیم که از زمان مهدی خلیفه سوم عباسی به بعد به تدریج بر تعداد مساجد جامع شهر بغداد افزوده می‌شد. از اینرو خلیفه خود فقط می‌توانست در یک مسجد جامع نماز جمعه یا عیدین را اقامه کند و لازم بود برای مسجد یا مساجد جامع دیگر، خطبا و امامانی منصوب نماید. البته حتی حضور خلیفه در همه‌ی نمازهای جمعه نیز قطعی نبود و گاهی خلیفه در نماز جمعه شرکت نمی‌کرد. از اینرو، این مسأله یکی از دلایل عدم اقامه‌ی همیشه‌گی نماز جمعه و ایراد خطابه توسط خلیفه‌ی عباسی می‌توانست باشد.

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۲۹.

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱، ص ۱۲۵.

یکی دیگر از دلایل کم رنگ شدن حضور خلیفه عباسی در نماز جماعت آن بود که با مسلط شدن بر اوضاع سیاسی و تثبیت قدرت، آن‌ها نیازی به امامت نماز نمی‌دیدند، همچنین انتقادهایی که در حین ایراد خطابه‌ی خلیفه، توسط حاضرین به وی می‌شد- که در فصل آینده مثال‌هایی از آن ذکر خواهیم کرد- باعث حضور کمتر خلیفه در نماز می‌شد.

ترس از امنیت جانی نیز می‌توانست یکی دیگر از دلایل خلفا برای حضور کمتر در نمازها و امامت نماز برای مردم باشد. آن‌ها به خاطر برخورد خشنی که با مخالفان سیاسی خود از جمله نفس زکیه و شهید فخر و دیگران کردند، همواره از شبیخون دشمنان‌شان می‌ترسیدند و چون در مسجد این کار راحت‌تر می‌توانست انجام شود، خلفا از رفتن به مسجد و اقامه‌ی نماز و ایراد خطبه پرهیز می‌کردند.

به هر حال اگر خلیفه خود به منبر نمی‌رفت و نماز را برای مردم امامت نمی‌کرد کسانی را برای این کار تعیین می‌نمود و به طور مستقیم یا غیر مستقیم امامان مساجد جامع را تعیین می‌کرد که در فصل بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

#### ۴-۱-۳ منابر در عصر عباسی

در عصر عباسی با افزایش تعداد مساجد در شهرها و روستاهای بزرگ بر تعداد منابر نیز افزوده می‌شد.<sup>۱</sup> مقدسی در روزگار خود وجود منبر را معیار تمایز شهر از روستا برمی‌شمرد، وی در وصف پاره‌ای از مناطق عدم وجود منبر در آنجا را نقصانی برای شهر نامیدن آنجا می‌داند،<sup>۲</sup> همچنین از وجود صدویست منبر در روستاهای بزرگ خراسان خبر می‌دهد.<sup>۳</sup> بنابراین به نظر می‌رسد یکی از ملزومات

<sup>۱</sup> - ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ج ۱، ترجمه علینقی منزوی، تهران، چاپ اول، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ش، ص ۲۷۵.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۲، صص ۴۶۹ و ۵۲۲.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۲، ص ۴۳۶.

اصلی شهر در عصر عباسی داشتن مساجد جامع بود که نمازهای جمعه در آنجا اقامه می‌شد و به صورت بدیهی نیز مسجد جامع بدون داشتن منبر معنا نداشت.

همچنین نویسندگانی که در مورد شهرهای اسلامی کتاب نوشته‌اند در وصف هر شهر به وجود یا عدم وجود منبر در آنجا اشاره کرده‌اند<sup>۱</sup> و این نشان‌دهنده اهمیت منبر در عصر عباسی است. اینک به بحث درباره‌ی دو دسته از منابع مناطق مهم جهان اسلام در عصر عباسی می‌پردازیم.

### دسته اول: منابر حجاز

در منطقه حجاز شبه جزیره‌ی عربستان دو شهر مقدس مکه و مدینه دارای منابر مشهوری بودند. در مورد منابر حجاز در عصر عباسی، اولین چیزی که در منابع تاریخی آمده است، مربوط به سال ۱۷۰ هجری و زمانی است که هارون الرشید به حج رفت. در این سال موسی بن عیسی والی خلیفه در مصر منبری منقوش را برای خلیفه فرستاد که آن را در مسجد الحرام گذاشت و منبر قدیم را به عرفه برد.<sup>۲</sup> همچنین در زمان خلافت واثق، وی دستور داد سه منبر بسازند که اولی را در مکه، دومی را در منی و سومی را عرفه قرار دهند.<sup>۳</sup>

ابن جوزی در ذکر حوادث سال ۴۷۰ هجری از ساخت منبری منقش به طلا توسط وزیر مقتدی بامرالله به نام فخرالدوله ابونصر بن جهیر خبر می‌دهد که توسط یاران ابوهاشم علوی، امیر مکه، به مکه انتقال یافت و بر روی این منبر عبارت « لا إله إلا الله محمد رسول الله الإمام المقتدی بأمرالله ممّا أمر بعمله محمد بن محمد بن جهیر » حک شده بود. گفته می‌شود پس از مدتی که فاطمیان بر مکه

<sup>۱</sup> - البلدان، پیشین، صص ۱۷ و ۶۴؛ معجم البلدان، پیشین، ج ۱، صص ۱۹۷ و ۲۲۸ و ۳۰۵؛ همان، ج ۲، صص ۸۶ و ۲۱۳ و ۳۳۶؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی اصطخری، المسالک و الممالک، قاهره، الهيئة العامة لقصور الثقافة، بی تا، صص ۶۰ و ۶۵ و ۷۰.

ابوالقاسم عبید الله بن عبد الله ابن خردادبه المسالک و الممالک، بیروت، دارصادر، بی تا، صص ۵۴ و ۶۵ و ۹۸.

<sup>۲</sup> - ابوالولید محمد بن عبدالله الارزقی، أخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، بیروت، دارالاندلس، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰۰.

<sup>۳</sup> - همان.



مسلط شدند منبر را شکستند و آن را آتش زدند.<sup>۱</sup> در این واقعه شکستن منبر عباسیان توسط فاطمیان به معنای شکستن مشروعیت خلفای بغداد و عدم رسمیت حکومت آنان از سوی خلفای مصر بود؛ چون همانطور که در ادامه خواهیم گفت منبر نمادی از حکومت محسوب می‌شد.

در طی چند بار تسلط فاطمیان بر حجاز و باز پس گرفتن آن توسط عباسیان، منابر مکه نیز چندین بار دچار حریق شد و مورد بازسازی قرار گرفت تا اینکه سرانجام با سقوط فاطمیان و تسلط کامل خلفای عباسی بر مکه منبری از سوی آنها تا پایان عصر عباسی در مسجد الحرام نصب شد.

یکی از مهمترین منابر حجاز منبر پیامبر(ص) در مدینه است. قدیمی‌ترین اشاره به منبر پیامبر اسلام(ص) در عصر عباسی مربوط به سال ۱۶۱ هجری و زمانی است که مهدی دستور داد همه منابر را به اندازه‌ی منبر پیامبر(ص) کوتاه کنند و این دستور به تمامی مناطق اسلامی فرستاده شد.<sup>۲</sup>

ابن مسکویه نقل می‌کند که مهدی می‌خواست پله‌هایی را که معاویه به منبر اصلی پیامبر(ص) اضافه کرده بود، بردارد و آن را به حالت اولیه خود برگرداند، وی برای این کار با مالک بن انس امام اهل حجاز مشورت کرد، مالک نیز خلیفه را از انجام این کار باز داشت و به وی یادآوری نمود که اگر میخ‌هایی که در منبر فرو رفته است بیرون کشیده شود ممکن است منبر تکان بخورد و کاملاً بشکند، در نهایت سخنان مالک، مهدی را از کوتاه کردن منبر پیامبر(ص) منصرف کرد.<sup>۳</sup> البته نویسنده‌ی *الامامة و السياسة* این ماجرا را در مورد هارون الرشید نقل کرده و می‌گوید که امام مالک از ترس آن - که این امر به عنوان سنتی در میان خلفا مرسوم گردد و هر خلیفه به میل خود تغییری در منبر پیامبر(ص) دهد، خلیفه را از این کار منع کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۹۰.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۸، ص ۱۳۶؛ نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۲، ص ۱۱۳؛ البدء و التاريخ، پیشین، ج ۶، ص ۹۶؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۳.

<sup>۳</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۶؛ تاریخ الامم والملوك، پیشین، ج ۸، ص ۱۳۳؛ امتاع الاسماع، پیشین ج ۱۰، ص ۱۰۹.

<sup>۴</sup> - الامامة و السياسة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۹.

پس از این ماجرا تا قرن ششم هجری از وضعیت منبر پیامبر اسلام (ص)، مدارک تاریخی دقیقی در دست نداریم ولی مؤرخان و پژوهشگران احتمال زیاد می‌دهند که در طول این تاریخ منبر اصلی پیامبر (ص) از بین رفته باشد.<sup>۱</sup>

ابن جبیر جهانگرد مسلمان قرن ششم هجری که در سال ۵۸۰ هجری از شهر مدینه دیدن کرده است، منبر پیامبر (ص) را این‌گونه توصیف می‌کند: «ارتفاع منبر به اندازه قد یک انسان معمولی و یا بیشتر است، طول آن پنج گام و تعداد پله‌هایش هشت عدد است. این منبر دری پنجره مانند دارد که بسته شده است و روزهای جمعه باز می‌شود، طول این در نیز چهارده و نیم وجب است.»<sup>۲</sup> توصیفی که ابن جبیر از منبر پیامبر (ص) در کتاب سفرنامه‌اش آورده است، نشان می‌دهد که در زمان او، منبر قدیمی پیامبر (ص) از بین رفته و منبر جدیدی جای آن را گرفته است. ولی با این وجود ابن جبیر آن منبر را همان منبر اصلی پیامبر (ص) می‌داند که با چوب آبنوس پوشانده و یا روکش کرده بودند.<sup>۳</sup>

به گفته‌ی مقریزی و سمهودی که مؤرخان متأخرتری هستند، در طول خلافت عباسیان، تعدادی از خلفا به بازسازی منبر پیامبر (ص) پرداخته‌اند و از بقایای ستونهای منبر به عنوان تبرک استفاده کرده‌اند،<sup>۴</sup> اما آن دو نامی از این خلفا و شرح کار آن‌ها نمی‌آورند. به هر حال بازسازی مجدد منبر پیامبر (ص) ادامه داشت تا اینکه در شب اول رمضان سال ۶۵۴ هجری مسجد نبوی طعمه حریق شد و منبر پیامبر (ص) نیز در این میان آتش گرفت و از بین رفت.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - سید محمد باقر، نجفی، مدینه شناسی، چاپ اول، تهران، نشر شرکت قلم، ۱۳۶۴، صص ۹۱ و ۹۲.

<sup>۲</sup> - رحلة ابن جبیر، پیشین، ص ۱۵۲.

<sup>۳</sup> - همان.

<sup>۴</sup> - امتاع الاسماع، پیشین، ج ۱۰، ص ۹۷؛ وفاء الوفاء، پیشین، ج ۲، ص ۱۵.

<sup>۵</sup> - امتاع الاسماع، پیشین، ج ۱۰، ص ۹۷.

## دسته دوم: منابر عراق

پیش از این گفتیم که با پیروزی حرکت عباسیان بر بنی امیه ، سفاح نخستین خلیفه عباسی بر منبر کوفه بالا رفت و نخستین خطابه‌ی خود را در موضع قدرت ایراد نمود . این اولین باری است که در عصر عباسی از منبر نام برده می‌شود و نشان دهنده‌ی وجود منبر کوفه از زمان امویان است.

منصور دومین خلیفه عباسی قبل از ساختن شهر بغداد، شهر هاشمیه را بین کوفه و حیره بنا کرد،<sup>۱</sup> ولی در منابع تاریخی اشاره‌ای به ساخته شدن مسجد جامع و منبر در آن شهر نشده است.

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که با ساخته شدن شهر بغداد ، قصر منصور و مسجد جامع منصور کنار هم ساخته شدند . یک قرن و اندی بعد در دوران خلافت معتضد و در سال ۲۸۰ هجری قسمتی از قصر منصور، معروف به دار القطان به مسجد جامع اضافه شد و منبر و محراب و مقصوره به مسجد جدید انتقال یافت.<sup>۲</sup> بنابراین منبری را که منصور در جامع خود قرار داده بود تا زمان معتضد در همان جا قرار داشت و روزهای جمعه بر روی آن خطبه خوانده می‌شد. با ساخته شدن مساجد جامع دیگر در شهر بغداد که پیش از این به آن‌ها اشاره کردیم در هر کدام از آن‌ها منبری قرار داده شد و خطیب بر روی آن به ایراد خطابه می‌پرداخت.

گاهی از منابر قدیمی برای مساجد جدید استفاده می‌شد ، چنانچه خلیفه الرازی بالله دستور داد، منبر قدیمی جامع منصور را که در خزانه مسجد نگهداری می‌شد و اسم هارون الرشید بر روی آن نوشته شده بود ، پس از ساختن مسجد براءا به آن‌جا انتقال دهند.<sup>۳</sup>

برخی از مساجد نیز دارای دو منبر بودند چنانچه ابن جوزی در ذکر حوادث سال ۳۲۹ هجری نقل می‌کند که تعدادی از مردم بغداد در اعتراض به ظلم و ستم دیلمیان در جامع دارالسلطان جمع شدند و امام را از اقامه نماز باز داشتند و دو منبر آن‌جا را شکستند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ الیعقوبی ، پیشین، ج ۲ ، ص ۳۷۴ .

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۲ ، ص ۳۳۴؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۶۸.

<sup>۳</sup> - المنتظم ، پیشین، ج ۱۴ ، ص ۵ .

در عصر عباسی منبر فقط محدود به مساجد جامع نبود بلکه در تعدادی از مدارس نیز از منبر استفاده می‌شد، از جمله منبری که توسط خواجه نظام الملک طوسی در نظامیه بغداد قرار داده شد و اساتید نظامیه بر روی آن به ایراد خطابه می‌پرداختند. ابن جبیر در سفرنامه‌اش یکی از مشاهداتش را در این باره نقل می‌کند و می‌گوید که امام رضی الدین ابوالخیر قزوینی رئیس شافعیه بر منبر مدرسه-ی نظامیه بغداد بالا رفت و خطبه باشکوهی را ایراد نمود.<sup>۲</sup> همچنین ابن جبیر از منبری یاد می‌کند که در مکان‌های اجتماع عمومی برای واعظ بزرگ شهر بغداد ابوالفرج بن جوزی قرار می‌دادند؛ از جمله منبری که روزهای شنبه جلوی منزل ابن جوزی در ساحل شرقی دجله قرار می‌دادند و وی به وعظ و خطابه بر روی آن می‌پرداخت و نیز منبری که وی روزهای پنجشنبه و در حیاط قصر خلیفه بر روی آن برای مردم موعظه می‌کرد.<sup>۳</sup>

منابری که از آن‌ها نام برده شد از مواد مختلفی ساخته می‌شد که در ذیل به انواع آن اشاره می-

کنیم

**نوع اول، منابر آجری یا سنگی:** در گذشته تعدادی از منابر از آجر یا سنگ ساخته می‌شد، قدیمیترین اشاره به منبر آجری روایتی از بخاری است که به خطبه خواندن حضرت علی (ع) بر روی منبر آجری اشاره دارد.<sup>۴</sup> متوکل عباسی در سال ۲۴۵ هجری مسجدی را در سامراء بنا نمود که به مسجد ابودلف شهرت یافت و منبر این مسجد از گچ و آجر ساخته شد.<sup>۵</sup> شاید یکی از دلایل توجه مسلمانان به ساختن منابر سنگی یا آجری مقاوم بودن آن‌ها و عدم آتش گرفتن و یا خراب شدن زود هنگام آن منابر بود؛ همچنین این منابر در مقایسه با منابر چوبی به سادگی قابلیت افزایش تعداد پله‌ها را داشت.

<sup>۱</sup> - همان، ج ۱۴، ص ۷.

<sup>۲</sup> - رحله ابن جبیر، پیشین، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

<sup>۳</sup> - همان، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۶۲.

<sup>۵</sup> - کاظم الجنابی، جامع ابی دلف، بغداد، وزارة الثقافة و الاعلام، ۱۹۷۰ م، ص ۱۴.

**نوع دوم، منابر چوبی ثابت:** این نوع از منابر از چوب ساخته می‌شد و آنقدر بزرگ و سنگین بود که به راحتی قابل حرکت دادن نبود. منبر جامع قیروان در تونس یکی از قدیمیترین منابر چوبی ثابت است که در دوران ولایت یکی از امرای اغلبی بر قیروان به نام ابو ابراهیم احمد و در فاصله سالهای ۲۴۲ تا ۲۴۹ هجری ساخته شد.<sup>۱</sup>

**نوع سوم، منابر چوبی قابل انتقال:** این نوع از منابر همان‌گونه که از عنوان‌شان پیداست به دلیل کوچکی و کم حجم بودن حرکت دادن و انتقال آن‌ها به جاهای دیگر سهل و آسان بود. شاید بتوان منبر پیامبر اسلام را نخستین منبر چوبی قابل انتقال دانست، هرچند هیچ گزارشی تاریخی‌ای در مورد انتقال این منبر در زمان پیامبر(ص) و خلفای راشدین به جاهای دیگر وجود ندارد، اما به دلیل کوچکی و کم حجم بودن، انتقال آن راحت بود.

قلقشندی نقل می‌کند که نخستین کسی که روز عید، منبر را از مسجد خارج کرد مروان بن حکم بود و کسی قبل از او این کار را نکرده بود.<sup>۲</sup> همچنین در ذی الحجه سال ۵۲۰ هجری خلیفه المسترشد بالله برای مقابله با سلطان محمود سلجوقی از قصرش بیرون آمده و در کرانه غربی دجله خیمه زد، او روز عید قربان دستور داد منبری برایش بیاورند، پس سربازانش منبری برای او آوردند و او خطبه عید را بر روی منبر برای مردم و سربازانش ایراد کرد.<sup>۳</sup>

چنین گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که گاهی خلفا منابر را از مساجد جامع بیرون می‌آوردند و در مکان‌های دیگری بر روی آن خطابه ایراد می‌کردند و طبیعی است که منابری که منتقل می‌شد منابر چوبی کم حجم و کم وزن و قابل انتقال بود.

منابر عراق را عوامل زیادی تهدید می‌کرد که باعث کاهش عمر آنها می‌شد؛ از جمله می‌توان به اعتراضهایی اشاره کرد که به دلایل مختلف در طول عصر عباسی از سوی مردم صورت می‌گرفت و آنها

<sup>۱</sup> - حسن زکی محمد، اطلس الفنون الزخرفیة و التصاویر الاسلامیة، قاهره، مطبعة جامعة القاهرة، ۱۹۵۶ م، ص ۴۳۵.

<sup>۲</sup> - صبح الأعشی فی صناعة الانشاء، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۰.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۳.

به مسجد جامع هجوم می‌بردند و به نشانه‌ی اعتراض به خلیفه یا سلطان منبر مسجد را می‌شکستند که در این باره در همین فصل به تفصیل سخن خواهیم گفت.

یکی دیگر از تهدیدهایی که متوجه منبر بود، جنس منابر بود. بیشتر منابر عراق مانند منبر اصلی پیامبر(ص) از چوب ساخته می‌شد و چوب نیز به مرور زمان فرسوده می‌گشت و به تدریج از بین می‌رفت. عامل دیگر نابودی منابر در اواخر عصر عباسی هجوم مغولان بود، آن‌ها هر شهری را که تصرف می‌کردند منابر مساجد جامع آنها را در گودالی می‌انداختند و دور آن شادی می‌کردند.<sup>۱</sup>

عامل اول و دوم، عوامل دراز مدت بودند که به تدریج باعث خرابی و از بین رفتن منابر می‌شد، اما عامل سوم در مدت کوتاهی در اواخر عصر عباسی سبب از بین رفتن بسیاری از منابر قدیمی و با ارزش در مناطق مختلف شرق سرزمین‌های اسلامی شد و اثری از آنها باقی نگذاشت.

آنچه در این بخش گفته شد، وضعیت خطابه و منبر را در عصر عباسی نشان می‌داد. اینکه خطابه به تدریج به سوی وعظ سوق پیدا کرد و نیز خلفا خود کمتر خطابه ایراد می‌کردند. همچنین به تدریج بر تعداد منابر در مساجد شهرها و روستاها افزوده شد اما عواملی همواره آن‌ها را تهدید می‌کرد. در بخش دوم این فصل به کارکردهای خطابه و منبر در عصر عباسی می‌پردازیم.

---

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية، پیشین، ج ۱۳، ص ۸۳.

## ۲-۴ بخش دوم: کارکردهای خطابه و منبر در عصر عباسی

### ۱-۲-۴ کارکرد خطابه و منبر در رسمیت یافتن قدرت خلیفه

در عصر عباسی، برای رسمیت یافتن قدرت خلیفه، نام او را در خطبه‌ها ذکر می‌کردند، پس خطابه نماد رسمیت یافتن قدرت سیاسی خلفا بود و اینجا بود که قدرت سیاسی با خطابه و منبر پیوند می‌خورد و به آن نیاز شدید پیدا می‌کرد. در همین راستا چون اهل سنت نام حاکم وقت را در خطبه‌های جمعه می‌بردند، اقامه‌ی نماز جمعه بر به رسمیت شناختن اعتبار منصب حاکم دلالت داشت.<sup>۱</sup>

نخستین باری که عباسیان از خطابه و منبر برای رسمی کردن قیام‌شان استفاده کردند سال ۱۲۹ هجری بود که ابومسلم خراسانی دستور داد در سفیدنج برای سلیمان بن کثیر منبری در میان سپاهیان قرار دهند تا او نماز عید فطر را برای آنان اقامه کند. سلیمان نیز به دستور ابومسلم و بر خلاف شیوه رایج بنی امیه نماز را قبل از خطبه اقامه کرد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب ابومسلم در ۲۵ رمضان همین سال، درفش سیاه عباسیان را در دهکده سفیدنج مرو برافراشت و دعوت را که سال‌ها در خفا صورت می‌گرفت رسماً آشکار ساخت.<sup>۳</sup> ابومسلم در ربیع الاخر سال بعد با سپاه جامگان بر شهر مرو تسلط یافت و نصر بن سیار والی اموی آن را فراری داد، سپس به منبر رفت و سه روز متوالی بر روی منبر از مردم مرو بیعت گرفت.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - آن.کی.اس، لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق: محمد مهدی فقیهی، چاپ سوم، تهران، نشر شفیعی، ۱۳۸۵، ص ۶۰۲.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۷، ص ۳۵۷؛ تجارت الامم، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۴.

<sup>۳</sup> - تاریخ خلافت عباسی، پیشین، ص ۱۱.

<sup>۴</sup> - أخبار الدولة العباسیة، پیشین، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.

با پیروزی نهایی عباسیان بر بنی امیه در سال ۱۳۲ هجری، سفاح به عنوان نخستین خلیفه عباسی بر روی منبر جامع کوفه رفت و مردم با وی بیعت نمودند<sup>۱</sup> و بدین شکل خلافت او رسماً آغاز شد و نظام خلافت عباسی شروع به کار کرد.

در سال ۱۳۷ هجری پس از آنکه خبر درگذشت سفاح به برادرش منصور که در مراسم حج بود رسید وی به سوی عراق بازگشت و روز جمعه نماز را در جامع کوفه اقامه کرد وی بر منبر آنجا برای مردم خطبه خواند<sup>۲</sup> و خلافت خود را رسماً آغاز نمود.

مهدی در اول محرم سال ۱۶۹ هجری از دنیا رفت در حالی که پسرش موسی الیهادی ولیعهد او بود، مهدی قبل از مرگش تصمیم گرفته بود پسر دیگرش هارون را ولیعهد کند ولی مرگ امانش نداد. در زمان مرگ مهدی، هادی در جرجان به سر می‌برد، پس تعدادی از امرا تصمیم گرفتند نیت مهدی را عملی ساخته و هارون را به عنوان خلیفه اعلام کنند، اما هادی در بیست روز خود را از جرجان به بغداد رسانید و بر منبر رفت و برای مردم خطبه خواند، مردم نیز با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند.<sup>۳</sup>

در این جا می‌بینیم که کارکرد خطابه و منبر در رسمیت بخشیدن به حکومت آنقدر بااهمیت است که اولین کاری که ولیعهد پس از مرگ خلیفه‌ی پیشین انجام می‌داد رفتن بر روی منبر و ایراد خطابه و سپس گرفتن بیعت از مردم بود. در اوایل عصر عباسی هرگاه مردم بغداد با فردی به عنوان خلیفه بیعت می‌کردند، این به معنای رسمیت یافتن حکومت او در سایر مناطق اسلامی نیز بود و بر منابر آن مناطق نیز به نام او خطبه خوانده می‌شد.

هنگامی که هادی در شب جمعه پانزدهم ربیع الاول سال ۱۷۰ هجری از دنیا رفت، همان شب با برادر او هارون به عنوان خلیفه بیعت کردند و هارون دستور داد بر منابر مناطق مختلف به نام او خطبه

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۱؛ الانساب و الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۴۲۵؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۹؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۲، ص ۴۰.

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۲.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۰، ص ۱۵۷.



بخوانند.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۳ هجری هارون الرشید در حالی که در طوس به سر می‌برد وفات کرد. همان وقت سپاهیان هارون با پسرش امین که در بغداد بود به عنوان خلیفه بیعت کردند ، صاحب برید نیز خبر مرگ هارون را با پیکی به بغداد فرستاد ، امین که خبر را دریافت کرد دستور داد که مردم برای نماز جمعه جمع شوند، وی پس از آن که نماز جمعه را برای مردم بغداد اقامه کرد بر منبر جامع منصور رفت و خبر مرگ پدرش را به اطلاع مردم رساند، آن‌گاه بیشتر مردم، خاندان و خواص و بستگان و سردارانش با وی بیعت کردند ، سپس وی به درون قصر منصور رفت و بیعت بقیه مردم را به عمویش سلیمان بن اُبی جعفر واگذاشت.<sup>۲</sup>

این گزارش تاریخی نشان می‌دهد که همیشه خلفا خود از مردم مستقیماً بیعت نمی‌گرفتند ، بلکه افرادی از سوی خلیفه تعیین می‌شد و مردم با آن‌ها به جای خلیفه بیعت می‌نمودند. در کتاب الاوائل آمده است که امین، اولین خلیفه‌ای بود که بر روی منابر مردم را به بیعت با او فراخواندند.<sup>۳</sup>

همان‌گونه که با بردن نام خلیفه در خطبه‌ها و منابر حکومت او رسمیت می‌یافت، عکس این موضوع هم صادق بود و با حذف نام خلیفه از خطبه‌ها ، حکومتش رسمیت خود را از دست می‌داد. نمونه چنین امری در زمان خلافت امین روی داد، زمانی که داوود بن عیسی بن موسی والی حجاز امین را از خلافت عزل کرد و با مأمون بیعت نمود. در این باره طبری نقل می‌کند که در سال ۱۹۶ هجری، امین نامه‌ای به والی خود در حجاز نوشت و دستور داد نام برادرش مأمون را به عنوان ولی‌عهد بر منابر حذف کنند و برای پسرش موسی بیعت بگیرند. پس داوود پرده‌داران کعبه و قریشیان و فقیهان را جمع کرد و دو مکتوبی را که هارون الرشید نوشته بود و در کعبه آویزان کرده بود به آن‌ها یادآوری کرد و گفت: می‌دانید که رشید وقتی که با دو پسرش بیعت کردیم، کنار بیت الله الحرام از ما و شما چه عهدهایی گرفت که از مظلوم آن دو در برابر ظالمشان دفاع کنیم و خیانت دیده را بر ضد

<sup>۱</sup> - همان، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۸، ص ۳۶۵؛ تجارب الامم، ج ۴، ص ۲۵؛ نهیة الأرب فی فنون الادب ، پیشین، ج ۲۲ ص ۱۶۴.

<sup>۳</sup> - ابوهلال حسن بن عبدالله عسکری، الاوائل، تحقیق: محمدسید الوکیل، الطبعة الأولى، طنطا مصر، دارالبشیر، ۱۴۰۸ق، ص ۲۶۶.

خیانتگر یاری کنیم، حال می‌بینیم که امین با برادرش مأمون ستم و تعدی آغاز نموده و او را خلع کرده و با پسر خردسال خود که هنوز از شیر گرفته نشده، بیعت کرده است. رای من این است که وی را خلع کنیم و با عبدالله مأمون به خلافت بیعت کنیم. مردم نیز گفتند ما با تو هم رأی هستیم و او را خلع می‌کنیم، پس داوود دستور داد در دره‌های مکه بانگ بزنند که مردم برای نماز جماعت ظهر حاضر شوند، آنگاه وی نماز ظهر را برای مردم اقامه کرد، سپس بر روی منبرمسجد الحرام بالا رفت و تصمیم بزرگان مکه را به اطلاع مردم رساند و اعلام کرد که امین را به خاطر عهد شکنی از خلافت عزل کرده و با مأمون بیعت می‌کند، جمعی از بزرگان نیز پس از سخنان او یکایک نزد او بر منبر بالا رفته و به خلافت مأمون و خلع امین بیعت کردند، آنگاه داوود از منبر پایین آمد و در گوشه‌ای از مسجد نشست و مردم گروه گروه نزد وی آمده و دست در دست او گذاشتند و بیعت می‌کردند.<sup>۱</sup>

خلع مأمون از ولی‌عهدی توسط امین در حالی بود که مأمون پس از شنیدن خبر مرگ پدرش در طوس، بر منبر مسجد اعظم مرو بالا رفت و پس از اعلام این خبر از مردم خواست با امین به عنوان خلیفه و با او به عنوان ولیعهد بیعت کنند،<sup>۲</sup> ولی امین نه تنها مأمون را خلع کرد بلکه سپاهی به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان با چهل هزار نیرو به جنگ او فرستاد.<sup>۳</sup>

موارد فوق کینه شدیدی را در دل مأمون نسبت به برادرش امین ایجاد کرد و زمینه لشکرکشی سپاهیان مأمون از مرو به سوی بغداد را فراهم کرد. این لشکرکشی در نهایت منجر به فتح دارالخلافه توسط طاهر بن حسین فرمانده سپاه مأمون و قتل امین در بغداد شد. در همین زمان مأمون نیز از منبر و کارکرد آن بهره برد و بر منبر مرو بالا رفت و پس از ذکر بدعهدی برادر نسبت به خود، او را از خلافت خلع کرده، مردم را به بیعت خود دعوت کرد، مردم مرو نیز با وی به خلافت بیعت کردند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، صص ۴۳۹ و ۴۴۰؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۴، صص ۸۴ و ۸۵؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷.

<sup>۲</sup> - الاخبار الطوال، پیشین، ص ۳۹۳؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۸۷.

<sup>۳</sup> - الانباء، پیشین، ص ۸۹، تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۷.

<sup>۴</sup> - الانباء، پیشین، ص ۹۰.

هنگامی که امین در سال ۱۹۸ هجری توسط سپاهیان طاهر بن حسین کشته شد، طاهر به مردم بغداد امان داد. سپس روز جمعه وارد شهر شد، نماز جمعه را برای مردم اقامه نمود و به نام مأمون به خلافت خطبه خواند و مردم بغداد را به اطاعت از خلیفه جدید فرا خواند.<sup>۱</sup>

یکی از وقایعی که برای خلافت مأمون، زمانی که وی در مرو به سر می‌برد، اتفاق افتاد خلع او توسط مردم بغداد و بیعت با عمویش ابراهیم بن مهدی بود، وقتی خبر ولایت‌عهدی امام رضا (ع) به بغداد رسید. عباسیان به ویژه ابراهیم و منصور پسران مهدی خلیفه‌ی پیشین، چون از نیات مأمون خبر نداشتند کار او را نپسندیدند و سخت برافروختند، آن‌ها مردم بغداد را علیه مأمون برانگیختند. مردم نیز با حسن بن سهل والی مأمون در افتادند و وی را از آن شهر بیرون کردند،<sup>۲</sup> سپس با ابراهیم بن مهدی به خلافت بیعت کردند و او را مبارک یا المرضی لقب دادند.<sup>۳</sup>

ابراهیم روز جمعه اول محرم سال ۲۰۲ هجری بر منبر بالا رفت و بزرگان و مردم شهر با او بیعت کردند و مأمون را از خلافت خلع نمودند.<sup>۴</sup> پس از این ماجرا مأمون با قتل ولی‌عهدش امام رضا و وزیر ایرانی‌اش فضل بن سهل اهل بغداد را متوجه ساخت که برای تغییر سیاست خود آماده است، از این رو در سال ۲۰۳ هجری مردم بغداد ابراهیم بن مهدی را خلع کرده و نام مأمون را دوباره در خطبه‌ها آوردند.<sup>۵</sup>

پیش از این گفتیم که نخستین حکومت استیلایی در قلمرو عباسیان، حکومت نیمه مستقل طاهریان بود که توسط طاهر بن حسین بنیان گذاشته شد. منابع تاریخی نقل می‌کند که طاهر در آخرین روز عمر خود در خطبه‌ی نماز جمعه نام مأمون را از خطبه انداخت و برای خلیفه دعا نکرد،

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۸، ص ۳۹۲؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۸؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۱.

<sup>۲</sup> - تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰؛ التنبيه و الاشراف، پیشین، ص ۳۰۳؛ تاریخ فخری، پیشین، ص ۳۰۱.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۱.

<sup>۴</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۸، ص ۵۵۷؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۱.

<sup>۵</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۸، ص ۵۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۵۳.

کلثوم بن ثابت که خود پای خطبه نماز بوده می‌گوید: «بلافاصله پس از آن به دلیل داشتن شغل برید خراسان، خبر آن را به مامون نوشتم ، اما عصر همان روز طاهر درگذشت.<sup>۱</sup>»

عده‌ای از پژوهشگران این حرکت طاهر را نوعی اعلام استقلال از خلافت عباسی دانسته‌اند که مدت‌ها طاهر آرزوی آن را می‌کرد<sup>۲</sup> ولی مرگ امانش نداد. استفاده طاهر از منبر و خطابه برای این کار، اهمیت آن دو را در رسمیت بخشیدن و یا عدم رسمیت دادن به حکومت در آن دوره نشان می‌دهد .

یکی از مسائل قابل توجه در عصر عباسی آن بود که تعدادی از خلفا از مقام خلافت کنار رفتند و عدم رسمیت حکومت خود را اعلام نمودند. نخستین خلیفه‌ای که این کار را انجام داد مستعین بود که در سال ۲۵۲ هجری خود را از خلافت عزل کرد و با پسر عمویش محمد بن متوکل با لقب المعزز بالله بیعت نمود و از آن به بعد نام معتز به عنوان خلیفه بر منابر دو طرف بغداد خوانده می‌شد.<sup>۳</sup> از این پس خطبا دیگر نامی از مستعین بر روی منابر نمی‌بردند.

این دوران از خلافت عباسیان اوج دخالت ترکان در امور خلفا بود و آن‌ها به میل خود خلیفه‌ای را برمی‌داشتند و فرد دیگری را جانشینش می‌کردند، مستعین نیز در حقیقت به اجبار ترکان خود را از خلافت خلع کرد و به عنوان تبعیدی به واسط رفت ، اما ترکان از زنده بودن او ترسیدند و او را کشتند.<sup>۴</sup>

معتز پس از سه سال خلافت در سال ۲۵۵ هجری به سرنوشت مستعین دچار شد و به اجبار ترکان و در اثر دخالت‌های آنان خود را از مقام خلافت عزل نموده و شهادت داد که از ادامه اداره امور عاجز و ناتوان است و با مهتدی بیعت نمود. سپس روز چهارشنبه آخر رجب، خواص دربار با مهتدی

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین ، ج ۹ ص ۵۹۴ ؛ تاریخ الیعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۷ ؛ تجارب الامم ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۱۵۳ .

<sup>۲</sup> - دولت عباسیان، پیشین ، ص ۲۳۹ ؛ تاریخ خلافت عباسی ، پیشین ، صص ۶۲ و ۶۳ .

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۸ ؛ البدایة والنهایة ، پیشین، ج ۱۱ ، ص ۱۰ ؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین ، ج ۳ ، ص ۳۶۳ .

<sup>۴</sup> - مروج الذهب و معادن الجواهر، پیشین، ج ۲، ص ۵۶۸ .

بیعت نمودند، او بر بر منبر رفت و مردم بغداد نیز دست در دست او گذاشته و با او بیعت کردند.<sup>۱</sup> ترکان نیز معتز را به فردی سپردند که او را شکنجه دهد، فرد شکنجه‌گر سه روز هیچ آب و غذایی به معتز نداد و او را در زیرزمینی محبوس کرد تا هلاک شد.<sup>۲</sup>

هر گاه نام خلیفه از منبر یکی از مناطق اسلامی حذف می‌شد، این به معنی پایان رسمیت حکومت او در آن منطقه بود. گاهی این امر توسط شورشیان اتفاق می‌افتاد، چنانکه یکی از اتفاقات دوران خلافت یکساله مهتدی، تسلط یکی از رهبران خوارج به نام مساور بر شهر موصل و بر منبر آنجا بود، وی روز جمعه به منبر رفت و بدون اینکه نامی از خلیفه عباسی ببرد گفت: «خداوند امراء و حکام ما را اصلاح بفرما»<sup>۳</sup> این نخستین باری بود که پس از روی کار آمدن عباسیان نام خلیفه از خطبه نماز در موصل حذف شد.

گاهی دامنه تسلط خلیفه عباسی بر مناطق مختلف فزونی می‌یافت و سرزمین‌های بیشتری تحت نفوذ او قرار می‌گرفت؛ چنین چیزی تنها با بردن نام خلیفه در خطبه‌ها و بر منابر آن مناطق نمود عینی پیدا می‌کرد، از جمله در سال ۲۹۷ هجری مردم جزیره صقلیه - سیسیل امروزی در ایتالیا - والی فاطمی شهر را اخراج کردند و فردی به نام احمد بن قرهب را به عنوان حاکم برگزیدند و احمد نیز در سال ۳۰۰ هجری مردم را به اطاعت از مقتدر عباسی فرا خواند، مردم نیز پذیرفتند و از آن پس خطبه به نام مهدی فاطمی قطع شد و نام خلیفه عباسی در خطبه‌ها می‌آمد.<sup>۴</sup>

اقتدار نظام خلافت در دوران الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹ هـ) بسیار ضعیف و مقام آن کم ارزش شد و بسیاری از مناطق اسلامی از زیر سلطه‌ی خلیفه خارج گردید. محمدبن رائق بر بصره، بریدی‌ها بر خوزستان، حمدانیان بر موصل و دیار بکر و دیار مضر و دیار ربیع، عمادالدوله بویه‌ی بر فارس،

<sup>۱</sup> - البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۷.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۹، ص ۳۹۰.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۷، ص ۲۰۵.

<sup>۴</sup> - همان، ج ۸، ص ۷۱.

رکن الدوله بویه بر ری و اصفهان و محمد بن الیاس بر کرمان تسلط یافته بودند و برای خلیفه جز بغداد و حومه‌ی آن چیزی باقی نمانده بود.<sup>۱</sup>

این امر در زمان چند خلیفه بعد و با تسلط کامل آل بویه بر عراق نیز ادامه یافت و به تعبیر قلقتندی خلفا به بردن نام‌شان بر منابر و حک کردن اسم‌شان بر سکه‌ها قناعت می‌کردند.<sup>۲</sup> معزالدوله بویه پس از تصرف بغداد المستکفی بالله را مجبور کرد پس از یک سال خلافت در سال ۳۳۴ هجری خود را خلع کند و با ابوالقاسم فضل بن مقتدر با لقب المطیع لله (۳۳۴-۳۶۳ هـ) بیعت نمود. خلیفه جدید از هرگونه دخالت در امر و نهی ممنوع شد و انتخاب وزیر نیز در اختیار معزالدوله بود. اعمال عراق و اراضی آن، چه به صورت ولایت و چه به صورت اقطاع به عمال معزالدوله و لشکریان او تعلق گرفت و خلیفه با اجازه‌ی معزالدوله وسایل مورد نیازش را تأمین می‌کرد، در واقع خلیفه عباسی جز تخت و منبر و سکه و مهر زدن بر نامه‌ها و حواله‌ها و تعدادی عناوین و القاب هیچ نداشت.<sup>۳</sup>

چنین وضعیت فلاکت‌باری از زبان خلیفه‌ی عباسی المطیع لله نیز نقل شده است، آنجا که از وی خواسته شد تا نفقه مجاهدین در مرزها را بپردازد، وی پاسخ داد: «اگر من حاکم بر امور خود باشم و دنیا در اختیارم باشد چنین چیزی بر من واجب است، اما حال که من را محاصره کرده‌اند و غیر از مقدار چیزهایی که کمترین نیازهای من را تأمین می‌کند چیزی در اختیار ندارم، جهاد و حج بر من واجب نیست و رابطه من و شما تنها اسمی است که از من بر منابر برده می‌شود.»<sup>۴</sup>

این سخنان خلیفه‌ی عباسی آینده‌ی تمام نمای اوضاع سیاسی آن روزگار و شرایط نظام خلافت عباسی است. در این اوضاع آشفته هنوز نام خلیفه در خطبه‌های نماز جمعه ذکر می‌شد ولی این در حقیقت رسمیت بخشیدن ظاهری به او بود و در اصل خلیفه از هیچ قدرتی برای پیش بردن سیاست‌های خود برخوردار نبود و در اینجا کارکرد منبر و خطابه برای خلفا فقط حفظ ظاهر نظام خلافت بود.

<sup>۱</sup> - صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۷؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۸.

<sup>۲</sup> - صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۹.

<sup>۳</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۵۷۶.

<sup>۴</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۲۸.

در سال ۳۵۳ هجری و در دوران خلافت مطیع ، فاطمیان به طور کامل بر سرزمین مصر مسلط شدند و به تدریج نام عباسیان از خطبه‌ها افتاد و تا یکصد سال بعد نام عباسیان بر منابر آنجا ذکر نشد.<sup>۱</sup> گاهی در مناطق دور از دارالخلافه تا مدتها پس از به خلافت رسیدن یک خلیفه نام او بر منابر آنجا ذکر نمی‌شد. به عنوان مثال با وجود آنکه خلافت مطیع از سال ۳۳۴ هجری شروع شده بود اما نام وی از سال ۳۴۳ هجری توسط ابوعلی بن محتاج صاحب خراسان بر منابر آن منطقه آورده شد و قبل از آن، نام وی در خطبه‌ها نمی‌آمد.<sup>۲</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا با گذشت چندین سال از آغاز خلافت یک خلیفه، نام او با تأخیر بر منابر یک منطقه ذکر می‌شد؟ که می‌توان این‌گونه پاسخ داد که ممکن است حضور حاکمانی در آن مناطق که خلیفه را به رسمیت نمی‌شناختند و جایگاهی برای او قائل نبودند دلیل این امر باشد؛ چنانکه در مثال فوق نوح بن منصور سامانی که پیش از ابن محتاج حاکم خراسان بود برای خلیفه قبلی المستکفی بالله که توسط آل بویه معزول شده بود بر منابر خطبه می‌خواند و خلیفه جدید المطیع لله را به رسمیت نمی‌شناخت.

در اواسط قرن چهارم هجری خلفای فاطمی مصر روز به روز در حال قدرتمندتر شدن بودند ، از این رو حوزه قدرت خود را به سوی مناطق دیگر از جمله حجاز گشاندند ، آن‌ها در سال ۳۵۹ هجری بر مدینه منوره مسلط شدند و بر منابر آنجا به نام خلیفه‌ی فاطمی خطبه خوانده شد، این در حالی بود که در مکه که تحت نفوذ عباسیان بود به نام مطیع عباسی خطبه می‌خواندند.<sup>۳</sup> در سال ۳۶۳ هجری فاطمیان بر مکه نیز مسلط شدند و بدین ترتیب تا سال ۳۸۰ هجری در حرمین شریفین به نام خلیفه-ی فاطمی بر منابر خطبه می‌خواندند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - کمال الدین محمد بن موسی دمیری، حیاة الحيوان الكبير، ج ۱، الطبعة الثانية، بيروت، دارالکتب العلمی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۵۰ .

<sup>۲</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۶، ص ۱۹۴ ؛ الکامل، پیشین، ج ۸، ص ۵۰۷ ؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۵، ص ۲۱۷ .

<sup>۳</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۸ ، ص ۶۱۲ .

<sup>۴</sup> - همان ، ج ۸ ، ص ۶۴۷ ، البداية والنهاية ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۲۸۷ .

یکی از خلفای عباسی که خود را به خاطر بیماری فلج خلع کرد مطیع بود، وی در نوزدهم ذی القعدة سال ۳۶۳ هجری و به پیشنهاد امیر سبکتکین خود را از خلافت خلع کرد و پسرش طائع را به عنوان جانشین خود برگزید و از آن پس نام طائع به عنوان خلیفه در خطبه‌های نماز می‌آمد.<sup>۱</sup> طائع یک روز پس از رسیدن به خلافت که روز عید قربان بود، به سوی مصلاهی شرق بغداد حرکت کرد و نماز عید را برای مردم اقامه کرد و خطابه‌ی بلیغی ایراد نمود.<sup>۲</sup>

سرنوشت خلع از مقام خلافت برای طائع نیز رقم زده شده بود. در سال ۳۸۱ هجری بهاءالدوله بویه‌ی دستور داد طائع را دستگیر کنند، پس او را گرفته و به سرای بهاءالدوله بردند و در آنجا حبس کردند، همچنین جماعتی شهادت دادند که او خود را از خلافت خلع کرده است. وقتی که طائع دستگیر شد، بهاءالدوله در جست‌وجوی کسی برآمد که شایسته خلافت باشد که همه بر احمد بن اسحاق بن مقتدر اتفاق کردند و وی با لقب القادر بالله خلافتش را در همین سال آغاز نمود.<sup>۳</sup>

با آغاز خلافت قادر، نام عباسیان به طور کامل از خطبه‌ها و بر منابر سرزمین مصر قطع شد و به جای آن نام معز خلیفه‌ی فاطمی بر منابر ذکر شد<sup>۴</sup> و بدین ترتیب حاکمیت عباسیان بر مصر از رسمیت افتاد.

در دوران خلافت قادر، محمود غزنوی بر بخش‌های زیادی از خراسان تسلط یافت و دستور داد نام قادر را در خطبه‌ها و بر منابر آنجا ذکر کنند. این در حالی بود که تا این زمان، سامانیان که بر خراسان تسلط داشتند نام طائع را به عنوان خلیفه عباسی به رسمیت می‌شناختند و بر منابر ذکر می‌کردند.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد این اقدام سامانیان در به رسمیت نشناختن قادر، به دلیل اعتراض به دخالت بویه‌یان در عزل طائع و به خلافت نشانیدن قادر بوده باشد و آن‌ها بر منابر خود نام خلیفه‌ی معزول را

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۶.

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۴، صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

<sup>۳</sup> - غریغوریوس بن عبری، تاریخ مختصر الدول، تحقیق: انتوان صالحانی یسوعی، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالشرق، ۱۹۹۲م، ص ۱۷۷.

<sup>۴</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۶.

<sup>۵</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۷، ص ۳۹۱؛ الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۱۴۶.



به عنوان خلیفه عباسی ذکر می‌کردند؛ چنانکه پیش از این نیز در مورد مستکفی همین کار را کرده بودند.

در سال ۴۰۱ هجری، از سوی خلیفه فاطمی مصر الحاکم بامرالله، نامه‌ها و هدایایی برای قرواش بن مخلد امیر موصل فرستاده شد و او را به ذکر نام خود در خطبه‌ها ترغیب کرد. قرواش نیز نام قادر را از خطبه‌ها انداخت و به نام حاکم بر منابر خطبه خواند. وقتی که این خبر به خلیفه عباسی رسید با ارسال نامه‌ای قرواش را مورد سرزنش قرار داد و نیز بهاءالدوله بویهی را از این ماجرا مطلع کرد، بهاءالدوله نیز به فرماندهی سپاه دستور داد برای جنگ با قرواش به سوی موصل حرکت کند، وقتی خبر حرکت سپاه، به قرواش رسید نامه‌ای به خلیفه نوشت و از عمل خود اظهار ندامت کرد و دوباره نام خلیفه عباسی بر منابر موصل و در خطبه‌ها ذکر شد.<sup>۱</sup>

چنین وقایع تاریخی اهمیت منبر و خطابه را در به رسمیت شناختن یک حکومت نشان می‌دهد و اینکه هر خلیفه‌ای تلاش می‌کرد با تطمیع حکام مناطق مختلف، نامش بر منابر آن مناطق به عنوان خلیفه رسمی بیاید. چنان‌که این واقعه‌ی تلاش خلفای فاطمی مصر را برای تسلط بیشتر بر مناطق تحت نفوذ عباسیان به ما نشان می‌دهد که در موارد دیگری هم تکرار شد و ما در جای خود به بحث در مورد آن خواهیم پرداخت.

گاهی ممکن بود یکی از امرا با ترغیب گروهی خاص نام خلیفه را از منابر قطع کرده و به نام خود خطبه بخواند، از جمله در سال ۳۸۱ هجری ابوالفتح علوی امیر مکه، علویان بنی حسن را دور خود جمع کرده و با مشورت با آنان نام خلیفه را از خطبه نماز انداخت و بر منبر مسجدالحرام بالا رفت و به نام خود خطبه خواند، مردم نیز با او بیعت کردند و او را الراشد بالله لقب دادند.<sup>۲</sup> بعد از این ماجرا به

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۲۲۳؛ تاریخ مختصر الدول، پیشین، ص ۱۷۸؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۴۷.

<sup>۲</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۷، ص ۲۸۰.

تدریج با نفوذ خلیفه‌ی فاطمی مصر بر اطرافیان ابوالفتح ، قدرت او به تدریج کاهش یافت و فاطمیان بر مکه مسلط شدند.<sup>۱</sup>

در دوران خلافت قائم و در سال ۴۴۲ هجری جنگ‌هایی در مکه بر سر خطبه میان عباسیان و فاطمیان در گرفت که فاطمیان شکست خوردند،<sup>۲</sup> اما تقابل و نزاع دو نظام خلافت در شرق و غرب جهان اسلام بر سر به دست آوردن خطبه همچنان ادامه داشت.

در زمان خلافت القائم بامرالله ارسالن بساسیری فرمانده نیروهای ترک در بغداد توانست خود را به قائم نزدیک کند ، به همین خاطر بر بسیاری از منابع عراق و اهواز نام او را در خطبه‌ها ذکر می‌کردند ، به تدریج نیت سوء بساسیری برای خلیفه عباسی روشن شد و تعدادی از اتراک نزد خلیفه شهادت دادند که بساسیری قصد نابودی خلافت را دارد ، از این رو خلیفه نامه‌ای به طغرل سلجوقی که در ری به سر می‌برد نوشت و او را به عزیمت به سوی بغداد ترغیب کرد. با ورود طغرل در سال ۴۴۷ هجری به بغداد، بساسیری از بغداد فرار کرد و با ارسال نامه‌ای به خلیفه فاطمی مصر اطاعت خود را از او اعلام کرد و آمادگی‌اش برای تبلیغ دعوت فاطمیان را در سرزمین‌های عراق به اطلاع او رساند.<sup>۳</sup>

در سال ۴۵۰ هجری که طغرل بیگ به دنبال برادرش ابراهیم ینال از بغداد خارج شد و به سوی همدان رفت، بساسیری از موقعیت استفاده کرد و با چهارصد غلام فقیر روز یکشنبه، یازدهم ذی القعدة وارد بغداد شد و بر شهر مسلط شد، وی در جامع منصور و سایر مساجد جامع دارالخلافه به نام مستنصر فاطمی خطبه خواند و نام قائم را از خطبه‌ها انداخت.<sup>۴</sup> این نخستین بار بود که پس از روی کار آمدن عباسیان نام خلیفه عباسی از خطبه‌های نماز در شهر بغداد حذف می‌شد و بر منابع از او یاد نمی‌شد. در حقیقت برای مدت یک سال عباسیان رسمیت حکومت خود را در پایتخت خود از دست دادند و خلافت فاطمیان مصر در بغداد رسمیت یافت.

<sup>۱</sup> - همان ، ج ۷، صص ۲۸۲ و ۲۸۳.

<sup>۲</sup> - المنتظم ، پیشین ، ج ۱۴ ، ص ۹۰.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۹، ص ۴۰۷؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۶۶؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۰، ص ۲۰.

<sup>۴</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۶۴۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۰، صص ۳۰ و ۳۱؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۹، ص ۴۰۸.

درباره‌ی اینکه چرا مردم بغداد در برابر نیروهای بساسیری مقاومت چندانی نکردند و خلیفه را یاری نمودند؟ ابن خلدون معتقد است که شیعیان به خاطر هم‌مذهب بودن بساسیری با آنان و سنیان به خاطر رنجی که از ترکان سلجوقی متحمل شده بودند، به بساسیری گرایش پیدا کردند و در برابر او موضع نگرفتند.<sup>۱</sup>

طغرل که شورش برادرش ابراهیم ینال را در همدان سرکوب کرده بود، از آنجا نامه‌ای به بغداد نزد بساسیری فرستاد و از او خواست که خلیفه را به سرایش بازگرداند، خود نیز متعهد شد که به بغداد نرود و فقط خطبه و سکه به نام او باشد، اما بساسیری نپذیرفت و در نتیجه طغرل به سوی بغداد حرکت کرد. بساسیری که خبر بازگشت طغرل به سوی بغداد را شنید پس از یک سال کامل تسلط بر بغداد از آنجا رفت و خلیفه‌ی عباسی در بیست و پنجم ذی القعدة سال ۴۵۱ هجری به قصرش بازگشت.<sup>۲</sup>

پس از استقرار خلیفه در قصرش، طغرل بیگ سپاهی متشکل از دو هزار سوار را به فرماندهی خمارتکین به دنبال بساسیری به سوی کوفه فرستاد، در جنگی که میان دو طرف روی داد، بساسیری مجروح شد و سرش را از بدنش جدا کردند و برای طغرل فرستادند، او نیز آن را برای خلیفه به دار الخلافه فرستاد.<sup>۳</sup> بدین ترتیب نظام خلافت عباسی یکی از بحران‌های سخت خود را پشت سر گذاشت و دوباره اسم خلفای آنان در خطبه‌ها و بر منابر عراق ذکر شد.

هر چند خلیفه‌ی عباسی دوباره بر عراق مسلط شد و نام او در خطبه‌های نماز در آن مناطق ذکر گردید اما تا سال ۴۶۲ هجری همچنان در سرزمین حجاز و در حرمین شریفین به نام خلیفه‌ی فاطمی خطبه خوانده می‌شد و بر این مناطق حکومت او رسمیت داشت. در این سال به دلیل فراگیر شدن وبا و قحطی در مصر، فاطمیان از اوضاع حجاز غافل شدند و در نتیجه والی مکه محمد بن ابی هاشم

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۷۳.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۳، ص ۵۷۵؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۱؛ الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۶۴۸.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۶۴۹؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۴؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۱، ص ۲۲۹.

نامه‌ای به آلب ارسلان فرستاد و قطع خطبه به نام فاطمیان و از سرگیری خطبه خواندن به نام عباسیان در حجاز را به اطلاع او رساند.<sup>۱</sup>

هر چند در دوران خلافت قائم، یک سال در بغداد به نام خلیفه فاطمی خطبه خوانده شد، اما گاهی در دورترین مناطق از بغداد و در همسایگی فاطمیان به نام خلیفه‌ی عباسی خطبه می‌خواندند. چنانکه در سال ۴۳۳ هجری در قیروان، معز بن بادیس خطبه به نام مستنصر فاطمی را قطع کرد و به نام قائم خطبه خواند. مستنصر که از این ماجرا خبردار شد با ارسال نامه‌ای معز را تهدید کرد اما وی، وقعی ننهاده و اطاعت مردم افریقیه را در نامه‌ای به خلیفه عباسی اطلاع داد.<sup>۲</sup> همچنین در منطقه‌ی شام شیب بن وثاب والی حرّان و رّقه خطبه به نام مستنصر فاطمی را قطع کرد و به نام عباسیان بر منابر آن منطقه خطبه خواند.<sup>۳</sup> در حلب نیز در سال ۴۶۳ هجری محمود بن صالح بن مرداس والی آنجا، خطبه به نام فاطمیان را قطع کرد و به نام القائم بامرالله بر منابر خطبه خواند.<sup>۴</sup>

رقابت فاطمیان و عباسیان برای به دست گرفتن خطبه و اعلام رسمیت حکومت‌شان بر منابر در زمان خلافت مقتدی (۴۶۷-۴۸۷ هـ.ق) نیز ادامه یافت. چند ماه پس از به خلافت رسیدن مقتدی، المستنصر بالله خلیفه‌ی فاطمی هدایای گرانبهایی برای ابن ابوهاشم والی مکه فرستاد و با تطمیع او از وی خواست دوباره به نام فاطمیان در مکه خطبه خوانده شود، والی مکه نیز که قدرت روزافزون مستنصر را مشاهده کرد به اکراه و از روی ترس، عید قربان سال ۴۶۷ هجری نام خلیفه عباسی را از خطبه‌ها قطع کرد و به نام خلیفه‌ی فاطمی بر منابر خطبه خواند، این در حالی بود که از سال ۴۶۳ هجری بر منابر حجاز به نام خلیفه‌ی عباسی خطبه خوانده می‌شد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۹؛ البدایة والنهائة، پیشین، ج ۱۲، ص ۹۹؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۱.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۵۲۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۳۳۷.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۴۶۵؛ تاریخ مختصر الدول، پیشین، ص ۱۸۳.

<sup>۴</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۳؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۰.

<sup>۵</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۶۷؛ البدایة والنهائة، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۱۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۱، ص ۲۹.

خطبه به نام فاطمیان در مکه یک سال طول کشید و دوباره در سال ۴۶۸ هجری به نام خلیفه‌ی عباسی بر منابر خطبه خوانده شد.<sup>۱</sup> این امر تا سال ۴۸۶ هجری که ملک‌شاه سلجوقی وفات کرد ادامه داشت سپس دوباره نام خلیفه‌ی عباسی از خطبه‌های مکه قطع شد و به نام مستعلی خلیفه‌ی فاطمی بر منابر خطبه خواندند.<sup>۲</sup>

همچنین در سال ۴۶۸ هجری ملک اقسیس (اتسز) که از سال ۴۶۳ هجری بر بیت المقدس مسلط شده بود و به نام خلیفه عباسی خطبه می‌خواند، شهر دمشق را تصرف کرد و والی فاطمی آنجا به نام معلی بن حیدره را به مصر فراری داد، سپس نیروهای او وارد دمشق شدند و روز جمعه بیست و پنجم ذی القعدة به نام مقتدی خطبه خواندند، بدین ترتیب دمشق از تسلط فاطمیان خارج شد و دیگر به نام خلیفه مصر بر منابر آنجا خطبه خوانده نشد.<sup>۳</sup>

با آغاز خلافت مسترشد عباسی در سال ۵۱۲ هجری برای همیشه خطبه به نام فاطمیان در مکه قطع شد و دوباره خطبه خواندن به نام خلیفه‌ی عباسی بر منابر مکه از سر گرفته شد،<sup>۴</sup> و پس از این تا پایان خلافت عباسی، نام خلفای بغداد بر منابر برده می‌شد.

همان‌گونه که در فصل سوم گفته شد مسترشد پس از آنکه توسط مسعود سلجوقی در مراغه اسیر شد توسط اسماعیلیان مورد شیبخون قرار گرفت و در دهم ذی القعدة سال ۵۲۹ هجری به قتل رسید. پس از مرگ مسترشد، پسرش ابوجعفر منصور با لقب الراشد بالله به خلافت رسید و مردم و اعیان بغداد با وی بیعت کردند، سپس به نام او بر منابر بغداد خطبه خواندند.<sup>۵</sup> راشد پس از یازده ماه و یازده روز خلافت به دلیل مخالفت با سلطان مسعود سلجوقی توسط وی و با گرفتن فتوای خلع خلیفه از فقها، از مقام خلافت خلع شد و با پیشنهاد سلطان مسعود با عموی راشد، محمد بن مستظهر و با

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷۱؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۱۲؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۱، ص ۲۹.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۹۹؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

<sup>۳</sup> - صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، پیشین، ج ۴، ص ۲۷۵.

<sup>۴</sup> - همان، ج ۴، ص ۲۷۶.

<sup>۵</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۰؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۰۹.

لقب المقتفی لامرالله به عنوان خلیفه بیعت کردند ، سپس روز جمعه بیستم ذی القعدة سال ۵۳۰ هجری به نام مقتفی بر منابر خطبه خوانده شد<sup>۱</sup> و خلافت او رسمیت یافت.

عباسیان پس از چند قرن و به وسیله صلاح الدین ایوبی دوباره بر مصر مسلط شدند و نام خلفای آنان بر منابر آن منطقه در خطبه‌ها خوانده شد. در سال ۵۶۷ هجری صلاح الدین ایوبی به دستور نورالدین زنگی، نام العاضد لدین الله آخرین خلیفه فاطمی مصر را از خطبه نماز جمعه حذف کرد و به نام المستضیء بامرالله خلیفه عباسی خطبه خواند. این امر در اولین جمعه این سال واقع شد و در دومین جمعه محرم، صلاح الدین به تمام خطبا در سراسر مصر وقاهره دستور داد که به نام خلیفه‌ی عباسی بر منبر خطبه بخوانند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب سلطه‌ی فاطمیان بر سرزمین مصر پایان یافت و حاکمیت بنی عباس بر آن مناطق به رسمیت شناخته شد.

پس از مرگ مستضیء در سال ۵۷۵ هجری ، پسر او احمد با لقب الناصر لدین الله خلیفه شد و طولانی‌ترین مدت خلافت را در میان خلفای عباسی از آن خود کرد، وی تا زمان مرگش در سال ۶۲۲ هجری به مدت ۴۷ سال خلافت کرد. در زمان خلافت ناصر ، قلمرو عباسیان گسترش فراوان یافت و در مناطق مختلف ، بر منابر به نام او خطبه می‌خواندند به گونه‌ای که از اندلس در غرب تا چین در شرق به نام خلیفه‌ی عباسی خطبه خوانده می‌شد<sup>۳</sup> و خلافت او رسمیت داشت.

در این زمان ابن عائنه حاکم آفریقیه در سال ۵۸۱ هجری خطبه به نام فرزندان عبدالؤمن مؤسس دولت موحدین را قطع کرد و به نام ناصر عباسی خطبه خواند ،<sup>۴</sup> همچنین در سال ۵۸۳ هجری با پیروزی سپاه صلاح الدین برابر امپراطوری روم شرقی در قسطنطنیه ، امپراطور به سلطان صلاح الدین پیام فرستاد که به مسلمانان قسطنطنیه اجازه‌ی برگزاری نماز جمعه را می‌دهد، پس صلاح الدین نیز

<sup>۱</sup> - المنتظم ، پیشین ، ج ۱۷ ، ص ۳۱۳ ؛ البدایة والنهایة ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۲۱۰.

<sup>۲</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۵۶۸ و ۵۶۹ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۰ ، ص ۱۶۷ ؛ النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة ، پیشین ، ج ۵ ، ص ۳۵۷.

<sup>۳</sup> - شذرات الذهب ، پیشین ، ج ۷ ، ص ۱۷۳.

<sup>۴</sup> - همان ، ج ۶ ، ص ۴۴۱ ؛ الکامل ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۵۲۱.

منبر و خطیبش را برای آن شهر فرستاد و به نام خلیفه‌ی عباسی در پایتخت امپراطوری روم شرقی خطبه خوانده شد.<sup>۱</sup>

این واقعه قدرت مسلمانان را در این دوره نشان می‌دهد و اینکه الناصر لدین الله در بهترین شرایط ممکن خلافت را به دست گرفت و توسط سلطان قدرتمندی چون صلاح الدین، نه تنها در سرزمین‌های اسلامی بلکه در امپراطوری روم هم نام او بر منابر و در خطبه‌ها ذکر می‌شد.

با مرگ ناصر در سال ۶۲۲ هجری با پسر او به نام محمد و با لقب الظاهر بامرالله بیعت شد و بر منابر نام او در خطبه‌ها به عنوان خلیفه‌ی عباسی خوانده شد،<sup>۲</sup> ظاهراً یک سال خلافت کرد و به ناگاه درگذشت، پس از مرگش با پسر او منصور و با لقب المستنصر بالله بیعت کردند و اولین جمعه پس از بیعت، به نام او بر منابر خطبه خواندند و هنگام ذکر نام او سکه‌های طلا پخش کردند، ابن کثیر آن روز را روزی باشکوه یاد کرده است.<sup>۳</sup>

مستنصر در سال ۶۴۰ هجری وفات کرد و پسرش عبدالله با لقب المستعصم بالله جانشین او شد، خاندان بنی عباس و امرا و بزرگان حکومت و فقها و قضات و علما و مردم بغداد با او به خلافت بیعت کردند و نام او بر منابر بغداد و دیگر شهرها و روستاهای مناطق دور و نزدیک اسلامی خوانده شد.<sup>۴</sup> مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود و با هجوم مغولان به بغداد در سال ۶۵۶ هجری و کشته شدن وی نظام خلافت عباسی سرنگون شد.

با توجه به مطالب فوق، نقش مؤثر خطابه و منبر و اهمیت آن در به رسمیت شناخته شدن قدرت سیاسی نظام خلافت و شخص خلیفه بیش از پیش آشکار شد و دریافتیم که در طول خلافت عباسیان خطبه نماد رسمیت قدرت سیاسی بود که از طریق منبر به اطلاع مردم می‌رسید. در این دوره محدوده قلمرو خلیفه‌ی عباسی تا جایی بود که نام او بر منابر آن مناطق و در خطبه‌های نماز می‌آمد و اگر در

<sup>۱</sup> - البداية و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۳۷.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۱۳، ص ۱۰۷.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

<sup>۴</sup> - البداية و النهایة، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۶۱.

جایی نامش در خطبه‌ها نمی‌آمد به معنی عدم رسمیت حکومت او در آنجا به شمار می‌رفت. از این رو شاهد پیوند عمیقی میان نظام خلافت و خطبا و منابر در این دوره هستیم و نیاز خلفا به خطبه و منبر برای رسمیت یافتن حکومت‌شان این پیوند را تبیین می‌کرد. در ادامه به بحث درباره‌ی کارکرد خطابه و منبر در مشروعیت و رسمیت دادن به ولی عهد خلیفه می‌پردازیم.

#### ۴-۲-۲ کارکرد خطابه و منبر در رسمیت بخشیدن به ولی عهد خلیفه

همانگونه که خطابه و منبر عامل رسمیت‌بخش قدرت خلفا به حساب می‌آمد، به ولی عهد نیز رسمیت می‌بخشید. خلفای عباسی با استفاده از کارکرد خطابه و منبر فردی را به ولی عهدی انتخاب می‌کردند و یا فردی را عزل می‌نمودند. یکی از نخستین موارد تاریخی این بحث، ماجرای خلع عیسی بن موسی و انتخاب مهدی به ولایت‌عهدی توسط منصور عباسی است. ابوالعباس سفاح، برادرش منصور را به عنوان ولیعهد اول و برادرزاده‌اش عیسی بن موسی را به عنوان ولیعهد دوم تعیین کرده بود، وقتی که منصور به خلافت رسید تصمیم گرفت عیسی را از ولیعهدی خلع و فرزندش مهدی را به جای او منصوب نماید، اما عیسی به این کار راضی نمی‌شد و منصور همچنان اصرار می‌ورزید و برای پیش بردن هدفش به هرکاری دست می‌زد، از جمله در میان جمع، وی را سرزنش می‌کرد و دستور می‌داد خاک بر سرش بریزند و یک بار نیز مسمومش کردند، تا آنکه روزی عیسی و فرزندش را احضار کرد و فرمان داد که فرزند را در حضور پدر خفه کنند، چون مأمورین شروع به کار کردند عیسی تسلیم شد و از ولایت‌عهدی کناره‌گیری کرد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، صص ۱۲ و ۱۳.



منصور برای حفظ وجهه‌ی خود در میان خاندانِ عباسی، عیسی بن موسی را پس از پسرش مهدی به عنوان ولی‌عهد دوم انتخاب کرد و دستور داد که در خطبه‌ها پس از نام خلیفه ابتدا به نام مهدی و سپس به نام عیسی بر منابر خطبه بخوانند.<sup>۱</sup>

پس از مرگ منصور و به خلافت رسیدن مهدی، سرنوشت عیسی بن موسی دوباره تکرار شد، مهدی نیز مانند پدرش گرفتار مشکل جانشینی بود، در زمان خلافت منصور، عیسی بن موسی به ولیعهدی مهدی تعیین شده بود، اما وقتی که مهدی به خلافت رسید، تصمیم گرفت که عیسی را از ولی‌عهدی خلع کرده و فرزند بزرگ خود، موسی معروف به الهادی را به جای او منصوب کند. یاران و شیعیان مهدی نیز او را به این کار ترغیب می‌کردند، اما عیسی راضی نمی‌شد تا اینکه با زور و تهدید مجبور شد خود را از ولایت‌عهدی خلع کند. روز بعد از آن هم، مهدی به مسجد جامع رفت، در حالی که عیسی بن موسی همراهش بود. خلیفه در مسجد به روی منبر رفت و به مردم اعلام کرد که عیسی خلع شده و مردم باید با هادی بیعت کنند<sup>۲</sup> و این چنین بود که عیسی بن موسی با وجود دو بار ولایت‌عهدی در زمان دو خلیفه‌ی عباسی از قدرت سیاسی عباسیان حذف شد و نامش از خطبه‌ها حذف شد و هیچ‌گاه به خلافت نرسید.

مهدی در سال ۱۷۶ هجری نیز برای پسر دیگرش -هارون- به ولایت‌عهدی پس از هادی خطبه خواند و از نیروهایش برای او بیعت گرفت.<sup>۳</sup>

هارون الرشید در دوران خلافت خود در سال ۱۷۳ هجری برای امین و در سال ۱۸۳ هجری برای پسر دیگرش مأمون به ولایت‌عهدی بیعت گرفت<sup>۴</sup> و در سال ۱۸۶ آن را در مراسم حج تجدید کرد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - همان، ج ۸، ص ۲۴؛ انساب الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۶.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۶، ص ۴۴ و ۴۵؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۶؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۵.

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۴.

<sup>۴</sup> - همان، ج ۸، ص ۲۷۵.

<sup>۵</sup> - تاریخ خلیفه، پیشین، ص ۳۰۲.

امین که به عنوان ولی عهد اول پدر ، پس از مرگ او به خلافت نشست، تعهدنامه‌ای را که هارون از وی در مکه گرفته بود زیر پا گذاشت و تصمیم گرفت که برادرش مأمون را از ولایت‌عهدی خود خلع کند. در سال ۱۹۴ هجری برای تمام عمال و کارگزاران در شهرها نوشت که پس از او برای پسرش « موسی بن محمد » دعا کنند<sup>۱</sup> و این کار به معنی اعلام رسمی ولایت‌عهدی پسر امین و خلع مأمون از ولایت‌عهدی بود که زمینه اختلاف امین و مأمون را فراهم کرد و در نهایت به قتل امین در سال ۱۹۸ هجری انجامید.

هارون الرشید در دوران خلافت خود یکی از پسرانش به نام مؤتمن را به عنوان ولی عهد مأمون تعیین کرد ولی این اختیار را به مأمون داد که پس از رسیدن به خلافت او را ابقا یا عزل نماید. مأمون پس از آنکه در بغداد مستقر شد مؤتمن را از ولایت‌عهدی خود خلع کرد و به مناطق مختلف نامه نوشت که از بردن نام او در خطبه‌ها و بر منابر خوداری کنند<sup>۲</sup> و با این اعلام نام مؤتمن به عنوان ولی عهد از رسمیت افتاد.

همچنین مأمون هنگامی که امام رضا(ع) را به عنوان ولی عهد خود انتخاب کرد دستور داد که در مناطق اسلامی برای وی بیعت بگیرند و بر منابر برای ایشان دعا کنند<sup>۳</sup> و به این ترتیب ولایت‌عهدی امام رضا به صورت رسمی اعلام گردید.

متوکل عباسی زمانی که در سال ۲۳۴ هجری می‌خواست پسرش محمد را، به عنوان ولی عهد انتخاب کند به حکام مناطق مختلف نامه نوشت و از آن‌ها خواست نام وی را پس از خلیفه بر منابر ذکر کنند.<sup>۴</sup> تلاش خلفای عباسی برای خلع برادران و نزدیکانشان از مقام ولی عهدی و انتخاب یکی از پسرانشان به این مقام فقط منحصر به عصر اول عباسی نبود بلکه در اعصار دیگر نیز ادامه یافت. در سال ۲۴۸ هجری منتصر دو برادر خود معتز و مؤید را که توسط پدرشان متوکل به عنوان ولی عهد او

<sup>۱</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۶ ، ص ۲۲۸ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۴ ؛ الوزراء و الکتاب ، پیشین ، ص ۳۶۵ .

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۴۰۰ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۱۹۳ .

<sup>۳</sup> - تاریخ البیعوبی ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۴۴۸ .

<sup>۴</sup> - همان ، ج ۲ ، ص ۴۸۵ .

منصوب شده بودند، تهدید کرد که اگر از مقام ولایت‌عهدی استعفا ندهند آن‌ها را به قتل خواهد رساند، آن دو نیز که از جان خود می‌ترسیدند شهادت نامه‌ای را امضا کردند که مبتنی بر ناتوانی‌شان در امر خلافت بود. بدین ترتیب منتصر کناره‌گیری برادرانش از ولایت‌عهدی را به مناطق مختلف اعلام نمود و دستور داد که نام پسرش عبدالوهاب را به عنوان ولی‌عهد خلیفه در خطبه‌ها و بر منابر ذکر کنند و او را ولی‌عهد رسمی اعلام نمایند.<sup>۱</sup>

تنها مورد استثنایی که در عصر عباسی روی داد مربوط به معتمد عباسی بود؛ او بر خلاف سایر خلفا که برای ولی‌عهد کردن پسرشان برادرانشان را خلع می‌کردند، پسرش جعفر را در محرم سال ۲۶۷ هجری از ولایت‌عهدی خود خلع کرد و نام او را از خطبه‌ها انداخت و برادرزاده‌اش احمد بن موفق را به دلیل احترامی که به برادرش موفق داشت به عنوان ولیعهد خود انتخاب نمود، سپس دستور داد بر منابر پس از نام خلیفه به نام او خطبه بخوانند.<sup>۲</sup>

تا اوایل قرن چهارم هجری فقط نام خلیفه و ولی‌عهد او در خطبه‌ها می‌آمد و بر منابر ذکر می‌شد، اما در زمان خلافت الرازی بالله به علت ضعف نظام خلافت و تسلط نیروهای مختلف بر اقصا و اکناف قلمرو عباسی، خلیفه از محمد بن رائق که در واسط به سر می‌برد دعوت کرد به بغداد بیاید و برای اولین بار در سال ۳۲۴ هجری منصب امیر‌الأمرای را به او عطا کرد، همچنین دستور داد که بر جمیع منابر برای وی دعا کنند.<sup>۳</sup>

عزل و نصب والیان و صاحبان دیوان، اداره امور مالیات و خراج، پرداخت نفقه و حقوق کارمندان و سپاهیان، فرماندهی جنگ و تنظیم قراردادهای صلح و اعلام جنگ و اعطای خلعت به امیر‌الامراء

<sup>۱</sup> - تجارب الأمم، پیشین، ج ۴، صص ۳۱۴ و ۳۱۵؛ تاریخ الأمم والملوک، پیشین، ج ۹، صص ۲۴۴-۲۵۰؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۵۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ مدینة دمشق، پیشین، ج ۵۲، ص ۲۲۱؛ البدایة والنهایة، پیشین، ج ۱۱، صص ۶۳ و ۶۴؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۱، ص ۶۹.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۸، ص ۳۲۲؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۳، ص ۱۳۵؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۸.

واگذار شد.<sup>۱</sup> و بدین ترتیب اختیارات محدودی برای خلیفه‌ی ضعیف باقی ماند. در سال‌های بعد کسانی همچون بجکم و توزون سرداران ترک، ابوعبدالله بریدی حاکم خوزستان و ناصرالدوله حمدانی حاکم شام به منصب امیرالامرای دست یافتند و پس از خلیفه به نام آنها برمنابر خطبه خوانده شد.<sup>۲</sup> که این نشان دهنده‌ی رسمیت منصب آنان و اهمیت آن در آن دوره از خلافت عباسیان بود، البته با تسلط آل بویه بر بغداد منصب امیرالامرای به تدریج از نظام خلافت عباسی حذف شد.

گاهی ممکن بود که ولیعهد خلیفه از دنیا برود و وی یکی دیگر از فرزندانش را ولیعهد سازد، چنین چیزی در مورد قادر اتفاق افتاد. وی در سال ۳۹۱ هجری پسر بزرگش ابو الفضل را با لقب الغالب بالله ولیعهد خود ساخت،<sup>۳</sup> اما به دلیل مرگ او در سال ۴۰۹ هجری<sup>۴</sup> پسر دیگرش ابوجعفر عبدالله را به عنوان ولیعهد انتخاب کرد و دستور داد که در منابر پس از نام خلیفه، به نام او خطبه بخوانند.<sup>۵</sup>

در دوران خلافت قادر، یکی از نوادگان الواثق بالله به نام عبدالله بن عثمان عباسی واثقی به مرز خراسان و بلاد ترک رفت و ادعا نمود که ولیعهد خلیفه است، به همین خاطر در تعدادی از شهرهای آن مناطق در خطبه‌های نماز نام او را پس از نام قادر ذکر کردند و برایش دعا کردند. وقتی که این خبر به دارالخلافه بغداد رسید، قادر دستور تعقیب و دستگیری آن فرد را صادر کرد و فرمان داد که بر منابر به نام پسرش الغالب بالله خطبه بخوانند.<sup>۶</sup>

این واقعه به سه موضوع دلالت دارد: اول اینکه امکان داشت در مناطق دور از مرکز خلافت که دسترسی به آن مشکل بود، کسی از کارکرد منبر و خطابه به نفع خود استفاده کند و به دروغ خود را ولیعهد خلیفه معرفی سازد. دوم اهتمام خلفا به معرفی ولیعهد و اعلام آن بر منابر را نشان می‌دهد تا

<sup>۱</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۵، ص ۴۴۳

<sup>۲</sup> - صبح الأعشى فی صناعة الانشاء، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۶.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، صص ۱۶۵ و ۱۶۶؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.

<sup>۴</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۳۱۱.

<sup>۵</sup> - همان، ج ۹، صص ۴۰۹ و ۴۱۰.

<sup>۶</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، صص ۳۲۸ و ۳۲۹؛ الکامل، پیشین، ج ۹، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

همه مردم جانشین واقعی خلیفه وقت را بشناسند و با او بیعت کنند . و نکته سوم توجه نظام خلافت را به عدم سوء استفاده افراد از خطابه و منبر برای معرفی دروغین خود به عنوان ولی عهد و پیگیری جدی آن را نشان می دهد.

گاهی اتفاق می افتاد که خلیفه فرزندش را بلافاصله پس از تولد به عنوان ولی عهد معرفی می کرد؛ از جمله قائم در سال ۴۴۰ هجری پسرش *ذخیره الدین/حمد* را در حالی که تازه ختنه شده بود به عنوان ولی عهد انتخاب کرد و نام او را بر منابر ذکر کردند.<sup>۱</sup>

گاهی نیز خلیفه فرزند نوجوانش را ولی عهد می ساخت، مانند مسترشد که در سال ۵۱۳ هجری پسرش *ابوجعفر منصور* را که ۱۲ سال داشت به عنوان ولیعهد انتخاب کرد و در بغداد به نام او خطبه خواندند، همچنین به مناطق مختلف نوشتند که نام او را بر منابر ذکر کنند.<sup>۲</sup>

در میان خلفای عباسی تنها خلیفه ای که پس از مدتی فرزندش را از ولایتعهدی خلع کرد و فرزند دیگری را ولیعهد ساخت *الناصر لدین الله* بود، وی در سال ۶۰۱ هجری دستور داد دست نوشته ای را در سرای وزیر *نصیر الدین رازی* قرائت کنند که در برگیرنده ای اظهار ناتوانی ولی عهد *ابونصر محمد*، پسر ناصر از انجام کارهای مربوط به ولایتعهدی بود ، از آن پس خطبه به نام او قطع شد و دیگر بر منابر برای او دعا نمی کردند.<sup>۳</sup> پس از این واقعه ناصر برای پسر دیگری *علی* به عنوان ولی عهد بیعت گرفت و در مناطق مختلف پس از نام خلیفه ، نام او در خطبه ها ذکر شد. اما پس از مدتی علی در زمان حیات پدرش از دنیا رفت و دوباره خلیفه ، *ابومنصور محمد* را به عنوان ولی عهد انتخاب کرد و دستور داد به نام او خطبه بخوانند<sup>۴</sup> و او همان کسی است که پس از مرگ ناصر در سال ۶۲۲ هجری با لقب *الظاهر بامرالله* به خلافت رسید.

<sup>۱</sup> - المنتظم ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۳۱۴ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۵۸ .

<sup>۲</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۵۳۸ .

<sup>۳</sup> - همان ، ج ۱۲ ، صص ۲۰۵ و ۲۰۶ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۳ ، ص ۱۰۷ .

<sup>۴</sup> - تاریخ مختصر الدول ، پیشین ، ص ۲۴۲ ؛ البدایة و النهایة ، ج ۱۳ ، ص ۱۰۷ .

با توجه به آنچه گفته شد درمی‌یابیم که کارکرد خطابه و منبر در عصر عباسی نه تنها برای رسمیت یافتن قدرت خلیفه‌ی عباسی و اعلام آن به مردم بوده، بلکه ولایت‌عهدی افراد نیز از این طریق رسمیت می‌یافت و از طریق خطبا و منابر مردم با ولیعهد رسمی و قانونی آشنا می‌شدند. بنابراین پیوند نظام خلافت عباسی با خطابه و منبر مستحکم‌تر می‌شد و علاوه بر خلفا، ولی‌عهدها نیز نیاز مبرم به حفظ این پیوند داشتند.

#### ۴-۲-۳ کارکردهای صرفاً رسانه‌ای خطابه و منبر

##### ۴-۲-۳-۱ اعلام خبر وفات

یکی از کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر در عصر عباسی اعلام رسمی خبر مرگ خلفا از طریق آن بود. وقتی که سفاح خلیفه‌ی اول عباسی در سال ۱۳۶ هجری وفات یافت، عمویش عیسی بن علی خبر آن را بر منبر جامع شهر انبار به اطلاع مردم رساند.<sup>۱</sup>

پس از مرگ منصور در سال ۱۵۸ هجری، پسرش مهدی دستور داد در جانب شرقی بغداد معروف به رصافه ندا دهند که نماز جماعت برگزار می‌شود، پس مهدی خطبه‌ای ایراد کرد و در خلال آن خبر وفات خلیفه را به اطلاع مردم رساند.<sup>۲</sup> همچنین پس از آنکه خبر وفات هارون الرشید در خراسان به ولیعهدش امین در بغداد رسید، وی دستور داد که به مردم اطلاع دهند که در نماز جمعه حاضر شوند، سپس بر منبر رفت و خبر وفات پدرش را به مردم داد و به خود و مردم تسلیت گفت.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - انساب الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۷.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۳، صص ۱۰ و ۱۱.

<sup>۳</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۲۵؛ نه‌ایه الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۲، ص ۱۶۴؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۸۹.

وقتی در اواخر ذی‌الحجه سال ۲۳۲ هجری واثق وفات یافت خبر مرگ او در محرم سال ۲۳۲ هجری از طریق منابر حجاز به کسانی که از مراسم حج برمی‌گشتند ، اطلاع داده شد.<sup>۱</sup>

همچنین گاهی خبر مرگ دشمنان نظام خلافت از طریق منابر به اطلاع مسلمانان می‌رسید، از جمله در سال ۳۱۴ هجری نامه‌ای بر مرگ دمستق امپراطور روم به بغداد رسید و آنرا بر منابر قرائت کردند.<sup>۲</sup> و بدین ترتیب از منبر به عنوان رسانه‌ای استفاده می‌شد که اخبار وفات خلیفه و یا دشمنان او از طریق آن به اطلاع مردم می‌رسید.

#### ۴-۲-۳-۲ اعلام خبر پیروزی

یکی دیگر از کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر در عصر عباسی اعلام خبر پیروزی نیروهای خلافت عباسی بر دشمنان آن‌ها بود. در شوال سال ۲۶۹ هجری در نبردی که میان سربازان خلیفه‌ی عباسی المعتمد علی الله به فرماندهی موفق برادر خلیفه با شورشیان زنگی در گرفت ، موفق توانست به سختی آنان را شکست دهد و تعداد زیادی از نیروهای آنان را اسیر سازد، پس از این ماجرا موفق که همه کاره‌ی نظام خلافت بود نامه‌ای به مناطق مختلف نوشت و دستور داد خبر این پیروزی را بر منابر اعلام کنند.<sup>۳</sup>

در ذی‌القعدة سال ۲۸۳ هجری عمرو بن لیث از خراسان نامه‌ای به خلیفه معتضد نوشت و خبر کشته شدن رافع بن هرثمه ، شورشی خراسان، که در نیشابور به نام محمد بن زید علوی خطبه خوانده بود را به خلیفه داد ، پس روز جمعه هشت روز مانده از ذی‌القعدة این خبر بر منابر به اطلاع مردم رسید.<sup>۴</sup> همچنین در ذی‌الحجه سال ۲۸۵ هجری به معتضد خبر رسید که محمد بن احمد شیخ

<sup>۱</sup> - المعرفة و التاريخ ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۲۰۹ .

<sup>۲</sup> - البداية و النهاية ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۱۵۳ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۳ ، ص ۲۵۵ .

<sup>۳</sup> - تاريخ الامم و الملوك ، پیشین ، ج ۹ ، ص ۶۳۰ .

<sup>۴</sup> - همان ، ج ۱۰ ، صص ۴۹ و ۵۰ .

پسر حاکم آمد پس از مرگ پدرش قیام کرده و آنجا را به تصرف خود درآورده است، پس خلیفه با سپاهی به سوی آمد حرکت کرد و در ماه ربیع الاخر سال ۲۸۶ هجری به آمد رسید، محمد به داخل شهر رفته و دروازه‌های آمد را بر روی خلیفه بست، معتضد نیز شهر را به محاصره‌ی خود درآورد و با منجنیق شروع به پرتاب سنگ نمود، محمد که شکست خود را نزدیک می‌دید یازده روز مانده از جمادی الاول پیکی نزد معتضد فرستاد و برای خود و خانواده و مردم شهر آمد امان خواست، خلیفه نیز به آن‌ها امان داد و آن‌ها همان روز نزد معتضد آمدند و وی به آنان خلعت بخشید، سپس نامه‌ای درباره فتح آمد به بغداد نوشت که پنج روز مانده از جمادی الاول به دارالخلافه رسید و بر منبر مسجد جامع خوانده شد.<sup>۱</sup>

در یک واقعه دیگر و در زمان خلافت المکتفی بالله و در سال ۲۹۰ هجری خبری به بغداد رسید و بر منابر اعلام شد که مصری‌ها یحیی بن زکریه قرمطی را که ادعای نبوت می‌کرد، پس از آن‌که نبردی میان او و سربازان دمشق و مصری روی داده بود، در نزدیک دروازه‌های شهر دمشق به قتل رسانده‌اند.<sup>۲</sup> همچنین روز جمعه دوازدهم رجب سال ۲۹۳ هجری بر منابر بغداد اعلام شد که اهالی صنعا و سایر مردم سرزمین یمن به جنگ با خوارج پرداخته‌اند و آن‌ها را متفرق ساخته و به مرزها عقب رانده‌اند.<sup>۳</sup>

در زمان خلافت مقتدر نبرد میان مسلمانان و رومیان به اوج خود رسید و هرگاه مسلمین به پیروزی دست می‌یافتند خبر آن به بغداد فرستاده می‌شد و بر منابر به مردم اطلاع داده می‌شد، چنان‌که در صفر سال ۳۰۲ هجری خبر فتوحات مسلمانان در سرزمین روم و اسارت ۵۳ کشیش مسیحی بر منابر خوانده شد.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> - همان، ج ۱۰، ص ۷۰.

<sup>۲</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۵، ص ۳۲.

<sup>۳</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۰.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۵۰.



همچنین در صفر سال ۳۰۶ هجری خبر پیروزی سرادر مسلمان، بشر افشینی، در دریای روم بر منابر به آگاهی مردم رسید.<sup>۱</sup> در سال ۳۱۰ هجری نیز خبر پیروزی‌های مکرر مسلمانان در دریا و خشکی بر سپاهیان روم به بغداد می‌رسید و از طریق منابر بر مردم اعلام می‌شد.<sup>۲</sup> در سال ۳۱۱ هجری خبر فتح طرسوس در مرزهای روم بر منابر خوانده شد.<sup>۳</sup> همچنین در ربیع الاخر سال ۳۱۵ هجری خبر پیروزی مسلمانان بر سپاه روم و گرفتن غنایم بسیار از آنان بر منابر اعلام شد.<sup>۴</sup>

چنین گزارش‌های تاریخی نشان دهنده اهمیت کارکرد رسانه‌ای منبر و خطابه در اطلاع رسانی و دادن اخبار مهم به ویژه در رابطه با وضعیت سربازان مسلمان در برابر دشمنانشان است. تا اینجا به بحث درباره‌ی کارکردهای خطابه و منبر برای نظام خلافت عباسی پرداختیم، در ادامه به بحث درباره کارکرد خطابه و منبر برای معترضین و مخالفین می‌پردازیم.

#### ۴-۲-۴ کارکرد خطابه و منبر برای معترضان به سیاست‌های عباسیان

یکی از کارکردهای خطابه و منبر، استفاده از آن توسط معترضان در اعتراض به اجرای یک سیاست خاص یا عدم انجام آن از سوی خلیفه یا نیروهای او بود. این استفاده به دو صورت بود یا در خلال خطابه به خلیفه اعتراض می‌کردند و یا با ممانعت از خطبه و شکستن منبر اعتراض خود را نشان می‌دادند.

درباره‌ی نوع اول اعتراض مؤلف الانباء می‌نویسد: «سبب بنای شهر سامراء آن بود که سربازان ترکی که معتصم به بغداد آورده بود، آنقدر زیاد بودند که زندگی را بر اهالی شهر تلخ کرده بودند، به صورتی که تعدادی از کودکان زیر لگد اسبان آن‌ها جان دادند. در این احوال روزی معتصم بر منبر

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۷۸.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۲۶؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

<sup>۴</sup> - همان، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

جامع رصافه در شرق بغداد خطبه می‌خواند که پیرمردی از میان جمعیت برخاست و خطاب به خلیفه گفت: تو را چه شده ای ابو اسحاق! خدا تو را به خاطر همسایه قرار دادن و اسکان کسانی که کودکان ما را یتیم و زنانمان را بیوه می‌کنند جزا ندهد، به خدا قسم با تو به جنگ بر می‌خیزیم، چنان نبردی که قبل از تو با کسی انجام نداده باشیم. گویند معتصم بدون اینکه به روی خود بیاورد به خطبه خود ادامه داد، اما پس از نماز پیرمرد را صدا زد و به او گفت: ای پیرمرد! به خدا قسم که تو راست می‌گویی و من خودم و شما را از دست آن‌ها راحت می‌کنم، اما چگونه با من می‌جنگی که با قبل از من نجنگیده باشی؟ پیرمرد در پاسخ گفت: با دعا‌های شبانه. پس از این ماجرا معتصم از بغداد خارج شد تا به محل فعلی سامراء رسید، پس دستور داد در آنجا شهری برای سکونت نیروهای ترک بنا کنند.<sup>۱</sup>

چنین نمونه‌هایی از اعتراض به خلیفه در حین خطابه بسیار کم وجود دارد، اما این اتفاق نشان دهنده‌ی شناخت اهمیت خطابه و منبر توسط مردم عادی است و این‌که در خلال خطابه بهتر می‌توانند اعتراض خود را مطرح سازند و خلیفه را در محضوریت تغییر سیاست خود قرار دهند.

نوع دیگر اعتراض در عصر عباسی ممانعت از خطابه گویی خطیب و یا شکستن منابر است که در ادامه به نمونه‌های تاریخی از آن اشاره می‌کنیم.

در رمضان سال ۲۵۲ هجری و در زمان خلافت معتز گروهی از سربازان بر در خانه محمد بن عبدالله بن طاهر که رییس پلیس بغداد بود جمع شدند و حقوق خود را مطالبه کردند. محمد به آن‌ها گفت من در این باره به امیر المؤمنین نامه نوشته‌ام، او پاسخ داده که اگر آن نیروها را برای خود می‌خواهی، خود حقوق‌شان را بده و اگر برای من می‌خواهی، من نیازی به آن‌ها ندارم. این سخن بر سربازان بسیار سخت آمد، پس پرچم‌ها را برافراشتند و آماده شورش شدند. روز جمعه که خطیب قصد داشت به مسجد برود و به نام خلیفه خطبه بخواند، آن‌ها تصمیم گرفتند که او را از رفتن به مسجد و خطبه خواندن باز دارند، اما خطیب از این تصمیم خبر دار شد و خود را به مریضی زد و به جمعه

---

<sup>۱</sup> - الاتباء، پیشین، صص ۱۰۹ و ۱۱۰.

نرفت. در نهایت با دستگیری سرکرده شورشیان توسط محمد بن عبدالله بن طاهر و کشته شدن تعدادی از آنها این فتنه فرو خوابید.<sup>۱</sup> این اتفاق نخستین مورد اعتراض گروهی در عصر عباسی با استفاده از کارکرد خطابه و منبر است که تا پایان خلافت عباسیان نمونه‌هایی دیگر از آن تکرار شد.

در زمان خلافت مقتدر و در اوایل سال ۳۰۸ هجری، حامد بن عباس که مسئول امور خراج بود مقدار زیادی غله را در انبارها نگه داشت که باعث بالا رفتن قیمت‌ها در بغداد شد، از این رو مردم شورش کردند و به خانه‌ی حامد هجوم بردند که با تیراندازی غلامان او، تعدادی از آنان کشته شد. بدنبال این ماجرا معترضان روز جمعه مانع از خطبه خواندن و اقامه نماز توسط امام شدند و منابر مساجد جامع بغداد را شکستند. مقتدر که اوضاع را متشنج دید دستور داد انبارها را بگشایند و هرچه گندم و جو احتکار شده بود را به نرخ ارزان فروختند و اوضاع آرام شد.<sup>۲</sup>

پیش از این گفتیم که در زمان خلافت معتز، مردم به نشانه اعتراض مانع از خطبه‌ی خطیب شدند، اما به نظر می‌رسد که شکستن منابر به نشانه اعتراض از زمان خلافت مقتدر شروع شده باشد و پس از آن هم به صورت سنتی در آمد که هرگاه اعتراض یا شورش در بغداد برپا می‌شد، معترضان به مساجد حمله کرده و منابر را می‌شکستند. دلیل این کار را نیز می‌توان این چنین تبیین کرد که چون منبر مکانی بود که بر روی آن نام خلیفه‌ی عباسی در خطبه‌ها ذکر می‌شد و قدرت او به وسیله آن رسمیت می‌یافت؛ بنابراین معترضان با شکستن منابر، مشروعیت حکومت خلیفه را به دلیل اتفاق نامطلوبی که در قلمرو حکومت او افتاده بود زیر سؤال می‌بردند و از این طریق اعتراض خود را اعلام می‌کردند. شکستن منبر پیامی از سوی معترضین به نظام خلافت بود تا توجه بیشتری به خواسته‌های آنها و حل مشکلاتشان داشته باشد.

<sup>۱</sup> - الکامل، ج ۷، صص ۱۶۹-۱۷۱.

<sup>۲</sup> - تجارب الامم؛ پیشین، ج ۵، صص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۹۴؛ نهایه الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۳، ص ۵۶.

در دوران خلافت مقتدر شکستن منابر چند بار دیگر تکرار شد. در سال ۳۱۲ هجری ابوطاهر قرمطی به قافله حاجیان بغداد که از مکه برمی‌گشتند حمله کرد، تعدادی را کشت و اموال و وسایل و زنان و کودکان آنها را با خود برد، بیشتر کسانی هم که باقی ماندند در اثر گرسنگی و تشنگی و گرما تلف شدند. وقتی خبر این واقعه به بغداد رسید، شهر را متشنج کرد و مخالفان ابن فرات وزیر همراه با خانواده‌های حاجیان به شورش پرداختند، آنها شعار می‌دادند: قرمطی صغیر، ابوطاهر، مسلمانان را در راه مکه می‌کشد و قرمطی کبیر، ابن فرات، مسلمانان را در بغداد به قتل می‌رساند. معترضان روز جمعه ششم صفر به مساجد جامع بغداد حمله بردند و منابر را شکستند و محراب‌ها را سیاه پوش کردند.<sup>۱</sup>

همچنین در جمادی الاول سال ۳۲۰ هجری گروهی از ساکنان منطقه جبال و مرزنشینان به بغداد آمدند و مردم را به شورش فراخواندند، آن‌ها بلاهایی را که از دیلمیان و رومیان به آنها می‌رسید یاد کردند و از اینکه از آن‌ها خراج گرفته می‌شود که به وسیله آن از امنیت مردم محافظت شود و دشمنان‌شان را از آنها باز دارند، ولی در مقابل مرزهایشان نابود شده و دشمن به آنها دست‌درازی کرده شکایت داشتند. مردم بغداد نیز با معترضان به سوی مسجد جامع حرکت کردند و منبر و ستونهای مقصوره جامع منصور را در غرب بغداد به نشانه اعتراض شکستند و مانع خطابه‌گویی خطیب شدند.

معترضین به خطیب حمله کرده، به سوی او سنگ پرتاب کردند و زخمی‌اش کردند. آن‌ها خطاب به خطیب گفتند: ای بدکاره کسی را دعا می‌کنی که در کار مسلمانان اهتمام نمی‌ورزد و غنا و زنا او را از توجه به حرمین و مرزها باز داشته، مال خدا را بین دشمنان خدا پخش می‌کند و از عقوبت نمی‌ترسد. پس از آن معترضان به سوی خانه‌ی فضل بن جعفر وزیر رفتند و خواستند در آن را بشکنند که از پشت بام خانه به آنها تیراندازی شد و تعدادی از آنها کشته شدند. در نهایت احمد بن خاقان نگهبان

---

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۸، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

دروازه‌های شرق بغداد میانجی‌گری کرد و به معترضان قول داد به خواسته‌هایشان توجه شود و به این صورت به غائله پایان داد.<sup>۱</sup>

این اعتراض شدیدترین نوع اعتراض در زمان مقتدر عباسی بود که معترضان با بدترین الفاظ، خلیفه را مورد انتقاد قرار دادند. آن‌ها با این کار اعلام کردند که خلیفه‌ای که توجه به غنا و زنان، او را از توجه به مرزهای قلمروش بازداشته، شایسته خلافت نیست و نباید نامش بر منابر و در خطبه‌ها خوانده شود.

در یک حرکت اعتراضی دیگر و در زمان خلافت مطیع و در سال ۳۶۲ هجری دمستق، امپراطور روم، با سپاهی فراوان به مرزهای اسلامی حمله کرد و وارد نصیبین در شمال بین‌النهرین شد و در آنجا بیست و پنج روز اقامت گزید. مسلمانان آن مناطق نیز در اعتراض به عدم واکنش خلافت عباسی به این مسأله به بغداد آمدند و در مساجد جامع به اعتراض پرداختند، آنها مانع از خطابه‌گویی خطیب شدند و منابر را شکستند، آنها حتی به سوی قصر مطیع رفتند و بعضی از پنجره‌های آن را خرد کردند.<sup>۲</sup>

در زمان خلافت طائع و در سال ۳۷۲ هجری قحطی شدیدی واقع شد و قیمت کالاها به صورت فزاینده‌ای بالا رفت. مردم نیز در اعتراض به این امر منابر مساجد جامع را شکستند و در چند جمعه مانع از اقامه نماز و ایراد خطبه شدند، در این مدت تعدادی از فقرا از گرسنگی تلف شدند تا اینکه در ماه ذی‌الحجه وضع بهتر شد و قیمتها پایین آمد.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد درباره‌ی واکنش نظام خلافت عباسی به این موارد اعتراضی، وقتی که حکومت حقانیت خواسته‌های معترضین را درک می‌کرد، با در پیش گرفتن سیاست‌هایی مثل اعزام نیرو به

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۴۸.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۱۱، ص ۴۲۸.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۰۲.

جنگ با دشمنان و یا توزیع اقلام مورد نیاز مردم و یا هر سیاستی که متناسب با نوع اعتراض بود، سعی می‌کرد اوضاع را آرام کند.

همیشه اعتراضات به خاطر وجود یک مشکل در قلمرو اسلامی نبود، بلکه گاهی اعتراضات به دلیل انجام نشدن رسم بیعت صورت می‌گرفت؛ چنانکه پس از خلع طائع از مقام خلافت توسط بهاءالدوله دیلمی در سال ۳۸۱ هجری، اطرافیان امیر بویه بر به خلافت نشانیدن القادر بالله متفق شدند، بهاءالدوله کسانی را نزد قادر که در خارج از بغداد به سر می‌برد فرستاد تا او را به بغداد آورند و امر خلافت را به او بسپارد. با آمدن قادر به بغداد بدون اینکه مراسم بیعت انجام شود نزدیکان بهاءالدوله برای تبریک خلافت نزد قادر رفتند. اولین جمعه پس از این ماجرا، گروهی از سربازان ترک و دیلمی در اعتراض به انجام نشدن مراسم بیعت شورش کردند و مانع از آوردن اسم خلیفه در خطبه نماز شدند، پس خطیب بدون نام بردن از قادر در خطبه گفت: خداوندا! بنده و خلیفها را اصلاح فرما. بهاءالدوله که از این ماجرا خبردار شد، نماینده‌ای نزد سربازان معترض فرستاد و مقادیری پول به هر کدام از آنان بخشید، سپس از همه‌ی آنها برای خلیفه بیعت گرفت.<sup>۱</sup>

وقوع چنین حادثه‌ای نشان از اهمیت برگزاری مراسم بیعت برای رسمیت یافتن خلیفه دارد که عدم برگزاری آن سبب چنین شورش‌هایی شده است، بنابراین می‌توان گفت که در عصر عباسی، انجام مراسم بیعت پیش زمینه خطبه خواندن به نام خلیفه بر منابر محسوب می‌شد.

در زمان خلافت القادر بالله و در سال ۴۱۵ هجری اختلافی میان عباسیان و علویان در کوفه به وجود آمد که قادر به خاطر وزیرش ابوالقاسم مغربی از دو تن از سران علوی که دوست و داماد وی بودند حمایت کرد، در جنگی که در کوفه میان دو طرف در گرفت شش نفر از عباسیان کشته شدند و خانه‌هایشان غارت شده و به آتش کشیده شد، پس تعدادی از افراد خاندان عباسی به بغداد آمدند و

---

<sup>۱</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۷، ص ۲۴۳؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، پیشین، ص ۱۸۳؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۰۹

مانع از خطبه‌ی روز جمعه شدند و شورش کردند. در نهایت با برکناری نقیب علویان، کوفه اوضاع آرام شد.<sup>۱</sup>

شبهه واقعه‌ای که پس از به خلافت رسیدن قادر اتفاق افتاده بود در سال ۴۲۲ هجری و پس از انتخاب القائم بامرالله به خلافت نیز تکرار شد و مردم در مسجد حاضر شدند و به دلیل تأخیر در انجام مراسم بیعت از بردن نام قائم به عنوان خلیفه در خطبه‌ی نماز جلوگیری کردند.<sup>۲</sup>

همچنین در زمان خلافت قائم و در اوایل سال ۴۲۲ هجری عیاران به رهبری فردی به نام برجمی شهر بغداد را به صحنه تاخت و تاز خود تبدیل کرده بودند، و چون آل بویه نیز ضعیف شده بودند، مردم از دست آنها امنیت نداشتند و از ترس اینکه بلایی سرشان بیاورند و اموالشان را به غارت ببرند، برجمی را رئیس ابوعلی خطاب می‌کردند. به تدریج کار عیاران به جایی رسید که رئیس پلیس بغداد را به قتل رساندند و به خانه تجار و بازرگانان هجوم برده، اموالشان را به غارت می‌بردند، مردم نیز شبانه روز از منازلشان پاسداری می‌کردند.<sup>۳</sup> مردم که از اوضاع ناآرام بغداد و دزدی‌های آشکار برجمی و یارانش به تنگ آمده بودند، در یکی از جمعه‌های دهه آخر شوال این سال به مسجد جامع رصافه در شرق بغداد رفتند و ابوالحسین بن غریق خطیب آنجا را از خطبه خواندن منع کردند و به او گفتند اگر خطبه می‌خوانی باید به نام برجمی خطبه بخوان، اگر نه برای خلیفه عباسی و سلطان بویه‌ی خطبه نخوان.<sup>۴</sup>

چنین اقدامی از سوی مردم بغداد پیامی برای خلیفه و سلطان بود تا به خود آیند و بغداد را از نابسامانی و دست‌درازی عیاران نجات دهند. آن‌ها با این کار مشروعیت حکومت آن دو را به دلیل عدم محافظت از جان و مال مردم زیر سوال می‌برند و خواستار اقدام سریع جهت پایان دادن به این وضع می‌شوند. مردم با این کار اعلام کردند خلیفه و سلطان که توانایی حفظ امنیت مردم را نداشته باشند

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۳۳۶.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۲۰.

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۵؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۵، ص ۱۱۹؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۲۶ و ۲۵.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۳۷؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۲۷.

شایسته حکومت نیستند و همان بهتر که به نام رئیس دزدان خطبه خوانده شود که آزادانه هر کاری انجام می‌دهد. البته در سال بعد با تلاش نیروهای خلیفه، برجمی توسط قاضی القضاة بغداد، معتمد الدوله، دستگیر شد و در دجله انداخته شد<sup>۱</sup> و به این ترتیب آرامش به بغداد و اطراف آن بازگشت.

یکی دیگر از حرکت‌های اعتراضی دوران قائم مربوط به رمضان سال ۳۲۹ هجری است که وی به القاب جلال الدوله بویه لقب شاهنشاه اعظم ملک الملوک را اضافه کرد و دستور داد که بر منابر با این القاب به نام وی خطبه بخوانند. این تصمیم خلیفه باعث شورش مردم و پرتاب آجر از سوی آنها به سوی خطبا شد که فتنه بزرگی را برپا ساخت. سپس مردم در این مورد از قاضیان و فقیهان استفتاء کردند که بسیاری از آنان بر جواز استعمال آن القاب فتوا دادند، به جز ابوالحسن ماوردی که با استناد به احادیثی از پیامبر (ص) آن را مجاز ندانست.<sup>۲</sup>

در ماجرای دیگر در زمان خلافت المستظهر بالله و در سال ۵۰۴ هجری، فرمانروای مسیحی انطاکیه سپاهی از فرنگیان سواره و پیاده را تشکیل داد و به سوی قلعه ائارب در سه فرسخی حلب روانه شد و قلعه را تصرف کرده، دو هزار مرد را کشت و بقیه را اسیر کرد. آن‌ها چند شهر دیگر مسلمان نشین را نیز به تصرف خود درآوردند، در نتیجه حکام شهرهای شام از در سازش با فرنگیان در آمدند و از آن‌ها تقاضای صلح کردند، اما فرنگیان که در موضع قدرت بودند درخواست حاکمان مسلمان را به این شرط پذیرفتند که هر یک از آنها پرداخت مبلغ مقطوعی را در مدتی معین تضمین کنند، حکام مسلمان نیز به ناچار شرط را قبول کردند. این واقعه و نیز دست‌درازی فرنگیان بر کشتی‌های مصری و غارت کالاهای صاحبان مسلمان آن باعث شد که عده‌ای از مردان آن شهرها و شهر حلب برای ابراز انزجار از کارهای فرنگیان رهسپار بغداد شوند. همین‌که آن‌ها وارد بغداد شدند، گروه زیادی از فقها و سایر مردم به آنان پیوستند و با هم به مسجد سلطان محمد رفتند و از اقامه‌ی نماز توسط امام ممانعت کرده، منبر را شکستند. به دنبال این واقعه سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۶۳؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۳۱.

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، صص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۹، ص ۲۹؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۴.



وعده داد که برای جهاد با کافران سپاه‌یانی آماده و اعزام کند ، ضمناً منبری از دارالخلافة برای مسجد سلطان محمد فرستاده شد ، وقتی که معترضان هیچ اقدام عملی را مشاهده نکردند روز جمعه بعد به مسجد قصر که در دارالخلافة بود هجوم بردند و علیرغم ممانعت نگهبانان قصر وارد مسجد شدند و پنجره‌های شبستان را شکستند و به سوی منبر هجوم بردند و آن را خرد کردند . خلیفه نیز که اوضاع را چنین دید پیامی برای سلطان محمد فرستاد و از او خواست به این مسأله رسیدگی کند ، سلطان محمد نیز به امیرانی که در آن هنگام در حضورش بودند دستور داد به سوی آن شهرها بروند و با کافران جهاد کنند؛ بدین ترتیب معترضان همراه سربازان کمکی از بغداد به شهرهای خود بازگشتند<sup>۱</sup> و اعتراض پایان یافت.

همانگونه که از این گزارش تاریخی استنباط می‌شود ، چنین اعتراض‌هایی از سوی مردم ، خلیفه و سلطان را از خواب غفلت از اوضاع مسلمانان بیدار کرد و پافشاری مردم بر خواسته‌هایشان سبب اعزام نیرو برای مقابله با دشمنانی که سرزمینهای اسلامی را تصرف کرده بودند، شد. در این میان منبر به عنوان نماد رسمیت یافتن و مشروعیت حکومت نقش مهمی برای طرفین این ماجرا داشت.

در زمان خلافت المسترشد بالله نیز نزدیک بود که مردم به نشانه اعتراض منبر جامع قصر را بشکنند اما خواسته‌شان برآورده شد و این کار را نکردند. ماجرا از این قرار بود که در سال ۵۱۳ هجری اعزام حاجیان به مراسم حج به تأخیر افتاد ، پس مردم به اعتراض پرداختند و تصمیم گرفتند به جامع قصر حمله برده، منبر آن را بشکنند، خلیفه که از عصبانیت مردم خبردار شد به وزیرش دُبَیس بن صدقه دستور داد که هر چه سریعتر مقدمات اعزام حجاج را فراهم کند ، او نیز چنین کرد و روز دوازدهم ذی الحجه حاجیان از بغداد خارج شدند<sup>۲</sup> و بدین ترتیب این بارمنبر از شکسته شدن در امان ماند.

<sup>۱</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۱۰ ، صص ۴۸۱-۴۸۳ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۷ ، ص ۱۲۰ ؛ تاریخ ابن خلدون ، پیشین ، ج ۵ ، ص ۲۲۲.

<sup>۲</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۵۶۱.

در سال ۵۳۲ هجری و در زمان خلافت المقتدی لامرالله خبر فتح بزاعه، در شش فرسنگی حلب، توسط رومیان، به بغداد رسید و اینکه در آنجا مردان را کشته و زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، در این اوضاع عده‌ای گریختند و به بغداد آمدند و از خطابه‌گویی خطیبان در بغداد جلوگیری کردند،<sup>۱</sup> پس از آن مردم به سوی قصر سلطان مسعود سلجوقی رهسپار شدند و قصر او را احاطه کردند. سلطان که اوضاع را چنین دید کمال الدین ابوالفضل شهبازی را که برای دریافت کمک در جنگ با رومیان به سوی اتابک زنگی فرستاده شده بود، احضار کرد و به او گفت این چه فتنه‌ای است که برپا کرده‌ای؟ وی نیز در جواب گفت: من کاری نکرده‌ام، من در خانه بودم و این خود مردم هستند که به خاطر دین و اسلام بر سر غیرت آمده و از عاقبت این سهل‌انگاری می‌ترسند. پس سلطان گفت نزد مردم برو و آنها را پراکنده ساز و فردا پیش من بیا و از سپاهیان من هر قدر که می‌خواهی برای جنگ با روم انتخاب کن.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب این اعتراض مسلمانان نیز جواب داد و سلطان را وادار کرد که برای دفاع از مرزهای سرزمین‌های اسلامی نیروهایی اعزام کند.

در سده‌ی پایانی عصر عباسی، شکستن منابر به عنوان یک شیوه‌ی اعتراضی به تدریج منسوخ شد و مردم به نشانه‌ی اعتراض فقط از خطبه خواندن خطیب ممانعت می‌کردند. در زمان خلافت المستضیء بامرالله فتنه بزرگی میان یهودیان بغداد و مسلمانان ایجاد شد. ابن کثیر گزارش می‌دهد که سبب این فتنه آن بود که یک روز مؤذنی مسلمان نزدیک یک کنیسه یهودی اذان می‌گفت که یکی از یهودیان با سخنان بدی به او اعتراض کرد، پس میان آن دو زد و خرد در گرفت و فرد مسلمان به دیوان مظالم آمده، از شخص یهودی شکایت کرد. چون کارشان به نتیجه نرسید مسلمانان روز جمعه جمع شدند و در یکی از مساجد جامع از خطابه‌گویی خطیب جلوگیری کردند، سپس به بازار عطاران که اکثراً یهودی بودند هجوم بدند و آنجا را ویران ساختند. خلیفه که اوضاع را بحرانی دید

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۸ و ۵۹.

دستور داد تعدادی از مسلمانان را به دار بکشند و در همان شب تعدادی از محکومین به قصاص را از زندان بیرون آوردند و به دار کشیدند ، مردم نیز گمان کردند که آن‌ها را به خاطر ماجرای اعتراض به دار آویخته‌اند، پس اوضاع آرام شد.<sup>۱</sup>

این گزارش تاریخی نشان می‌دهد که گاهی مسلمانان به دلیل تعصب مذهبی انتظار داشتند که حکومت همیشه در حکمیت میان آنها و غیر مسلمانان به نفع آنان حکم دهد ، از این رو از خطبه ممانعت می‌کنند تا شاید به اهداف خود برسند.

در سال ۵۷۰ هجری، علاءالدین تنامش که از بزرگان امرای بغداد بود لشکریانی را به منطقه غراف مابین واسط و بصره فرستاد، این عده در آنجا به غارت اموال مردم پرداختند و مردم را بیش از اندازه آزار دادند، بنابراین گروهی از ستمدیدگان برای دادخواهی به بغداد آمدند اما چون مستضی‌ء خلیفه عباسی در برابر تنامش زیون و ناتوان بود، کسی به داد آنها نرسید ، پس وقتی که از شکایت خود نتیجه‌ای نگرفتند به مسجد جامع قصر هجوم بردند و خطیب را از خطبه باز داشتند و کاری کردند که نماز بیشتر مردم از دست رفت.<sup>۲</sup>

اما آخرین مورد ممانعت از خطبه به نشانه اعتراض در عصر عباسی مربوط به دوران خلافت المستعصم بالله، آخرین خلیفه عباسی است. در سال ۶۴۸ هجری گروهی از سپاهیان در اعتراض به قطع حقوق‌شان شورش کردند و روز جمعه مانع از خطبه خواندن خطیب شدند . ذهبی عامل اصلی این کار را ابن علقمی وزیر شیعه مذهب خلیفه می‌داند و می‌گوید او برای نابود کردن و سقوط خلافت عباسی و انتقال آن به علویان بسیار حریص بود.<sup>۳</sup> البته ذهبی بیش از آنکه با دلیل و سند این اتهام را به ابن علقمی وارد کند، از تعصب مذهبی در این مسأله متأثر بوده است.

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۲۸۹.

<sup>۲</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۴۲۴ .

<sup>۳</sup> - تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۷ ، ص ۶۳ .

به هر حال همانگونه که در بررسی گزارشهای تاریخی مشاهده کردیم ، یکی از کارکردهای خطابه و منبر در عصر عباسی استفاده از آن توسط معترضان برای نشان دادن اعتراض و انتقادشان به یک حادثه یا سیاست خاص بود. آن‌ها برای اینکه اعتراض خود را به خلیفه یا سلطان نشان دهند، از خطبه خواندن به نام آن‌ها توسط خطبا جلوگیری می‌کردند و یا در حالت شدیدتر منبر را که رسمیت و مشروعیت حکومت بر روی آن و با دعا برای خلیفه و سلطان اعلام می‌شد، می‌شکستند و مشروعیت آن‌ها را به دلیل اتفاقی که در قلمروشان افتاده بود زیر سؤال می‌بردند. ممانعت از خطبه و گاهی شکستن منابر سنتی بود که از اواسط قرن سوم تا پایان خلافت عباسی توسط معترضان اجرا می‌شد و شاید در آن دوره‌ی تاریخی این بهترین راه رساندن اعتراض‌شان به حاکمیت بود .

#### ۴-۲-۵ کارکرد خطابه و منبر برای مخالفان نظام خلافت عباسی

علاوه بر عباسیان، مخالفان آن‌ها نیز با توجه به کارکرد وسیعی که خطابه و منبر داشتند در جهت اهداف خود از آن‌ها استفاده می‌کردند. پس از به خلافت رسیدن منصور عباسی اولین کسی که علیه حکومت او قیام کرد عمویش عبدالله بن علی بود که پیش از این سفاح او را برای جنگ با مروان حمار آخرین خلیفه اموی به شام فرستاده بود. عبدالله که طمع در امر خلافت داشت در شام خطبه‌ای برای مردم ایراد کرد و گفت : ای مردم! سفاح، بنی عباس را برای نبرد با مروان دعوت نمود، ولی کسی جز من دعوت او را نپذیرفت. پس سفاح به من گفت : اگر تو بر مروان پیروز شدی و به او دست یافتی پس از من ولی عهد من خواهی بود، و گروهی نیز به این امر شهادت دادند. منصور که از ادعای عمویش خبردار شد ابومسلم خراسانی را با سپاهی به جنگ او فرستاد، اما عبدالله فرار کرد و نزد برادرش سلیمان در بصره پناهنده شد . منصور با حيله و با وعده‌ی بخشش، عبدالله را از بصره نزد خود فراخواند، اما همین‌که نزد منصور آمد او را به زندان انداخت تا اینکه در زندان جان سپرد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ فخری، پیشین ، ص ۲۲۷ ؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۰، صص ۶۲ و ۶۳ ؛ تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲ .

این مورد تاریخی نخستین موردی است که در عصر عباسی یکی از بنی عباس با استفاده از خطابه در برابر خلیفه رسمی ادعای حکومت می‌کرد و حکومت او را به چالش کشید و آن را حق خود دانست، ولی با توجه به آن که سفاح رسماً منصور را به عنوان ولی عهد خود منصوب کرده بود، سخنان عبدالله بن علی ادعایی بیش نبود و نتیجه‌ای جز مرگ او به دنبال نداشت.

اما مهمترین مدعی خلافت در زمان منصور، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب مشهور به نفس زکیه بود که علیه خلافت عباسیان در مدینه قیام کرد. منابع تاریخی زمان قیام او را در اواخر جمادی الثانی یا اول ماه رجب سال ۱۴۵ هجری ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> محمد و یارانش شبی که قیام کردند به زندان مدینه هجوم برده و هر آنکس را که در آن بود آزاد ساختند، سپس دارالاماره مدینه را محاصره کرده و ریاح بن عثمان والی منصور را دستگیر و زندانی کردند.<sup>۲</sup>

نفس زکیه برای به پیش بردن قیامش و توجیه مشروعیت حرکت خود و زیر سوال بردن مشروعیت حکومت عباسیان، از خطابه و منبر بسیار استفاده کرد وی در نخستین سخنانش پس از قیام، خود را مهدی معرفی نمود و بر منبر مدینه در خطابه‌ای به مردم گفت: ای مردم شک نداشته باشید که من همان مهدی موعود هستم.<sup>۳</sup> البته پدرش نیز این ادعا را میان مردم تبلیغ می‌کرد و مردم نیز او را مهدی لقب دادند.<sup>۴</sup> نفس زکیه یکی از روزها از منبر مسجدالنبی بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند به مذمت و بدگویی از بنی عباس پرداخت، وی خطاب به مردم گفت: «اما بعد، رفتار این طغیانگر دشمن خدا، ابوجعفر منصور بر شما پوشیده نیست که گنبد سبز را ساخت و با خدا به ستیز پرداخت و کعبه را خوار و حقیر شمرد. خداوند هم فرعون را برای این سرنگون کرد که گفته بود من پروردگار بلند مرتبه شما هستم. هیچ کس برای یاری دین اولی‌تر از فرزندان مهاجرین و انصار نیست.

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، صص ۵۵۶ و ۵۵۷؛ تاریخ خلیفه، پیشین، ص ۲۷۷؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۶۳.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۵، صص ۵۳۰ و ۵۳۱؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۰، صص ۸۴ و ۸۵.

<sup>۳</sup> - مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۱۲.

<sup>۴</sup> - تاریخ فخری، پیشین، ص ۲۲۴؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، تحقیق: عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۹۵.

خداوندا! آن‌ها ( منصور و یارانش ) حرام تو را حلال و حلال تو را حرام کرده و هر کس را که امان داده‌ای ترسانده و هر کس را که ترسانده‌ای امان داده‌اند. خداوندا! تعداد آنان را کم کن و آنها را پراکنده ساز و نابود کن. ای مردم میان شما به خاطر قدرت و توانتان قیام نکردم بلکه شما را برای خویشتن برگزیدم. به خدا قسم به این کار نپرداختم مگر اینکه در همه شهرهایی که خدا را می‌پرستند برای من بیعت گرفته‌اند. <sup>۱</sup>»

نفس زکیه، در این خطابه از کارکرد رسانه‌ای منبر استفاده کرد و با انتقاد از منصور عباسی و اتباع او ذهنیت مردم را نسبت به خلیفه بدبین نمود، او با ذکر رفتارهای زشت بنی عباس، به مردم اعلام می‌کند که چنین کسانی شایستگی رهبری مسلمانان را ندارند، سپس با تمجید از مردم مدینه سعی می‌کرد، آن‌ها را به خود جذب کرده و تابع خود سازد. پس در این جا نفس زکیه از همان منبری که خلیفه عباسی برای کسب مشروعیت از آن استفاده می‌کرد، جهت نشان دادن عدم مشروعیت او در امر حکومت بهره برد.

منصور که از پیشرفت کار نفس زکیه خبردار شد، برادرزاده‌اش عیسی بن موسی را به جنگ با او فرستاد. وقتی عیسی به نزدیک مدینه رسید، نامه‌ای به بزرگان مدینه نوشت و از آن‌ها خواست از محمد جدا شوند و به او بپیوندند. در این اوضاع، نفس زکیه خطابه‌ای میان یارانش ایراد کرد و با آنان اتمام حجت نمود و گفت: ای مردم! این مرد ( عیسی بن موسی ) با سربازان و تجهیزات فراوان به شما نزدیک شده است، من بیعتم را بر شما حلال می‌کنم، هر کس می‌خواهد بماند و هر کس می‌خواهد برود. پس از این سخنان عده‌ی زیادی از وی جدا شدند و تنها معدود افرادی در کنار وی ماندند. <sup>۲</sup> در نهایت در نبرد سختی که میان دو طرف درگرفت، محمد و بسیاری از یارانش کشته شدند. قیام نفس زکیه نخستین قیام علویان بود که در عصر عباسی انجام گرفت و رهبر قیام از کارکرد خطابه و منبر برای پیش برد حرکت خود استفاده کرد.

---

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۵۵۸؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۱؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، صص ۶۴ و ۶۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۷، ص ۵۸۲؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۶۶؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۰، ص ۸۸.

یکی دیگر از بزرگان بنی الحسن، حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بود که در ذی القعدة سال ۱۶۹ هجری علیه خلافت عباسیان قیام کرد و مردم مدینه را به امامت خود فرا خواند. به گفته‌ی طبری، حسین و پیروان او وعده کرده بودند که در زمان حج و در منی یا مکه قیام کنند. اما حوادثی در مدینه برای او اتفاق افتاد که قیامش را زودتر اعلام کرد، وی بر مدینه تسلط یافت و با عمامه‌ای سفید بر روی منبر رفت و مردم با وی بیعت کردند.<sup>۱</sup>

در این جا، وی نیز از منبر برای کسب مشروعیت استفاده کرد و در خطابه‌ای خطاب به مردم گفت: «ای مردم! من فرزند رسول خدا و در حرم رسول خدا و بر منبر پیامبر خدا، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم، اگر به آنها عمل نکردم بیعتی بر گردن شما ندارم.»<sup>۲</sup>

حسین بن علی با نشستن بر منبر پیامبر (ص) و یادآوری آنکه از نسل پیامبر (ص) است در حقیقت خود را جانشین شایسته برای پیامبر (ص) معرفی می‌کند و از این طریق به ترغیب مردم به سوی خود می‌پردازد. وی با این کار از منبر پیامبر (ص) بهترین استفاده را برای به پیش بردن قیامش انجام می‌دهد. حسین بن علی پس از تسلط بر مدینه با ۳۰۰ نفر برای تصرف مکه به سوی آن شهر حرکت کرد تا اینکه به محلی به نام فح رسیدند، در آنجا سپاه خلیفه به فرماندهی موسی بن عیسی راه را بر آنها گرفت و در جنگی که بین دو طرف در گرفت، حسین بن علی کشته شد و به شهید فح شهرت یافت.<sup>۳</sup>

استفاده از خطابه توسط مخالفان در زمان خلافت امین نیز اتفاق افتاد؛ چنانکه در سال ۱۹۶ هجری که امین برای مقابله با نیروهای مأمون، عده‌ای را به فرماندهی عبدالملک بن صالح به شام فرستاد تا نیروی کمکی بیاورند، عبدالملک در شام بیمار شد و مرد. پس حسین بن علی بن عیسی بن ماهان که همراه عبدالملک به شام رفته بود، به سپاه فرمان داد که برگردد و آنها در ماه رجب به

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۸، ص ۱۹۳.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۱۰، صص ۳۷ و ۳۸؛ مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۳۷۶.

<sup>۳</sup> - مقاتل الطالبیین، پیشین، صص ۳۷۸-۳۸۰؛ تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۷؛ انساب الاشراف، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۶.

بغداد رسیدند، وقتی که وارد شهر شدند، شبانگاه خلیفه حسین را احضار کرد، اما وی امر خلیفه را اجابت نکرد و به پیک خلیفه گفت تو برو ، فردا خودم نزد او خواهم رفت. روز بعد حسین بن علی به محل پل بغداد رفت و مردم را در آنجا جمع کرد. سپس خطابه‌ای ایراد کرد و گفت : ای گروه ابناء ( ایرانی نژادان ) ! خلافت خداوند با تن پروری و خودپسندی نمی‌سازد، نعمت خداوند هم با تکبر و غرور نمی‌تواند توأم باشد. محمد(امین) می‌خواهد شما را خوار و ذلیل گرداند و عزت شما را به دیگران واگذار نماید ... ریشه او را بکنید ، پیش از آنکه ریشه شما را بکند و عزت او را فروگذارید ، قبل از آنکه عزت شما را نابود سازد ، به خدا قسم هیچ یک از شما او را یاری نمی‌کند مگر ذلیل شود. او از خداوند نمی‌ترسد و از پیمان شکنی و خیانت به خدا پرهیز ندارد.<sup>۱</sup>

ایراد چنین خطابه‌ی صریحی در انتقاد از امین از سوی یکی از فرماندهان او ، ضربه‌ی سنگینی در آن شرایط بحرانی به خلیفه وارد کرد، به ویژه با توجه به آنکه سپاهیان مأمون به فرماندهی طاهر بن حسین در راه تصرف بغداد بودند . این خطابه که در میان مردم بغداد به ویژه ایرانی نژادان که به آنها ابناء گفته می‌شد ایراد شد، مشروعیت خلیفه را زیر سؤال برد و بی‌لیاقتی‌اش را در امر خلافت آشکار ساخت. پس از این سخنان حسین بن علی و یارانش در نبردی که با سواران امین انجام دادند آنها را شکست داده و پراکنده ساختند ، سپس امین را از خلافت خلع کردند و برای مأمون بیعت گرفتند.<sup>۲</sup>

نیم قرن بعد که شورش صاحب الزنج<sup>۳</sup> روی داد ، زنگیان نیز از خطابه و منبر برای رسیدن به اهداف خود استفاده کردند . شخص صاحب الزنج غلامان بصره را دور خود جمع می‌کرد و برای آنها خطابه ایراد می‌کرد . او به آنها وعده می‌داد که آنان را صاحب مال و اموال و قدرت کند و برایشان سوگند یاد کرد که هرگز به آنان خیانت نکند، برایشان از هیچ نیکویی فروگذاری نکند و آنها را تنها

<sup>۱</sup> - الکامل ، پیشین ، صص ۲۵۹ و ۲۶۰ ؛ تاریخ یعقوبی ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۴۵۵ .

<sup>۲</sup> - ابوعلی بلعمی، تاریخ نامه طبری، ج ۴، تحقیق: محمد روشن، چاپ سوم، تهران، نشر البرز ، ۱۳۷۳ش ، ص ۱۲۱۹ ؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، پیشین ، ج ۲ ، ص ۴۵۰ .

<sup>۳</sup> - علی بن محمد ورزینی علوی ملقب به صاحب الزنج در یکی از روستاهای ری به نام ورزین به دنیا آمد . وی در سال ۲۵۵ هجری و در زمان خلافت مهتدی در شهر بصره غلامان سیاه پوست را که به آنها زنگی گفته می‌شد اطراف خود جمع کرد و علیه خلافت عباسی قیام کرد ، او از مذهب ازارقه که یکی از شاخه‌های خوارج بود پیروی می‌کرد. ( الاعلام ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۲۲۴ ) .



نگذارد.<sup>۱</sup> صاحب الزنج با این نوع از خطابه‌های فریبنده تعداد زیادی از غلامان سیاه پوست در شوره-زارهای جنوب عراق و هورهای منطقه بین‌النهرین را که با مشقت و سختی زندگی می‌کردند به سوی خود جذب کرد، او آن‌ها را با کشتی از رود دُجَیل عبور داد و در منطقه‌ای به نام نهر میمون پیاده کرد. سپس روز عید فطر غلامان را جمع کرد و برای آن‌ها نماز عید را امامت کرد، سپس در خطبه‌ای از اوضاع بدی که آن‌ها در گذشته داشتند سخن گفت و اینکه خدا آن‌ها را از آن وضعیت نجات داده است؛ در پایان با آن‌ها پیمان بست که موقعیت‌شان را بهتر سازد.<sup>۲</sup>

به هر حال صاحب الزنج با ایراد چنین خطابه‌های امیدبخشی توانست قیامی را آغاز کند که پانزده سال نظام خلافت عباسی را به خود مشغول ساخت، تا اینکه در سال ۲۷۰ هجری مؤفق برادر خلیفه معتمد عباسی، صاحب الزنج را در شهر مختاره که زنگیان ساخته بودند محاصره کرد و بر او دست یافت و سرش را از تنش جدا کرد<sup>۳</sup> و بدین ترتیب قیام زنگیان پایان یافت.

خطابه و منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی و همچنین ابزار کسب مشروعیت در عصر عباسی آن-قدر کارکرد موثری داشت که مخالفان و دشمنان نظام خلافت نیز سعی می‌کردند در هر حالی از آن بهره ببرند و اگر چیزی در این میان مانع آنها می‌شد با آن برخورد می‌کردند، از جمله زمانی که بساسیری بر شهر بغداد تسلط یافت، از علی بن محمد شیبانی معروف به ابن خضر که یکی از خطبای بغداد بود خواست که نام قائم خلیفه عباسی را از خطبه‌ها حذف کرده و به نام مستنصر فاطمی خطبه بخواند؛ اما هنگامی که ابن خضر بر منبر رفت به نام قائم خطبه خواند و دستور بساسیری را اطاعت نکرد، بساسیری نیز دستور داد بر روی منبر دستش را قطع کنند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۷، ص ۲۰۹؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۰؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۸.

<sup>۲</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۹، ص ۴۱۵؛ تجارب الامم، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۰.

<sup>۳</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۰۹؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۴.

<sup>۴</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۹، ص ۵۲ و ۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۸، ص ۶۰۶.

چنین اقدامی از سوی بساسیری نشان از شناخت اهمیت منبر و خطابه برای مخالفان نظام خلافت عباسی داشت و این که اگر کسی برای مشروعیت بخشیدن به طرف مقابل تلاش می‌کرد، به شدت با او برخورد می‌شد.

آن چه که گفته شد مهمترین مواردی بود که مخالفان نظام خلافت عباسی از کارکرد خطابه و منبر به نفع خود و برای ضربه زدن به آن نظام استفاده کردند. آن‌ها سعی کردند که با خطابه و از طریق منبر خلفای عباسی را ظالم و ناعدل و بی لیاقت جلوه داده و ذهنیت مردم را نسبت به مشروعیت آن‌ها دچار تردید کنند و بدین ترتیب حرکت خود را به پیش ببرند. البته نظام خلافت نیز بیکار نمی‌نشست و از تمام توان خود برای فراگیر نشدن و سرکوبی این حرکت‌ها استفاده می‌کرد.

در جمع‌بندی نهایی این فصل درباره‌ی وضعیت خطابه و منبر در عصر عباسی می‌توان گفت که از ابتدای این عصر، به تدریج خطابه‌ها رویکرد وعظ آمیز پیدا کردند و رفته رفته از حضور خلفا بر منابر و ایراد خطابه توسط آنان کاسته شد. اما با این وجود هر روز بر تعداد منابر در سرزمین‌های اسلامی افزوده می‌شد.

همچنین درباره‌ی کارکرد خطابه و منبر در این عصر، می‌توان از سویی از این کارکرد برای نظام خلافت و قدرت حاکم سخن گفت که از آن‌ها برای رسمیت بخشیدن به خلیفه و نیز معرفی و شناساندن ولیعهد رسمی بهره می‌بردند. و از سوی دیگر از کارکرد خطابه و منبر برای معترضان و مخالفان سخن به میان آورد. معترضان با ممانعت از خطابه‌گویی خطیبان و یا شکستن منابر اعتراض خود را به حاکمان‌شان اعلام می‌کردند و مخالفان که خواستار نابودی کامل نظام خلافت بودند از خطابه و منبر برای زیر سؤال بردن مشروعیت حکومت عباسیان و نشان دادن عدم شایستگی آنان در امر خلافت استفاده می‌کردند.

به هر حال همه عناصر فوق به اهمیت و جایگاه خطابه و منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی و ابزار تأثیرگذار بر عواطف و احساسات و ذهنیت‌های مردم پی برده بودند؛ از این رو تلاش می‌کردند به هر طریقی به آن‌ها دست یافته و در جهت اهداف و مقاصد خود از آنها استفاده کنند.

در فصل آینده به تحلیل محتوی تعدادی از خطابه‌های دوران اسلامی و بویژه عصر عباسی خواهیم پرداخت.

## فصل پنجم

### تحلیل محتوای

تعدادی از خطابه‌های مهم دوران اسلامی

تحلیل محتوی روشی است برای جمع آوری اطلاعات و تحلیل آن. در تحلیل محتوی به جای مشاهده مستقیم رفتار مردم یا پرسش در مورد آن، به ارتباطاتی که آنان به وجود آورده و پیام‌هایی که رد و بدل کرده‌اند توجه و در مورد آن سؤال و تحلیل می‌شود.<sup>۱</sup> در مورد ویژگی‌های تحلیل محتوی بین صاحب‌نظران اختلاف وجود دارد. مهمترین اختلاف نظر بر سر این نکته است که آیا محتوای یک متن به روش کیفی و یا کمی تحلیل شود و یا هم در مورد وجوه کیفی و هم وجوه کمی پیام‌های ارتباطی کاربرد دارد؟ که در این فصل سعی می‌شود از روش سوم تحلیل محتوی استفاده شود و هم وجوه کیفی و هم وجوه کمی خطابه‌ها مورد توجه قرار گیرد. همچنین مقوله بندی و تقسیم و تفکیک متون انتخاب شده به بخش‌های مجزا از مهمترین اجزاء تحلیل محتوی است که در تحلیل محتوی خطابه‌ها ی این فصل به آن توجه می‌شود.

در این فصل به تحلیل محتوی مهمترین خطابه‌های دوران اسلامی در چهار دوره عصر پیامبر(ص)، عصر راشدین، عصر اموی و عصر عباسی خواهیم پرداخت و آنها را مورد مقایسه قرار خواهیم داد. البته دوره‌ی اصلی مورد مطالعه در این رساله دوره‌ی عباسی است و هدف از بررسی خطابه‌های پیش از این دوره، فهم بیشتر تحولات محتوی خطابه‌ها تا عصر عباسی و مقایسه آنها با خطابه‌های عصر عباسی است. بنابراین در هر دوره چند خطبه انتخاب شده و جنبه‌های تبیینی، تنه‌اجمی یا تدافعی آنها مورد تحلیل محتوی قرار می‌گیرد.

---

<sup>۱</sup> - رحمت الله صدیق سروستانی، «کاربرد تحلیل محتوی در علوم اجتماعی» نامه علوم اجتماعی، ش ۸، زمستان ۱۳۷۵، ص ۹۳.

## ٥-١ تعدادی از خطابه‌های مهم پیامبر(ص)

### ٥-١-١ خطابه پیامبر(ص) در اولین نماز جمعه شهر مدینه

الحمد لله أحمده وأستعينه وأستغفره وأستهديه وأؤمن به ولا أكفره وأعادى من يكفره وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله أرسله بالهدى والنور والموعظة على فترة من الرسل وقله من العلم وضلالة من الناس وانقطاع من الزمان ودنو من الساعة وقرب من الأجل من يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما فقد غوى وفرط وضل ضلالا بعيدا وأوصيكم بتقوى الله فإنه خير ما أوصى به المسلم المسلم أن يحضه على الآخرة وأن يأمره بتقوى الله فاحذروا ما حذرکم الله من نفسه ولا أفضل من ذلك نصيحة ولا أفضل من ذلك ذكرا وإن تقوى الله لمن عمل به على وجل ومخافة من ربه عون صدق على ما تبغون من أمر الآخرة ومن يصلح الذى بينه وبين الله من أمره فى السر والعلانية لا ينوى بذلك إلا وجه الله يكن له ذكرا فى عاجل أمره وذخرا فيما بعد الموت حين يفتقر المرء إلى ما قدم وما كان من سوى ذلك يود لو أن بينه وبينه أمدا بعيدا ويحذركم الله نفسه والله رءوف بالعباد والذى صدق قوله وأنجز وعده لا خلف لذلك فإنه يقول عز و جل ما يبذل القول لدى وما أنا بظلام للعبيد فاتقوا الله فى عاجل أمركم وآجله فى السر والعلانية فإنه من يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له أجرا ومن يتق الله فقد فاز فوزا عظيما وإن تقوى الله يوقى مقتته ويوقى عقوبته ويوقى سخطه وإن تقوى الله يبيض الوجوه ويرضى الرب ويرفع الدرجة خذوا بحظكم ولا تفرطوا فى جنب الله قد علمكم الله كتابه ونهج لكم سبيله ليعلم الذين صدقوا ويعلم الكاذبين فأحسنوا كما أحسن الله إليكم وعادوا أعداءه وجاهدوا فى الله حق جهاده هو اجتباكم وسماكم المسلمين ليهلك من هلك عن بينة ويحيا من حيا عن بينة ولا قوة إلا بالله فأكثرُوا ذكر الله واعملوا لما بعد اليوم فإنه من يصلح ما بينه وبين الله يكفه الله ما بينه وبين الناس ذلك بأن الله يقضى على الناس ولا يقضون عليه يملك من الناس ولا يملكون منه الله أكبر ولا قوة إلا بالله العظيم<sup>١</sup>

<sup>١</sup> - تاريخ الامم و الملوك ، پیشین، ج ٢، ص ٣٩٤ و ٣٩٥؛ المنتظم، پیشین، ج ٣، ص ٦٦؛ سبل الهدى، پیشین، ج ٣، ص ٣٣٢.

تحلیل محتوی خطابه: در این خطابه که در اولین جمعه پس از ورود پیامبر(ص) به شهر مدینه توسط ایشان ایراد می‌شود، حضرت ابتدا به حمد و ستایش پروردگار می‌پردازد سپس مردم را به اطاعت از خدا و رسولش فرا می‌خواند که تنها راه هدایت است. همچنین آن‌ها را به تقوای الهی و یاد مرگ و آخرت متوجه می‌سازد. پیامبر(ص) در پایان خطابه مردم را به جهاد در راه خدا و دوری از دشمنان او دعوت می‌کند. به نظر می‌رسد که پیامبر اسلام اولین بار در این خطابه به موضوع جهاد اشاره می‌کند. چون ایشان می‌دانستند که پس از مهاجرت مسلمانان از مکه به مدینه، قریش و مشرکان مکه به راحتی دست از سر آن‌ها بر نخواهند داشت و دشمنی خود با مسلمانان را ادامه خواهند داد؛ بنابراین در ذهن پیامبر حمله مشرکین به مکه محتمل می‌نمود و از این رو ایشان در این خطابه و در همان ابتدای ورود به مدینه ذهنیت مسلمانان را برای این امر آماده کرده و آن‌ها را به جهاد در راه خدا فرامی‌خواند.

#### ۵-۱-۲ خطابه پیامبر(ص) در روز احد

أيها الناس أوصيكم بما أوصاني الله في كتابه من العمل بطاعته والتناهي عن محارمه ثم إنكم بمنزل أجر وذخر لمن ذكر الذي عليه ثم وطن نفسه على الصبر واليقين والجد والنشاط فإن جهاد العدو شديد كربه قليل من يصبر عليه إلا من عزم له على رشده إن الله مع من أطاعه وإن الشيطان مع من عصاه فاستفتحوا أعمالكم بالصبر على الجهاد والتمسوا بذلك ما وعدكم الله وعليكم بالذي أمركم به فإنني حريص على رشدكم إن الاختلاف والتنازع والتشبيط من أمر العجز والضعف وهو مما لا يحبه الله ولا يعطى عليه النصر

أيها الناس إنه قذف في قلبي أن من كان على حرام فرغب عنه ابتغاء ما عند الله غفر له ذنبه ومن صلى على محمد وملائكته عشرا ومن أحسن وقع أجره على الله في عاجل دنياه أو في آجل آخرته ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة إلا صبيا أو امرأة أو مريضا أو عبدا مملوكا ومن استغنى عنها ساتغنى الله عنه والله غني حميد

ما أعلم من عمل يقربكم إلى الله إلا وقد أمرتكم به ولا أعلم من عمل يقربكم إلى النار إلا وقد نهيتكم عنه وإنه قد نفث الروح الأمين في روعي أنه لن تموت نفس حتى تستوفى أقصى رزقها لا ينقص منه شيء وإن أبطأ عنها فاتقوا الله ربكم وأجملوا في طلب الرزق ولا يحملنكم استبطاؤه على أن تطلبوه بمعصية ربكم فإنه لا يقدر على ما عنده إلا بطاعته قد بين لكم الحلال والحرام غير أن بينهما شبيها من الأمر لم يعلمها كثير من الناس إلا من عصم فممن تركها حفظ عرضه ودينه ومن وقع فيها كان كالراعي إلى جنب الحمى أوشك أن يقع فيه وليس ملك إلا وله حمى ألا وإن حمى الله محارمه والمؤمن من المؤمنين كالرأس من الجسد إذا اشتكى تداعى إليه سائر جسده والسلام عليكم.<sup>1</sup>

تحليل محتوی خطابه: پیامبر در ابتدای این خطابه مانند سایر خطابه‌های دیگرش مردم را به اطاعت از فرامین پروردگار و دوری از گناهان فرامی‌خواند. سپس با توجه به موقعیت جنگی که پیش روی مسلمانان است آن‌ها را به صبر در جهاد در راه خدا دعوت می‌کند و لازمه آن را عزم جدی در این راه می‌داند. پیامبر برای تقویت روحیه و متحد کردن یارانش آن‌ها را از اختلاف و منازعه باهم برحذر می‌دارد و آن را مایه عجز و ضعف به شمار می‌آورد. همچنین در این خطابه پیامبر به تقسیم رزق بندگان توسط خداوند می‌پردازد و مسلمانان را دعوت می‌کند که از راه حلال به طلب رزق خود بپردازند. در پایان خطابه دوباره به اتحاد مسلمانان اشاره می‌شود و پیامبر(ص) جامعه مسلمانان را همچون پیکره واحدی معرفی می‌کند که اگر عضوی از آن دچار بیماری شد سایر اعضا نیز احساس درد می‌کنند.

### ۵-۱-۳ خطابه پیامبر(ص) در روز فتح مکه

وقف علی باب الکعبه ثم قال لا إله إلا الله وحده لا شريك له صدق وعده ونصر عبده وهزم الأحزاب وحده ألا كل مأثرة أو دم أو مال يدعى فهو تحت قدمي هاتين إلا سدانة البيت وسقاية الحاج ألا وقتل

<sup>1</sup> - محمد بن عمر الواقدي، المغازی، ج ۱، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ط الثالثه، ۱۹۸۹م، صص ۲۲۱-۲۲۳؛ إمتاع الأسماع، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۸.



الخطأ مثل العمد بالسوط والعصا فيهما الدية مغلظة منها أربعون خلفه في بطونها أولادها يا معشر قريش إن الله قد أذهب عنكم نخوة الجاهلية وتعظمها بالآباء الناس من آدم وادم خلق من تراب ثم تلا ( يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم ) الآية يا معشر قريش أو ياهل مكة ما ترون إني فاعل بكم قالوا خيرا أخ كريم وابن أخ كريم قال اذهبوا فأنتم الطلقاء.<sup>١</sup>

تحليل محتوی خطابه: پیامبر اسلام (ص) در این خطابه که پس از یک فتح سرنوشت ساز برای مسلمانان ایراد کرد به عملی شدن وعده خداوند برای پیروزی مسلمانان اشاره می‌کند و با لحنی فاتحانه خطاب به قریش مکه نابودی غرور جاهلی آنان را اعلام می‌کند. سپس با رویکردی کریمانه دشمنان خود را می‌بخشد و خطاب به آنها که سراسر اذیت و آزار برای پیامبر و مسلمانان بودند می‌گوید: بروید که آزادید. این خطابه رهبری پیروز و آزاده را می‌نمایاند که با وجود تسلط بر دشمنانش بزرگوارانه آنها را مورد عفو قرار می‌دهد.

#### ٥-١-٤ خطبه حجه الوداع

الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله أوصيكم عباد الله بتقوى الله وأحسبكم على طاعته وأستفتح بالذي هو خير أما بعد أيها الناس اسمعوا مني أبين لكم فإني لا أدرى لعلي لا ألقاكم بعد عامي هذا في موقفي هذا إياها الناس إن دماءكم وأموالكم حرام عليكم إلى أن تلقوا ربكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا ألا هل بلغت اللهم اشهد فمن كانت عنده أمانة فليؤدها إلى من ائتمنه عليها وإن ربا الجاهلية موضوع وإن أول ربا أبدأ به ربا عمي العباس بن عبد المطلب وإن دماء الجاهلية موضوعة وإن أول دم نبدأ به دم

<sup>١</sup> - السيرة النبوية، پیشین، ج ٢، ص ٤١٢؛ تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ٣، ص ٦٠ و ٦١؛

عامر بن ربيعة بن الحرث بن عبد المطلب وإن مآثر الجاهلية موضوعة غير السدانة والسقاية والعمد قود وشبه العمد ما قتل بالعصا والحجر وفيه مائة بعير فمن زاد فهو من أهل الجاهلية

أيها الناس إن الشيطان قد يئس أن يعبد في أرضكم هذه ولكنه قد رضى أن يطاع فيما سوى ذلك مما تحقرون من أعمالكم أيها الناس إنما النسئ زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلونهم عاما ويحرمونه عاما ليواطئوا عدة ما حرم الله وإن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والأرض وإن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والأرض منها أربعة حرم ثلاثة متواليات وواحد فرد ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب الذى بين جمادى وشعبان ألا هل بلغت اللهم اشهد

أيها الناس أن لنسائكم عليكم حقا ولكم عليهن حق لكم عليهن ألا يوطئن فرشكم غيركم ولا يدخلن أحدا تکرهونه بيوتكم إلا بإذنكم ولا يأتين بفاحشة فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تعضوهن وتهجروهن فى المضاجع وتضربوهن ضربا غير مبرح فإن انتهين وأطعنكم فعليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف وإنما النساء عندكم عوان لا يملكن لأنفسهن شيئا أخذتموهن بأمانة الله واستحللتم فروجهن بكلمة الله فاتقوا الله فى النساء واستوصوا بهن خيرا ألا هل بلغت اللهم اشهد

أيها الناس إنما المؤمنون إخوة ولا يحل لامرئ مال أخيه الا عن طيب نفس منه ألا هل بلغت اللهم اشهد فلا ترجعن بعدى كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض فإنى قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لم تضلوا بعده كتاب الله ألا هل بلغت اللهم اشهد

أيها الناس إن ربكم واحد وإن أباكم واحد كلكم لآدم وآدم من تراب أكرمكم عند الله أتقاكم وليس لعربى على عجمى فضل إلا بالتقوى الا هل بلغت اللهم اشهد قال فليبلغ الشاهد الغائب أيها الناس إن الله قد قسم لكل وارث نصيبه من الميراث ولا يجوز لوارث وصية ولا يجوز وصية فى أكثر من

الثالث والولد للفراس وللعاهر الحجر من ادعى إلى غير أبيه أو تولى غير موالیه فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل والسلام عليكم ورحمة الله.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطبه: این خطابه یکی از مهمترین خطابه‌های پیامبر اسلام (ص) به حساب می‌آید، ایشان چون مرگ خود را نزدیک می‌دید در این خطابه به موضوعات مهمی اشاره می‌کند؛ از جمله به بحث درباره رعایت تقوای الهی، عدم خونریزی مسلمانان، امانت داری، حرام بودن ربا، حقوق زنان بر مردان، وحدت و برادری مسلمانان و عدم برتری مسلمانان بر یکدیگر جز در تقوا می‌پردازد. پیامبر در این خطابه آخرین توصیه‌های خود را به عنوان رهبر جامعه اسلامی به پیروانش انجام می‌دهد. این توصیه‌ها برای حفظ وجهه دینی جامعه مسلمانان و تحکیم وحدت میان آن‌ها انجام می‌شود و پیامبر امیدوار است که پیروانش با عمل به این توصیه‌ها مسیر صحیح اسلام را که ۲۳ سال برای آن تبلیغ نمود، ادامه دهند.

در یک جمع بندی کلی از خطابه‌های پیامبر(ص) می‌توان دریافت که بیشتر خطابه‌های ایشان جنبه تبیینی دارد و ایشان به عنوان رهبر مسلمانان در هر موقعیت زمانی و مکانی سعی می‌کردند به تبیین اموری که برای آن مبعوث شده بودند بپردازند و مسائل مربوط به حیات سعادت‌مند دنیوی و اخروی را برای مردم روشن سازند. در این راستا ایشان توصیه‌هایی را به پیروانشان ارائه می‌دادند و مسیر صحیح را به آنان نشان می‌دادند. خطابه‌های ایشان علاوه بر فصاحت و بلاغت بسیار بالا، همواره دارای نکاتی تازه و ارزشمند برای مسلمانان بود.

---

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوك، پیشین، ج ۳، صص ۱۵۰-۱۵۲؛ إمتاع الأسماع، پیشین، ج ۲، صص ۱۱۸-۱۲۰؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، صص ۴۷۹ و ۴۸۰.

## ۵-۲ تعدادی از خطابه‌های مهم عصر راشدین

### ۵-۲-۱ خطابه‌هایی از ابوبکر

#### ۵-۲-۱-۱ خطابه ابوبکر در سقیفه بنی ساعده:

إن الله بعث محمدا رسولا إلى خلقه وشهيدا على أمته ليعبدوا الله ويوحده وهم يعبدون من دونه آلهة شتى ويزعمون أنها لهم عنده شافعة ولهم نافعة وإنما هي من حجر منحوت وخشب منجور ثم قرأ ( ويعبدون من دون الله مالا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله وقالوا ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى ) فعظم على العرب أن يتركوا دين آبائهم فخص الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه والإيمان به والمؤاساة له والصبر معه على شدة أذى قومهم لهم وتكذيبهم إياهم وكل الناس مخالف زار عليهم فلم يستوحشوا لقله عددهم وشفن الناس لهم وإجماع قومهم عليهم فهم أول من عبد الله في الأرض وآمن بالله وبالرسول وهم أولياؤه وعشيرته وأحق الناس بهذا الأمر من بعده ولا ينازعهم ذلك إلا ظالم وأنتم يا معشر الأنصار من لا ينكر فضلهم في الدين ولا سابقتهم العظيمة في الإسلام رضيكم الله انصارا لدينه ورسوله وجعل إليكم هجرته وفيكم جلة أزواجه وأصحابه فليس بعد المهاجرين الأولين عندنا بمنزلتكم فنحن الأمراء وأنتم الوزراء لا تفتاتون بمشورة ولا تقضى دونكم الأمور.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطبه: ابوبکر در این خطبه که پس از مرگ پیامبر(ص) و در سقیفه بنی ساعده در میان جمعی از مهاجرین و انصار ایراد شد ابتدا بر یگانه پرستی و رد شرک و بت پرستی تأکید می‌کند. سپس با توجه به ادعایی که انصار و یاران سعدبن عباده درباره حقانیت انصار در جانشینی پیامبر مطرح کرده بودند، ابوبکر به ذکر فضایل مهاجرین می‌پردازد و اینکه آنها نخستین کسانی بودند که رسالت پیامبر را تصدیق کردند و در این راه سختی کشیدند و به این ترتیب ابوبکر مهاجرین را شایسته‌ترین افراد برای جانشینی پیامبر اعلام می‌کند. در ادامه ابوبکر مناقشه‌کنندگان با مهاجرین را بر سر خلافت ظالم می‌خواند و در پایان برای به دست آوردن دل انصار به ذکر فضایل آنان می‌پردازد و

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۹؛ الإمامة والسیاسة، پیشین، ج ۱، ص ۲۴.

تأکید می‌کند که در امر خلافت انصار وزیر و مشاور مهاجرین خواهند بود. این خطابه نخستین خطابه-ای بود که پس از وفات پیامبر اسلام(ص) برای کسب مشروعیت حکومت گروهی از مسلمانان و برتری آنان بر دیگران ایراد شد و ابوبکر سعی کرد انصار را برای پذیرفتن مشروعیت خلافت مهاجرین متقاعد سازد که البته این خطابه مؤثر افتاد و جماعت زیادی از انصار با ابوبکر به عنوان جانشین رسول الله(ص) بیعت کردند. این خطابه بیشتر یک خطابه تدافعی است که خلیفه با ایراد آن از حق مهاجرین در امر خلافت دفاع می‌کند.

### ۵-۲-۱-۲ خطابه‌ای وعظ آمیز از ابوبکر

الحمد لله أحمده وأستعينه وأستغفره وأؤمن به وأتوكل عليه وأستهدى الله بالهدى وأعوذ به من الضلالة والردى ومن الشك والعمى من يهد الله فهو المهتدى ومن يضل فلن تجد له وليا مرشدا وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت يعز من يشاء ويذل من يشاء بيده الخير وهو على كل شيء قدير وأشهد أن محمدا عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون إلى الناس كافة رحمة لهم وحجة عليهم والناس حينئذ على شر حال فى ظلمات الجاهلية دينهم بدعة ودعوتهم فرية فأعز الله الدين بمحمد صلى الله عليه وسلم وألف بين قلوبكم أيها المؤمنون فأصبحتم بنعمته إخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون فأطيعوا الله ورسوله فإنه قال عز وجل ( من يطع الرسول فقد أطاع الله ومن تولى فما أرسلناك عليهم حفيظا )

أما بعد أيها الناس إني أوصيكم بتقوى الله العظيم فى كل أمر وعلى كل حال و لزوم الحق فيما أحببتم وكرهتم فإنه ليس فيما دون الصدق من الحديث خير من يكذب يفجر و من يفجر يهلك وإياكم والفخر وما فخر من خلق من التراب وإلى التراب يعود هو اليوم حى وغدا ميت فاعملوا وعدوا أنفسكم فى الموتى وما أشكل عليكم فردوا علمه إلى الله وقدموا لأنفسكم خيرا تجدوه محضرا فإنه قال عز وجل ( يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء تود لو أن بينها وبينه أمدا بعيدا

ويحذركم الله نفسه والله رءوف بالعباد ) فاتقوا الله عباد الله وراقبوه واعتبروا بمن مضى قبلكم واعلموا أنه لا بد من لقاء ربكم والجزاء بأعمالكم صغيرها وكبيرها إلا ما غفر الله إنه غفور رحيم فأنفسكم أنفسكم والمستعان الله ولا حول ولا قوة إلا بالله ( إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما ) اللهم صل على محمد عبدك ورسولك أفضل ما صليت على أحد من خلقك وزكنا بالصلاة عليه وألحقنا به واحشرنا في زمرة وأوردنا حوضه اللهم أعنا على طاعتك وانصرنا على عدوك.<sup>۱</sup>

تحليل محتوی خطابه: در این خطابه، خلیفه اول به سیاق خطابه‌های پیامبر(ص) به وعظ و ارشاد مردم می‌پردازد. وی مردم را به رعایت تقوای الهی دعوت می‌کند و آنها را به راستگویی تشویق کرده از دروغ برحذر می‌دارد. همچنین توصیه می‌کند که مسلمانان بر همدیگر فخر نفرشند و کبر و غرور نداشته باشند. وی خطابه‌اش را با تأکید بر یادآوری مرگ و آخرت و با درود بر پیامبراسلام (ص) به اتمام می‌رساند. این خطابه یک خطابه تبیینی است که در آن خلیفه درصدد تبیین و توضیح امور دینی برای مردم است.

## ۵-۲-۲ خطابه‌هایی از عمر بن خطاب

### ۵-۲-۲-۱ خطابه عمر پس از رسیدن به خلافت

إنما مثل العرب مثل جمل أنف اتبع قائده فليُنظر قائده حيث يقوده وأما أنا فو رب الكعبة لأحملنهم على الطريق.<sup>۲</sup>

تحلیل محتوی خطابه: عمر این خطابه را پس از وفات ابوبکر و بیعت مردم با او به عنوان خلیفه ایراد کرد. وی عرب را مانند شتری مطیع که از ضرب تازیانه ابا دارد مثال زد و گفت زمامدار آن شتر باید بداند مرکب خود را بکجا باید بکشد و رهنمائی کند. سپس قسم می‌خورد: به خدای کعبه سوگند

<sup>۱</sup> - جمهره خطب العرب، پیشین، صص ۱۸۴ و ۱۸۵.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۷.

عرب را براه راست سوق می‌دهم. عمر در این خطابه کوتاه نسبتاً تهاجمی با لحنی جدی و تهدید آمیز سیاست سخت‌گیرانه خود را به همه اعلام می‌کند، چیزی که در طول خلافت ده ساله خود آن را عملی ساخت.

#### ۵-۲-۲-۲ خطابه‌ای دیگر از عمر

إن الله عز و جل قد ولانى أمرکم وقد علمت أنفع ما بحضرتکم لکم وإنی أسأل الله أن یعینى علیه وأن یحرسنى عنده کما حرسنى عند غیره وأن یلهمنى العدل فى قسمکم کالذی أمرنى به وإنى امرؤ مسلم وعبد ضعیف إلا ما أعان الله عز و جل ولن یغیر الذی ولیت من خلافتکم من خلقى شیئا إن شاء الله إنما العظمة لله عز و جل وليس للعباد منها شیء فلا یقولن أحد منکم إن عمر تغیر منذ ولی أعقل الحق من نفسى وأتقدم وأبین لکم امرى فأیما رجل کانت له حاجة أو ظلم مظلماً أو عتب علینا فى خلق فلیؤذنى فإنما أنا رجل منکم فعلیکم بتقوى الله فى سرکم وعلانیتکم وحرمتکم وأعراضکم وأعطوا الحق من أنفسکم ولا یحمل بعضکم بعضاً على أن تحاکموا إلی فإنه لیس بینى و بین أحد من الناس هوادة وانا حبیب إلی صلاحکم عزیز على عنتکم وأنتم أناس عامتکم حضر فى بلاد الله وأهل بلد لا زرع فيه ولا زرع إلا ما جاء الله به إلیه وإن الله عز و جل قد وعدکم کرامةً کثیرةً وأنا مسئول عن أمانتى وما أنا فيه ومطلع على ما بحضرتى بنفسى إن شاء الله لا أکله إلی أحد ولا أستطیع ما بعد منه إلا بالأمناء وأهل النصح منکم للعامة ولست أجعل أمانتى إلی أحد سواهم إن شاء الله.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: خلیفه دوم در این خطابه که به نظر می‌رسد در اوایل خلافتش ایراد کرده باشد به مردم امیدواری می‌دهد که عدالت را برایشان برقرار سازد. همچنین به مردم وعده می‌دهد که همیشه مصلحت آنان را در نظر داشته باشد و کسانی را مسولیت دهد که امانتدار مردم و اهل پندشنوی و مشورت باشند. این خطابه‌ی خلیفه که جنبه تدافعی دارد در راستای کسب مشروعیت

<sup>۱</sup> - تاریخ الطبری، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۵.

مردمی و متمایل کردن آنان به سوی حکومت او ایراد شده است و خلیفه سعی دارد از خود در برابر کسانی که احیانا او را شایسته خلافت نمی‌دانند دفاع کند.

### ۵-۲-۳ خطابه‌هایی از عثمان بن عفان

#### ۵-۲-۳-۱ خطابه عثمان پس از بیعت

روی الطبری قال لما بايع أهل الشورى عثمان خرج وهو أشدهم كآبة فأتى منبر رسول الله فخطب الناس فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي وقال

أما بعد فإنني قد حملت و قد قبلت ألا وإنني متبع ولست بمبتدع ألا وإن لكم على بعد كتاب الله عز و جل وسنة نبيه ثلاثا اتباع من كان قبلي فيما اجتمعتم عليه وسننتم وسن سنة أهل الخير فيما لم تسنوا عن ملأ والكف عنكم إلا فيما استوجبتم ألا وإن الدنيا خضرة قد شهيت إلى الناس ومال إليها كثير منهم فلا تركنوا إلى الدنيا ولا تثقوا بها فإنها ليست بثقة واعلموا أنها غير تاركة إلا من تركها.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطبه: این خطابه که به روایت طبری پس از بیعت مسلمانان با عثمان به عنوان خلیفه ایراد شد یک خطابه تدافعی است و تلاش خلیفه را برای جذب مردم به سوی حکومتش نشان می‌دهد. وی خود را دنباله‌رو کتاب خدا و سنت پیامبر و دو خلیفه پیشین اعلام می‌کند و بدین وسیله سعی دارد خود را فردی دارای مشروعیت برای ادامه این مسیر معرفی کند. عثمان خطابه‌اش را با ذکر جملاتی در مذمت دنیا پرستی به پایان رساند، چیزی که در اواخر خلافتش عده‌ای در این زمینه به او اعتراض داشتند.

#### ۵-۲-۳-۲ خطابه عثمان پس از شروع شورش‌ها

أما بعد فإن لكل شيء آفة وإن آفة هذه الأمة وعاهة هذه النعمة عيابون ظنانون يظهرن لكم ما تحبون ويسرون ما تكرهون يقولون لكم وتقولون طعام مثل النعام يتبعون أول ناعق

<sup>۱</sup> - همان، ص ۴۲۲.



أحب مواردهم إليهم النازح لا يشربون إلا نغصا ولا يردون إلا عسكرا لا يقوم لهم رائد وقد أعتيتهم الأمور وتعدرت عليهم المكاسب لقد أقررتم لابن الخطاب بأكثر مما نقتم على ولكنه وطئكم برجله وضربكم بيده ووقمكم وقمعكم وزجركم زجر النعام المخزمة فدنتم له على ما أحببتهم أو كرهتم ولنت لكم وأوطأت لكم كنفى وكففت يدي ولسانى عنكم فاجترأتم على. أما والله إنى لأقرب ناصرا وأعز نفرا وأكثر عددا وأقمن إن قلت هلم أن تجاب دعوتى من عمر ولقد أعددت لكم أفرانكم وأفضلت عليكم فضولا وكشرت لكم عن نابى وأخرجتم منى خلقا لم أكن أحسنه ومنطقا لم أنطق بهفكفوا عليكم ألسنتكم وطعنكم وعيبكم على ولاتكم فإنى قد كففت عنكم من لو كان هو الذى يكلمكم لرضيتم منه بدون منطقى هذا ألا فما تفقدون من حقكم فوالله ما قصرت فى بلوغ ما كان يبلغ من كان قبلى ومن لم تكونوا تختلفون عليه فضل فضل من مالى فمالى لا أصنع فى الفضل ما أريد إذن فلم كنت إماما.<sup>١</sup>

تحليل محتوى خطابه: اين خطابه در شرايطى از سوى عثمان ايراد شد كه اعتراضات مناطق مختلف اسلامى از هرسو او را هدف قرار داده بود. وى ابتدا عامل اصلى اين اعتراضات را عيب گويان بدگمان معرفى مى كند كه ذهنيت مردم را نسبت به او و حكومتش مشوش مى سازند. سپس به سخت گيرى هاى خليفه قبل از خود، عمر بن خطاب، اشاره مى كند كه مردم را نسبت به او مطيع نگه داشته بود، آن گاه از ساده گيرى و نرم خويى خود سخن مى گويد و آن را سبب شورش مردم مى داند. خليفه در پايان خطابه اش با يادآورى بسيارى نزديكان و اقوامش لحنى تهديد آميز به خود مى گيرد و بدين ترتيب سعى دارد مردم را از ادامه اعتراضات بترساند. اين اولين بار است كه خليفه مسلمانان در خطابه اش به تهديد منتقدان و مخالفان خود مى پردازد، روشى كه در عصر اموى و عباسى شيوع بيشترى يافت. اين خطابه از سويى تدافعى است و جنبه پاسخگويى دارد و از سوى ديگر تهاجمى و براى تهديد مخالفان است.

<sup>١</sup> - الإمامة والسياسة، پيشين، ج ١، ص ٤٦؛ أنساب الأشراف، پيشين، ج ٥، ص ٥٥٠؛ تجارب الأمم، پيشين، ج ١، ص ٤٣٤.

## ۵-۲-۴ خطابه‌هایی از علی بن ابی طالب

به نظر بسیاری از صاحب‌نظران قدیم و جدید ادبیات عرب حضرت علی یکی از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین خطیبان عرب محسوب می‌شود. خطابه‌هایی که از ایشان باقی مانده است از منظر ادبیات عرب بسیار پربار و کم نظیر است و کمتر کسی را در حد ایشان می‌توان نام برد. در اینجا دو خطبه ایشان را که در نهج البلاغه آمده است، می‌آوریم:

### ۵-۲-۴-۱ خطبه ۷۴ نهج البلاغه

أَوْلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي؟ أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَالُ سَابِقَتِي عَنْ تَهْمَتِي! وَ لَمَّا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أُبْلِغُ مِنْ لِسَانِي. أَنَا حَجِيحُ الْمَارِقِينَ، وَ حَصِيمُ النَّاكِثِينَ الْمُرْتَابِينَ، وَ عَلِي كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ، وَ بِمَا فِي الصَّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: این خطابه جنبه تدافعی دارد و خلیفه مسلمانان در برابر اتهامات از خود دفاع می‌کند. بنی امیه و در رأس آنها معاویه به هنگام هجوم به خانه عثمان خاموش و نظاره‌گر بودند؛ در حالی که حضرت علی ضمن توبیخ عثمان به خاطر اعمالش مردم را از کشتن او باز می‌داشت و دفاع می‌کرد و حتی فرزندانش امام حسن و امام حسین را برای جلوگیری از هجمه عمومی به در خانه عثمان فرستاد. امویان بعد از کشته شدن عثمان به عنوان خونخواهی او بپاخواستند و از آن برای رسیدن به خلافت بیشترین بهره را گرفتند. مخصوصاً معاویه در شام که نقطه دور دستی از مدینه بود با شگردهای مخصوص خودش، توانست شامیان را فریب دهد و به آنها بباوراند که من مدافع عثمان و علی آلوده به خون «عثمان» است! علی برای دفع این تهمت ناروا و گمان بد و کنار زدن پرده‌های دروغ و تزویر و نیرنگ، از طرق مختلف وارد شد و سخنان فراوانی در این زمینه بیان فرمود که یکی از آنها گفتار بالاست. اشاره به اینکه بنی امیه هر قدر بی انصاف و حق‌شناس باشند، با

<sup>۱</sup> - عبدالحمید بن هبه الله بن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاءالکتب العربیه، بی تا ص ۱۶۹.

توجه به صفاتی که از من سراغ دارند و می دانند هرگز کمترین ظلم و ستمی به کسی نمی کنم و بی دلیل دستم به خون کسی آلوده نمی شود و نیز بخوبی سوابق من را می دانند. ذ این تهمت ها و عیب جویی ها، بسیار زشت و ناجوانمردانه است، نه من مشارکت در خون عثمان داشته ام و نه در خون شخص دیگری همانند او؛ من بیشترین دفاع را از او کردم. هر چند او را در مسایلی مقصّر می دانستم ولی نه در حدّ کشتن. من بسیار او را نصیحت کردم و از عواقب کارش بر حذر داشتم و آنها را که بر ضدّش شوریده بودند، به صبر و بردباری و اصلاح کارها از طریق مسالمت آمیز، دعوت نمودم در حالی که بسیاری از بنی امیه که امروز به خونخواهی او برخاسته اند، ساکت و خاموش بودند. ایشان در در آخر خطابه اشاره به این حقیقت می کند که خداوند از نیّات پلید شما آگاه است و می داند هدفتان نه دفاع از عثمان است و نه اصلاح میان مسلمین! بلکه می خواهید از هر وسیله نامشروعی برای رسیدن به مقصد خود، یعنی حکومت ناروا و ظالمانه بر مسلمین، استفاده کنید و خداوند از نیّات شما آگاه است و کیفرتان خواهد داد.

#### ۵-۲-۴-۲ خطبه ۱۹۶ نهج البلاغه

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ، وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٌ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ، فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ، وَ لِعِيرِهَا خُلِفْتُمْ. إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ أَبَاؤُكُمْ! فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا، وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطبه: حضرت علی در آغاز این خطبه به مسئله مهمی درباره حقیقت دنیا و آخرت اشاره می کند که غفلت از آن خمیرمایه اکثر بدبختیهای انسان است. ایشان دنیا را تنها سرای عبور و آخرت را خانه جاودانه معرفی می کند و می فرماید: حال که چنین است از این گذرگاه خود برای محل استقرار خویش، توشه بگیرید. سپس به دنبال این سخن به نکته دیگری اشاره کرده،

<sup>۱</sup> - همان، ج ۱۱، ص ۳.

می فرماید: پرده های خویش را نزد کسی که از اسرارشان آگاه است ندرید. به اعتقاد بسیاری از شارحان، این جمله اشاره به عدم تجاهر به گناه است، زیرا گناه پنهانی، در واقع یک گناه است و گناه آشکار، به جهت پرده دری و آلوده ساختن محیط اجتماع چند گناه محسوب می شود. آنگاه امام(ع) در تکمیل سخنان پیشین در مورد زهد در دنیا به نکته سوم اشاره کرده، می فرماید: «قلوبتان را از دنیا خارج کنید پیش از آنکه بدنهایتان از آن خارج شود خارج ساختن قلوب، کنایه لطیفی از ترک تعلقات دنیوی و وابستگیها به زرق و برق دنیاست. هشدار است بر ناپایداری این جهان یعنی به هوش باشید به زودی بدنها به خاک سپرده می شود، بکوشید پیش از آن، دلها را از این جهان خارج سازید، چرا که حبّ دنیا سرچشمه همه گناهان است. سپس در چهارمین نکته و در تکمیل آنچه گذشت دنیا را محل آزمایش انسان می داند و می فرماید: هنگامی که انسان می میرد، مردم می گویند چه چیز باقی گذاشت؟ ولی فرشتگان می گویند چه چیز پیش از خود فرستاد؟ حضرت در آخرین نکته در این خطابه می فرماید: خدا پدرتان را رحمت کند بخشی از ثروت خود را از پیش بفرستید تا به عنوان قرض (نزد خدا) برای شما باقی بماند و همه را برای بعد از خود نگذارید که مسئولیت سنگینی بر دوش شما خواهد گذارد. بی شک مفهوم سخنان امام این نیست که انسانها دست از تلاش و کوشش برای زندگی مادی بردارند، زیرا این امر سبب فقر و نیازمندی است، همان فقری که منشأ انواع گناهان است بلکه منظور این است که دید خود را نسبت به دنیا تغییر دهند؛ از همه مواهب بهره گیرند؛ ولی در مسیر سعادت برای سرای جاویدان از اموال خود برای نجات نیازمندان استفاده کنند و بر زخم های جانکاه دردمندان مرهم نهند. از ثروت اندوزی و ذخیره کردن اموال بپرهیزند و تا زنده هستند بخش مهمی از اموال خویش را در راه خیر صرف کنند و ذخیره یوم المعاد خویش سازند. این خطابه یکی از دهها خطابه و عظامیز و تبیینی علی بن ابی طالب است که در آن به زیبایی به روشن ساختن نگاه اسلام به دنیا و آخرت پرداخته است.

در جمع بندی خطابه دوره ی راشدین می توان گفت که خلفای چهارگانه پس از پیامبر اسلام هر کدام به تناسب موقعیتی که در آن قرار داشتند به ایراد خطابه می پرداختند. یک دسته از خطابه های آنان

جنبه تدافعی دارد و در صدد مشروع جلوه دادن خلافت‌شان و دفاع از کارهای خود بودند و دسته دیگر خطابه‌ها جنبه تبیینی دارد، آنان راه پیامبر(ص) را در موعظه و ارشاد مردم در دعوت به تقوی و دوری از دنیا پرستی و توجه به آخرت در خطابه‌هایشان ادامه دادند و به تبیین نگاه اسلام به مسائل مختلف پرداختند. در میان این چهار تن خطابه‌های علی بن ابی‌طالب از برتری ملموسی در فصاحت و بلاغت برخوردار است و آن را از سایر خطابه‌ها ممتاز می‌سازد.

### ۵-۳ تعدادی از خطابه‌های مهم دوره‌ی اموی

#### ۵-۳-۱ خطابه معاویه در مدینه

أما بعد فإنی والله ما ولیتها بمحبة علمتها منکم ولا مسرة بولایتی ولکنی جالدتکم بسیفی هذا مجالدة ولقد رضت لکم نفسی علی عمل ابن ابي قحافة وأردتها علی عمل عمر فنفرت من ذلک نفارا شدیداً وأردتها علی سنیات عثمان فأبت علی فسلكت بها طریقاً لی ولکم فیه منفعة مؤاکلة حسنة ومشاربة جمیلة فإن لم تجدونی خیرکم فإنی خیر لکم ولایة والله لا أحمل السیف علی من لا سیف له وإن لم یکن منکم إلا ما یتشفی به القائل بلسانه فقد جعلت ذلک له دبر أذنی وتحت قدمی وإن لم تجدونی أقوم بحقکم کله فاقبلوا منی بعضه فإن أتاکم منی خیر فاقبلوه فإن السیل إذا جاد یثری وإذ قل أغنی وإیاکم والفتنة فإنها تفسد المعیشه وتکدر النعمة.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: معاویه در این خطابه که در سال ۴۱ هجری و در مدینه ایراد کرد اعلام می‌کند که حکومتش را نه بواسطه محبت مردم بلکه بوسیله شمشیر بدست آورده است و برای بدست آوردن آن جدال کرده است. او با نام بردن از خلفای راشدین حکومت خود را متفاوت از حکومت آنان می‌داند و با لحنی تهدید آمیز می‌گوید: من بر کسی که شمشیر نداشته باشد شمشیر نمی‌کشم. یعنی هر کس علیه من شمشیر بردارد علیه او شمشیر خواهم کشید. معاویه با همین لحن خطابه‌اش را به پایان می‌برد و مردم را از فتنه و آشوب برحذر می‌دارد و آنرا باعث فساد زندگی و کاهش نعمت‌ها

<sup>۱</sup> - العقد الفرید، پیشین، ج ۴، ص: ۱۷۱؛ جمهره خطب العرب، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۲.

می‌داند. معاویه که دوره‌ای از جنگ را با امام علی پشت سر گذاشته بود و اینک پس از شهادت ایشان بر خلافت دست یافته بود، تصمیم داشت آرامش را در قلمرو خود برقرار سازد بنابراین با این تهدیدها قصد داشت که حجت را بر مخالفانش تمام کند و اعلام کند که حکومتی را که با این روش‌ها بدست آورده است به راحتی از دست نخواهد داد و در برابر کسی کوتاه نخواهد آمد.. این خطابه مانند چند خطابه دیگر معاویه یک خطابه تهاجمی است که برای تهدید مخالفان و آرام کردن آن‌ها ایراد شده است.

### ۵-۳-۲ خطابه عبدالملک مروان در مدینه

یا معشر قریش مثلنا ومثلکم أن أخوین فی الجاهلیة خرجا مسافرین فنزلا فی ظل شجرة تحت صفاء فلما دنا الرواح خرجت إلیهما من تحت الصفاء حیة تحمل دینارا فألقته إلیهما فقالا إن هذا لمن کنز فأقاما علیها ثلاثة أيام کل یوم تخرج إلیهما دینارا فقال أحدهما لصاحبه إلی متى ننتظر هذه الحیة ألا نقتلها ونحفر هذا الكنز فنأخذہ فنهاه أخوه وقال ما تدری لعلک تعطب ولا تدرک المال فأبی علیه وأخذ فأسا معه ورصد الحیة حتی خرجت فضربها ضربة جرحت رأسها ولم تقتلها فثارت الحیة فقتلته ورجعت إلی جحرها فقام أخوه فدفنه وأقام حتی إذا کان من الغد خرجت الحیة معصوبا رأسها لیس معها شیء فقال لها یا هذه إنی والله ما رضیت ما أصابک ولقد نهیت أخی عن ذلك فهل لک أن نجعل الله بیننا أن لا تضربنی ولا أضربک وترجعین إلی ما کنت علیه قالت الحیة لا قال ولم ذلك قالت إنی لأعلم أن نفسک لا تطیب لی أبدا وأنت ترى قبر أخیک ونفسی لا تطیب لک أبدا وأنا أذکر هذه الشجة وأنشدهم شعر النابغة: ( فقالت أرى قبرا تراه مقابلی ... وضربة فأس فوق رأسی فاغره). فیا معشر قریش ولیکم عمر بن الخطاب فکان فظا غلیظا مضیقا علیکم فسمعتم له وأطعتم ثم ولیکم عثمان فکان سهلا فعدوتم علیه فقتلتموه وبعثنا علیکم مسلما یوم الحره فقتلناکم فنحن نعلم یا معشر قریش أنکم لا تحبوننا أبدا وأنتم تذکرون یوم الحره ونحن لا نحکم أبدا ونحن نذکر قتل عثمان.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - مروج الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱.

تحلیل محتوی خطابه: این خطابه را عبدالملک مروان پس از آن ایراد کرد که مردم مدینه از پذیرفتن هدایای وی در ایام حج خودداری کردند. او با ذکر داستانی از کینه مردم مدینه و بنی مروان نسبت به هم یاد می‌کند و ماجرای قتل عثمان را سبب کینه مروانیان از مردم مدینه و ماجرای حره را سبب کینه مردم مدینه از مروانیان می‌داند. او می‌گوید که این دو حادثه باعث شده که این دو گروه هرگز همدیگر را دوست نداشته باشند. این خطابه جنبه تهاجمی داشته و به نوعی تهدید مردم مدینه از سوی خلیفه اموی است که به دلیل این کینه‌ها آن‌ها که در موضع قدرت هستند می‌توانند هر گونه برخورد خشنی با مردم مدینه داشته باشند. البته عبدالملک در خطابه‌های دیگری علنا به تهدید منتقدان و مخالفان حکومتش می‌پردازد.

### ۵-۳-۳ خطابه حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه

أما والله إني لأحتمل الشرّ بحمله، و احذوه بفعله، و أجزيه بنعله، و إني لأرى رؤوسا قد أينعت و حان قطفها، و إني لصاحبها، و إني لأنظر إلى الدماء تفرق بين العمائم و اللحي. إني و الله يا أهل العراق، و الشقاق و النفاق، و مساوى الأخلاق، ما أغمز تغماز التين، و لا يقعق لي بالشان ، و لقد فررت عن ذكاء و فتشت عن تجربة، و جریت من الغاية. إن أمير المؤمنين كب كنانته ثم عجم عيدانها، فوجدني أمرها عودا، و أصلبها عمودا، فوجهني إليكم، فإنكم طالما في الفتن، و اضطجعتم في مرقاد الضلال، و سننتم سنن الغي. أما و الله لألحونكم لحو العصا، و لأعصبنكم عصب السلمة ، و لأضربنكم ضرب غرائب الإبل، فإنكم لكأهل قرية كانت آمنه مطمئنه يأتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما كانوا يصنعون. إني و الله لا اعد إلا وفيت، و لا أهم إلا أمضيت، و لا أخلق إلا فريت. فإياي و هذه الجماعات و قال و قيل، و ما تقولون؟ و فيم انتم و ذاك؟ أما و الله لتستقيمن على طريق الحق أو لأدعن لكل رجل منكم شغلا في جسده. من وجدت بعد ثالثة من بعث المهلب سفكت دمه، و انتهت ماله.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - البيان و التبیین، پیشین، ج ۲، صص ۲۱۰ و ۲۱۱؛ تاریخ الامم و الملوک ، پیشین، ج ۶، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

تحلیل محتوی خطابه: حجاج بن یوسف ثقفی عامل امویان در عراق نیز یکی از خطیبان برجسته عرب است و این خطابه یکی از خطابه‌های مشهور اوست که در جامع کوفه ایراد کرد. تاریخ او را چهره‌ای بی‌رحم و خونریز نشان می‌دهد. خطابه او سراسر خشونت و تهدید است؛ او با این جمله آغاز می‌کند که: سرهایی را می‌بینم که رسیده و وقت چیدن آن است، گویی می‌بینم که خونها میان عمامه‌ها و ریشها روانست. سپس با مخاطب قرار دادن مردم عراق به چند دستگی و دورویی و گمراه خواندن شان، آنها را به شدت تهدید می‌کند و از مخالفت با بنی امیه برحذر می‌دارد. پیش از این هیچ خلیفه یا والیی به این شدت با مردم سخن نگفته بود و حجاج که می‌دانست ظلم‌های بنی امیه و عاملان آنها قابل تبیین و توجیه برای مردم نیست به این ترتیب رویکردی تهاجمی به خود می‌گیرد.. این خطابه که یک خطابه کاملا تهاجمی است از الفاظی استفاده کرده که بی‌سابقه بوده و شدت عمل بنی امیه نسبت به مخالفان شان را نشان می‌دهد.

در جمع بندی خطابه‌های دوره اموی می‌توان گفت که خطابه‌های این دوره بیشتر رویکرد تهاجمی و تهدیدآمیز دارد و در مقایسه با خطابه‌های پیامبر(ص) و خلفای راشدین از شدت و خشونت زیادی برخوردار است. دلیل آن را نیز در همان خطبه معاویه که ذکر شد، می‌توان دریافت. امویان حکومت خود را با شمشیر و خشونت بدست آورده بودند و با شدت عملی که در قیام امام حسین و قیام عبدالله بن زبیر و دیگر حرکت‌های مخالف از خود نشان دادند برای ادامه حکومت راهی جز تهدید و ارعاب مردم نداشتند، از اینرو در خطابه‌هایشان رویکرد تهاجمی به خود می‌گرفتند.



## ٥-٤ تعدادی از خطابه‌های مهم دوره‌ی عباسی

### ٥-٤-١ اولین خطابه سفاخ بر منبر کوفه

الحمد لله الذي اصطفى الاسلام لنفسه تكممه، و شرفه و عظمه، و اختاره لنا و ایده بنا، و جعلنا اهله و كهفه و حصنه و القوام به، و الذابین عنه و الناصرین له، و الزمنا كلمه التقوی، و جعلنا أحق بها و أهلها، و خصنا برحم رسول الله ص و قرابته، و أنشأنا من آبائه، و أنبتنا من شجرته، و اشتقنا من نبعته، جعله من أنفسنا عزیزا علیه ما عنتنا، حریصا علينا بالمؤمنین رءوفا رحیما، و وضعنا من الاسلام و اهله بالموضع الرفیع، و انزل بذلك على اهل الاسلام كتابا يتلى عليهم، فقال عز من قائل فيما انزل من محكم القرآن: «نما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا»، و قال: «قل لا أسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» و قال: «و انذر عشیرتک الاقربین»، و قال: «ما أفاء الله على رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربی و الیتامی»، و قال:

«و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی» فاعلمهم جل ثناؤه فضلنا، و اوجب علیهم حقنا و مودتنا، و اجزل من الفیء و الغنیمه نصیبنا تكممه لنا، و فضلا علينا، و الله ذو الفضل العظیم.

و زعمت السبئیة الضلال، ان غیرنا أحق بالرئاسه و السیاسه و الخلافه منا، فشاهت وجوههم! بم و لم ایها الناس؟ و بنا هدی الله الناس بعد ضلالتهم، و بصرهم بعد جهالتهم، و انقذهم بعد هلکتهم، و اظهر بنا الحق، و ادحض بنا الباطل، و اصلح بنا منهم ما كان فاسدا، و رفع بنا الخسیسه، و تم بنا النقیصه، و جمع الفرقة، حتی عاد الناس بعد العداوه اهل تعاطف و بر و مواساه فی دینهم و دنیاهم، و اخوانا على سرر متقابلین فی آخرتهم، فتح الله ذلك منه و منحه لمحمد ص، فلما قبضه الله الیه، قام بذلك الأمر من بعده اصحابه، و امرهم شوری بینهم، فحووا مواریت الأمم، فعدلوا فیها و وضعوها مواضعها، و أعطوها أهلها، و خرجوا خماسا منها ثم وثب بنو حرب و مروان، فابتزوها و تداولوها بینهم، فجاروا فیها، و استأثروا بها، و ظلموا أهلها، فاملى الله لهم حینا حتی أسفوه، فلما أسفوه انتقم منهم بأیدینا، و رد علينا حقنا، و تدارک بنا أمتنا، و ولی نصرنا و القیام بأمرنا، لیمن بنا على الذین استضعفوا فی الارض، و ختم

بنا كما افتتح بنا و انى لأرجو الا ياتيكم الجور من حيث أتاكم الخير، و لا الفساد من حيث جاءكم الصلاح، و ما توفيقنا اهل البيت الا بالله يا اهل الكوفة، أنتم محل محبتنا و منزل مودتنا. أنتم الذين لم تتغيروا عن ذلك، و لم يثنكم عن ذلك تحامل اهل الجور عليكم، حتى ادرکتهم زماننا، و أتاكم الله بدولتنا، فأنتم اسعد الناس بنا، و اكرمهم علينا، و قد زدکم فی اعطياتکم مائه درهم، فاستعدوا، فانا السفاح المبيح، و الثائر المبير.<sup>1</sup>

تحليل محتوی خطابه: این خطابه را سفاح نخستین خلیفه عباسی پس از بدست گرفتن قدرت در سال ۱۳۲ هجری و در مسجد جامع کوفه ایراد کرد. او در سخنانش از هر دری سخن گفت تا مشروعیت حکومت خاندان خود را نشان دهد. چون او و خاندانش تازه قدرت را در دست گرفته بودند پس لازم بود تا به دفاع از این قدرت سیاسی جدید بپردازد. بنابراین خطابه‌اش را با رویکردی تدافعی آغاز کرد و به دفاع از حقانیت بنی عباس در امر خلافت پرداخت. وی با یادآوری خویشاوندیشان با پیامبر اسلام(ص) و ذکر آیاتی از قرآن که در مورد اهل بیت و نزدیکان پیامبر نازل شده است، سعی کرد عباس و فرزندان او را شایسته ترین افراد برای خلافت و جانشینی پیامبر معرفی کند. سپس سفاح در ادامه خطابه‌اش رویکردی تهاجمی به خود می‌گیرد و به بنی امیه و دیگر کسانی که حاکمیت بنی عباس را قبول نداشتند، می‌تازد. او با ذکر بدی‌های بنی امیه و ظلم و ستم آنها بر مسلمانان تلاش می‌کند که خاندان بنی عباس را نجاتگر و منجی مسلمین از این مظالم نشان دهد. در پایان خطابه، سفاح به دلجویی از مردم کوفه می‌پردازد و از حمایت آنان از به قدرت رسیدن عباسیان سپاسگزاری می‌کند. تأکیدی که در این خطابه بر قرابت و نزدیکی با پیامبر اسلام(ص) می‌شود از سویی اهمیت این امر را در جامعه آن روز مسلمانان نشان می‌دهد و از سوی دیگر اعلام رقابت با علویانی است که خود را نزدیک‌ترین کسان پیامبر(ص) می‌دانستند. سفاح با این خطابه سعی داشت رقیبان علوی را از گردونه خارج کرده و ذهنیت عامه مسلمانان را به مشروعیت خلافت خود متوجه سازد.

<sup>1</sup> - تاریخ الامم و الملوك ، پیشین، ج ۷، صص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ نهاییه الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۲، صص ۳۹-۴۱.

## ٥-٤-٢ خطابه داوود بن علي

الحمد لله شكرا شكرا شكرا، الذي اهلك عدونا، و اصار إلينا ميراثنا من نبينا محمد ص ايها الناس، الان اقشعت حنادس الدنيا، و انكشف غطاؤها، و اشرفت أرضها و سماؤها، و طلعت الشمس من مطلعها، و بزغ القمر من مبرغه، و أخذ القوس باريها، و عاد السهم الى منزعه، و رجع الحق الى نصابه، في اهل بيت نبيكم، اهل الرأفة و الرحمه بكم و العطف عليكم.

ايها الناس، انا و الله ما خرجنا في طلب هذا الأمر لنكثر لجينا و لا عقيانا، و لا نحفر نهرا، و لا نبني قصرا، و انما أخرجنا الأنفة من ابتزازهم حقنا، و الغضب لبني عمنا، و ما كرثنا من أموركم، و بهظنا من شؤونكم، و لقد كانت أموركم ترمضنا و نحن على فرشنا، و يشتد علينا سوء سيره بنى اميه فيكم، و خرقهم بكم، و استدلالهم لكم، و استئثارهم بفيئكم و صدقاتكم و مغانمكم عليكم لكم ذمه الله تبارك و تعالی، و ذمه رسوله صلى الله عليه و آله، و ذمه العباس رحمه الله، ان نحكم فيكم بما انزل الله، و نعمل فيكم بكتاب الله، و نسير في العامه منكم و الخاصة بسيره رسول الله صلى الله عليه و سلم تبا تبا لبني حرب بن اميه و بنى مروان! أثروا في مدتهم و عصرهم العاجلة على الآجلة، و الدار الفانيه على الدار الباقيه، فركبوا الآثام، و ظلموا الأنام، و انتهكوا المحارم، و غشوا الجرائم، و جاروا في سيرتهم في العباد، و سنتهم في البلاد التي بها استلذوا تسربل الأوزار، و تجلبب الإصار، و مرحوا في اعنه المعاصي، و ركضوا في ميادين الغي، جهلا باستدراج الله، و أمنا لمكر الله، فأتاهم باس الله بياتا و هم نائمون، فأصبحوا احاديث، و مزقوا كل ممزق، فبعدا للقوم الظالمين! و أدالنا الله من مروان، و قد غره بالله الغرور، ارسل لعدو الله في عنانه حتى عثر في فضل خطامه، فظن عدو الله ان لن نقدر عليه، فنادى حزبه، و جمع مكايده، و رمى بكتائبه، فوجد امامه و وراه و عن يمينه و شماله، من مكر الله و بأسه و نعمته ما أمات باطله، و محق ضلاله، و جعل دائره السوء به، و أحيا شرفنا و عزنا، و رد إلينا حقنا و ارثنا.

ايها الناس، ان امير المؤمنين نصره الله نصرا عزيزا، انما عاد الى المنبر بعد الصلاة، انه كره ان يخلط بكلام الجمع غيره، و انما قطعه عن استتمام الكلام بعد ان اسحنفر فيه شدة الوعك، و ادعوا الله لأمير المؤمنين بالعافية، فقد ابدلكم الله بمروان عدو الرحمن و خليفه الشيطان المتبع للسفله الذين أفسدوا

فی الارض بعد صلاحها بابدال الدین و انتهاک حریم المسلمین، الشاب المتکهل المتمهل، المقتدی بسلفه الأبرار الاخیار، الذین أصلحوا الارض بعد فسادها، بمعالم الهدی، و مناهج التقوی. فجع الناس له بالدعاء ثم قال: یا اهل الکوفه، انا و الله ما زلنا مظلومین مقهورین علی حقنا، حتی اتاح الله لنا شیعتنا اهل خراسان، فأحیا بهم حقنا، و افلج بهم حجتنا، و اظهر بهم دولتنا، و أراکم الله ما کنتم تنتظرون، و الیه تتشوفون، فأظهر فیکم الخلیفه من هاشم، و بیض به وجوهکم، و ادالکم علی اهل الشام، و نقل إلیکم السلطان، و عز الاسلام، و من علیکم بإمام منحه العداله، و اعطاه حسن الایاله. فخذوا ما آتاکم الله بشکر، و الزموا طاعتنا، و لا تخدعوا عن انفسکم فان الأمر امرکم، و ان لكل اهل بیت مصر، و انکم مصرنا الا و انه ما سعد منبرکم هذا خلیفه بعد رسول الله ص الا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و امیر المؤمنین عبد الله بن محمد- و اشار بیده الی ابی العباس- فاعلموا ان هذا الأمر فینا لیس بخارج منا حتی نسلمه الی عیسی بن مریم صلی الله علیه، و الحمد لله رب العالمین علی ما أبلانا و أولانا.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: این خطابه را عموی سفاح بلافاصله پس از خطابه او ایراد کرد. گفته می- شود که سفاح به سردرد شدید دچار بود از اینرو نتوانست سخنانش را تمام کند و در جای خود نشست، پس داوود بن علی برخاست و با ایراد خطابه‌ای سخنان برادرزاده‌اش را تکمیل کرد. او سخنانش را با این جمله آغاز کرد که: سپاس پروردگاری را که میراث پیامبر ما را به ما بازگرداند. یعنی خلافت و جانشینی پیامبر اسلام(ص) ارثی بوده که به بنی عباس می‌رسیده و اینک آنان آن را بدست آورده‌اند. این سخنان در حقیقت تکمیل همان سخنانی است که سفاح در مورد قرابت‌شان با پیامبر مطرح کرد. سپس داوود همانند سفاح به بدگویی از بنی امیه و ذکر انحرافات آن‌ها می‌پردازد و از آن‌جا نتیجه می‌گیرد که خداوند با نابودی بنی امیه حق بنی عباس را به آن‌ها بازگرداند. در ادامه داوود بن علی به تجلیل از خراسانیان و تلاش آنان در به قدرت رسیدن عباسیان می‌پردازد، چیزی که سفاح در خطابه‌ی قبل، آن را از قلم انداخته بود و فقط از مردم کوفه تشکر کرده بود. در پایان داوود

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم و الملوک، همان، صص ۴۲۶-۴۲۸؛ نه‌ایه الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۲، صص ۴۲-۴۳؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲.

بن علی با دست به سفاح اشاره کرد و گفت: بر این منبر دو خلیفه برحق پیامبر بالا رفته‌اند امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و امیر المؤمنین عبدالله بن محمد سفاح و سپس با خوشبینی افراطی ادعا نمود که امر خلافت در دست آن‌ها باقی خواهد ماند تا در آخرالزمان آن‌را به عیسی بن مریم تحویل دهند. در این جمله آخر نیز داوود با نام بردن از امام علی سعی در بدست آوردن دل علویان داشت در حالی که می‌دانست که علویان خود را شایسته‌تر از عباسیان در امر خلافت می‌دانند، چیزی که در چند سال بعد در قیام نفس زکیه نمود پیدا کرد.

این دو خطابه‌ای که در ابتدای خلافت عباسی توسط خلیفه و عمویش ایراد شد از نوع خطابه‌های تدافعی به حساب می‌آیند و تلاش آن‌ها را برای مشروع جلوه دادن خلافت عباسی نشان می‌دهد. با ایراد این خطابه‌ها آن‌ها از همان ابتدا سعی در جذب افکار عمومی مسلمانان به سوی خود داشتند و بدینوسیله می‌خواستند رقیبان و مخالفان خود را از صحنه قدرت سیاسی خارج کنند.

### ۵-۴-۳ خطابه منصور در روز عرفه

أيها الناس إنما أنا سلطان الله في أرضه أسوسكم بتوفيقه و تسديده و ارشاده، و خازنه علي ماله و فيئه أعمل فيه بمشيئته و أقسمه بإرادته و أعطيه باذنه، و قد جعلني الله عليه قفلا فإذا شاء أن يفتحنى فتحنى، فارغبوا إلى الله و أسألوه في هذا اليوم الشريف الذى وهب لكم فيه من فضله ما اعلمكم فى كتابه إذ يقول:

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام دينا، أن يوفقتى للصواب و يسدنى للرشاد و يلهمنى الرأفة بكم و قسم أرزاقكم فيكم بالعدل عليكم و الإحسان إليكم.<sup>۱</sup>

تحليل محتوی: همانگونه که در مورد دوخطابه قبل گفته شد خطابه‌های نخستین عصر عباسی بیشتر جنبه تدافعی داشت و عباسیان در صدد دفاع از مشروعیت خلافت خود بودند. اما با به خلافت رسیدن منصور و تسلط وی بر اوضاع سرزمین‌های اسلامی خطابه‌ها بیشتر جنبه تبیینی و تهاجمی به

<sup>۱</sup> - انساب الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۲۶۸؛ البدایه و النهایه، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۲۲.

خود می‌گیرد. در این خطابه منصور خود را سلطان یا حجت خدا بر روی زمین می‌خواند و در حقیقت به تبیین موقعیت سیاسی خود برای مردم می‌پردازد. او با این ادعا هم به نوعی خود را نماینده خدا بر روی زمین می‌داند و هم به خود این اختیار را می‌دهد که با بندگان خدا هر گونه که دلش خواست رفتار کند. همچنین این ادعا پیامی برای مخالفان اوست که هرگونه مخالفت و دشمنی با خلیفه در حکم مخالفت و دشمنی با خدا محسوب می‌شود و مجازات سختی به دنبال خواهد داشت.

#### ۴-۴-۵ خطابه منصور پس از کشته شدن ابو مسلم

ایها الناس، لا تخرجوا من انس الطاعة الی وحشه المعصیه، و لا تسروا غش الأئمة، فانه لم یسر احد قط منکره الا ظهرت فی آثار یده، او فلتات لسانه، و ابداه الله لإمامه، باعزاز دینه، و إعلاء حقه انا لن نبخسکم حقوقکم، و لن نبخس الدین حقه علیکم انه من نازعنا عروه هذا القمیص اجزناه خبی هذا الغمد و ان أبا مسلم بایعنا و بایع الناس لنا، علی انه من نکث بنا فقد أباح دمه، ثم نکث بنا، فحکمنا علیه حکمه علی غیره لنا، و لم تمنعنا رعاية الحق له من اقامه الحق علیه.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: منصور این خطابه را در حالی ایراد کرد که یکی از اصلی‌ترین نیروهای مؤثر در پیروزی عباسیان یعنی ابومسلم خراسانی به دسیسه او کشته شده بود. این خطابه هم رویکرد تدافعی و هم رویکرد تهاجمی را در خود داراست. از یک سو خلیفه از اقدام خود در قتل ابو مسلم دفاع می‌کند و به شبه‌ایی که قطعاً در این مورد در اذهان مردم وجود داشت پاسخ می‌دهد و دلیل کشتن این یار اصلی عباسیان را بیعت شکنی و خیانت اعلام می‌کند. از سوی دیگر به تهدید روی می‌آورد و به مخالفانش حمله می‌کند و می‌گوید: هر کس بیعت ما را بشکند - در مقابل ما بیاستد- خون خود را مباح کرده است. در پایان خطابه وی با اشاره غیر مستقیم به خدمات ابومسلم و حق او بر خاندان عباسی هشدار می‌دهد حتی چنین سابقه و حقی مانع از آن نمی‌شود که خلیفه از خیانت این افراد به آسانی بگذرد و آنان را به حال خود واگذارد. پس اگر سرنوشت ابومسلم با آن سابقه خدمات ارزنده به

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۸، ص ۹۴؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۰۸؛ الانباء، پیشین، ص ۶۶.

بنی عباس چنین شد وضعیت دیگران مشخص است. در مقایسه این خطابه با خطابه‌های سفاح و داوود بن علی می‌توان فهمید که آن‌جا که بنی عباس در آغاز راه بودند و تازه حکومت تشکیل داده بودند چون نیاز به تثبیت موقعیت خود داشتند از یاران خراسانی و کوفی خود تجلیل و تقدیر می‌کردند اما حال که در زمان منصور این حکومت تثبیت شده بود همان یاران قدیمی اگر در تضاد با منافع خلیفه قرار می‌گرفتند تهدید و حتی کشته می‌شدند.

#### ۵-۴-۵ خطابه منصور پس از قتل ابراهیم برادر نفس زکیه

يا أهل الكوفة عليكم لعنة الله و علی بلد أنتم فيه، للعجب لبني أمية و صبرهم عليكم كيف لم يقتلوا مقاتلتكم و يسبوا ذراريكم و يخربوا منازلكم، سبئية خشبية، قائل يقول جاءت الملائكة قائل يقول جاء جبريل و هو يقول أقدم حيزوم، ثم عمدتم الى أهل هذا البيت و طاعتهم حسنة فأفسدتموهم و انغلتموهم فالحمد لله الذي جعل دائرة السوء عليكم، أما و الله يا أهل المدرة الخبيثة لئن بقيت لكم لأذلتكم<sup>۱</sup>.

تحلیل محتوی خطابه: این خطابه پس از قیام نفس زکیه در حجاز و کشته شدن برادر او ابراهیم در عراق توسط منصور ایراد شد. در این خطابه که مخاطب آن کوفیان هستند، خلیفه با لحنی شدید و تهاجمی مردم آن شهر را مورد خطاب قرار می‌دهد و بر آن‌ها و شهرشان بخاطر حمایت از نفس زکیه نفرین می‌فرستد و در نهایت به آن‌ها هشدار می‌دهد که آنان را خوار و ذلیل خواهد کرد. این خطابه نیز همانند خطابه قبل از خطابه‌های تهاجمی منصور به حساب می‌آید که در آن به شدت به مخالفان خود و حامیان آنها می‌تازد. در مقایسه این خطابه با خطابه سفاح به تحولی در نوع نگاه دستگاه خلافت عباسی به شهر کوفه می‌رسیم. در آن‌جا سفاح با تمجید از کوفیان آن‌ها را دوستان بنی عباس می‌خواند و در اینجا منصور بر آن‌ها نفرین می‌فرستد و تهدید می‌کند. یعنی تا وقتی در خدمت دستگاه حاکمه بودند مورد تفقد قرار می‌گرفتند و حال که با نظام خلافت زاویه پیدا کرده‌اند طرد می‌گشتند.

<sup>۱</sup> - انساب الاشراف، پیشین، ج ۴، ص ۲۶۹.

#### ۵-۴-۶ خطابه ریاح بن عثمان مری در مدینه

یا أهل المدینة أنا الأفعی ابن الأفعی ابن عثمان بن حیان و ابن عم مسلم بن عقبه المبیّد خضراکم المفنی رجالکم و الله لأدعها بلقعا لا ینبج فیها کلب فوثب<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: پس از آن که خبر تحرکات نفس زکیه به منصور رسید، ریاح را که فردی سختگیر و خشن بود به عنوان والی به مدینه فرستاد. ریاح پس از ورود به شهر به مسجد رفت و خطاب به مردم مدینه خطابه فوق را ایراد کرد. در این خطابه‌ی کوتاه که مانند دو خطابه فوق منصور، دارای رویکرد تهاجمی است، والی جدید عباسی به تهدید مردم مدینه می‌پردازد و غیر مستقیم آن‌ها را از پیوستن به قیام نفس زکیه برحذر می‌دارد.

#### ۵-۴-۷ خطابه هارون الرشید پس از شورش سپاه

اما بعد، فقد کان لکم ذنب و کان منّا عتب، و کان منکم اصطلام و منّا انتقام، و عندی بعد هذا لکم التنفیس عن المکروبین، و التفریح عن المغمومین، و الإحسان إلی المحسنین، و التغمّد لإساءة المسيئین، و أن لا یکفر لکم بلاء، و لا یحبس علیکم عطاء، و علیّ بذلک الوفاء.<sup>۲</sup>

تحلیل محتوی خطابه: تعدادی از سربازان در سپاه هارون الرشید شورش کردند، خلیفه شورش را سرکوب کرده و سران آن‌ها را دستگیر کر. سپس در میان سپاه حاضر شد و خطابه فوق را ایراد کرد. در این خطابه، خلیفه با رویکردی تهاجمی شورشیان را گناه‌کار و مستوجب عقوبت اعلام می‌کند و به نوعی به سایرین هشدار می‌دهد که چنین حرکاتی انتقام نظام خلافت را بدنبال خواهد داشت

<sup>۱</sup> - تاریخ‌البعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۵.

<sup>۲</sup> - التذکره الحمدونیه، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۶.



#### ٥-٤-٨ خطابه وعظ آميز هارون الرشيد

الحمد لله؛ نحمده على نعمه، و نستعينه على طاعته، و نستنصره على أعدائه، و نؤمن به حقا، و نتوكل عليه مَفَوِّضِينَ إِلَيْهِ؛ و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له؛ و أشهد أن محمدا عبده و رسوله. بعثه الله على فترة من الرسل، و دروس من العلم، و إدبار من الدنيا، و إقبال من الآخرة؛ بشيرا بالنعيم المقيم؛ و نذيرا بين يدي عذاب أليم، فبلغ الرسالة، و نصح الأمة، و جاهد في الله، فأدى عن الله وعده و وعيده حتى أتاه اليقين؛ فعلى النبي من الله صلاة و رحمة و سلام.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله؛ فإن في التقوى تكفير السيئات، و تضعيف الحسنات، و فوزا بالجنة، و نجاة من النار؛ و أحذركم يوما تشخص فيه الأبصار، و تبلى فيه الأسرار، يوم البعث و يوم التغابن، و يوم التلاقي و يوم التنادى، يوم لا يستعتب من سيئه و لا يزداد من حسنه؛ يَوْمَ الْأَرْقَةِ، إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَازِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ

؛ ... وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

عباد الله؛ إنكم لم تخلقوا عبثا، و لن تتركوا سدى؛ حصنوا إيمانكم بالأمانة، و دينكم بالورع، و صلاتكم بالزكاة؛ فقد جاء في الخبر أن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «لا إيمان لمن لا أمانة له، و لا دين لمن لا عهد له، و لا صلاة لمن لا زكاة له». إنكم سفر مجتازون و أنتم عن قريب تنتقلون من دار فناء إلى دار بقاء؛ فسارعوا إلى المغفرة بالتوبة، و إلى الرحمة بالتقوى، و إلى الهدى بالأمانة، فإن الله تعالى ذكره أوجب رحمته للمتقين، و مغفرته للتائبين، و هداه للمنيبين؛ قال الله عز و جل و قوله الحق:

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ قَالَ: وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى. و إياكم و الأمانى، فقد غرت و أوردت و أبقت كثيرا حتى أكذبتهم منايهم، فتناوشوا التوبة من مكان بعيد، و حيل بينهم و بين ما يشتهون؛ فأخبركم ربكم عن المثلات فيهم، و صرف الآيات، و ضرب الأمثال، فرغب بالوعد و قدم إليكم الوعيد، و قد رأيتم وقائعه بالقرون الخوالى جيلا فجيلا، و عهدتم الآباء و الأبناء و الأحبة و العشائر باختطاف الموت إياهم من بيوتكم، و من بين أظهركم، لا تدفعون عنهم، و لا تحولون دونهم، فزالت عنهم الدنيا، و انقطعت بهم الأسباب، فأسلمتهم

إلى أعمالهم عند الموقف و الحساب و العقاب لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. انّ أحسن الحديث و أبلغ الموعظة كتاب الله؛ يقول الله عز و جل: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. أمرکم بما أمرکم الله به، و أنهاکم عما نهاکم الله عنه، و أستغفر الله لی و لکم<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: خلیفه در این خطابه با استناد فراوان به آیات قرآن و گاهی سخنان پیامبر(ص) به وعظ و ارشاد مردم می‌پردازد و آن‌ها را به رعایت تقوا و انجام کارهای نیک و یاد آخرت فرامی‌خواند. این خطابه بیشتر شبیه خطابه‌هایی است که در دوره‌ی پیامبر(ص) و خلفای راشدین ایراد می‌شد و خلیفه قصد دارد چهره‌ای دیندار و خداترس از خود نشان دهد در حالی که کارهایی که از هارون الرشید در تاریخ ثبت شده است خلاف این را اثبات می‌کند. به نظر می‌رسد از زمان هارون الرشید به بعد خطابه‌های وعظ آمیز بیشتری توسط خلفا ایراد می‌شد و از تعداد خطابه‌های سیاسی کاسته شد. دلیل آن هم تثبیت موقعیت نظام خلافت و عدم نیاز خلفا به آن بود که به طور مداوم به دنبال کسب مشروعیت برای خود باشند، بنابراین بیشتر درباره مسائل دینی و اخلاقی برای مردم سخن می‌گفتند.

#### ۵-۴-۹ خطابه امین پس از مرگ پدرش

فحمد الله و أتثنی علیه، و صلی علی محمد، و ذکر ما فضلہ الله به، ثم قال: و أفضت خلافة الله و میراث نبیه إلى أمير المؤمنين الرشید، فعمل بالحق، و ساس بالعدل، و حج بیت الله، و جاهد فی سبیل الله، و بذل مهجته فی طاعة الله، و باشر الجهاد طلبا لرضی الله جل و عز حتی أعز الله دینہ، ثم دنیاه، و أقام حقه، و وقم العدو، و آمن السبل، و نصح العباد، و عمر البلاد، و قد اختار الله له ما عنده، و أكرمه بلفائه،

<sup>۱</sup> - العقد الفرید، پیشین، ج ۴، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.

فعند الله نحسبه، و إياه نسأل حسن الخلافة من بعده، و المعونة على ما حملني من أمركم، و ارغب إليه في التسديد و التوفيق لما يرتضيه فيكم. ثم حض على الطاعة، و أمر بالمناصحة.<sup>1</sup>

تحليل محتوی خطابه: این خطابه را امین در اولین جمعه‌ای ایراد کرد که خبر مرگ پدرش هارون به او رسید. در این خطابه، امین ادعاهای سفاح و نیز جدش منصور را در الهی بودن خلافت بنی عباس و به ارث بردن آن از پیامبر اسلام(ص) تکرار می‌کند و با ذکر کارهای پدرش او را خلیفه‌ای شایسته می‌داند که خدا او را به سوی خودش بازگرداند. تکرار این ادعاها توسط امین نیم قرن بعد از سفاح و منصور و بویژه پس از روند رو به رشد خطابه‌ای وعظ آمیز در میان خلفا نشان‌دهنده آن است که خلفای عباسی که هر از چندگاهی ذهن مردم را درگیر این مسائل می‌کردند تا مشروعیت‌شان نزد مردم ثابت بماند و تبلیغات مخالفان تأثیری در نگاه مردم به آن‌ها نداشته باشد.

#### ۵-۴-۱۰ خطابه وعظ آمیز مأمون در روز جمعه

الحمد لله مستخلص الحمد لنفسه، و مستوجبه على خلقه؛ أحمده و أستعينه؛ و أومن به و أتوكل عليه؛ و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله؛ أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون. أوصيكم عباد الله و نفسي بتقوى الله وحده، و العمل لما عنده، و التنجيز لوعده، و الخوف لوعيده؛ فإنه لا يسلم إلا من اتقاه و رجاه، و عمل له و أرضاه.

فاتقوا الله عباد الله و بادروا آجالكم بأعمالكم؛ و ابتاعوا ما يبقي بما يزول عنكم و يفنى، و ترحلوا عن الدنيا، فقد جدّ بكم، و استعدّوا للموت فقد أظلكم، و كونوا كقوم صيح بهم فانتبهوا، و علموا أن الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا؛ فإن الله عز و جل لم يخلقكم عبثا، و لم يترككم سدى، و ما بين أحدكم و بين الجنة و النار إلا الموت أن ينزل به، و إن غاية تنقصها اللحظة و تهدمها الساعة الواحدة لجديرة بقصر المدة، و إن غائبا يحدوه الجديان الليل و النهار لجدير بسرعه الأوبة، و إن قادما يحل بالفوز أو الشقوة لمستحق لأفضل العدة، فاتقى عبد ربه و نصح نفسه و قدّم توبته و غلب شهوته، فإن أجله مستور

<sup>1</sup> - تاريخ‌اليعقوبي، پیشین، ج ۲، صص ۴۳۳ و ۴۳۴.

عنه، و أمّله خادع له، و الشيطان موكل به يزيّن له المعصية ليركبها، و يمتّيه التوبة ليسوّفها، حتى تهجم عليه منيته أغفل ما يكون عنها، فيا لها حسرة على كل ذى غفلة أن يكون عمره عليه حجة، أو تؤدّيه أيامه إلى شقوة؛ نسأل الله أن يجعلنا و إياكم ممن لا تبطره نعمة، و لا تقصّر به عن طاعة ربه غفلة، و لا يحل به بعد الموت فرعة، إنه سميع الدعاء، بيده الخير و هو على كل شىء قدير، فعّال لما يريد.<sup>١</sup>

### ٥-٤-١١ خطابه وعظ أميز مأمون در روز عيد فطر

قال بعد التكبير و لتحميد: ألا و إن يومكم هذا يوم عيد و سنّة، و ابتهاج و رغبة، يوم ختم الله به صيام شهر رمضان، و افتتح به حج بيته الحرام، فجعله [خاتمة الشهر، و] أول أيام شهر الحج، و جعله معقبا لمفروض صيامكم، و متنقلا قيامكم، أحلّ الله لكم فى الطعام، و حرم عليكم فيه الصيام، فاطلبوا إلى الله حوائجكم، و استغفروه بتفريطكم. فإنه يقال: لا كبير مع ندم و استغفار، و لا صغير مع تمارد و إصرار. ثم كبر و حمد و ذكر النبي صلى الله عليه و سلم، و أوصى بالبر و التقوى، ثم قال:

اتقوا الله عباد الله، و بادروا الأمر الذى اعتدل فيه يقينكم و لم يحضر الشك فيه أحدا منكم، و هو الموت المكتوب عليكم، فإنه لا تستقال بعده عشرة، و لا تحظر قبله توبة؛ و اعلموا أنه لا شىء [قبله] إلا دونه، و لا شىء [بعده] إلا فوّه: و لا يعين على جزعه و عزه «١» و كربة، و على القبر و ظلمته و وحشته و ضيقه و هول مطلعته و مسألة ملكيه- إلا العمل الصالح الذى أمر الله به، فمن زلت عند الموت قدمه، فقد ظهرت ندامته، وفاتته استقالته، و دعا من الرجعة إلى ما لا يجاب إليه، و بذل من الغديّة ما لا يقبل منه؛ فالله الله عباد الله، كونوا قوما سألوا الرجعة فأعطوها إذ منعها الذين طلبوها، فإنه ليس يتمنى المتقدمون قبلكم، إلا هذا الأجل المبسوط لكم؛ فاحذروا ما حذركم الله فيه، و اتقوا اليوم الذى يجمعكم الله فيه لوضع موازينكم، و نشر صحفكم الحافظة لأعمالكم، فلينظر عبد ما يضع فى ميزانه مما يثقل به و ما يملئ فى صحيفته الحافظة لما عليه و له؛ فقد حكى الله لكم ما قال المفرطون عندما طال

<sup>١</sup> - العقد الفريد، پيشين، ج٤، ص ١٩٢.

إعراضهم عنها؛ قال جل ذكره: وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ: يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؟ وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا  
و قال: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ. و لست أنهاكم عن الدنيا بأكثر مما نهتكم به الدنيا عن نفسها، فإن كل ما بها يحذر منها و ينهى عنها، و كل ما فيها يدعو إلى غيرها، و أعظم مما رأته أعينكم من فجائعها و زوالها، ذمّ كتاب الله لها و النهى عنها؛ فإنه يقول تبارك و تعالى: فَلَا تَعْرَنَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَعْزَتَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ. و قال: أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ. فانتفعوا بمعرفتكم بها و بإخبار الله عنها، و اعلّموا أن قوما من عباد الله أدركتهم عصمة الله فحذروا مصارعها و جانبوا خدائعها، و آثروا طاعة الله فيها و أدركوا الجنة بما يتركون منها.<sup>1</sup>

تحليل محتوی دو خطابه مأمون: دو خطابه فوق را در ادامه خطابه‌های وعظ آمیزی می‌توان تحلیل کرد که از زمان هارون، زیاد بر زبان خلفا جاری می‌شد. در این خطابه‌ها بیشتر بر روی مواردی همچون رعایت تقوای الهی، انجام دستورات خداوند و پرهیز از منهیات و یادآوری مرگ و آخرت تأکید می‌شد. همچنین در این از خطابه‌ها استناد زیادی به آیات قرآن و احادیث پیامبر (ص) می‌شد. ولی همان‌گونه که پیش از این گفته شد ایراد چنین خطابه‌هایی توسط خلفا با زندگی و سیره‌ی عملی آنان تناقض زیادی داشت، چون خود آن‌ها به آن‌چه می‌گفتند عمل نمی‌کردند و شاهانه در کاخ‌های خود می‌زیستند و بی‌رحمانه با مخالفان‌شان برخورد می‌کردند. رفتار مأمون در برخورد با مخالفان بحث مخلوق بودن قرآن خود دلیل این مدعاست. شاید بتوان میان سختگیری‌های مأمون در ماجرای محنت و ایراد خطابه‌های وعظی ارتباطی پیدا کرد. مأمون با ایراد خطابه‌های وعظ آمیز سعی می‌کرد، چهره‌ای دیندار از خود به نمایش بگذارد تا ذهنیت مردم عادی را به سوی خود متمایل سازد و در سایه آن اقدامات خود را توجیه کند.

<sup>1</sup> - همان، صص ۱۹۳-۱۹۵؛ عیون الأخبار، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۸.

## ۵-۴-۱۲ خطابه طائع در روز عید قربان

الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله و الله أكبر متقربا إليه، و معتمدا عليه، و متوسلا بأكرم الخلائق لديه الذى صيرنى إماما منصوفا عليه، و وهب لى أحسن الطاعة فى ما فوّضه إالىّ من الخلافة على الأمة، الله أكبر الله أكبر مقرا بجميل آلائه فيما أسنده إالىّ من حفظ الأمم و أموالها، و ذراريتها، و قمع بى الأعداء فى حضرها و بواديتها، و جعلنى خير مستخلف على الأرض و من فيها، الله أكبر الله أكبر تقربا بنحر البدن التى جعلها من شعائره، و ذكرها فى محكم كتابه، و أتباعا لسنة نبيه و خليله صلى الله عليه و سلم فى فدية أبينا إسماعيل إذ قد أمره بذبحه ، فاستسلم لإهراق دمه و سفحه غير جزع فيما نابه، و لا نكل عن ما أمر به، فتقربوا إلى الله فى هذا اليوم العظيم بالذبائح، فإنّها من تقوى القلوب، الله أكبر الله أكبر و صلى الله على محمد خيرته من خليقته، و على أهل بيته و عترته، و على آبائى الخلفاء النجباء، و أيدنى بالتوفيق فيما أتولى، و سدّدنى من الخلافة فيما أعطى و أنا أخوفكم معشر المسلمين غرور الدنيا فلا تركنوا إلى ما يبيد و يبنى، و يزول و يبلى، و إنى أخاف عليكم يوم الوقوف بين يدي الله تعالى غدا، و صحفكم تقرأ عليكم، فمن أوتى كتابه بيمنه فلا يخاف ظلما و لا هظما، أعاذنا الله و إياكم من الردى، و استعملنا و إياكم بأعمال أهل التقوى، و أستغفر الله لى و لكم و لجميع المسلمين<sup>۱</sup>.

تحليل محتوى خطابه: توجه به شرايط تاريخى اين خطابه تحليل آن را ساده تر مى سازد. اين خطابه در شرايطى توسط خليفه عباسى ايراد مى شود که آل بويه بر بغداد تسلط کامل پيدا کرده اند و از اختيارات خليفه کاسته شده است. حتى اين گمان وجود داشت که سلطان بويهى خليفه سنى را عزل کرده و خليفه اى شيعى به جای او قرار دهد. در اين شرايط خليفه سعى مى کند رويکردى تدافعى به خود بگيرد و به ادعاهای خلفای نخستين عباسى بازگردد. او خلافت خود را از جانب خداوند و حقى الهى برای خود مى داند و خود را امامى منصوب معرفى مى کند که خداوند به واسطه او امت را حفظ کرده و دشمنان را نابود مى سازد. در آن شرايطى که نظام خلافت با آن روبرو بود، چنين ادعایى توهمى بيش نبود که خليفه به واسطه آن سعى در متمایل کردن مردم به سوى خود و حفظ موقعيت

<sup>۱</sup> - المنتظم، پيشين، ج ۱۴، ص ۲۲۶.

ظاهری خود داشت. همچنین در مقایسه با خطابه‌های عصر اول عباسی که گاهی خلفا رویکردی تهاجمی به خود می‌گرفتند، در این خطابه هیچ نشانی از این رویکرد وجود ندارد؛ چون خلیفه در موقعیتی قرار نداشت که بتواند کسی را تهدید کرده و بترساند بلکه خود هر لحظه در آستانه تهدید و عزل شدن بود. طائع در پایان خطابه‌اش و در ادامه سیر خطابه‌های وعظ آمیز خلفا که پیش از این گفته شد، به وعظ و ارشاد مردم می‌پردازد و آن‌ها را به رعایت تقوا و پرهیز از دنیاپرستی و توجه به آخرت فرا می‌خواند.

#### ۵-۴-۱۳ خطابه مسترشد در روز عید قربان

الله أكبر ما سحت الأنواء، و أشرق الضياء، و طلعت ذكاء، و علت على الأرض السماء، الله أكبر ما همع سحاب، و لمع سراب، و أنجح طلاب و سر قادم بایاب، الله أكبر/ ما نبت نجم و أزهر، و أینع غصن، و أثمر، و طلع فجر و أسفر و أضاء هلال و أقمر، سبحان الذي جل عن الأشباه و النظير، و عجز عن تكيف ذاته الفكر و الضمير لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار، و هو اللطيف الخبير، الحمد لله ناصر أوليائه و خاذل أعدائه الذي لا يخلو من علمه مكان و لا يشغله شأن عن شأن، أحمدته على تزايد نعمه، و أسأله الزيادة من بره و كرمه، و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة أجعلها لنفسی الوقاء، و أعددها ذخرا ليوم اللقاء، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله بعثه و الكفر ممتد الرواق و قد ضرب بجرانه في الآفاق، فشمروا فيه عن ساق و قوم أهل الزيغ و النفاق، صلى الله عليه و على آله الأخيار و أهل بيته الأطهار، و على عمه و صنو أبيه العباس ذی الشرف الشامخ و المجد الباذخ جد أمير المؤمنين أبي الخلفاء الراشدين، و على أزواجه الطاهرات أمهات المؤمنين و سلم، صلاة يزكيهم بها يوم الدين، و تجعلهم في جواره أعلى عليين.

عباد الله قد وضح السبيل لطالبيه و نطق الدليل للراغب فيه و استظهر الحق لظهور معانيه، فما للنفوس راغبة عن رشادها مشمرة عن فسادها مفرطة في إصدارها و إيرادها، جاهلة بمعادها أو هي عصية عن استعدادها، هيهات هيهات كم اخترمت المنية قبلكم، و ساقته إلى الأرماس من كان أشد منكم و

مثلکم، سلبتہم ارواحہم و قطعتمہم افراحہم و لم تخف جیوشہم و لا سلاحہم طالما أفنت أما و استزلت قدما، و أمطرت علیہم من الفناء دیمما، و رمتمہم من البلاء أسہما و حرمتہم من الآمال مغنما، و حملتہم من الأثقال مغرما، و لم تراع فیہم محرما ذلوا بعد أن عزوا فی دنیاہم، و سادوا و جروا الجیوش إلى الأعداء و قادوا فعاد مطلقہم مأسورا و قائدہم بالشقاوۃ مقهورا، قد عدموا نورا و سرورا فیا أسفا لہم ضیعوا زما و ما اکتسبوا حسنا، کیف بہم إذا نشرت الأمم و أعیدت إلى الحیاة الرمم، و نزل بذی الذنوب الألم، و ظهر من أهل التقصیر الأسف و الندم، ذلک یوم لا یرحم فیہ من شکا، و لا یعذر من بکی، و لا یجد الظالم لنفسہ مسلکا، یوم یشد فیہ الفراق و یتزاید فیہ القلق، و تنقل علی أهلہا الأوزار، و تلفح وجوه العصاة النار، و تذهل المرضعات، و تعظم التبعات، و تظهر الآیات، و تکاشف البلیات، و لا یقال فیہ من ندم، و لا ینجو من عذاب الله إلا من رحم، و اعلما عباد الله أن یومکم هذا یوم شرفہ الله بتشریفہ القدیم، و ابتلی فیہ خلیلہ إبراهیم بذبح ولده إسماعیل، و فداہ بذبح عظیم دو سن فیہ النحر و جعلہ شعارا للسنۃ إلى آخر الدهر: «لَنْ یُنَالَ اللهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ یُنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ کَذَلِکَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلٰی مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ» ۲۲: ۳۷ البدنۃ عن سبعة، و البقرۃ عن سبعة، و الجذع من الضأن، و الثنی من المعز عن واحد «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْفَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ کَذَلِکَ سَخَّرْنَاها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» ۲۲: ۳۶.

ثم جلس بین الخطبتین، ثم قام إلى الثانیۃ فحمد الله و کبر، و صلی علی النبی صلی الله علیہ و آلہ یمینا و شمالا ثم قال: اللّٰهُمَّ أصلح لی ذریتی و أعنی علی ما ولیتنی و أوزعنی شکر نعمتک، و وفقنی لما أهلتنی له، و انصرنی علی ما استخلفتنی فیہ، و احفظنی فیما استرعیتنی و لا تخلنی من خفایا لطفک التی عودتنی «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ إِلَهِی فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۱۲: ۱۰۱»<sup>۱</sup>.

تحلیل محتوی خطابه: این خطابه یکی از معدود خطابه‌هایی است که در قرن ششم هجری توسط یکی از خلفای عباسی ایراد شده است. در ذی الحجه سال ۵۲۰ هجری خلیفه المسترشد بالله برای

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۳-۲۳۵.



مقابله با سلطان محمود سلجوقی از قصرش بیرون آمده و در کرانه غربی دجله خیمه زد، او روز عید قربان دستور داد منبری برایش بیاورند، پس سربازانش منبری برای او آوردند و او خطبه عید را بر روی منبر برای مردم و سربازانش ایراد کرد. این خطابه در زمانی ایراد شد که خلیفه عباسی جایگاه و مقام خود را در میان سلاجقه از دست داده بود و سلطان سلجوقی به خود اجازه می‌داد که علیه خلیفه اعلام جنگ کند. به همین دلیل در این خطابه‌ی طولانی از تکرار ادعاهای خلفای نخستین در حقانیت خلافت و الهی بودن آن خبری نیست. همچنین با توجه به ضعیف شدن نظام خلافت رویکردی تهاجمی در این خطابه وجود ندارد و حتی در پایان خطابه، خلیفه عاجزانه از خدا می‌خواهد که او را در جنگی که پیش رو دارد، یاری رساند. مسترشد بیشتر خطابه خود را به بحث در مورد ماجرای قربانی شدن اسماعیل و نیز سختی‌های روز قیامت و وعظ و ارشاد مردم پرداخته است.

به هر حال خطابه‌هایی که به آن اشاره کردیم، مشهورترین خطابه‌هایی بودند که از خلفای عباسی و نزدیکان آن‌ها از ابتدا تا پایان این سلسله در منابع آمده است. در نگاه کلی به روند خطابه‌ها می‌توان گفت که در ابتدای بدست گرفتن قدرت، خطابه‌ها بیشتر رویکرد تدافعی و پاسخگویی به شبهات را داشت و عباسیان تلاش می‌کردند مشروعیت حکومت خود را برای مردم اثبات کنند. اما با تثبیت حکومت و در عین حال ظهور حرکت‌های مخالف، خطابه‌ها رویکرد تهاجمی پیدا کردند و مخالفان نظام خلافت به شدت تهدید می‌شدند. از زمان خلافت هارون الرشید نیز از میزان خطابه‌های سیاسی کاسته شده و بر خطابه‌های وعظ آمیز افزوده شد. به طوری که عباسیان بخش مهمی از خطابه خود را به وعظ و ارشاد مردم اختصاص می‌دادند. در دوران تسلط ترکان و بویه‌یان و سلاجقه بر شهر بغداد نیز چون خلفا در موقعیت ضعف قرار داشتند، خطابه در میان خلفا ضعیف شد و بویژه از زمان خلافت راضی به بعد خلفا خود کمتر به منبر می‌رفتند و به همین خاطر خطابه‌های معدودی از خلفا از زمان راضی تا پایان دوره‌ی عباسی در منابع به ثبت رسیده است. از خطبای مساجد جامع نیز خطابه‌های چندانی در کتاب‌های تاریخی و ادبی نیامده است و به نظر می‌رسد که این خطابه‌ها نیز از محدوده مسائل دینی و اخلاقی فراتر نمی‌رفت.

## ۵-۵ تعدادی از خطابه‌های مهم مخالفان نظام خلافت عباسی

### ۵-۵-۱ خطابه نفس زکیه

أما بعد، أيها الناس، فإنه كان من أمر هذه الطاغية عدو الله أبي جعفر ما لم يخف عليكم من بنائه القبّة الخضراء التي بناها معاندة لله في ملكه و تصغيرا لكعبة الله الحرام، و انما أخذ الله فرعون حين قال: «انا ربكم الأعلى» و إن أحقّ الناس بالقيام في هذا الدين أبناء المهاجرين الأولين و الأنصار المواسين.

- اللهم إنهم قد أحلّوا حرامك و حرّموا حلالك و آمنوا من أخفت و أخافوا من أمنت.

- اللهم فأحصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تغادر منهم أحدا.

- أيّها الناس، إنّي و الله ما خرجت بين أظهركم و أنتم عندي أهل قوّة و لا شدّة، و لكنّي اخترتكم لنفسى، و الله ما جئت هذه و في الأرض مصر يعبد الله فيه إلّا و قد أخذ لي.<sup>۱</sup>

تحلیل محتوی خطابه: نفس زکیه که یکی از علویان مدعی خلافت در زمان منصور خلیفه دوم عباسی بود، این خطابه را پس از آشکار کردن قیامش بر منبر ایراد کرد. او خطابه‌اش را با انتقاد شدید از خلیفه وقت شروع می‌کند و با طاغوت خواندن او و مقایسه‌اش با فرعون اعلام می‌کند که بنای کاخ قبه الخضراء در جهت تضعیف کعبه بوده است. او که در صدد اثبات عدم مشروعیت خلافت منصور عباسی است، خلیفه را فردی بی‌دین معرفی می‌کند که حلال خدا را حرام و حرام او را حلال کرده است. از اینجاست که به تحریک مهاجرین و انصار می‌پردازد و آنها را شایسته‌ترین افراد برای مبارزه با این نظام فاسد می‌داند. در پایان برای جذب بیشتر مردم بسوی خود خطاب به مردم مدینه می‌گوید که آنها را نه به خاطر قدرت‌شان بلکه بخاطر خودشان برگزیده است. این خطابه که یک خطابه تهاجمی از سوی یک فرد اپوزیسیون است، مشروعیت خلافت منصور را هدف قرار داده است و سعی دارد خلیفه را فردی نالایق برای این منصب مهم نشان دهد. به نظر می‌رسد که ایراد چنین خطابه‌هایی توسط نفس زکیه مردمان بیشتری را از خلیفه عباسی بدگمان می‌کرد و آنها را برای یاری قیام جذب می‌نمود.

<sup>۱</sup> - تجارب الأمم، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تاریخ الامم و الملوک، پیشین، ج ۷، ص ۵۵۸؛ المنتظم، پیشین، ج ۸، ص ۶۴ و ۶۳.

### ۵-۵-۲ خطابه حسین بن علی شهید فخر

فحمد الله و اثني عليه، و خطب الناس، فقال في آخر كلامه:

يا ايها الناس، انا ابن رسول الله في حرم رسول الله، و في مسجد رسول الله، و على منبر نبي الله، ادعوكم الي كتاب الله و سنه نبيه ص، فان لم أف لكم بذلك فلا بيعه لي في أعناقكم.<sup>۱</sup>

تحليل محتوی خطابه: حسین بن علی معروف به شهید فخر دومین فرد از علویان است که بر خلیفه عباسی قیام کرد. او در سال ۱۶۹ هجری و در زمان خلافت هادی در مدینه قیام خود را آغاز نمود. در این خطابه که در منابع از قول او نقل شده است وی با یادآوری اینکه از اولاد پیامبر اسلام (ص) است، مردم را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می‌خواند و بیعت مردم با خود را در گرو رعایت این دو از سوی خود اعلام می‌کند. به نظر می‌رسد قسمت اول این خطابه که در منابع نیامده است، همانند خطابه نفس زکیه در انتقاد از بنی عباس و اعمال آن‌ها باشد و حسین بن علی پس از ذکر بدی‌های بنی عباس و زیر پا گذاشتن قرآن و سنت توسط آنان به این مطلب می‌رسد که او می‌خواهد قرآن و سنت پیامبر (ص) را زنده سازد. او بدین ترتیب به نامشروع جلوه دادن حکومت عباسی در اذهان مردم و جذب مردم به سوی قیام خود می‌پردازد.

### ۵-۵-۳ خطابه صاحب الزنج

خطبهم، و صلی بهم، و ذکرهم ما كانوا فيه من الشقاء و سوء الحال، و أن الله تعالى أبعدهم من ذلك، و أنه يريد أن يرفع أقدارهم، و يملكهم العبيد و الأموال و يبلغ بهم أعلى الأمور، ثم حلف لهم على ذلك.<sup>۲</sup>

تحليل محتوی خطابه: صاحب الزنج که یکی از پیروان مذهب خارجی ازارقه بود، غلامان و کارگران سیاه پوست بصره را دور خود جمع می‌کرد و با ایراد خطابه‌های امیدوار کننده آن‌ها را به

<sup>۱</sup> - تاریخ الطبری، پیشین، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۶؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۷.

<sup>۲</sup> - الکامل، پیشین، ج ۷، ص ۲۰۹؛ تجارب الأمم، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۰؛ تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۸.

قیام خود علیه خلافت عباسی ملحق می‌نمود. در خطابه‌ی فوق که در منابع تاریخی متن آن بطور کامل نیامده است، رهبر زنگیان سختی‌ها و مصایب زندگی پیروان خود را به آن‌ها یادآور می‌شود و به آنان وعده می‌دهد که خداوند آن‌ها را از این وضع دور خواهد کرد و بر ارزش آنان خواهد افزود و از بردگی نجات‌شان خواهد داد. با دقت در این خطابه در می‌یابیم که صاحب‌الزنج با یادآوری وضعیت زندگی نامطلوب مخاطبانش سعی در تحریک آنان علیه حکومت وقت دارد و آن حکومت را مسبب این مصایب می‌داند، او با زیرکی خود را فردی نجاتگر معرفی کرده که از سوی خداوند برای نجات آن بیچارگان سیاه پوست آمده است و در پایان سوگند یاد می‌کند که برای محقق شدن این امور تلاش کند.

در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که در خطابه‌هایی از این گونه که توسط یک رهبر مخالف نظام خلافت عباسی ایراد می‌شد، خطیب سعی می‌کرد خلیفه و حکومت او را ظالم و ناعادل نشان دهد و بدین وسیله مشروعیت آن‌را در اذهان کسانی که به قیام پیوسته‌اند خدشه دار کند. یعنی هدفی را عباسیان در خطابه‌ها دنبال می‌کردند و دنبال کسب مشروعیت بودند، مخالفان آن‌ها به چالش می‌کشیدند و آن را زیر سؤال می‌بردند.

## فصل ششم :

شیوه‌های نظارت نظام خلافتِ عباسی  
بر خطیبان و واعظان و کنترل آنها

در فصول قبل یادآور شدیم که خطبه خواندن به نام خلیفه بر منابر، نماد رسمیت یافتن حکومت او محسوب می‌شد. همچنین خلفا از طریق خطابه و منبر به تبلیغ سیاست‌های فرهنگی‌شان می‌پرداختند و افکار و نحله‌های منتقد و مخالف خود را محدود می‌کردند. نظام خلافت عباسی برای حفظ این کارکردها نیاز داشت که بر کار خطبا و وعاظ نظارت داشته باشد؛ از این رو تلاش می‌کرد از راه‌های گوناگون نظارت خود را اعمال کرده و به کنترل آنها در جهت حفظ و تثبیت منافعش بپردازد. در این فصل به بررسی شیوه‌هایی می‌پردازیم که نظام خلافت عباسی از طریق آنها به نظارت بر خطیبان و واعظان و کنترل آنها می‌پرداخت.

## ۱-۶ تعیین و انتصاب خطیبان و واعظان

### ۱-۱-۶ شیوه تعیین خطیبان در عصر عباسی

خواجه نظام الملک طوسی در سیاستنامه یکی از وظایف حاکم و پادشاه مسلمانان را انتخاب خطیبی می‌داند که پارسا و قرآن خوان باشد. چون نماز مسلمانان به آن امام ارتباط دارد و اگر نماز خطیب و امام خللی داشته باشد، مردم نیز نمازشان دچار خلل می‌شود.<sup>۱</sup> با بررسی منابع تاریخی درمی‌یابیم که در عصر عباسی خطیبان و امامان مساجد جامع به دو شیوه کلی تعیین می‌شدند؛ اول اینکه خلیفه‌ی عباسی به صلاحدید خود فرد خاصی را به عنوان خطیب برمی‌گزید که نمونه‌های آن در تاریخ دوره‌ی

---

<sup>۱</sup> - نظام الملک طوسی، سیاستنامه، تصحیح: هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش، ص ۶۰.

عباسی بسیار کم است و دوم اینکه سازمان و نهادی که در ادامه درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت به نمایندگی از خلیفه‌ی عباسی، امامان و خطیبان مساجد را برمی‌گزید.

در مورد شیوه‌ی نخست تعیین خطیب چند نمونه‌ی تاریخی در منابع ذکر شده که به نقل و بررسی آنها می‌پردازیم. در نخستین مورد از این نوع در عصر عباسی، ابن جوزی نقل می‌کند که هارون الرشید به قاضی یوسف بن ابراهیم (متوفی ۱۹۲ هـ.ق) دستور داد تا نماز جمعه را در جامع منصور اقامه نماید.<sup>۱</sup> همچنین در یکی از اعیاد، مأمون به امام رضا (ع) دستور داد تا در دروازه‌ی مرو نماز عید را اقامه کند و برای مردم خطبه بخواند. امام رضا نیز که لباس سفیدی به تن کرده بود در میان صفوف مردم به سوی مصلی خارج شد در حالی که این جملات را بر زبان می‌راند: «خداوندا بر من و پدرانم آدم و نوح درود فرست، خداوندا بر من و پدرانم ابراهیم و اسماعیل درود فرست، خداوندا بر من و پدرانم محمد و علی درود فرست.» سربازان مأمون که با مشاهده این حالت امام، به سوی ایشان دویدند و به او تعظیم کردند، سپس با پای پیاده به دنبال ایشان به سوی مصلی حرکت کردند. پس از اندکی خبرچینان مأمون خبر این ماجرا را به خلیفه رساندند و او را از اینکه مبادا خلافت از دستش خارج شود ترساندند، وی نیز قبل از رسیدن امام به مصلی، کسی را به سوی ایشان فرستاد و او را از اقامه‌ی نماز بر حذر داشت. سپس مأمون خود به مصلی رفت و برای مردم خطبه خواند.<sup>۲</sup>

این ماجرا خبر از نظارت و کنترل شدیدی می‌دهد که خلیفه‌ی عباسی بر خطابه و منبر اعمال می‌کرد، خلیفه که ابتدا گمان می‌کرد امام رضا(ع) مانند دیگر خطبا به مصلی خواهند رفت و بدون اینکه مشکلی برای نظام خلافت ایجاد کند خطبه خواهد خواند، با اطلاع از همراهی جمعیت انبوه و حتی سربازان خلیفه با ایشان و ترس از تأثیرگذاری خطابه‌ی وی بر آنها، به سرعت ایشان را از خطابه کنار گذاشت و خود نماز را برای مردم امامت کرد و خطبه خواند.

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۹، ص ۲۱۳.

<sup>۲</sup> - الانباء، پیشین، صص ۹۸ و ۹۹.

نمونه‌ی دیگری از این نوع تعیین خطیب مربوط به سال ۲۳۲ هجری است که واثق به احمد بن ابی دؤاد، از بزرگان معتزله‌ی آن زمان، دستور داد که نماز عید قربان را در مصلی برای مردم اقامه کند ، چون خودش به شدت مریض بود و توان حضور در نماز را نداشت.<sup>۱</sup> همچنین ابومحمد عبدالله بن حسین بن رواحه حَمَوِی (متوفی ۵۶۱هـ.ق) در جوانی به بغداد آمد و چون شاعر توانایی بود بارها به مدح خلیفه المقتدی لامرالله پرداخت ، خلیفه نیز او را به امر خطابه در شهر حماة منصوب کرد.<sup>۲</sup>

در یک مورد دیگر، تقی الدین علی بن ابی بکر هِرَوِی (متوفی ۶۱۱هـ.ق) که از سیاحان و جهانگردان زمان خود به حساب می‌آمد، در مورد شعبده‌بازی و طرح دستی مهارت زیادی داشت و کتابی را در این باره تدوین کرد و به خلیفه الناصر لدین الله هدیه داد ؛ ناصر نیز او را به امر خطابه در شهر حلب منصوب کرد.<sup>۳</sup>

علاوه بر انتصاب مستقیم خطیب، گاهی خلیفه‌ی عباسی که فردی را به عنوان والی منصوب می‌کرد مسئولیت‌های دیگری از جمله قضاوت، امور نماز و خطابه را نیز به او واگذار می‌نمود. چنان‌که در ربیع الاول سال ۳۰۹ هجری القادر بالله، محمد بن عبدالله بن حسن را به عنوان والی منطقه‌ی گیلان منصوب کرد و در حکمی که برای او صادر نمود، امور مربوط به نماز ، خطابه بر منابر و قضاوت در آن ولایت را به او سپرد، در این حکم که ابن جوزی آن را به اختصار نقل کرده است، خلیفه به عامل خود دستور می‌دهد که بر منابر آن منطقه به ذکر محاسن حکومت عباسی و ترغیب مردم به اطاعت از خلیفه بپردازند و مردم را با موعظه‌ی حَسَنه به اعلامیه‌ی قادری که پیش از این درباره‌ی آن سخن گفتیم متمایل سازند و اگر کسی مخالفت ورزید با او برخورد نمایند.<sup>۴</sup>

چه بسا جمع دو منصب والی خلیفه و خطیب نماز در یک فرد بهترین راه برای کنترل خطبای مناطق دوردست به حساب می‌آمد، چون معمولاً خلیفه‌ی عباسی کسانی را به عنوان والی برمی‌گزید

<sup>۱</sup> - تاریخ الامم والملوک، پیشین، ج ۹، ص ۱۵۱.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۹، ص ۷۹؛ الوافی بالوفیات، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۱؛ تاریخ مدینه دمشق، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

<sup>۳</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۴، ص ۸۲؛ وفیات الاعیان، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۲۲، ص ۵۷.

<sup>۴</sup> - برای متن حکم نک به: المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹ و ۱۸.



که بیشترین اعتماد را به آنها داشت و واگذاری امر خطابه نیز به او، ذهن خلیفه را نسبت به این امر آسوده می‌ساخت. از این رو در مناطق دو از دارالخلافه بغداد، مانند مورد فوق، خلیفه امر خطابه را نیز به والی واگذار می‌کرد.

همان‌طور که گفته شد و دیدیم نمونه‌های صریح تاریخی از اینکه خلیفه شخص خاصی را به عنوان خطیب برگزیده باشد بسیار کم است، با توجه به قرائن تاریخی به نظر می‌رسد از نیمه دوم قرن چهارم هجری، خلیفه‌ی عباسی منصب جدیدی را برای امور مربوط به نماز ایجاد کرده باشد. قلقتندی در دو کتاب خود به صورت جداگانه دو حکم انتصاب از سوی خلیفه الطائع لله را نقل می‌کند که در آن احکام، افرادی را به مسئولیت امور مربوط به نماز که یکی از وظایف او تعیین خطبای مساجد جامع بود منصوب می‌کند.

وی در کتاب *مآثرالإنافه فی معالم الخلافه* از حکمی یاد می‌کند که طائع در ربیع الاول سال ۳۶۴ هجری برای فردی به نام علی بن احمد بن فضل هاشمی صادر کرد و او را به مسئولیت امور مربوط به نماز در شهر بغداد و اطراف آن منصوب کرد.

خلیفه در متن این حکم، علی بن احمد را به تقوای خدا و در پیش گرفتن راه بزرگان دین فرامی‌خواند و او را به انتخاب خطبایی دعوت می‌کند که شایستگی آن را داشته باشند، همچنین به او دستور می‌دهد که همواره بر منابر بغداد و حومه‌ی آن به نام خلیفه‌ی عباسی خطبه بخوانند و نیز برای عزالدوله پسر معزالدوله بویهی دعا کنند.<sup>۱</sup>

ظاهراً این نخستین حکم حکومتی است که توسط خلیفه‌ی عباسی صادر می‌شود و او فردی را به امور مربوط به نماز که یکی از مسئولیت‌هایش انتخاب امام و خطیب برای مساجد جامع بود، منصوب می‌کند. چون منابع تاریخی در مورد وجود چنین منصبی پیش از این دوره‌ی در نظام خلافت عباسی سکوت کرده‌اند، بنابراین به نظر می‌رسد قبل از دوران طائع، خلفا خود امامان و خطبای مساجد جامع

---

<sup>۱</sup> - احمد بن عبدالله قلقتندی، *مآثرالإنافه فی معالم الخلافه*، ج ۱، تحقیق عبدالستار احمد فراج، الطبعة الثانية، کویت، مطبعة حکومت کویت، ۱۹۸۵ م، صص ۴۲۹-۴۳۱.

شهر بغداد را بر می‌گزیدند و والیان آن‌ها در مناطق مختلف نیز برای مساجد جامع تحت قلمرو خود، اختیار تعیین امام و خطیب را داشته‌اند .

قلقشندی در کتاب دیگر خود، *صَبْحُ الْأَعْشَى فِي صِنَاعَةِ الْإِنْشَاءِ* ، از حکم دیگری یاد می‌کند که طائع در سال ۳۸۰ هجری برای فردی به نام ابوحارث محمد بن موسی علوی موسوی<sup>۱</sup> صادر کرد و او را به مسئولیت امور نماز در سراسر قلمرو عباسیان منصوب نمود. در این حکم نسبتاً مفصل، خلیفه، ابوحارث علوی را به مسئولیت امور نماز در پنج مسجد جامع شهر بغداد و تمام مساجد شرق و غرب زمین منصوب می‌کند و با استناد فراوان به آیات قرآنی، او را به تقوا و امانت‌داری در وظیفه‌اش امر می‌کند. همچنین به او دستور می‌دهد که کسانی را به عنوان خطیب انتخاب کند که لیاقت داشته باشند که به جای امیرالمؤمنین بر منبر بنشینند. خلیفه در این حکم به ابوحارث علوی دستور می‌دهد که خود به طور ثابت در یکی از مساجد جامع خطبه بخواند و نمایندگانش را به عنوان خطیب و امام در سایر مساجد جامع منصوب کند. همچنین مانند حکم پیشین دستور می‌دهد که بر روی منابر بغداد و سایر مناطق دور و نزدیک به نام او خطبه بخوانند و برای بهاءالدوله بویه‌ی و سایر والیان مناطق دعا کنند. او در پایان حکم انتصاب، به ابوحارث دستور می‌دهد که کسانی را به عنوان خطیب و امام برگزیند که به آن‌ها اعتماد دارد و آن‌ها دارای حسن بیان و بلاغت و فصاحت در کلام باشند.<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد که پس از طائع، سایر خلفای عباسی نیز همواره افرادی را به مسئولیت امور نماز منصوب می‌کردند که یکی از کارهای آن‌ها تعیین امام و خطبای مساجد جامع بود و دیگر کمتر پیش می‌آمد که خلیفه فردی را به عنوان خطیب مسجد خاصی منصوب نماید. بنابراین خلفا به طور غیر مستقیم و از طریق این افراد بر کار خطیبان نظارت داشتند و آنان را کنترل می‌کردند .

با دقت در دو حکم فوق درمی‌یابیم که یکی از دغدغه‌های خلیفه، انتخاب خطیبان مورد اعتماد و شایسته از سوی عامل خود بود که در حکم انتصاب، آن مورد را به عاملش گوشزد می‌کرد. به طور

<sup>۱</sup> - با توجه به قراین تاریخی به نظر می‌رسد که این فرد برادر حسین بن موسی نقیب علویان بغداد و عموی سید مرتضی و سید رضی از بزرگان شیعه دوره‌ی آل بویه باشد. (الاعلام ، پیشین ، ص ۲۶۱).

<sup>۲</sup> - برای متن حکم نک به : *صَبْحُ الْأَعْشَى فِي صِنَاعَةِ الْإِنْشَاءِ*، پیشین ، ج ۱۰، ص ۲۶۴.

طبیعی خطیب شایسته مورد نظر خلیفه نیز کسی بود که در جهت سیاست‌های نظام خلافت عباسی و تثبیت اقتدار آن‌ها گام بردارد و به نقد مخالفان و دشمنان آن‌ها بپردازد.

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که خلفای عباسی با در اختیار داشتن حق تعیین مستقیم خطیبان، نظارت و کنترل دقیقی بر کار آنها داشتند و کسانی را به این سمت می‌گماردند که بیشترین وفاداری را به آن‌ها و سیاست‌هایشان داشتند.

### ۶-۱-۲ انواع خطیبان در عصر عباسی

با بررسی منابع تاریخی و کتاب‌های اعلام و وفیات می‌توان خطیبان عصر عباسی را به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد:

۶-۱-۲-۱ دسته‌ی اول: خطیبان شهرهای غیر از بغداد

۶-۱-۲-۲ دسته‌ی دوم: خطیبان مساجد جامع بغداد

گروه‌های مختلف خطیبان دسته‌ی اول عبارتند از:

۶-۱-۲-۱-۱ خطیبان صرف خطیب. این دسته، افرادی بودند که به مسؤولیت امامت نماز و ایراد خطابه در مسجد جامع یکی از شهرهای اسلامی منصوب می‌گشتند و منصب دیگری نداشتند. (ضمیمه الف)

۶-۱-۲-۱-۲ خطیبان واعظ و مدرس: این دسته افرادی بودند که علاوه بر امر خطابه، به وعظ و تدریس نیز منصوب شدند. (ضمیمه ب)

۶-۱-۲-۱-۳ خطیبان قاضی: این دسته افرادی بودند که هم‌زمان به امر خطابه و قضا منصوب شدند (ضمیمه ج)

این سه دسته کسانی بودند که در کتب اعلام و وفیات از آن‌ها نام برده شده است و در عصر عباسی توسط خلیفه و یا عمال و والیان او به منصب خطابه در شهرهای مختلف گمارده شده‌اند، این افراد چون منصوب نظام خلافت بودند در چارچوب سیاست‌های آن و در خدمت تثبیت این نظام فعالیت می‌کردند از این رو کنترل آن‌ها و نظارت بر کارشان بسیار راحت بود. البته در میان بزرگان کسانی هم بودند که از پذیرش منصب امامت و خطابه خودداری می‌کردند که مشهورترین آن‌ها علی بن حسن بن عساکر دمشقی (متوفی ۵۷۱هـ.ق) محدث، فقیه و مورخ معروف و صاحب تاریخ مدینه دمشق است که کمتر نزد حکام و والیان می‌رفت و حتی پس از آن که منصب خطابه به او پیشنهاد شد، آن را نپذیرفت.<sup>۱</sup>

افرادی همچون ابن عساکر نگاهی منفی نسبت به خطیبان داشتند و آن‌ها را توجیه‌گران حکومت-ها و حاکمان به حساب می‌آوردند؛ چنان که از یکی از عالمان و زاهدان بزرگ نیشابور به نام ابوعلی اسماعیل بن علی نیشابوری (متوفی ۴۷۱هـ.ق) نقل شده است که در مکه دعا می‌کرد و می‌گفت: خداوندا به من فرزندی عطا فرما که به منصب‌های صاحب وقف، قضاوت و خطابه دست نیابد. از او پرسیدند چرا نمی‌خواهی فرزندی خطیب شوی؟ پاسخ داد آیا جز این است که خطیبان برای ظالمان دعا می‌کنند و خطبه می‌خوانند.<sup>۲</sup>

چنین نگاهی واقعیت جامعه‌ی عصر عباسی را نشان می‌دهد و این که چون خطیبان از طرف خلفا و عمال و والیان آن‌ها منصوب می‌شدند، پس راهی جز تایید آن‌ها نداشتند و نمی‌توانستند در برابر ظلم‌ها و اعمال نادرست آنان موضع‌گیری کنند و خواسته یا ناخواسته در مسیر تأیید ظلم و ظالم قرار می‌گرفتند.

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۰، ص ۷۹؛ سیر الاعلام النبلاء، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۶۵.

<sup>۲</sup> - شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، پیشین، ج ۵، ص ۴۱۵.

خطیبانی که پیش از این ذکر کردیم، دسته‌ی اول خطیبان عصر عباسی یعنی خطیبان شهرهای مختلف اسلامی غیر از بغداد بودند، اینک به بحث درباره‌ی دسته‌ی دوم خطیبان عصر عباسی یعنی خطیبانی می‌پردازیم که عنوان خطیب در مساجد جامع شهر بغداد منصوب می‌شدند.

یکی دیگر از راه‌های نظارت بر خطیبان در عصر عباسی به ویژه در دارالخلافه‌ی بغداد انتخاب خطیبان مساجد آن شهر از میان افراد خاندان بنی هاشم و به طور مشخص بنی عباس بود. شهر بغداد به دلیل داشتن مرکزیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جهان اسلام توجه بیشتری را از سوی نظام خلافت می‌طلبید؛ از این رو خلفا خویشاوندان خود را که بیشترین باور و تعهد را به نظام خلافت عباسی داشتند به عنوان امام و خطیب در مساجد جامع شهر بغداد منصوب می‌کردند.

نگارنده با بررسی و تحقیق در متون تاریخی و کتاب‌های اعلام و وفیات به این نکته دست یافت که بسیاری از خطیبان شهر بغداد در عصر عباسی ابتدا از نسل منصور، خلیفه‌ی دوم عباسی (۱۳۶-۱۵۸هـ.ق) و سپس از نسل المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶هـ.ق) هستند.

نکته جالب توجه در این موضوع وصیتی است که منصور به هنگام نزدیک شدن مرگش به پسر و جانشین‌اش مهدی می‌کند. او در این وصیت خطاب به خلیفه‌ی پس از خود چنین می‌گوید: «تو را به اهل بیت و خاندان تو وصیت می‌کنم که آنان را گرمی بداری و به آن‌ها نیکی کنی، همواره در هر کار بر دیگران‌شان مقدم سازی و مردم را به پیروی از آن‌ها واداری و منبرها را به آنان واگذاری.»<sup>۱</sup>

جمله‌ی آخر این وصیت یعنی واگذاری منابر به بنی عباس، در سراسر عصر عباسی، بویژه در شهر بغداد تحقق یافت و اخلاف منصور بیشترین تعداد خطیبان مساجد جامع این شهر را تشکیل می‌دادند، در میان اخلاف منصور نیز بیشترین خطیبان از نسل خلیفه مهتدی بودند.

---

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۷.

این سیاست تا پایان عصر عباسی ادامه داشت چنان‌که المستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰هـ.ق) پس از بنای مدرسه‌ی مستنصریه و مسجد جامع آن، شرط کرد که در جامع مستنصریه به غیر از خطیب هاشمی عباسی فرد دیگری خطبه نخواند.<sup>۱</sup>

عده‌ی زیادی از مؤرخان مهتدی را پارساترین و متدین‌ترین خلیفه‌ی عباسی دانسته‌اند و از او نقل کرده‌اند که می‌خواست به عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پارسای اموی شباهت داشته باشد.<sup>۲</sup> از این رو به نظر می‌رسد که اخلاف مهتدی راه او را ادامه داده‌اند، چون عالمان و زاهدان و خطیبان زیادی از نسل او برخاسته‌اند. (ضمیمه د)

### ۳-۱-۶ شیوه تعیین واعظان در عصر عباسی

آن‌چه تاکنون گفته شد درباره‌ی تعیین و انتصاب خطیبان مساجد جامع بود که روزهای جمعه و یا در اعیاد نماز را برای مردم امامت می‌کردند و خطبه می‌خواندند.

در عصر عباسی مردان واعظی ظهور کردند که به شهرت فراوان رسیدند و نام آن‌ها در کتاب‌های تاریخی و ادبی ثبت شده است. این افراد برخلاف خطیبان که فقط در ایام جمعه و عیدین خطابه می‌خواندند، محدودیت زمانی برای وعظ کردن نداشتند و هر وقتی می‌توانستند به وعظ پردازند. (ضمیمه ی). همچنین در این عصر، علاوه بر مردان زنانی نیز بودند که به وعظ و ارشاد اهتمام داشتند و به ویژه در مجالس زنانه، بانوان مسلمان را موعظه می‌کردند. (ضمیمه ک)

البته لازم به یادآوری است که چون در اسلام زن حق امامت نماز را ندارد، بنابراین امر خطابه را نیز نمی‌توان بر دوش آن‌ها قرار داد و از این رو ما در تاریخ اسلام با زنان خطیب که در مساجد جامع و در نمازهای جمعه و عیدین خطابه ایراد کنند برخورد نمی‌کنیم، اما در مورد وعظ محدودیتی برای

<sup>۱</sup> - معروف، ناجی، «علماء المستنصریة»، مجلة کلیة الآداب، جامعه بغداد، عدد ۱، ۱۹۵۹م، ص ۳۲۲.

<sup>۲</sup> - علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، تصحیح: عبد الله اسماعیل الصاوی، القاهرة، دار الصاوی، بی تا ص ۳۱۸؛ تاریخ فخری، پیشین، ص ۳۳۸.

زنان وجود نداشت و آنها می‌توانستند به وعظ و ارشاد بپردازند، به تعبیر دیگر در عصر عباسی زنان خطیب، وجود نداشتند، اما زنان واعظ وجود داشتند .

واعظان همان‌گونه که از نامشان پیدا بود فقط به وعظ و ارشاد مردم با تکیه بر آیات قرآن و احادیث پیامبر (ص) و داستان‌های گذشتگان می‌پرداختند و لزومی نداشت که مانند خطیبان از خلیفه یا والیان او یاد کنند و برایشان دعا کنند. به همین دلیل حساسیتی که نظام خلافت در مورد خطیبان داشت، درباره‌ی واعظان چنین حساسیتی نداشت و واعظان آزادتر از خطیبان فعالیت می‌کردند. با این وجود با توجه به تعدادی از روایات تاریخی به نظر می‌رسد که گاهی خلفا و سلاطین به تعیین واعظان نیز می‌پرداختند که اینک به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

اولین نمونه از این گونه واعظان در عصر عباسی ابومعمر شیب بن شیبه بصری است که در دوران خلافت منصور وارد شهر بغداد شد و خود را به خلیفه و سپس به پسرش مهدی نزدیک کرد، به همین دلیل این دو خلیفه او را به عنوان واعظ دربار خود تعیین نمودند و گاهی از او می‌خواستند که آنها را موعظه نماید. روزی منصور به او گفت: به اختصار من را موعظه کن . شیب گفت : ای امیرالمؤمنین ! خداوند راضی نشده که کسی را از نظر مقام برتر از تو گرداند، تو نیز راضی نشو که خدا بنده‌ای شکر- گذارتر از تو داشته باش . خلیفه نیز در پاسخ او گفت : به خدا قسم که مفید و مختصر گفتم.<sup>۱</sup>

مورد دیگر مربوط به زمان خواجه نظام الملک طوسی است که در حکمی که برای واعظ معروف آن دوره به نام ابوبکر مغربی، معروف به بکری صادر کرد به او اجازه داد در مساجد جامع بغداد برای مردم موعظه کند.<sup>۲</sup>

ابن جوزی نیز در کتاب القصاص والمذکرین اجازه‌ی خلیفه را یکی از شروط موعظه کردن واعظان می‌داند.<sup>۳</sup> البته وقایع قرن ششم هجری این سخن ابن جوزی را تأیید می‌کند ؛ چنانچه در سال ۵۶۸ هجری تعدادی از امراء از خلیفه مستضیء درخواست کردند که به واعظ توانا ابوالخیر قزوینی اجازه

<sup>۱</sup> - المنتظم ، پیشین ، ج ۸ ، ص ۲۷۴ .

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۲ ، ص ۱۷۲ .

<sup>۳</sup> - القصاص و المذکرین ، پیشین ، ص ۲۸ .

دهد که در باب بدر که یکی از صحن‌های دارالخلافه بود وعظ بخواند تا امیرالمؤمنین نیز آن را بشنود.<sup>۱</sup>

همچنین خلیفه المستضیء بامرالله نه تنها به ابن جوزی اجازه‌ی وعظ می‌داد بلکه خود بارها در مجالس وعظ او حاضر می‌شد،<sup>۲</sup> که ابن جوزی شرح آن‌ها را در کتاب تاریخ خود آورده است.<sup>۳</sup> ابن جبیر نیز که جهانگرد هم دوره‌ی ابن جوزی است وقتی که به بغداد سفر کرد در مجالس وعظ او شرکت کرده و گزارش مفصل آن را در سفرنامه‌اش آورده است.

پس از یک دوره محنت که در زمان خلافت الناصر لدین الله برای ابن جوزی پیش آمد،<sup>۴</sup> خلیفه او را در سال ۵۹۵ هجری به بغداد باز گرداند و به او دوباره اجازه‌ی وعظ داد و خود نیز در جلسات وعظ او شرکت جست،<sup>۵</sup> پس از وفات ابن جوزی در سال ۵۹۷ هجری پسر او محی الدین از طرف خلیفه اجازه یافت که به جای پدر به وعظ بشیند.<sup>۶</sup> کسب اجازه از خلیفه برای وعظ تا پایان عصر عباسی مرسوم بود چنان‌که معتصم آخرین خلیفه‌ی عباسی به عبدالرحمن، پسر محی الدین و نوه‌ی ابن جوزی بزرگ اجازه داد برای مردم موعظه کند.<sup>۷</sup>

با توجه به آن‌چه گفته شد، از دو دسته واعظ رسمی و واعظ غیر رسمی در عصر عباسی می‌توان نام برد. واعظان رسمی، بیشتر در شهر بغداد حضور داشتند که برای وعظ کردن نیازمند اجازه‌ی خلیفه بودند. آنها در خلال موعظه‌هایشان هموار به تعریف و تمجید از خلیفه می‌پرداختند و ازینرو نظارت بر آنها از سوی دستگاه خلافت راحت بود. اما واعظان غیر رسمی که شهرت آنان به واعظان رسمی نمی‌رسید، خرده واعظان شهر بغداد یا واعظان سایر شهرهای مسلمان بودند که برای وعظ

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۰۰.

<sup>۲</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۶، ص ۵۳۸.

<sup>۳</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۲۳؛ همان، ج ۱۸، ص ۲۲۹؛ همان، ج ۱۸، ص ۲۳۶؛ همان، ج ۱۸، ص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ همان، ج ۱۸، ص ۲۴۸؛ همان، ج ۱۸، ص ۲۵۰.

<sup>۴</sup> - برای اطلاعات بیشتر رک به (عالم زاده، هادی، «ابن جوزی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۸).

<sup>۵</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۰.

<sup>۶</sup> - ذیل طبقات الحنابلة، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸؛ فوات الوفيات، پیشین، ج ۴، ص ۳۵۲.

<sup>۷</sup> - الحوادث الجامعة، پیشین، ص ۱۷۷.



کردن نیاز به اجازه کسی نداشتند. این دسته نیز چون همواره زیر نظر دستگاه خلافت بودند، نمی-  
توانستند خارج از چارچوب حکومت سخن بگویند.

با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت که داشتن حق تعیین و انتصاب خطیب و نیز اجازه‌ی وعظ  
به واعظ مهمترین شیوه‌ی نظارت بر خطیبان و واعظ و کنترل آن‌ها بود. در این شیوه کسانی به آن  
جایگاه می‌رسیدند که در جهت سیاست‌های نظام خلافت گام برمی‌داشتند و باعث تثبیت روزافزون آن  
نظام می‌شدند .

## ۲-۶ عزل خطیبان و منع واعظان

دومین شیوه‌ی نظارت نظام خلافت عباسی بر خطیبان و واعظان، در اختیار داشتن حق عزل و منع  
آنان از سخنرانی بود. خلفا همان‌گونه که حق تعیین و انتصاب خطیبان و واعظان را داشتند، از حق  
کنار گذاشتن آنان نیز برخوردار بودند. هرگاه خطیب یا واعظی از چهارچوب سیاست‌های نظام خلافت  
خارج می‌شد او را از مقامش عزل کرده، فرد دیگری را جانشین وی می‌ساختند. نمونه‌هایی از این گونه  
عزل و منع‌ها در منابع تاریخی وجود دارد که اینک به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

در زمان خلافت راضی و در یکی از جمعه‌های سال ۳۲۳ هجری خطیبانِ مساجدِ جامعِ بغداد پس  
از خلیفه برای ابن یاقوت یکی از سرداران الراضی بالله دعا کردند. وقتی که این خبر به خلیفه رسید  
بسیار ناراحت شد و دستور عزل آن خطیبان را صادر نمود و افراد جدیدی از خاندان عباسی را به جای  
آنان منصوب کرد.<sup>۱</sup>

نمونه‌ی دیگر از عزل خطیبان در دوران خلافت قادر روی داد. ابن کثیر گزارش می‌دهد که در سال  
۴۲۰ هجری القادر بالله خطیبان شیعه را عزل نمود و به جای آن خطیبان سنی را منصوب کرد.<sup>۲</sup> یکی

<sup>۱</sup> - اخبار الراضی بالله و المتقی لله ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۲۴ ؛ تاریخ الامم والملوک ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۱ .

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۲۷ .

از این موارد مربوط به خطیب مسجد جامع براهنا بود که سخنان غلوآمیز بر زبان می‌راند. ابن اثیر نقل می‌کند که او در خطابه‌ی نماز چنین می‌گفت: « درود بر علی که زنده‌کننده‌ی جمجمه‌ها و به سخن آورنده‌ی آن‌ها است، او که جوانان اصحاب کهف را به سخن آورد.»<sup>۱</sup> این سخنان که به خلیفه رسید دستور عزل او را صادر کرد و خطیبی سنی را جایگزینش نمود.<sup>۲</sup>

چنین عزل‌هایی که می‌توان آن را عزل‌های عقیدتی نامید همان‌گونه که پیش از این در فصل سوم یادآور شدیم در جهت سیاست سرکوب و محدود کردن مخالفان فکری و در نهایت یکسان‌سازی فکری جامعه بود که البته تأثیر دراز مدت نمی‌توانست داشته باشد.

گاهی عزل یک خطیب به خاطر عدم ذکر نام خلیفه در خطبه‌ها بود، چنان‌که در فتنه‌ی بساسیری در سال ۴۵۰ هجری، علویان، ابن الغریق خطیب را وادار کردند در جامع منصور به نام خلیفه‌ی فاطمی خطبه بخواند. پس از آن‌که طغرل بر بغداد مسلط شد و بساسیری را فراری داد و خلیفه به بغداد بازگشت؛ قائم آن خطیب را عزل کرد و فرد دیگری را به عنوان خطیب جامع منصور منصوب نمود.<sup>۳</sup>

همچنین عزل خطیب، گاهی به علت عدم ذکر نام سلطان پیش می‌آمد و فقط مربوط به خلیفه نمی‌شد؛ چنان‌که در روز عید فطر سال ۴۹۴ هجری، ابوتمام بن مهتدی در جامع قصر خطبه می‌خواند و می‌خواست به نام برکیارق سلجوقی خطبه بخواند، اما به اشتباه نام سلطان محمد سلجوقی را بر زبان آورد و همین مسأله باعث شد که وی برای دو هفته از امامت نماز در مسجد جامع عزل شود و پس از آن دوباره بر سر منصب خود برگردد.<sup>۴</sup>

عزل و ممانعت از سخنرانی فقط به خطیبان محدود نمی‌شد و گاهی در مورد واعظان نیز اجرا می‌گردید. در سال ۵۶۱ هجری از وعظ یکی از واعظان به نام ابن شقران به دلیل افراط در تبلیغ مذهب

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۹، ص ۳۹۳.

<sup>۲</sup> - همان؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۸.

<sup>۳</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۹؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۰، صص ۲۷۳ و ۲۷۴.

<sup>۴</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۶۷.

اشعری جلوگیری شد.<sup>۱</sup> ابن جوزی گزارش‌هایی را در مورد منع واعظان نقل کرده است که نشان می‌دهد منع واعظ فقط انفرادی نبوده و گاهی گروه واعظان از سخنرانی منع می‌شدند. از جمله در رمضان سال ۵۵۰ هجری، همه‌ی واعظان ممنوع الوعظ شدند.<sup>۲</sup> در سال ۵۶۹ هجری نیز واعظان از سخن گفتن در ماه محرم منع شدند و دلیل آن هم فتنه‌ای بود که در اثر سخنرانی یکی از واعظان در بغداد به وجود آمده بود و مردم به دلیل آن که، آن واعظ گفته بود که ابن ملجم به خاطر قتل امام علی (ع) کافر نشده، به وی حمله کرده و شورش کرده بودند.<sup>۳</sup> در سال ۵۸۱ هجری نیز خلیفه ناصر لدین الله همه‌ی واعظان غیر از ابن جوزی را ممنوع الوعظ کرد.<sup>۴</sup>

با توجه به آنچه گفته شد عزل خطیبان و منع واعظان یکی دیگر از راه‌های نظارت بر کار آن‌ها و کنترل منابر بود و نظام خلافت عباسی از این طریق مخالفان فکری و سیاسی خود را کنار می‌گذاشت و جامعه را از آشوب و ناامنی سیاسی و اجتماعی دور می‌کرد.

### ۳-۶ دستور به خطیبان برای ایراد سخنی خاص

یکی دیگر از شیوه‌های نظارت بر خطیبان و کنترل منابر، دستوراتی بود که گاهی اوقات از طرف خلیفه یا سلطان صادر می‌شد و خطیبان مجبور بودند که آن‌ها را بر منابر اعلام کنند. از جمله در سال ۲۳۴ هجری المتوکل علی الله فقها و محدثینی را که در میان آن‌ها افرادی هم‌چون مصعب زبیری قرار داشتند، معین کرد که در مساجد میان مردم بنشینند و احادیثی را برای مردم بیان کنند که در رد معتزله و جهمیه و سایر بدعت آوران در دین وارد شده است. آن‌ها نیز در مساجد می‌نشستند و به رد آن جماعت می‌پرداختند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - همان ، ج ۱۸ ، ص ۱۷۳.

<sup>۲</sup> - همان ، ج ۱۸ ، ص ۱۰۲.

<sup>۳</sup> - همان ، ج ۲۸ ، ص ۲۰۲.

<sup>۴</sup> - تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۱ ، ص ۵.

<sup>۵</sup> - المنتظم ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۷.

همچنین در زمان خلافت القادر بالله، محمود غزنوی پیرو دستورات خلیفه در نفی معتزله و رافضه و اسماعیلیه و جهمییه و مشبهه، دستور داد آن‌ها را بر منابر لعن کنند.<sup>۱</sup>

چنین دستوراتی از جانب خلفا و سلاطین مطیع آنان، در جهت سیاست یکسان‌سازی فکری جامعه‌ی اسلامی که در فصل سوم به آن اشاره کردیم، بود و نظام خلافت از طریق خطیبان و منابر سعی می‌کرد افکار مخالف تفکر رسمی را محدود کرده و به تدریج از صحنه‌ی جامعه حذف کند. به این ترتیب خطیبان نمی‌توانستند غیر از آن‌چه را که حکومت می‌خواست بر منابر بیان کنند و اینگونه تحت کنترل قرار داشتند.

این سیاست و کنترل خطیبان و واعظان تا پایان عصر عباسی ادامه داشت، چنان‌چه در سال ۴۷۳ هجری واعظان را در دیوان جمع کردند و به آنان دستور دادند که در موعظه‌هایشان از اصول مذاهب سخن نگویند<sup>۲</sup> و این به خاطر فتنه‌ای بود که در اثر برخورد اشاعره و حنابله در سرزمین‌های اسلامی به وجود آمده بود و ناامنی و قتل و خون‌ریزی زیادی به دنبال آورده بود.

همچنین در سال ۵۷۱ هجری ابن جوزی که از واعظان سرشناس عصر خود بود، مستقیماً از طرف خلیفه مستضیء دستور یافت که با بدعت‌ها و مذهب رفض مقابله کند و آن را در موعظه‌هایش بر منبر مورد توجه قرار دهد. وی در المنتظم نقل می‌کند که دستور خلیفه را برای بازگذاشتن دستش در مبارزه با بدعت‌ها بر روی منبر به اطلاع مردم رساند و خطاب به آن‌ها گفت: «اگر فردی از عوام را دیدید که از صحابه بدگویی می‌کند به من خبر دهید تا خانه‌اش را ویران کنم و او را به زندان تحویل دهم.»<sup>۳</sup> دادن چنین اختیاراتی به یک واعظ و بازگذاشتن دست او در مبارزه با روافض و بدعت‌ها در طول عصر عباسی سابقه نداشت، و این نشان‌دهنده‌ی توانایی ابن جوزی در تأثیرگذاری بر مردم از طریق منابر بود؛ همچنین کنترل منابر توسط نظام خلافت را در جهت پیش‌برد سیاست‌هایشان نشان می‌دهد.

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، صص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲۸، ص ۲۸.

<sup>۲</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۱۱.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۸، ص ۲۲۲.

نمونه‌ی دیگر این نوع از نظارت بر منابر، مربوط به فرامینی می‌شود که از طرف خلفا برای بردن نام فرزندان‌شان به عنوان ولی‌عهد و یا بردن نام سلاطین بر منابر خطاب به خطیبان صادر می‌شد که در این باره در فصول قبل به نمونه‌های زیادی اشاره کردیم و در این جا لازم به تکرار آن‌ها نیست.

#### ۴-۶ دادن جایزه و پول به خطیبان

یکی از راه‌های کنترل خطیبان دادن جایزه و پول در مناسبت‌های خاص به آنان بود. خلفا و سلاطین با دادن پول و هدیه، خطیبان را بیش از پیش به سوی خود جذب کرده و تابع اوامر خود می‌کردند. چنین روشی از زمان تسلط سلاجقه بر بغداد رواج پیدا کرد، چنان‌که وقتی برکیارق بن ملک‌شاه سلجوقی از دنیا رفت، سلاجقه در بغداد از خلیفه مستظهر درخواست کردند به نام ملک‌شاه بن برکیارق بر منابر خطبه خوانده شود، خلیفه‌ی عباسی نیز این درخواست را پذیرفت و دستور داد با لقب جلال-الدوله به نام او بر منابر خطبه بخوانند. به هنگام بردن نام او دینارهایی را بین خطیبان پخش می‌کردند.<sup>۱</sup>

همچنین پس از مرگ سلطان مسعود سلجوقی زمانی که برادر او سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه به بغداد آمد به نام او بر منابر عراق خطبه خواندند و او به هنگام بردن نامش بر منابر به خطیبان هدیه‌هایی عطا کرد.<sup>۲</sup>

گاهی دادن هدیه شامل واعظان سایر مذاهب نیز می‌شد چنان‌که وقتی که رشیدالدین محمد بن علی مازندرانی معروف به ابن شهر آشوب شیعی در بغداد به وعظ بر منبر پرداخت، خلیفه مقتفی از وعظ او خوشش آمد و به او هدیه داد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۸؛ نه‌ایه الأرب فی فنون الأدب، پیشین، ج ۲۶، ص ۳۵۶.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۵.

<sup>۳</sup> - تاریخ الإسلام، پیشین، ج ۴۱، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ الأعلام، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۹.

در سده‌ی پایانی عصر عباسی هرگاه به نام خلیفه یا ولی‌عهدش، برای اولین بار خطبه خوانده می‌شد، هدایایی به خطیبان می‌دادند. چنان‌که پس از مرگ مقتفی در سال ۵۵۵ هجری و بیعت با پسر او مستنجد، به هنگام بردن نام خلیفه‌ی جدید بر منابر میان خطیبان دینار و درهم توزیع شد.<sup>۱</sup> همچنین پس از مرگ مستضی‌ء در سال ۵۷۵ هجری و بیعت با پسر او ناصر، هنگام بردن نام ناصر بر منابر نه تنها میان خطیبان و مؤذنین، بلکه میان کسانی که در نماز حضور داشتند سکه‌های طلا پخش شد.<sup>۲</sup> وقتی که ناصر در سال ۵۸۵ هجری پسرش محمد را به عنوان ولی‌عهد برگزید دستور داد به هنگام خطبه خواندن به نام پسرش بر منابر، دینارهایی را که نام ولی‌عهد بر روی آن حک شده بود در مساجد جامع توزیع کنند.<sup>۳</sup>

مستنصر نیز پس از رسیدن به مقام خلافت در سال ۶۲۳ هجری، به محی‌الدین ابن جوزی واعظ شهر بغداد دستور داد که روز عید فطر هدایای زیادی را برای فقها و صوفیه و ائمه‌ی مساجد بفرستد.<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد چنین هدایا و پول‌هایی باعث وابستگی بیش از پیش خطیبان به نظام خلافت می‌شد و کنترل آن‌ها را آسان‌تر می‌نمود و بدین ترتیب عباسیان حلقه‌ی نظارت بر خطیبان و منابر را تکمیل می‌کردند.

در جمع‌بندی نهایی این فصل می‌توان گفت که نظام خلافت عباسی با روش‌های مختلف در صدد نظارت بر کار خطیبان و واعظان بود. آن‌ها کنترل اولیه را زمان انتصاب این افراد انجام می‌دادند و افراد مورد اعتماد خود را به این منصب می‌گماشتند و چنانچه در مورد بغداد گفته شد خطیبان مساجد جامع را فقط از افراد خاندان بنی‌عباس بر می‌گزیدند. همچنین آنان به واعظان مؤید حکومت اجازه‌ی وعظ می‌دادند. حق عزل این افراد از سوی نظام خلافت راه دیگری بود که اگر خطیبی از چارچوب

<sup>۱</sup> - الکامل، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۵۷؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۳۹.

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۰۵.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۳؛ الکامل، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۲.

<sup>۴</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

سیاست‌های حکومت خارج می‌شد، با عزل وی شرایط را به کنترل خود درمی‌آوردند. همچنین در این راه با الزام خطیبان به گفتن مطالب خاص و دادن هدیه به آنان، نظام خلافت عباسی سعی می‌نمود چتر نظارتی خود را بر این گروه مؤثر جامعه گسترش دهد و از کارکرد آنها به نفع خود بهره‌برداری کند.

## نتایج

همان‌گونه که از موضوع رساله برمی‌آید، از ابتدا هدف این پژوهش بدست آوردن انگیزه‌ها و علل ارتباط میان خطبا و منابر با قدرت سیاسی و حاکمان عباسی بود. در این راستا سؤالاتی مطرح گردید و سپس فرضیه‌هایی به عنوان حدس‌های علمی اولیه در جواب سؤالات ارائه شد. اینک در پایان این رساله به بحث درباره‌ی درستی یا نادرستی این فرضیه‌ها و نتایج حاصل از این پژوهش می‌پردازیم.

فرضیه‌ی اول، نیاز به توجیه مشروعیت و نیز مبارزه با بدعت‌گذاران و مخالفان را شکل‌دهنده‌ی سیاست‌های فرهنگی عباسیان معرفی می‌کند. اثبات این فرضیه را در جای جای رساله می‌توان مشاهده کرد. عباسیان مانند هر حکومت دیگری برای تثبیت و تداوم قدرت خود نیاز به کسب مشروعیت مردمی داشتند، بنابراین از همان آغاز دعوت کوشیدند با در پیش گرفتن سیاست‌هایی فرهنگی، ذهنیت مردم را به سوی خود متمایل سازند و حکومت‌شان بر جامعه اسلامی را مشروع جلوه دهند. البته سیاست‌های آن‌ها بنا به موقعیت و شرایط زمانی تغییر می‌کرد، چنان‌که در دوران دعوت بر شعار «الرضا من آل محمد(ص)» تأکید داشتند، ولی پس از رسیدن به حکومت، این شعار که کارکرد خود را از دست داده بود را کنار گذاشته و به سیاست طرح ادعای میراث‌بری از پیامبر(ص) روی آوردند. همچنین عباسیان با پیگیری سیاست بدگویی‌های مکرر از بنی امیه، خود را منجیانی معرفی می‌کردند که توسط خداوند برای نجات مسلمانان از ظلم و ستم امویان فرستاده شده بودند. آنان در واکنش به ادعاهای نفس زکیه مدتی نیز به سیاست مهدی‌گرایی روی آوردند. عباسیان در طول حاکمیت‌شان بر یک سیاست بسیار تأکید داشتند و آن طرح ادعای الهی بودن خلافت عباسی بود. آنان علاوه بر این سیاست‌ها با نزدیک شدن به علمای اهل حدیث به تقویت پایگاه دینی خلافت خود پرداختند. همچنین پذیرش امیران استیلایی در قلمرو عباسیان، یکی دیگر از سیاست‌هایشان برای کسب مشروعیت و تداوم حکومت‌شان بود.



علاوه بر تلاش برای کسب مشروعیت، مبارزه با مخالفان نیز بخشی از سیاست‌های فرهنگی عباسیان را شکل می‌داد. در این زمینه سیاست تهدید و بدنام کردن و لعن و نفرین بر منابر و نیز محدود کردن فعالیت مخالفان فکری و عقیدتی، توسط نظام خلافت در پیش گرفته شد.

عباسیان برای پیش‌برد سیاست‌های‌شان چه در بحث کسب مشروعیت و چه در بحث مبارزه با مخالفان، نیازمند استفاده از خطابه و منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی تأثیر گذار بر افکار عمومی بودند. بنابراین قدرت سیاسی حاکم، از خطابه و منبر در جهت اعلام این سیاست‌ها و نهادینه کردن آن‌ها در جامعه و نیز برای محدود کردن افکار و رویکردهای مخالف نظام خلافت بهره فراوان برد.

فرضیه دوم، بردن نام خلیفه در خطبه‌ها را در جهت رسمیت بخشیدن به قدرت او، علت اصلی پیوند خطابه و قدرت و نیز استفاده حاکمیت از منبر را به عنوان یک رسانه ارتباطی جهت اعلام و اجرای سیاست‌های فرهنگی علت اصلی پیوند منبر و سیاست در عصر عباسی دانسته است. در این پژوهش، درستی این فرضیه نیز به اثبات رسیده است. چنان‌که یکی از کارکردهای خطابه برای خلافت عباسی رسمیت یافتن نام خلیفه از طریق اعلام نام و دعا برای او در خطبه‌ها و نیز شناساندن ولیعهد رسمی او بود. یعنی اگر نام خلیفه در خطبه‌ها و بر منابر یک منطقه نمی‌آمد نشان از عدم رسمیت خلافت او در آن منطقه داشت، بنابراین پیوند عمیق خطابه و قدرت سیاسی حاکم، در اینجا نمایان می‌گردد.

از سوی دیگر چون منبر مجرای سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت برای ترویج و اجرای آن در جامعه به حساب می‌آمد، پیوند میان منبر و سیاست نیز آشکار می‌شود.

البته هر چند محور بحث‌های این پژوهش بهره‌برداری عباسیان از خطابه و منبر در جهت منافع خود است، اما این تنها گفتمان حاکم نبود که از کارکرد خطابه و منبر استفاده می‌کرد، بلکه منتقدان به سیاست‌های حاکمان و نیز مخالفان این نظام که خواستار نابودی آن بودند، با توجه به کارکرد رسانه‌ای منبر و خطابه در جامعه از آن بسیار سود می‌بردند. منتقدان و معترضان به سیاست‌های رایج با ممانعت از خطابه‌گویی خطیبان و یا شکستن منابر اعتراض خود را به حاکمان اعلام می‌-

کردند. مخالفان نیز با ایراد خطابه‌هایی در ذکر بدی‌های و مظالم خاندان بنی عباس، ذهنیت مردم را نسبت به نظام خلافت بدبین می‌نمودند و بدین وسیله مشروعیت آنان را در اذهان مردم خدشه‌دار می‌کردند. مخالفان سعی داشتند از این طریق عدم شایستگی خلفای عباسی را در امر خلافت به مردم اثبات کنند. بنابراین هم گفتمان حاکم و هم منتقدان و مخالفان آن‌ها بیشترین تلاش را برای استفاده از خطابه و منبر جهت پیش‌بردن منافع خود انجام می‌دادند.

فرضیه سوم، داشتن حق عزل و نصب خطیبان از سوی خلیفه یا والیان او را از شیوه‌های نظارت بر کار خطیبان می‌داند، که در این پژوهش به اثبات رسیده است. در دو قرن اول حکومت عباسیان، یا خلفا خود به منبر می‌رفتند و خطابه می‌خواندند و یا افرادی توسط آنان و یا والیان‌شان به امر خطابه گماشته می‌شدند. در این دوره، خلیفه کسانی را به عنوان خطیب برمی‌گزید که بیشترین اعتماد را به آن‌ها داشت و از تعهد آنان به نظام خلافت اطمینان داشت. اما از اواسط قرن چهارم هجری منصبی زیر نظر خلیفه به وجود آمد که وظیفه آن اداره امور مربوط به نماز مسلمانان بود. صاحب این منصب بطور مستقیم از خلیفه حکم می‌گرفت و یکی از مسؤولیت‌هایش انتخاب خطیبان برای مساجد جامع بود. در این دوره همواره خلیفه به صاحب این منصب توصیه می‌کرد که کسانی را به عنوان خطیب برگزیند که نماینده شایسته‌ای برای خلیفه باشند و در جهت تحکیم قدرت او گام بردارند. بنابراین همواره کسانی از سوی نظام خلافت عباسی به عنوان خطیب برگزیده می‌شدند که وفاداری‌شان به قدرت حاکم اثبات شده بود و این نخستین مرحله نظارت بر خطابه و منبر در عصر عباسی محسوب می‌شود.

این پژوهش نشان داد که نظام خلافت در تمام دوران طولانی حاکمیت خود، به دلیل حساسیت و اهمیت خطابه و منبر، این امر را در شهر بغداد که پایتخت عباسیان بود، فقط در اختیار خطیبان بنی هاشم بویژه افرادی از بنی عباس قرار می‌داد و از آن‌ها برای امر خطابه در مساجد جامع بغداد استفاده می‌کرد. بدین ترتیب نظام خلافت با گزینش خویشاوندان خود به عنوان خطیب در پایتخت، نظارت بهتری بر امر خطابه و منبر در این شهر داشت.

در مورد واعظان نیز، هر چند که آنان به طور مستقیم از سوی نظام خلافت منصوب نمی‌شدند؛ اما همواره واعظانی اجازه‌ی وعظ داشتند که در چارچوب افکار و عقاید رسمی حکومت موعظه می‌کردند. داشتن حق عزل نیز مرحله دیگر کنترل خطابه و منبر در عصر عباسی به حساب می‌آمد. یعنی اگر خطیبی در مسیر مورد نظر قدرت سیاسی گام بر نمی‌داشت، از مقام خود عزل شده، فرد دیگری جانشینش می‌شد، همچنین واعظانی که سبب آشوب و تفرقه میان مردم می‌شدند و برای حکومت مشکل ساز می‌گشتند، از وعظ منع می‌گردیدند.

دستور به خطیبان و واعظان برای سخن گفتن در یک موضوع خاص، یکی دیگر از راه‌های کنترل خطابه و منبر بود. در این زمینه معمولاً خلفا، خطیبان را مأمور می‌کردند که بر روی منابر به انتقاد از یک تفکر خاص بپردازند، چنان‌که متوکل خطیبانی را مأمور کرد که به رد عقاید معتزله بپردازند و یا مستضیء به ابن جوزی دستور داد که در وعظ‌هایش عقاید روافض و بدعت‌گذاران را نقد کند. در اینجاست که بخش پایانی فرضیه سوم یعنی بستن دریچه‌های اذهان مردم بر روی تفکرات و تبلیغات مخالف، توسط نظام خلافت عباسی به اثبات می‌رسد.

در خلال این پژوهش به این نتیجه رسیدیم که بخش اول فرضیه چهارم که می‌گوید: صاحبان منبر با ترویج باورهای رسمی حاکمیت و نفی دیگر دیدگاه‌ها زمینه‌ی نفوذ دستگاه خلافت در اذهان عامه و نیز محدود شدن نحله‌ها و یکسان‌سازی فکری جامعه را فراهم می‌نمودند، با سه فرضیه نخست هم‌پوشانی دارد. چون باورهای رسمی حاکمیت همان چیزی است که ما با عنوان سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت از آن یاد کردیم و نفی دیگر دیدگاه‌ها همان مبارزه با بدعت‌گذاران و مخالفان و بستن دریچه‌های اذهان مردم بر روی تبلیغات آن‌هاست. در نتیجه با اثبات سه فرضیه نخست، این بخش از فرضیه چهارم نیز اثبات می‌شود.

اما بخش دوم این فرضیه که خلفا با تأیید واعظان سودمند و شرکت در مجالس آنان کارکرد مثبت آن‌ها را برای نظام خلافت تقویت می‌کرد، قابل اثبات برای کل دوره عباسی نیست. چون در تمام دوره طولانی خلافت عباسیان فقط در موارد اندکی خلفا در مراسم وعظ یک واعظ سرشناس شرکت می‌-

کردند، و آن نیز به خاطر جایگاه مردمی بود که آن واعظ در جامعه مسلمانان پیدا کرده بود. پس نمی‌توان این مسأله را قدر شناسی خلیفه از یک واعظ به حساب آورد.

علاوه بر موارد فوق، پژوهش حاضر به این نتیجه دست یافت که محتوای خطابه‌های سیاسی عصر اول عباسی به تدریج از رویکرد تبیینی و تدافعی به سوی خطابه‌هایی با رویکرد تهاجمی سوق پیدا کرد. در ابتدای تسلط بر قدرت، عباسیان در خطابه‌های خود بیشتر به دفاع از مشروعیت حکومت خود و تبیین جایگاه خاندان بنی عباس در اسلام و حقانیت‌شان برای بدست گرفتن امامت مسلمانان می‌پرداختند، اما با تثبیت موقعیت سیاسی‌شان و نیز ظهور جریان‌های مخالف، لحن شدید و تهدید آمیز خطابه‌های آنان را فراگرفت. همچنین هرچه از اوایل عصر عباسی فاصله می‌گیریم، از یک سو شاهد کم رنگتر شدن حضور خلفا بر منابر و از سوی دیگر شاهد کم رونق شدن خطابه‌های سیاسی و رونق گرفتن خطابه‌های وعظ آمیز هستیم. به طوری که در اواخر عصر عباسی خطابه فقط محدود به نمازهای جمعه و عیدین شد و دوران ضعف خود را می‌گذراند.

## فهرست منابع و مآخذ

## الف: منابع عربى

١. ابن اثير، عزالدين على بن محمد، *الكامل فى التاريخ*، بيروت، دارصادر، ١٩٦٥م.
٢. ابن الفراء، ابويعلى محمد بن حسن ، *طبقات الحنابلة*، تحقيق محمد حامد الفتى، بيروت، دارالمعرفة، بى.تا.
٣. // ، *الاحكام السلطانية*، تحقيق: محمد حامد الفقى، الطبعة الثانية، قاهره، مطبعة البابى، ١٩٦٦م.
٤. ابن بطوطه طنجى، شمس الدين ابى عبد الله محمد، *رحلة ابن بطوطه*، مراكش-رباط، آكاديميه المملكه المغربيه، ١٤١٧ق.
٥. ابن تغرى بردى، جمال الدين يوسف، *النجوم الزاهرة فى ملوك مصر والقاهرة*، قاهره، وزارة الثقافة، بى.تا.
٦. ابن جبير، ابوالحسن محمد بن احمد، *رحلة ابن جبير*، بيروت، دار و مكتبة الهلال، بى.تا.
٧. ابن جوزى، أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد، *المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم*، تحقيق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٩٢م.
٨. // ، *القصاص و المذكرين*، تحقيق: مارلين سوارتز، بيروت، دارالمشرق، بى.تا.
٩. // ، *صفة الصفوة*، تحقيق: محمود فاخورى، الطبعة الرابعة، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
١٠. // ، *مناقب الامام احمد بن حنبل*، الطبعة الثالثة، بيروت، دارالافاق الجديدة، ١٤٠٢ق.
١١. ابن حجاج نيشابورى، مسلم، *الجامع الصحيح*، بيروت، دارالجيل، بى.تا.
١٢. ابن حمدون، محمد بن حسن، *التذكرة الحمدونية*، الطبعة الاولى، بيروت، دارصادر، ١٤١٧ق.
١٣. ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبيد الله بن عبد الله، *المسالك و الممالك*، بيروت، دارصادر، بى.تا.
١٤. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاريخ ابن خلدون*، تحقيق خليل شحادة، الطبعة الثانية ، بيروت ، دارالفكر ، ١٩٨٨م.

١٥. ابن خلكان، شمس الدين أحمد بن محمد، *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان*، تحقيق إحسان عباس، بيروت، دار الثقافة، بي.تا.
١٦. ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، تحقيق: محمد عبدالقادر عطاء، الطبعة الأولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٩٠م.
١٧. ابن صاعد، ابوالقاسم صاعد بن احمد، *طبقات الامم*، تحقيق: لويس شيخو، بيروت، المطبعة الكاثوليكية، ١٩٧٢م.
١٨. ابن عبدربه اندلسي، احمد بن محمد، *العقد الفريد*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٤ق.
١٩. ابن عبري، ابو الفرج يوحنا مارغريغوريوس، *تاريخ مختصر الدول*، تحقيق انطون صالحاني اليسوعي، الطبعة الثالثة، بيروت، دار الشرق، ١٩٩٢م.
٢٠. ابن عربي، ابو عبد الله محيي الدين محمد، *محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار*، الطبعة الأولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
٢١. ابن عساكر دمشقى، ابو القاسم على بن حسن شافعى، *تاريخ مدينة دمشق*، بيروت، دارالفكر، ١٩٩٥م.
٢٢. ابن عماد الحنبلى الدمشقى، عبد الحى بن احمد، *شذرات الذهب فى اخبار من ذهب*، الطبعة الأولى، بيروت، دارابن كثير، ١٩٨٦م.
٢٣. ابن قتيبة دينورى، أبو محمد عبد الله بن مسلم، *المعارف*، تحقيق ثروت عكاشة، الطبعة الثانية، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.
٢٤. // *الإمامة والسياسة*، تحقيق على شيرى، الطبعة الأولى، بيروت، دارالأضواء، ١٩٩٠م.
٢٥. // *عيون الاخبار*، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
٢٦. ابن كثير دمشقى، ابوالفداء اسماعيل بن عمر، *البداية و النهاية*، بيروت، دارالفكر، ١٩٨٦م.
٢٧. // *السيرة النبوية*، بيروت، دارالمعرفة، ١٩٧٣م.
٢٨. ابن مزاحم، نصر، *وقعة صفين*، تحقيق: عبدالسلام هارون، الطبعة الثالثة، قاهره، المؤسسة

العربية الحديثة، ١٩٨١م.

٢٩. ابن هشام حميرى، عبدالملك، *السيره النبويه*، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الابيارى،

بيروت، دارالمعرفة، بى تا.

٣٠. ارسطو طاليس، *الخطابه*، تعريب: عبد الرحمن بدوى، بيروت، دار القلم، ١٩٧٩م.

٣١. الازرقى، محمد بن عبدالله، *أخبار مكة و ما جاء فيها من الاثار*، مكة، المطبعة الماجديه،

١٩٨٣م..

٣٢. اصطخرى، ابواسحاق ابراهيم بن محمد الفارسى، *المسالك و الممالك*، قاهره، الهيئه العامه

لقصور الثقافه، بى تا.

٣٣. اصفهانى، ابوالفرج على بن حسين، *الاعانى*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤١٥ق.

٣٤. اصفهانى، ابوالفرج على بن حسين، *مقاتل الطالبين*، تحقيق: سيد احمد صقر، بيروت،

دارالمعرفة، بى تا.

٣٥. باقلانى، ابوبكر محمد بن طيب، *اعجاز القرآن*، مصر، دارالمعارف، بى تا.

٣٦. بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح بخارى*، تحقيق: مصطفى البغا، الطبعة الثالثة، بيروت،

دارابن كثير، ١٩٨٧م.

٣٧. بلاذرى، احمد بن يحيى، *انساب الاشراف*، تحقيق سهيل زكار، الطبعة الاولى، بيروت،

دارالفكر، ١٩٩٦م.

٣٨. بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين، *دلائل النبوه*، تحقيق: عبدالمعطى قلعجى، بيروت، دارالكتب

العلمية، ١٩٨٥م.

٣٩. تنوخى، ابوعلى محسن بن على، *نشوارالمحاضره و اخبارالمذاكره*، تحقيق عبود الشالجي، بى -

جا، بى تا، ١٣٩٣ق.

٤٠. جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبيين*، بيروت، دار و مكتبه الهلال، ١٤٢٣ق.

٤١. جهشيارى، محمد بن عبدوس، *الوزراء و الكتاب*، قاهره، بى نا، ١٣٥٧ق.



٤٢. حموى، ياقوت ، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بيروت، دار صادر، ١٩٩٥م.
٤٣. الخطيب البغدادي، أبوبكر أحمد بن علي ، تاريخ بغداد، بيروت، دار الكتب العلمية، بي.تا.
٤٤. خليفة بن خياط، ابو عمرو عصفري، تاريخ خليفة بن خياط، تحقيق: فواز، الطبعة الأولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٩٥م.
٤٥. الدارمي، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمي، تحقيق: فواز احمد زمري، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
٤٦. دميري، كمال الدين محمد بن موسى، حياة الحيوان الكبير، الطبعة الثانية، بيروت، دارالكتب العلمي، ١٤٢٤ق.
٤٧. دينوري ، ابو حنيفة احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقيق عبد المنعم عامر ،قم، منشورات الرضى، ١٣٦٨ش.
٤٨. ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد ، تذكرة الحفاظ، بيروت ، دار إحياء التراث العربى ، بي.تا.
٤٩. // ، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقيق عمر عبد السلام تدمري، الطبعة الثانية، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٩٩٣م.
٥٠. // ، سير أعلام النبلاء، تحقيق: حسين الأسد، الطبعة التاسعة، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٣م.
٥١. زمخشري، جارالله، اساس البلاغه، بيروت، دار العلم للملايين، بي.تا.
٥٢. السخاوى، محمد بن عبدالرحمن، التحفة اللطيفة فى تاريخ المدينة الشريفة، قاهره، المطبعة المحمديه، ١٩٦٤م.
٥٣. السمهودى، نورالدين على بن احمد، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠٦م.
٥٤. السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر، تاريخ الخلفاء، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد، الطبعة الأولى، قاهره، مطبعة السعادة، ١٩٥٢م.

٥٥. شهرستاني، محمد بن احمد، *الملل و النحل* ، بيروت ، دارالفكر ، ٢٠٠٥ م.
٥٦. طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، *تاريخ الامم والملوك*، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، بيروت، دار التراث، ١٩٦٧ م.
٥٧. // ، *تفسير الطبري يا جامع البيان في تفسير القرآن*، تحقيق: احمد محمد شاكر، بيروت، مؤسسه الرسالة ٢٠٠٠ م.
٥٨. عسكري، ابو هلال حسن بن عبدالله، *الاوائل*، تحقيق: محمد سيد الوكيل، الطبعة الأولى، طنطا مصر، دار البشير، ١٤٠٨ ق.
٥٩. فيروز آبادي، مجد الدين محمد بن يعقوب، *القاموس المحيط*، قاهره، دار المأمون، ١٩٦٨ م.
٦٠. قاضي ابو يوسف، يعقوب بن ابراهيم، *كتاب الخراج*، بيروت، بي نا، ١٩٧٩ م.
٦١. القالي، ابو علي اسماعيل بن قاسم، *الامالي في لغة العرب*، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٧٨ م.
٦٢. قلقشندي، شهاب الدين احمد بن عبدالله، *مائر الانافه في معالم الخلافه*، تحقيق عبدالستار احمد فراج، الطبعة الثانية، كويت، مطبعة حكومه كويت، ١٩٨٥ م.
٦٣. // ، *صبح الاعشى في صناعة الانشاء*، بيروت، دار الكتب العلمية، بي تا.
٦٤. مسعودي، ابو الحسن علي بن حسين، *التنبيه و الاشراف*، تصحيح: عبد الله اسماعيل الصاوي، القاهرة، دار الصاوي، بي تا.
٦٥. مسكويه رازي، ابو علي ، *تجارب الامم*، چاپ دوم ، تهران ، انتشارات سروش ، ١٣٧٩ ش.
٦٦. مقدسي، مطهر بن طاهر، *البدء و التاريخ*، بورسعيد مصر، مكتبة الثقافة الدينية، بي تا، ص ٩٩.
٦٧. مقرئزي، تقى الدين احمد بن علي ، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، بغداد، مكتبة المثني، بي تا.
٦٨. // ، *إمتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع*، الطبعة الاولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ ق.

۶۹. مولف مجهول، اخبار الدولة العباسية، تحقيق عبدالعزيز الدوري و عبدالجبار المطلبي، بيروت، دارالطبعة، ۱۳۹۱ق.

۷۰. نویری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب فی فنون الادب، الطبعة الاولى، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳م.

۷۱. واقدی، محمد بن عمر، فتوح الشام، الطبعة الاولى، بيروت، دارالکتب العلمية، ۱۹۹۷م.

۷۲. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بيروت، دار صادر، بی تا.

## ب: منابع فارسی

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه: محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.

۲. ابن طقطقی، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.

۳. ارسطو، فن خطابه، ترجمه: دکتر پرخیده ملکی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۱.

۴. بلعمی، ابوعلی، تاریخ نامه طبری، تحقیق: محمد روشن، چاپ سوم، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ش.

۵. سیسرون، چهار خطابه، ترجمه: محمد علی ندوشن، تهران، نشر جاویدان، ۱۳۶۵ش.

۶. شیرازی، محمود بن ضیاء الدین قطب الدین، درة التاج، تهران، نشر حکمت، ۱۳۶۵ش.

۷. طوسی، نصیر الدین، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.

۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای، چاپ دوم، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ق.

۹. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، تحقیق: عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
۱۰. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
۱۱. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، چاپ اول، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ش.
۱۲. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، ترجمه محمد جواد مشکور، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
۱۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
۱۴. // *تاریخ یعقوبی*، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش.

### ج: مطالعات و پژوهش‌های جدید

۱. آرون، ریمون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، ج ۲، بی‌جا، انتشارات آموزش و پرورش، ۱۳۷۰ش.
۲. آستین، رنی، *حکومت؛ آشنایی با علم سیاست*، ترجمه لیلا سازگار، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ش.
۳. آئینه‌وند، صادق، *الادب السیاسی فی الاسلام*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش.
۴. ابن منظور، جمال الدین محمد، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

۵. ابوالحمد، عبدالحمید، مبانى سیاست، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸ش.
۶. ابوزهره، محمد، الخطابة و اصولها، تاريخها فى ازهر عصورها عند العرب، بيروت، دارالفكر العربى، بی تا.
۷. اسکندرى، محمد حسين، پژوهشى در موضوع قدرت، چاپ اول، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ش.
۸. اسکندرى، احمد، الوسيط فى الادب العرب و تاريخه، قاهره، مطبعة المعارف، ۱۳۵۰ق
۹. الهى زاده، محمد حسن، جنبش حسنيان؛ ماهيت فکرى و تکاپوى سياسى، چاپ اول، قم، انتشارات شيعه شناسى، ۱۳۸۵.
۱۰. امين، احمد، ضحى الاسلام، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۸۷م.
۱۱. انيس، ابراهيم و ديگران، المعجم الوسيط، تهران، بی تا، ۱۳۶۷ش.
۱۲. باسلامة، حسين عبدالله، تاريخ عمارة مسجد الحرام، الطبعة الثانية، قاهره، دار مصر للطباعة، ۱۳۸۴ق.
۱۳. بشيريه، حسين، آموزش دانش سياسى، ج ۵، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۴ش.
۱۴. ترنر، برايان، ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعيد وصالی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹ش
۱۵. جفال، على نعيم، زيادبن ابيه بحث فى الخطابة الاموية، الطبعة الاولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۹۰م.
۱۶. الجنابى، كاظم، جامع ابى دلف، بغداد، وزارة الثقافة و الاعلام، ۱۹۷۰ م.
۱۷. الحاج حسن، حسين، ادب العرب فى صدر الاسلام، بيروت، المؤسسة الجامعية، ۱۹۹۲م.
۱۸. حسن، حسن ابراهيم، تاريخ سياسى اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جاويدان، ۱۳۶۰ش.
۱۹. حسين، طه، من تاريخ الادب العربى فى العصر الجاهلى والعصر الاسلام، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۷۰م.

۲۰. الحوفی، احمد محمد، فن الخطابة، قاهره، نهضة مصر للطباعة، ۲۰۰۱م.
۲۱. خضری، احمد رضا، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹ش.
۲۲. خفاجی، محمد عبدالمنعم، الحياة الادبية في العصر الجاهلي، بیروت، دارالجيل، ۱۹۹۲م.
۲۳. خوان لینز و هوشنگ شهابی، نظامهای سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰ش.
۲۴. خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۷ش.
۲۵. الخیون، رشید، معتزلة البصرة و بغداد، الطبعة الثانية، لندن، دارالحکمة، ۲۰۰۰م.
۲۶. دوحان، عبدالکریم ابراهیم، تاریخ الخطابة العربية الى القرن الثاني الهجري، قاهره، مکتبه الثقافة الدينية، ۲۰۰۵م.
۲۷. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، گروه مترجمان، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
۲۸. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۹. ربانی گلیپایگانی، علی، درآمدی بر علم کلام، چاپ اول، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۸ش.
۳۰. رشید پور، ابراهیم، ارتباط جمعی و رشد ملی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش.
۳۱. رضا، احمد، معجم متن اللغة، بیروت، دارمکتبه الحياة، ۱۹۵۸م.
۳۲. زکی محمد، حسن، اطلس الفنون الزخرفیة و التصاویر الاسلامیة، قاهره، مطبعة جامعة القاهرة، ۱۹۵۶م.
۳۳. الزیات، احمد حسن، تاریخ الادب العربي، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳م.
۳۴. زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربية، بیروت، دارالمکتبه الحياة، ۱۹۸۳م.
۳۵. ژولین، فروند، جامعه شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر رایزن، ۱۳۶۷ش.

٣٦. السباعي، بيومي، تاريخ الادب العربي في العصر الجاهلي، قاهره، مطبعة السعادة، ١٩٤٨م.
٣٧. سلطان محمدى، مجتبى، صناعة خطابه يا آيين سخنورى، تهران، كتابفروشى مرتضوى، بى تا.
٣٨. شافعى، فريد، العمارة العربية فى مصر الاسلاميه، قاهره، الهيئه المصريه العامه للتأليف والنشر، ١٩٧٠م.
٣٩. شجاعى زند، عليرضا، مشروعيت دينى دولت و اقتدار سياسى دين، تهران، نشر تبيان، ١٣٧٦ش.
٤٠. شريعتى، محمد باقر، درباره سخن و سخنورى، قم، بوستان كتاب، ١٣٨١ش.
٤١. شعلان، النبوى عبدالواحد، الحياه الادبيه فى عصر النبوه والخلافه، قاهره، دار قباء، ١٩٩٨م.
٤٢. شيخ الاسلامى، اسعد، احوال شخصيه در مذاهب چهارگانه اهل سنت، چاپ اول، تهران، سمت، ١٣٧٤.
٤٣. صبحى، احمد محمود، فى علم الكلام، (الاشاعره)، بيروت، دارالنهضة العربية، ١٩٨٥م.
٤٤. صفوت، احمد زكى، جمهره خطب العرب فى عصور العربية الزاهره، بيروت، المكتبة العلميه، بى تا.
٤٥. ضيف، شوقى، الفن و مذاهبه فى النثر العربى، قاهره، دارالمعارف، بى تا.
٤٦. ضيف، شوقى، تاريخ ادبى عرب (العصر الجاهلى)، ترجمه: عليرضا ذكاوتى قراگوزلو، تهران، امير كبير، ١٣٧٧.
٤٧. طقوش، محمدسهيل، دولت عباسيان، ترجمه حجت الله جودكى، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه ودانشگاه، ١٣٨٥ش.
٤٨. عبدالباقى، محمد فواد، المعجم المفهرس لالفاظ القران الكريم، بيروت، دارالمعرفه، ٢٠٠٥م.
٤٩. عبده شبلى، عبدالجليل، الخطابه و اعداد الخطيب، قاهره، دارالشروق، ١٩٨٧م.
٥٠. على، جواد، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، بغداد، دارالساقى، ٢٠٠١م.
٥١. العلى، صالح احمد، الدوله فى عهد الرسول، بغداد، مطبعة المجمع العلمى العراقى، ١٩٨٨م.

۵۲. // ، معالم بغداد الاداريه و العمرانيه، بغداد، دارالشؤون الثقافيه العامه، ۱۹۸۸م.
۵۳. فاستر، مايكل، خدوئندان/ اندیشه سياسي، ترجمه جواد شيخ الاسلامي، چاپ اول، تهران، انتشارات امير كبير، ۱۳۵۸ش.
۵۴. فتحي، اصغر، منبر؛ يك رسانه عمومي در اسلام، تهران، پژوهشكده علوم ارتباطي و توسعه ايران، ۱۳۵۸ش.
۵۵. فرای، ريچارد، تاريخ ايران؛ از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران، نشر امير كبير، ۱۳۶۳ش.
۵۶. فروخ، عمر، تاريخ الادب العربي، الطبعة الثانية، بيروت، دارالعلم، ۱۹۶۹م.
۵۷. فروند، ژولين، سياست چيست، ترجمه عبدالوهاب احمدي، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۴ش.
۵۸. فريد رفاعي، احمد، عصر المامون، قاهره، مطبعة دارالكتب المصرية، ۱۹۹۰م.
۵۹. فكري، احمد، مساجد القاهرة و مدارسها، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۱م.
۶۰. فوزي، فاروق عمر، الثورة العباسية، مسقط عمان، دارالشروق، ۲۰۰۱م.
۶۱. فيرحي، داوود، قدرت دانش و مشروعيت در اسلام، چاپ پنجم، تهران، نشر ني، ۱۳۸۵ش.
۶۲. قادري، حاتم، تحول مباني مشروعيت خلافت از آغاز تا فروپاشي عباسيان، چاپ اول، تهران، نشر بيان، ۱۳۷۵ش.
۶۳. كسايب، نورالله، مدارس نظاميه و تأثيرات علمي و اجتماعي آن، تهران، انتشارات امير كبير، ۱۳۷۴ش.
۶۴. كريستين سن، آرتور، ايران در زمان ساسانيان، ترجمه: رشيد ياسمي، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۴ش.
۶۵. لسترنج، گي، جغرافياي تاريخي سرزمينهاي خلافت شرقي، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۴ش.



۶۶. لمبتون، آن.کی.اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق: محمد مهدی فقیهی، چاپ سوم، تهران، نشر شفیعی، ۱۳۸۵ش.
۶۷. مودودی، ابوالاعلی، خلافت و ملوکیت، ترجمه خلیل احمد حامدی، پاوه، انتشارات بیان، ۱۳۶۴ش.
۶۸. موسی، جلال عبدالحمید، نشأة الاشعریه و تطورها، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.
۶۹. نادری، نادر، برآمدن عباسیان، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۴ش.
۷۰. نجفی، سید محمد باقر، مدینه شناسی، چاپ اول، تهران، نشر شرکت قلم، ۱۳۶۴ش.
۷۱. النص، احسان، الخطابة السياسية فی عصر بنی امیه، دمشق، بی نا، بی تا.
۷۲. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ترجمه دکتر عباس منوچهری و دیگران، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش.
۷۳. ولوی، علی محمد، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلام، چاپ اول، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۰ش.
۷۴. // ، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، تهران، بعثت، ۱۳۶۷ش.
۷۵. هنتس، فالتر، المکابیل و الاوزان الاسلامیه وما يعادلها فی النظام المتری، تعریب: کامل العسلی، عمان، بی نا، ۱۹۷۰م.
۷۶. الیسوعی، لويس شیخو، علم الخطابة، بیروت، مطبعة الابهاء الیسوعی، ۱۹۸۰م

## د: منابع لاتین

۱. Gibb,H.Kramers,J, *Shorter Encyclopaedia of Islam* .see:khutba, Leiden,Brill,۱۹۶۱.
۲. Humphreys , R .stephen, *Islamic history* , prinston , prinston university press ,۱۹۹۱.
۳. Krober, Alfred and Clyde, Kluckhohn, *Culture: A critical review of concepts and definitions*, Cambridge university, ۱۹۵۲.
۴. Roth.c,Litt.b, *the standard jewish Encyclopaedia*. see: “Almemar or Almemor”,new york,company Inc,۱۹۶۶.
۵. Shaban , M.A , *the Abbasid revolution* , combridye unirersity press ,۱۹۷۰.
۶. Thatcher.V,*The new Webster Encyclopedia dictionary*. see:Rhetoric , new york,grolier, Vol.۲,۱۹۹۳.
۷. Tylor , Edward.B. *Primitive culture*, London, marry, Vol:۱, ۲۰۰۳.
۸. Zwemer,S, "*The pulpit in Islam*" *the muslem word*, vol۱۳,(no۳),۱۹۳۳.

## ه: مقالات

۱. حریرچی، فیروز، «ویژگی‌های خطابه در اسلام»، کیهان اندیشه، سال اول، مرداد وشهریور ۱۳۶۴ش.
۲. ستایش، حسن، «بررسی مفهوم خطابه و منبر و سیر تاریخی پیدایش آن»،مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد فلسفی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب، ۱۳۸۶ش.

۳. صالح الفلاح، قحطان، «الخطابة السياسية في العصر العباسي الأول»، مجلة التراث العربي، ربيع الاخر ۲۰۰۷ م، رقم ۱۰۶.
۴. ناجی، معروف، «علماء المستنصرية»، مجلة كلية الآداب، جامعه بغداد، عدد ۱، ۱۹۵۹م.
۵. صديق سروسستانی، رحمت الله، «کاربرد تحلیل محتوی در علوم اجتماعی» نامه علوم اجتماعی، ش ۸، زمستان ۱۳۷۵.

## و: پایان نامه‌ها

۱. منظور الاجداد، سيد محمد حسين، «اماميه در عصر سلجوقيان (۴۲۹-۵۸۹ق.)»، رساله دوره‌ی دکتری رشته تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۱ش.

ضمائم

## ضمیمه الف : خطیبان شهرهای غیر از بغداد ( خطیبان صرف خطیب )

۱- ابو جعفر محمد بن احمد بن خالد بن موسی بن فروخان بَیْکَندی (متوفی ۳۷۲هـ.ق) : وی منسوب به منطقه بَیْکَند در اطراف بخارا است . پس از اینکه به بغداد آمد و علم حدیث را فرا گرفت به بیکند بازگشت و به عنوان خطیب آن جا منصوب شد.<sup>۱</sup>

۲- ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن احمد بن ابی القصر سَجِسْتانی قَصْری ( متوفی ۴۳۲هـ.ق ) : وی از اهالی سیستان بود که در بخارا ساکن شد و به دلیل تقوا و علمش مورد قبول مردمان آن مناطق قرار گرفت . او منصب خطابه‌ی شهر بلخ را بر عهده داشت.<sup>۲</sup>

۳- ابوذر محمد بن جعفر مُسْتَغْفَری ( متوفی ۴۳۲ هـ.ق ) : او پس از مرگ پدرش مدتی خطیب شهر نسف از شهرهای ماوراءالنهر میان جیحون و سمرقند شد و از عالمان آن منطقه به حساب می‌آمد.<sup>۳</sup>

۴- ابوالفضل عبدالصمد بن محمد بن عبدالله بن هارون بن فُقاعی رُخْجی ( متوفی ۴۳۷ هـ.ق ) : وی از اهالی بغداد بود که به دلیل اینکه به عنوان خطیب روستای رُخْج در چند فرسخی بغداد انتخاب شد، به آن جا رفت و تا زمان وفاتش در آن روستا ماند و به رُخْجی شهرت یافت.<sup>۴</sup>

۵- ابوالمعالی مسعود بن حسن بن حسین کَشَّانی ( متوفی ۵۰۴هـ.ق) : او از عالمان فاضل و خوش سیرت به حساب می‌آمد که مدتی به امر خطابه در شهر سمرقند منصوب شد.<sup>۵</sup>

۶- ابو عبدالله محمد بن محمود بن حسین بن محمد بن حامد بن حسن بن یوسف قَرْقُوبی (متوفی ۵۱۲هـ.ق) : وی منسوب به شهری بین واسط و اهواز به نام قَرْقُوب است که در آنجا به

سمت خطابه و امامت رسید.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - الانساب ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۴۰۶ .

<sup>۲</sup> - همان ، ج ۱۰ ، ص ۴۴۳ .

<sup>۳</sup> - همان ، ج ۱۲ ، ص ۲۴۲ ؛ الاعلام ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۱۲۸ .

<sup>۴</sup> - الانساب ، پیشین ، ج ۶ ، ص ۹۸ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۲۳ ، ص ۶۰۷ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۳۰۴ .

<sup>۵</sup> - الانساب ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۱۱۲ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۵ ، ص ۴۴۶ .

۷- ابوابراهیم اسحاق بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن نوح بن زید (متوفی ۵۱۳هـ ق)

: وی از فقهای بزرگ شهر نَسَف بود که امر خطابه را در شهرش بر عهده گرفت.<sup>۲</sup>

۸- ابوبکر محمد بن احمد بن عبدالرحمن ریغذَمُونی (متوفی ۵۲۸هـ ق) : وی منسوب به ریغذَمُون از روستاهای اطراف بخاراست. از بزرگان اهل فضل و دیانت در روزگار خود بود که امامت در مسجد جامع شهر بخارا و امر خطابه در آن به او، واگذار گردید.<sup>۳</sup>

۹- ابوالفضل یحیی بن سلامه بن حسین حَصْکَفی (متوفی ۵۵۱هـ ق) : وی در طَنْزَه از شهرهای دیار بکر متولد شد. در بغداد مذهب شافعی را تحصیل کرد، سپس به دیار بکر بازگشت و در شهر میافارقین متولی امر خطابه شد و امر فتوی را بر عهده گرفت تا اینکه در همان شهر وفات کرد.<sup>۴</sup>

۱۰- ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب بن ابی نصر کَشانی غَنجیری (متوفی ۵۵۳هـ ق) : وی منسوب به غنجیر از روستاهای سغد در اطراف سمرقند است. از فقها و مفسران بزرگ زمان خود به حساب می‌آمد که خطابه‌ی جامع سمرقند به او واگذار شد.<sup>۵</sup>

۱۱- ابومحمد عبدالله بن حسین بن رواحه حَمَوی (متوفی ۵۶۱هـ ق) : وی در شهر حماه از شهرهای شام متولد شد. در جوانی به بغداد آمد و چون شاعر توانایی بود بارها به مدح خلیفه المقتدی لامرالله پرداخت، خلیفه نیز او را به امر خطابه در شهر حماه منصوب کرد.<sup>۶</sup>

۱۲- تقی الدین علی بن ابی بکر هِرَوی (متوفی ۶۱۱هـ ق) : وی از سیاحان و جهان‌گردان زمان خود به حساب می‌آمد که در موصل متولد شد و در حلب از دنیا رفت. او در مورد شعبده‌بازی و

<sup>۱</sup> - الانساب، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ الوافی بالوفیات، پیشین، ج ۲، ص ۹۱.

<sup>۲</sup> - الانساب، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۵، ص ۴۲۲؛ الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، ج ۱، ص ۱۶۸.

<sup>۳</sup> - الانساب، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۷.

<sup>۴</sup> - همان، ج ۴، ص ۱۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۲۰؛ تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۷، تحقیق محمود محمد الطنحی و عبد الفتاح محمد الحلو، بیروت، دار النشر، ۱۴۱۳ق، ص ۱۷۷.

<sup>۵</sup> - الانساب، پیشین، ج ۱۰، ص ۸۰.

<sup>۶</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۹، ص ۷۹؛ الوافی بالوفیات، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۱؛ تاریخ مدینه دمشق، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

طرح دستی مهارت زیادی داشت و کتابی را در این باره تدوین کرد و به خلیفه الناصر لدین الله هدیه داد؛ ناصر نیز او را به امر خطابه در شهر حلب منصوب کرد.<sup>۱</sup>

۱۳- ابو عبدالله شهاب الدین محمد بن ابی المکارم فضل بن بختیار بعقوبی (متوفی ۶۱۷هـ ق) : وی از خطبا و وعاظ حنبلی در شهر بعقوبه در شمال بغداد بود که در بغداد نزد ابن جوزی تلمذ نمود. سپس به امر خطابه در شهر خودش منصوب گردید.<sup>۲</sup>

۱۴- ابو محمد عبد السلام بن یوسف عبّرتی کرخی (متوفی ۶۲۲هـ ق) : وی از اهالی عبّرتا یکی از روستاهای نهروان بود که در جوانی به بغداد آمد و به تحصیل پرداخت. سپس به زادگاهش بازگشت و امر خطابه را در آنجا بر عهده گرفت.<sup>۳</sup>

۱۵- جمال الدین ابوغانم محمد بن هبّه الله بن ابی جراده حلبی (متوفی ۶۲۸هـ ق) : وی در شهر حلب به دنیا آمد و فقه حنفی را در همان شهر آموخت. ابن اثیر مورخ نزد وی حدیث خوانده است و درباره‌ی می‌گوید: اگر کسی بگوید عابدتر از وی در روزگارش وجود نداشته، راست گفته است.<sup>۴</sup> او مدتی به امر خطابه در شهر حلب منصوب شد، سپس در زمان حکومت اسماعیل بن محمود زنگی بر شام منصب قضا را نیز به او پیشنهاد کردند، اما از پذیرش آن خودداری نمود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۴، ص ۸۲؛ وفيات الاعیان، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۲۲، ص ۵۷.

<sup>۲</sup> - شذرات الذهب، پیشین، ج ۷، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ الاعلام، پیشین، ج ۶، ص ۳۳۰.

<sup>۳</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

<sup>۴</sup> - الکامل، ج ۱۲، ص ۵۰۵.

<sup>۵</sup> - الاعلام، پیشین، ج ۷، ص ۱۳۰.

## ضمیمه ب: خطیبان شهرهای غیر از بغداد (خطیبان واعظ و مدرس)

۱- حمزه بن یوسف بن ابراهیم سهمی جرجانی (متوفی ۴۲۷هـ.ق) : وی از اهالی جرجان و از مورخان آن منطقه به حساب می‌آمد که کتاب تاریخ جرجان را نوشت. مدتی به امر خطابه و وعظ در شهر خود منصوب شد و در نهایت در شهر نیشابور درگذشت.<sup>۱</sup>

۲- عبدالملک بن ابومحمد عبدالله بن یوسف، ابوالمعالی جوینی (متوفی ۴۷۸هـ.ق) : وی منسوب به جوین از روستاهای نزدیک به نیشابور است، فقه شافعی و حدیث را نزد پدرش ابومحمد جوینی که از عالمان آن منطقه به حساب می‌آمد فراگرفت و برای تکمیل تحصیلاتش به بغداد سفر کرد. چون چهار سال در مکه اقامت گزید به امام الحرمین لقب یافت. سپس به نیشابور بازگشت و نزدیک به سی سال تا پایان عمرش امر خطابه و وعظ و تدریس در نظامیه‌ی آن جا را بر عهده داشت.<sup>۲</sup>

۳- ابوالعلاء صاعد بن منصور بن اسماعیل نیشابوری (متوفی ۵۰۶هـ.ق) : از بزرگان حنفیه نیشابور بود که امر خطابه و وعظ و تدریس پس از مرگ پدرش به او واگذار شد، مدتی نیز به امور قضایی خوارزم منصوب شد. امام الحرمین جوینی شافعی همواره از او تمجید می‌کرد.<sup>۳</sup>

۴- ابوالمعالی اسعد بن صاعد بن منصور حنفی نیشابوری (متوفی ۵۲۷هـ.ق) : وی بسیار مورد توجه سلطان سنجر سلجوقی بود و در نیشابور امر خطابه و وعظ و تدریس مذهب حنفی به او واگذار شد.<sup>۴</sup>

۵- ضیاءالدین عبدالملک بن زید بن یاسین تغلبی دولعی (متوفی ۵۹۸هـ.ق) : وی منسوب به دولعیه از روستاهای موصل است، در جوانی به دمشق رفت و به فراگیری فقه شافعی پرداخت،

<sup>۱</sup> - الاعلام، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۱.

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۷۵؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۵، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

<sup>۴</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۶، ص ۱۵۳؛ وفيات الاعیان، پیشین، ج ۳، ص ۱۶؛ الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۰.



مدتی نیز در بغداد به تحصیل پرداخت سپس به دمشق بازگشت و به عنوان فقیه و مفتی شافعیه آن شهر مدت زیادی به امر خطابه اشتغال داشت و در غزالیه‌ی دمشق تدریس می‌کرد. پس از مرگش نیز امر خطابه‌ی دمشق به برادرزاده‌اش جمال‌الدین محمد بن ابی‌الفضل واگذار شد و او نیز تا سال ۶۳۵ هجری به مدت سی و هفت سال خطیب شافعیان دمشق بود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - طبقات الشافعیة الكبرى، پیشین، ج ۷، ص ۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین ج ۲۱، ص ۳۵۱؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۳، صص ۳۲ و ۳۳.

## ضمیمه ج: خطیبان شهرهای غیر از بغداد (خطیبان قاضی)

۱- ابو محمد بهلول بن اسحاق بن بهلول انباری تنوخی (متوفی ۲۹۸ هـ ق): وی در سال ۲۰۴ هجری در شهر انبار عراق به دنیا آمد و مدت طولانی زندگی کرد. قبل از سال ۲۷۰ هجری، سال‌ها قاضی شهر انبار بود و بر منابر آن شهر و اطراف آن‌جا خطبه می‌خواند.<sup>۱</sup>

- ابو عمر احمد بن محمد بن عثمان بَشْخَوَانِي (متوفی ۴۷۲ هـ ق): وی منسوب به نسا از شهرهای ماوراءالنهر است. از شیوخ صوفیه‌ی زمان خود به حساب می‌آمد و مدتی امور قضا و خطابه به او واگذار شد، سپس آن مناصب را ترک کرد و به سیر در آفاق و انفس پرداخت.<sup>۲</sup>

۳- ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حسن صایغی معروف به قاضی سدید (متوفی ۵۳۰ هـ ق): وی ابتدا نایب قاضی ابوبکر محمد بن حسین در امور قضا و خطابه شهر مرو بود، و پس از مرگ او به عنوان قاضی و خطیب شهر منصوب شد.<sup>۳</sup>

۴- ابوالحکم عمرو بن زکریا بن بطلال کَبَلِي (متوفی ۵۴۹ هـ ق): وی منسوب به شهر لبله در غرب اندلس است و مدتی قضا و خطابه آن شهر را بر عهده داشت.<sup>۴</sup>

۵- ابوالمکارم عبدالله بن حسن دَمِيَاطِي (متوفی ۶۴۶ هـ ق): وی منسوب به دَمِيَاط از شهرهای مصر است که در سال ۵۶۳ هجری به دنیا آمد و مدت‌ها امور قضا و خطابه در آن شهر را بر عهده داشت.<sup>۵</sup>

۶- عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام بن ابی القاسم بن حسن دمشقی شافعی (متوفی ۶۶۰ هـ ق): وی در شهر دمشق به دنیا آمد و بزرگ شد. در سال ۵۹۹ هجری ابتدا در مدرسه‌ی غزالیه و

---

۱ - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۷۵؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۵، صص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲ - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۲، ص ۶۷؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۶، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳ - الانساب، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۶، ص ۱۸۸.

۴ - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۷، ص ۳۷۲.

۵ - تاریخ الاسلام، پیشین، ص ۱۳۰.

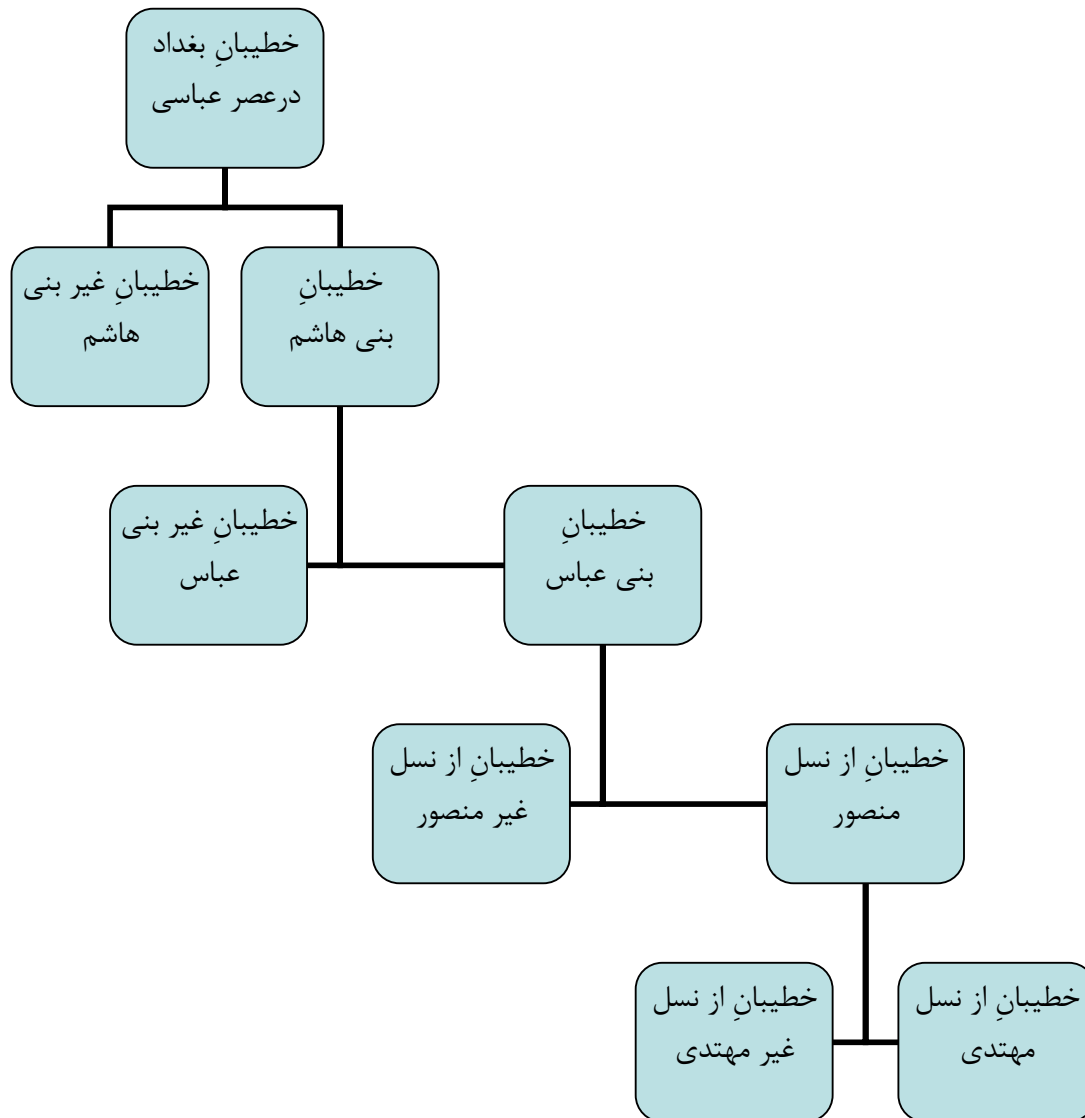
سپس در جامع اموی به خطابه و تدریس پرداخت ، سپس به مصر رفت و از طرف نجم الدین

ایوب ایوبی به امور قضا و خطابه مصر منصوب گشت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - الاعلام ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۲۱ .

ضمیمه د: نمودار خطیبانِ مساجد جامع شهر بغداد در عصر عباسی



## ضمیمه هـ: خطیبان بغداد (عباسیان از اخلاف منصور و از نسل مهتدی بالله)

بیشتر خطیبان مساجد شهر بغداد از نسل محمد بن واثق ملقب به مهتدی بودند. در میان اخلاف این خلیفه‌ی عباسی سه خاندان، بیشترین تعداد خطیب را داشتند که در ادامه به تفکیک، به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

### هـ- ۱ خاندان ابو عبدالله شاهد

۱- احمد بن محمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن محمد بن محمد المهتدی بالله، معروف به ابو عبدالله (متوفی ۴۱۸هـ ق) : وی در سال ۳۴۳ هجری به دنیا آمد و در سال ۳۸۶ هجری به عنوان امام و خطیب مسجد جامع منصور در غرب بغداد منصوب شد. او نخستین فرد از نسل خلیفه مهتدی است که به این سمت برگزیده شد و با اینکه هر جمعه خطبه‌ای را تکرار می‌کرد، اما به دلیل محتوای خطبه و صدای دلنشین خطیب، مردم به شدت به گریه می‌افتادند.<sup>۱</sup> از نسل او هفت نفر دیگر به عنوان خطیب برگزیده شدند که از اخلاف دو پسر او محمد و عبدالله بودند که در ادامه ابتدا به معرفی محمد و پسرانش و سپس به معرفی عبدالله و پسرانش می‌پردازیم.

۲: ابوالحسن محمد بن احمد (متوفی ۴۶۴هـ ق) : وی در سال ۳۸۴ هجری به دنیا آمد و مدت زیادی خطیب مسجد جامع منصور بود، خطیب بغدادی از وی نقل حدیث کرده است.<sup>۲</sup> از نسل او سه نفر به منصب خطابه گماشته شده‌اند که اینک به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۵، صص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۸۵؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۳؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۸، صص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۳: ابوالغنائم محمد بن محمد احمد ( متوفی ۵۱۷هـ ق ) : وی مانند پدرش خطیب جامع منصور بود.<sup>۱</sup>

۴: ابوالحسن محمد بن محمد بن محمد بن احمد ( متوفی ۵۳۹هـ ق ) : او نیز خطیب جامع منصور بود.<sup>۲</sup>

۵: ابوالغنائم محمد بن ابوالحسن محمد بن ابوالغنائم محمد بن محمد بن احمد ( متوفی ۵۹۵هـ ق ) : وی خطیب جامع قصر دارالخلافةی بغداد بود.<sup>۳</sup>

۶: ابوجعفر عبدالله بن احمد ( متوفی ۴۷۹هـ ق ) : یکی دیگر از فرزندان ابوعبدالله شاهد است که به عنوان خطیب جامع حربیه منصوب شد.<sup>۴</sup> از نسل او نیز دو نفر به منصب خطابه گماشته شده- اند، که در ادامه به معرفی آنها می پردازیم.

۷: ابوالفضل محمد بن عبدالله ( ۵۳۷هـ ق ) : ابتدا امر خطابه در جامع منصور به او واگذار شد ، سپس به عنوان خطیب جامع قصر برگزیده شد.<sup>۵</sup>

۸: ابوجعفر هارون بن محمد بن عبدالله ( متوفی ۵۸۴هـ ق ) : وی نیز زمانی خطیب جامع قصر بود و موعظه های بلیغی ایراد می کرد.<sup>۶</sup>

افرادی که از آنها نام برده شد از نسل مهتدی و از خاندان ابو عبدالله شاهد بودند ، اینک به خطیبان بغداد از شاخه ی دیگر نسل مهتدی یعنی خاندان ابن غریق و معرفی آنها می پردازیم.

۱- شذرات الذهب ، پیشین ، ج ۶ ، ص ۹۲ ؛ سیر اعلام النبلاء ، پیشین ، ج ۱۹ ، ص ۴۶۹ .

۲- المنتظم ، پیشین ، ج ۱۸ ، ص ۴۳ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۶ ، ص ۵۲۲ .

۳- تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۶۸ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۲ ، ص ۱۶۹ .

۴- المنتظم ، پیشین ، ج ۱۶ ، ص ۲۶۲ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۲ ، صص ۲۲۶ و ۲۶۷ .

۵- تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۲۱ ، ص ۱۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ، پیشین ، ج ۲۰ ، ص ۱۱۶ . تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۶ ، ص ۴۵۲ .

۶- تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۳۶۹ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۱ ، ص ۲۰۴ .

## هـ-۲ خاندان ابن غریق

۱ : ابوالحسین محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن محمد بن محمد المهددی بالله ( متوفی ۴۶۵ هـ ق ) : وی برادر زاده‌ی ابوعبدالله شاهد است که پیش از این درباره‌ی او و فرزندان که نخستین خاندان خطیب از نسل خلیفه مهددی بودند، سخن گفتیم . ابوالحسین محمد بن علی سرسلسله‌ی خاندان دیگری از نسل مهددی است که تعداد زیادی از آن‌ها در عصر عباسی به امر خطابه منصوب شدند و به خاندان ابن الغریق شهرت دارند، البته ابن کثیر شهرت او را ابن العریف ذکر می‌کند.<sup>۱</sup>

وی در سال ۳۷۰ هجری به دنیا آمد و از بزرگان بنی عباس در زمان خود بود، مدت ۷۶ سال در جامع منصور و جامع رصافه خطیب بود، اما چون در ماجرای بساسیری به اجبار برای خلیفه‌ی فاطمی خطبه خواند، از ایراد خطابه در جامع منصور عزل شد . او همان کسی است که مردم بغداد در اعتراض به چپاول عیاران (که پیش از این درباره‌ی آن سخن گفتیم)، مانع خطبه خواندنش شدند<sup>۲</sup>، از اخلاف او و از نسل فرزندش هبة الله افرادی به عنوان خطیب در مساجد جامع بغداد منصوب شدند که در ادامه به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

۲ : ابوالحسن هبة الله بن محمد ( متوفی ۴۷۹ هـ ق ) : وی یکی از فرزندان ابن الغریق بود که به عنوان خطیب جامع قصر منصور شد. از فصیح‌ترین خطیبان بغداد به حساب می‌آمد و در صفر سال ۴۷۹ هجری در نزاعی که میان شیعیان و اهل سنت بغداد روی داد، تیری به او اصابت کرد و در اثر آن درگذشت.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۱۰۸ .

<sup>۲</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۱۰ ، ص ۹ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۲۳۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ، پیشین ، ج ۱۸ ، ص ۲۴۳ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۱ ، ص ۱۸۶ .

<sup>۳</sup> - تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۳۲ ، ص ۲۸۵ .

- ۳ : ابوتمام احمد بن هبة الله ( متوفى ۵۰۳هـ ق ) : ذهبى بدون ذکر نام مساجدى که ابوتمام خطیب آنها بوده، وی را از خطیبان بغداد برمی شمرد.<sup>۱</sup>
- ۴ : ابوالحسن علی بن ابوتمام احمد (متوفى ۵۳۵هـ ق): وی مدتی خطیب جامع منصور و مدتی خطیب جامع قصر بود و به ابن الفریق شهرت داشت.<sup>۲</sup>
- ۵ : ابوتمام احمد بن ابوالحسن علی (متوفى ۵۷۴هـ ق) : وی خطیب جامع حربیهی بغداد بود.<sup>۳</sup>
- ۶ : ابوالحسن علی بن ابوتمام احمد ( متوفى ۵۹۵هـ ق ) : وی هم نام و هم کنیهی پدر بزرگش بود که قبلاً به آن اشاره کردیم ، مانند پدرش خطابهی جامع حربیه را برعهده داشت و نمازهای پنج-گانه را در جامع منصور امامت می کرد.<sup>۴</sup>
- ۷ : ابوالعباس احمد بن ابوالحسن علی ( متوفى ۶۰۰هـ ق ) : او خطیب جامع منصور و جامع قصر بود که پنج سال پس از مرگ پدرش از دنیا رفت.<sup>۵</sup>
- ۸ : ابوطالب حسین بن ابوالعباس احمد ( متوفى ۶۴۲هـ ق ) : وی از بزرگان بنی عباس در روزگار خود بود که به وکیل الخلفاء و خطیب الخطباء شهرت داشت ، از خطیبان ثابت در شهر بغداد بود که در طول عمرش مریض نشد.<sup>۶</sup> با توجه به تاریخ وفاتش وی آخرین خطیب بنی عباس از نسل مهتدی و از خاندان ابن الغریق است.

۱ - همان ، ج ۳۵ ، ص ۷۹ .

۲ - تاریخ بغداد، پیشین ، ج ۱۸ ، ص ۱۱۷ .

۳ - تاریخ الاسلام، پیشین ، ج ۴۰ ، ص ۱۳۸ ؛ تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۱۱۲ .

۴ - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۸ ، ص ۷۲ ؛ تاریخ الاسلام، پیشین ، ج ۴۲ ، ص ۱۹۲ .

۵ - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۱۱۴ .

۶ - البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۳ ، صص ۱۶۵ و ۱۶۶ .



### هـ-۳ خاندان ابوعلی

یکی دیگر از خاندان‌هایی که از اخلاف مهتدی خلیفه‌ی عباسی بودند و افرادی از آن به عنوان خطیب مساجد بغداد منصوب شدند خاندان ابوعلی است که اینک به معرفی آنان می‌پردازیم.

۱ : ابوعلی حسن بن عبدالودود بن عبدالمتکبر بن بن هارون بن محمد بن عبیدالله بن عبدالصمد بن محمد بن محمد المهدی بالله ( متوفی ۴۶۷هـ ق ) : او نیز از نسل خلیفه مهتدی و سرسلسله‌ی خاندانی است که تعدادی از افراد آن خطیب مساجد جامع بغداد بودند. شخص ابوعلی، فردی دانا و متواضع و خطیب جامع منصور بود.<sup>۱</sup>

۲: ابوجعفر محمد بن عبدالمتکبر بن ابوعلی حسن ( متوفی ۵۳۳هـ ق ) : وی نوه‌ی ابوعلی و مانند او خطیب جامع منصور بود که به امر قضاوت نیز اشتغال داشت. ذهبی نام او را ذیل وفیات سال ۵۳۴ هجری نیز تکرار کرده است.<sup>۲</sup>

۳ : ابوعلی محمد بن عبدالمتکبر بن ابوعلی حسن ( متوفی ۵۶۳هـ ق ) : به گفته‌ی صفدی ، او برادر ابوجعفر محمد است که هم نام اوست. او نیز به عنوان خطیب جامع منصور گماشته شده بود.<sup>۳</sup>

۴ : ابوالمنجی محمد بن حسن بن محمد بن یحیی بن عبدالمتکبر بن ابوعلی حسن (متوفی ۶۳۶هـ ق) : او نیز از نوادگان ابوعلی حسن بود که همانند سایر نوادگان او به امر خطابه در جامع منصور اشتغال داشت.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۷، ص ۳۵۵؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۱، ص ۲۲۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۶، ص ۳۳۷؛ همان، ج ۳۶، ص ۳۵۸؛ الوفيات بالوفیات، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۹.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۵، ص ۴۵؛ الوافی بالوفیات، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۹؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۹، ص ۱۷۸.

<sup>۴</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۶، ص ۳۰۴.

## ضمیمه و : خطیبان بغداد (عباسیان از اخلاف منصور و از غیر نسل مهتدی)

۱ : ابوبکر محمد بن هارون بن عباس بن عیسی بن ابوجعفر منصور ( متوفی ۳۰۸هـ ق ) : وی خطیب جامع منصور بود و مدت پنجاه سال در آن مسجد امامت کرد ، همچنین از فضلا و خطیبان بزرگ زمان خود به حساب می آمد که در هفتادوپنج سالگی وفات کرد.<sup>۱</sup>

۲ : ابوجعفر محمد بن جعفر بن عباس بن عیسی بن ابوجعفر منصور ( متوفی ۳۱۰هـ ق ) : خطیب بغدادی نقل می کند که مقتدر عباسی وی را به عنوان خطیب جامع منصور منصوب کرد و تا زمان وفاتش این منصب را دارا بود.<sup>۲</sup>

با توجه به نسب دو مورد فوق به نظر می رسد که آن دو، پسر عموی هم بوده اند و خلیفه ی عباسی پس از مرگ ابوبکر، ابوجعفر را به عنوان خطیب جامع منصور برگزیده است.

۳ : ابن بویه عبدالله بن اسماعیل بن ابراهیم بن عیسی بن جعفر بن ابوجعفر منصور (متوفی ۳۵۰هـ ق): وی مدتی طولانی خطیب جامع منصور بود و از نسل خلیفه واثق به شمار می رفت. تعدادی از مؤرخان شهرت او را ابن بویه<sup>۳</sup> و تعدادی ابن بریه گفته اند.<sup>۴</sup>

۴ : ابوالفضل لطف الله بن احمد بن عیسی بن موسی بن المتوکل علی الله هاشمی درزیجانی ( متوفی ۴۲۸هـ ق ) : وی از معدود خطیبان عباسی از نسل خلیفه متوکل است که نه در شهر بغداد ، بلکه در محلی به نام درزیجان در چند فرسخی بغداد سمت قضا و خطابه را داشت .<sup>۵</sup>

۵ : ابوالفضل عبیدالله بن احمد بن هبة الله بن حسین بن عبدالقادر بن حسین بن منصور (متوفی ۶۱۲هـ ق) : وی از خطیبان خوش سخن و خوش اخلاق و در عین حال متدین و فاضل عباسی بود، که ابتدا در جامع سلطان و سپس در جامع قصر خطابه می گفت.<sup>۱</sup>

۱ - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۱۲۵ .

۲ - همان ، ج ۲ ، ص ۱۳۲ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۳ ، ص ۲۱۴ .

۳ - الانساب ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۴۵۶ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۲۳۹ ؛ الوافی بالوفیات ، پیشین ، ج ۵ ، ص ۳۶۵ .

۴ - اخبار الرازی بالله و المتقی لله ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۲۴ ؛ شذرات الذهب ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۲۶۲ .

۵ - الانساب ، پیشین ، ج ۵ ، ص ۳۳۵ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۱۵ ، ص ۲۵۸ .

۶ : ابوالقاسم هبة الله بن عبدالله بن احمد بن هبة الله بن عبدالقادر هاشمی ، معروف به ابن منصور ( متوفی ۶۳۵هـ ق ) : وی از آخرین خطیبان عباسی به شمار می آید که در جامع مهدی خطبه می خواند، همچنین نقیب بنی هاشم در زمان خود بود.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۷ ، ص ۱۹؛ تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۴ ، ص ۱۱۳ ؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین ، ج ۲۲ ، ص ۷۴ .  
<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۶ ، ص ۲۷۴ .

## ضمیمه ز: خطیبان بغداد (عباسیان غیر از نسل منصور)

سومین دسته از خطیبان عصر عباسی، خطیبانی هستند که در نسب آنها نامی از منصور خلیفه‌ی عباسی برده نشده، ولی واژه‌ی عباسی در موردشان به کار برده شده است و یا نقابت عباسیان را بر عهده داشته‌اند که ما بر این اساس آنان را در دسته‌ی خطیبان عباسی غیر از نسل منصور طبقه بندی کرده‌ایم و به معرفی آنها می‌پردازیم.

۱: ابوالحسن احمد بن فضل بن عبدالملک هاشمی (متوفی ۳۵۰هـ.ق): وی مدت‌ها نقیب عباسیان بود، از سال ۳۲۸ تا ۴۴۱ هجری به عنوان امیر الحاج به حرمین می‌رفت و در مکه و مدینه نماز را برای مردم امامت می‌کرد؛ همچنین ۲۸ سال در جامع رصافه‌ی بغداد به عنوان خطیب مشغول به کار بود و پس از مرگ او، پسرش عبدالواحد امامت آن مسجد را بر عهده گرفت.<sup>۱</sup>

۲: ابومحمد عبدالواحد بن احمد بن فضل بن عبدالملک هاشمی (متوفی ۳۶۷هـ.ق): وی پس از مرگ پدرش، امر خطابه در جامع رصافه را بر عهده گرفت و مدتی نیز خطیب جامع برائا بود، همچنین در سال ۳۶۳ هجری به عنوان نقیب عباسیان منصوب شد.<sup>۲</sup>

۳: ابوالقاسم علی بن احمد بن فضل بن عبدالملک هاشمی (متوفی ۳۶۸هـ.ق): وی پس از مرگ ناگهانی برادرش عبدالواحد به عنوان خطیب جامع رصافه منصوب شد، همچنین امامت و خطابه در جامع منصور را بر عهده داشت، او نیز همانند برادرش با مرگ ناگهانی از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

۴: ابوبکر احمد بن محمد بن ابی موسی هاشمی عباسی (متوفی ۳۹۰هـ.ق): وی از معدود عباسیانی بود که از مذهب امام مالک بن انس پیروی می‌کرد. او مدتی خطیب جامع منصور بود و نیز امور قضایی مدائن و سامرا و نصیبین و چند منطقه‌ی دیگر را بر عهده داشت.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

<sup>۲</sup> - همان.

<sup>۳</sup> - ذیل تاریخ بغداد، پیشین، ج ۳، ص ۸۹.

<sup>۴</sup> - تجارب الامم، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۷؛ تاریخ بغداد، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۹؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۰.

۵ : ابوبکر تمام بن محمد بن هارون بن عیسی بن عباس بن محمد بن علی هاشمی (متوفی ۴۴۷هـ.ق): وی در سال ۳۸۶ هجری به عنوان خطیب جامع مهدی در محله‌ی رُصافه در شرق بغداد منصوب شد، سپس هم‌زمان به عنوان خطیب جامع قصر نیز گمارده شد، به این ترتیب او و ابوالحسین مهتدی (که پیش از این در مورد او سخن گفتیم) به نوبت در جامع مهدی و جامع قصر خطبه می‌خواندند؛ تا این‌که ابن مهتدی امامت جامع رصافه را ترک کرد و فقط در جامع قصر خطبه خواند و ابوبکر نیز فقط در جامع رصافه به امامت و ایراد خطبه پرداخت.<sup>۱</sup>

۶ : ابومظفر محمد بن احمد بن علی بن حسن بن تریکی هاشمی عباسی (متوفی ۵۵۵هـ.ق): وی از بزرگان شهر بغداد در زمان خود به حساب می‌آمد و خطیب جامع مهتدی بود.<sup>۲</sup>

۷ : ابوالحسن محمد بن جعفر بن احمد هاشمی عباسی مکی بغدادی (متوفی ۵۹۵هـ.ق): وی چون مدتی امور قضا و خطابه‌ی مکه را عهده‌دار بود به مکی شهرت یافت، سپس به بغداد بازگشت و عهده‌دار امور قضایی آن شهر شد.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۷، ص ۱۴۸؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۵۱؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۰، ص ۱۴۴.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۸، ص ۱۷۶.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۴۲، صص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱.

## ضمیمه ح: خطیبان بغداد (هاشمیان غیر عباسی)

دسته‌ی چهارم از خطیبان عصر عباسی، خطیبانی هستند که در نسب آن‌ها نسبت هاشمی ذکر شده، اما از نسب عباسی نام برده نشده است و به این دلیل، به نظر می‌رسد که آنان خطیبانی هاشمی نسب غیر عباسی باشند. تعدادی از این افراد محدود است که اینک به معرفی چند نفر آن‌ها می‌پردازیم.

۱: محمد بن اسحاق بن عبدالملک هاشمی (متوفی ۳۱۲هـ.ق): وی نمازهای جمعه را در مسجد جامع قصر دارالخلافة و نمازهای عید را در مصلی برای مردم امامت می‌کرد و خطبه می‌خواند.<sup>۱</sup>

۲: ابوهاشم مطلب بن ابراهیم بن عبدالعزیز هاشمی (متوفی ۳۲۲هـ.ق): وی خطیب مسجد جامع مهدی در شرق بغداد بود، در هشتاد سالگی وفات کرد و پس از مرگش احمد بن فضل (که پیش از این در مورد او سخن گفتیم) جانشین او گردید.<sup>۲</sup>

۳: ابومظفر مبارک بن احمد بن هبئه الله هاشمی (متوفی ۶۱۴هـ.ق): وی معروف به ابن مشکوط بود که امر خطابه در جامع منصور را برعهده داشت، همچنین مدتی در دیگر مساجد جامع بغداد خطبه می‌خواند.<sup>۳</sup>

۴: ابوالفضل محمد بن ابوالبرکات مبارک بن عبدالجلیل هاشمی (متوفی ۶۲۷هـ.ق): وی به ابن شنکاتی شهرت داشت که ابتدا خطیب جامع منصور بود و سپس به امر خطابه در جامع قصر گمارده شد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۴۴.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۵، ص ۳۲۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۴۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

<sup>۴</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۴۵، ص ۲۸۰.

## ضمیمه ط: خطیبان بغداد ( غیر هاشمی نسب)

پنجمین دسته از خطیبان عصر عباسی شهر بغداد که نگارنده فقط به یک مورد از آن‌ها در منابع برخورد، افرادی هستند که از غیر خاندان بنی هاشم و بنی عباس به امر خطابه در مساجد جامع بغداد گمارده شده‌اند و آن فرد نیز مورد زیر است.

۱: طاهر بن حسین محلی، معروف به جابری (متوفی ۶۳۲هـ.ق): وی از زهاد عصر خود بود که به عنوان خطیب در جامع قصر خطبه می‌خواند.<sup>۱</sup>

با معرفی خطیبانی که از آن‌ها نام بردیم به دو نکته‌ی اساسی می‌توان پی برد: اول اینکه خلفای عباسی به دلیل اهمیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شهر بغداد به عنوان پایتخت جهان اسلام، کسانی را به عنوان خطیب مساجد جامع برمی‌گزیدند که بیشترین میزان اعتقاد را به نظام خلافت داشته باشند و همان گونه که در فصل سوم اشاره شد به توجیه مشروعیت آن حکومت در میان مردم بپردازند.

در این میان بیشترین کسانی که می‌توانستند این ویژگی را داشته باشند، خود افراد خاندان عباسی و بنی هاشم طرفداران آن‌ها بودند. بنابراین در همین راستا اکثر خطیبانی که در سراسر عصر عباسی به عنوان خطیب مساجد جامع بغداد منصوب شدند از خاندان عباسی و خویشاوندان خلفا بودند و به این ترتیب نظام خلافت نظارت و کنترل خود را بر خطیبان و منابر شهر بغداد مستحکم می‌نمود و سیاست‌هایش را پیش می‌برد.

نکته‌ی دوم توجه به این مسئله است که گاهی یک خطیب هم‌زمان به امر خطابه در دو مسجد منصوب می‌شد که آن را می‌توان به این شکل توجیه نمود که این‌گونه خطیبان به صورت نوبتی و با خطبای دیگر در مساجد خطبه می‌خواندند.

---

<sup>۱</sup> - همان، ج ۴۶، ص ۱۴۹.

## ضمیمه ی: مشهورترین واعظان مرد در عصر عباسی

۱- ابوعمر شیب بن شیبه منقری بصری (متوفی ۱۶۴هـ.ق) : وی از اهالی بصره بود که در زمان خلافت منصور و پس از بنای بغداد به آن شهر آمد ، سپس با خلیفه ارتباط نزدیک برقرار کرد ؛ او این ارتباط را در دوران خلافت مهدی نیز حفظ کرد ، آن دو خلیفه گاهی از ابوعمر درخواست وعظ و نصیحت می کردند.<sup>۱</sup>

۲- ابوالعباس محمد بن صبیح بن سماک عجلی (متوفی ۱۸۳هـ.ق) : از زهاد شهر کوفه بود که گاهی به بغداد می آمد و هارون الرشید او را به حضور خود می خواند. او وعظهایی برای خلیفه ایراد می کرد که سبب گریه ی وی می شد.<sup>۲</sup>

۳- ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری (متوفی ۳۲۹هـ.ق) : وی فقیه و واعظ حنبلی مذهب بود که در موعظه هایش به شدت از بدعت گذاران در دین و گناه کاران انتقاد می کرد، خواص و عوام بغداد نیز برای او احترام زیادی قائل بودند تا اینکه روزی در میان موعظه اش عطسه ای زد و همین باعث شد مردم او را ملامت کنند و او تا پایان عمر، خود را از مردم پنهان نمود.<sup>۳</sup>

۴- ابوالحسن علی بن محمد بن احمد واعظ بغدادی مصری (متوفی ۳۳۸هـ.ق) : از اهالی بغداد بود که به مصر سفر کرد و مدت طولانی در آن جا زندگی کرد ، سپس به بغداد بازگشت و به مصری شهرت یافت ، وی مجالس وعظی برپا می کرد که مردان و زنان زیادی در آن شرکت می کردند و چون صورتی زیبا داشت برای آن که زنان چهره اش را نبینند، آن را می پوشاند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۹ ، صص ۲۷۵ و ۲۷۶ ؛ المنتظم ، پیشین ، ج ۸ ، ص ۲۷۴ ؛ وفيات الاعیان ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۴۵۸ .

<sup>۲</sup> - الکامل ، پیشین ، ج ۶ ، ص ۲۱۹ ؛ همان ، ج ۱۳ ، ص ۴۲۷ ؛ تاریخ الاسلام ، ج ۱۳ ، صص ۱۵ و ۱۶ .

<sup>۳</sup> - ابوالحسین بن ابی یعلی ، طبقات الحنابلة ، ج ۲ ، تحقیق محمد حامد الفتی ، بیروت ، دارالمعرفة ، بی تا ، ص ۱۹ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۱ .

<sup>۴</sup> - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۲ ، ص ۷۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ، پیشین ، ج ۱۵ ، صص ۳۸۱ و ۳۸۲ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۲۲۳ .



۵- ابومحمد احمد بن محمد بن ابراهیم طوسی بلاذری (متوفی ۳۲۹هـ.ق) : از حافظان قرآن و واعظان نامدار طوس بود که مدتی را در شهر نیشابور اقامت گزید . وی هفته‌ای دوبار در آن شهر مجلس وعظ برپا می‌کرد و عالمان و بزرگان شهر در آن شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup>

۶- ابوعثمان سعید بن اسماعیل واعظ حیری (متوفی ۳۴۲هـ.ق) : وی در ری به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد ، سپس به نیشابور سفر کرد و تا پایان عمر در آن جا ماند . وی از مشایخ نامدار صوفیه و واعظی بسیار خوش سخن بود.<sup>۲</sup>

۷- ابوالحسن علی بن ابراهیم حصری (متوفی ۳۷۱ هـ.ق) وی از شیوخ متصوفه‌ی بغداد به حساب می‌آمد و تعدادی از بزرگان تصوف از جمله شبلی را ملاقات کرده است. ابتدا در جامع منصور جلسات وعظش را برپا می‌کرد ، اما وقتی که سنش بالا رفت مقابل جامع منصور ، مهمانخانه‌ای برای او ساختند و در آن جا موعظه می‌کرد.<sup>۳</sup>

۸- ابوطالب محمد بن علی بن عطیه مکی (متوفی ۳۸۶ هـ.ق) : وی اصالتاً از اهالی منطقه‌ی جبال در غرب ایران بود که در شهر مکه بزرگ شد ، سپس به بغداد آمد و به وعظ و ارشاد مردم پرداخت ، جلسات وعظ او در مساجد جامع شهر بغداد با حضور گسترده‌ی مردم برگزار می‌شد.<sup>۴</sup>

۹- ابومحسن محمد بن احمد بن اسماعیل بن سمعون واعظ (متوفی ۳۸۷هـ.ق) : یکی از پرهیزکاران و عالمان بزرگ زمان خود بود که به سخنگوی حکیم شهرت داشت. به خلیفه الطائع لله خبر دادند که ابن سمعون از علی بن ابیطالب بدگویی می‌کند ، به همین دلیل وی را به دارالخلافه احضار کرد و دستور داد موعظه‌ای ایراد کند ؛ ابن سمعون نیز با استناد به سخنان و افعال حضرت علی (ع) وعظی بلیغ برای خلیفه ایراد کرد که سبب گریه‌ی شدید

<sup>۱</sup> - الانساب ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۳۷۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ، پیشین ، ج ۱۶ ، ص ۳۶ ؛ طبقات الحفاظ ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۷۲ .

<sup>۲</sup> - الانساب ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۳۲۷ و ۳۲۸ ؛ تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۹ ، ص ۱۰۱ ؛ طبقات الصوفیه ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۵۹ .

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۳۳۹ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۹ .

<sup>۴</sup> - تاریخ بغداد ، پیشین ، ج ۳ ، ص ۳۰۴ ، الوافی بالوفیات ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۴۹۰ ؛ البدایة و النهایة ، پیشین ، ج ۱۱ ، ص ۳۲۰ .

وی شد و آن جا بود که خلیفه به حسادت مخالفان ابن سمعون و تهمت‌های بی اساس نسبت به او پی برد.<sup>۱</sup>

۱۰- ابوالقاسم عبدالصمد عمر بن اسحاق دینوری (متوفی ۳۹۷ هـ ق) : از بزرگانی بود که در مجاهده‌ی نفس و صداقت و پاکی و نیز وعظ نیکو و تأثیرگذار به او مثال زده می‌شد. او در جامع منصور جلسات وعظش را برگزار می‌کرد و پس از مرگش در همان جا نماز میت را بر او اقامه کردند ، سپس در مقبره‌ی احمد بن حنبل به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

۱۱- ابوالحسن احمد بن عبدالله بن احمد واعظ (متوفی ۴۲۱ هـ ق) از اهالی منطقه‌ی جزیره بود که در دمشق ساکن شد و برای مردم جلسات وعظ برگزار می‌کرد. شهرت او را ابن اکرات و ابن الران نیز گفته‌اند.<sup>۳</sup>

۱۲- احمد بن حسین بن احمد معروف به ابن سماک (متوفی ۴۴۲ هـ ق) : از واعظان نامدار شهر بغداد بود که در جامع مهدی و جامع منصور به روش صوفیان برای مردم موعظه می‌کرد.<sup>۴</sup>

۱۳- ابوطاهر محمد بن علی بن محمد معروف ابن علاف (متوفی ۴۴۲ هـ ق) : فردی راستگو و خوش سیرت بود که ابتدا در جامع مهدی و سپس در جامع منصور جلسات وعظش را برگزار می‌کرد.<sup>۵</sup>

۱۴- ابوبکر مغربی واعظ، معروف به بکری (متوفی ۴۷۶ هـ ق) : از مبلغان افراطی مذهب کلامی اشاعره بود که خواجه نظام الملک طوسی اجازه‌نامه‌ای مبنی بر وعظ در مساجد جامع

---

<sup>۱</sup> - طبقات الحنابلة، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۳؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۴؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۰۵.  
<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۴ و ۴۵؛ طبقات الشافعیة الکبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۱؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۳۸.  
<sup>۳</sup> - تاریخ مدینة دمشق، پیشین، ج ۷۱، ص ۲۳۰؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹؛ الوافی بالوفیات، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۶.  
<sup>۴</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۲؛ الانساب، پیشین، ج ۷، ص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۵.  
<sup>۵</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۸؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۰.

بغداد به وی داد، او نیز در مساجد جامع می‌نشست و مجالس وعظ برگزار می‌کرد و به انتقاد از حنابله می‌پرداخت.<sup>۱</sup>

۱۵- ابوبکر احمد بن محمد بن حسن فورکی (متوفی ۴۷۸ هـ ق) وی نوهی دختری فقیه و متکلم بزرگ شافعی مذهب ابوبکر بن فورک نیشابوری است. مدتی در نظامیه‌ی بغداد به وعظ پرداخت و به دلیل تعصب بر مذهب شافعی و کلام اشعری، باعث بروز فتنه‌ای میان پیروان مذاهب اسلامی شد.<sup>۲</sup>

۱۶- ابوالحسین اردشیر بن منصور عبادی ملقب به امیر (متوفی ۴۹۷ هـ ق) : از واعظان خوش-سخن و نیک سیرت بغداد بود که مقبولیت زیادی میان مردم پیدا کرد. بسیاری از بزرگان و مشایخ صوفیه‌ی آن زمان از جمله غزالی در جلسات وعظ او که بیشتر در نظامیه برگزار می-شد شرکت می‌کردند و مردم زیادی برای شنیدن وعظ او جمع می‌شدند.<sup>۳</sup>

۱۷- ابوسعید معمر بن علی بن معمر واعظ حنبلی بغدادی (متوفی ۵۰۶ هـ ق) : از واعظان بسیار توانای معاصر مقتدی و مستظهر عباسی بود که مردم بهره‌های زیادی از جلسات وعظ او می‌بردند. وی گاهی در حضور خلفا و امرا و بزرگان وعظ می‌گفت و در موعظه‌هایش از سرگذشت پیشینیان و اخبار نیکوکاران استفاده می‌کرد.<sup>۴</sup>

۱۸- ابونصر محمد بن حسن بن احمد بن بناء بغدادی (متوفی ۵۱۰ هـ ق) : او از عالمان دیندار زمان خود بود که در جامع قصر دارالخلافه و جامع منصور جلسات وعظ برپا می‌کرد.<sup>۵</sup>

۱۹- ابومنصور مظفر بن اردشیر بن منصور عبادی (متوفی ۵۴۷ هـ ق) : او نیز مانند پدرش (که پیش از این از او نام بردیم) واعظی توانا و مورد قبول مردم بود، به طوری که مردم برای شرکت در جلسه‌ی وعظ او رقابت می‌کردند. سلطان مسعود سلجوقی گاهی در جلسات

۱ - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۲، ص ۱۷۲؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۰.

۲ - المنتظم، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۴۳؛ البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۲۷؛ طبقات الشافعیة الکبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۹.

۳ - الانساب، پیشین، ج ۹، ص ۱۷۴؛ الکامل، پیشین، ج ۱۰، صص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۷، ص ۳.

۴ - الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۹۳؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۵، ص ۱۵۰؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۶، ص ۲۴.

۵ - شذرات الذهب، پیشین، ج ۶، ص ۴۷؛ ذیل طبقات الحنابله، پیشین، ج ۱، ص ۴۶.

او حضور می‌یافت و از وعظ‌های او بهره‌مند می‌شد. زمانی که وی به عنوان فرستاده‌ی خلیفه المقتدی لأمرالله به خوزستان رفته بود، در همان‌جا فوت کرد.<sup>۱</sup>

۲۰- ابوالبرکات یحیی بن عیسی بن ادیس انباری واعظ (متوفی ۵۵۲هـ.ق) : او از واعظان نیکوسرشت و متدین زمان خود بود که مردم را بسیار امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد ، آن‌چنان انسان رقیق‌القلبی بود که در جلسات وعظش از وقتی که بر روی منبر می‌رفت تا زمانی که پایین می‌آمد هم زمان با سخنانش گریه می‌کرد.<sup>۲</sup>

۲۱- ابوالخیر احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی شافعی (متوفی ۵۹۰هـ.ق) : در قزوین به دنیا آمد و نزد پدرش و دیگر عالمان آن شهر درس خواند . مدتی نیز نزد عالمان نیشابور و طابران طوس تلمذ نمود سپس در سال ۵۵۶ هجری به بغداد رفت و به تدریس در نظامیه و برگزاری جلسات وعظ پرداخت . شب‌های جمعه در باب بدر که صحنی از کاخ‌های خلیفه بود به نوبت با ابن جوزی به وعظ برای مردم می‌پرداختند. خطیب بغدادی نزد وی درس خوانده است و از وی اجازه‌ی نقل حدیث گرفته است . در سال ۵۸۰ هجری به زادگاهش قزوین بازگشت و به تدریس در نظامیه‌ی آن‌جا پرداخت و مجالس وعظ در آن‌جا را برگزار کرد تا اینکه در همان‌جا وفات یافت.<sup>۳</sup>

۲۲- ابوالفرج جمال‌الدین عبدالرحمن بن علی بن محمد قرشی بغدادی ، معروف به ابن جوزی (متوفی ۵۹۷هـ.ق) : وی معروف‌ترین واعظ عصر عباسی است که در بغداد به دنیا آمد و نزد مادر و عمه‌اش بزرگ شد ، طبق گفته‌ی خود او در کتاب المنتظم برای اولین بار در حالی که ۹ سال بیشتر نداشت در اجتماعی بزرگ بر روی منبر رفت و وعظ خواند . ابن جوزی در زمان وزارت ابن هبیره ( ۵۴۴-۵۶۰هـ.ق ) با سخنرانی‌های خود که هر جمعه در منزل او برگزار می‌شد ، به شهرت رسید . وی در دوران خلافت مستنجد ، مستضیء و ناصر

۱- الانساب، پیشین، ج ۹، صص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ الکامل، پیشین، ج ۱۱، صص ۱۱۸ و ۱۵۷؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۴۹.  
۲- المنتظم، پیشین، ج ۱۸، صص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۸، ص ۱۰۸.  
۳- تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۵، صص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۲۰؛ طبقات الشافعیة الکبری، پیشین، ج ۶، صص ۱-۴.

مجالس وعظ زیادی برگزار کرد که در تعدادی از آنها ، شخص خلیفه و امرا و عمال حکومت حضور می‌یافتند. محتوای اصلی موعظه‌های او نیز احیای قدرت خلافت ، دفاع شدید از اهل سنت، به ویژه حنبله و مبارزه با بدعت‌ها بود. وی گاهی خلیفه را نیز موعظه می‌کرد چنانکه در جمادی الاخر سال ۵۷۴ هجری در میان جمعیت زیادی که در باب بدر حاضر بودند خطاب به مستضیء گفت: « ای امیرالمؤمنین اگر دربارهی تو سخن بگویم از تو می‌ترسم و اگر سکوت کنم برای تو می‌ترسم ، اما من به سبب محبت به تو ، ترس برای تو را بر ترس خویش از تو مقدم می‌دارم.»<sup>۱</sup>

۲۳- ابوالحسن علی بن نصر بن هارون حلی ( متوفی ۶۱۵هـ ق ) : از اهالی حله بود که در بغداد ساکن شد و به وعظ بر منابر پرداخت. او از فاضلان خوش اخلاق و متمایل به شیعه بود.<sup>۲</sup>

۲۴- محیی الدین یوسف بن عبدالرحمن ابن جوزی (متوفی ۶۵۶هـ ق) : فرزند کوچک ابوالفرج بن جوزی است که راه پدر را در موعظه و ارشاد مردم ادامه داد ، او با حمایت مادر خلیفه الناصر لدین الله که دایه‌ی او به حساب می‌آمد سبب آزادی پدرش از زندان و پایان محنتی شد که برای او پیش آمده بود. پس از مرگ پدرش هرچند که ۱۷ سال بیشتر نداشت به برگزاری جلسات وعظ اقدام کرد . او مدتی محتسب بغداد بود و در مدرسه‌ی مستنصریه تدریس می‌کرد ، همچنین بارها به عنوان فرستاده‌ی خلیفه نزد حکام مصر و شام رفت و جلسات وعظش را نیز در آن مناطق برگزار می‌کرد. پس از تصرف بغداد در سال ۶۵۶ هجری محیی الدین را همراه سه پسرش به دستور هلاکو گردن زدند.<sup>۳</sup>

۲۵- شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن حسام الدین قزاوغلی هبیری بغدادی، معروف به سبط بن جوزی ( متوفی ۶۵۴هـ ق) : وی پسر آمنه دختر عبدالرحمن ابن جوزی است که راه

<sup>۱</sup> - برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی ابن جوزی نک: مقاله ابن جوزی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، پیشین ، ج ۳، صص ۲۶۲-۲۷۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۵۹؛ تاریخ الاسلام ، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۵۳ .

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة ، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۱ ؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۲۳، ص ۳۷۲ ؛ تاریخ الاسلام ، پیشین، ج ۴۸، ص ۲۶۴.

پدر بزرگ و داییش را در وعظ پی گرفت. در حدود سال ۶۰۰ هجری به دمشق رفت و مورد احترام حاکمان ایوبی قرار گرفت، در آن جا مجالس وعظی را به طور مستمر برگزار می کرد، به ویژه شنبه‌ی هر هفته در مشهد علی بن حسین امام زین العابدین (ع) برای مردم موعظه می کرد و مردم شب را در آن محل می خوابیدند تا بامداد وعظ سبب این جوی را از دست ندهند. سرانجام وی در ۷۲ سالگی در خانه‌ی خود در شهر دمشق درگذشت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۹۴؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۷، ص ۴۶۰ و ۴۶۱؛ فوات الوفيات، پیشین، ج ۴، ص ۳۵۶.

## ضمیمه ک : مشهورترین واعظان زن در عصر عباسی

۱- میمونه بنت ساقوله واعظه ( متوفی ۳۹۳هـ ق ) : از زنان واعظ قرن چهارم بود که ابن جوزی

و ابن تغری بردی سخنانی پندآموز از وی نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۲- خدیجه بنت موسی بن عبدالله معروف به بنت بقال ( متوفی ۴۳۷هـ ق ) : از زنان پاکدامن و

عابد روزگار خود بود که در منطقه‌ی توثه بغداد برای مردم وعظ می‌گفت. خطیب بغدادی و

ابن جوزی از وی نقل حدیث کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۳- خدیجه بنت محمد بن علی شاهجانیه بغدادی ( متوفی ۴۶۰هـ ق ) : از زنان پرهیزکار بغداد

بود که ابن سمعون واعظ و خطیب بغدادی نزد او درس خوانده‌اند.<sup>۳</sup>

۴- ام الفتح عائشه بنت حسن بن ابراهیم وِرْکَانی اصفهانی (متوفی ۴۶۶هـ ق) : وی منسوب به

وِرْکَان یکی از محلات اصفهان بود و از زنان عالمی بود که برای زنان جلسات وعظ برگزار می-

کرد. همچنین عده‌ای نزد وی استماع حدیث کرده‌اند.<sup>۴</sup>

۵- ام البهاء فاطمه بنت محمد بن احمد اصفهانی بغدادی ( متوفی ۵۳۹هـ ق ) : از زنان پاکدامن

و عالمی بود که نود و چهارسال عمر کرد و تعداد زیادی نزد او درس خواندند و از وی روایت

حدیث نمودند.<sup>۵</sup>

۶- زینب بنت معبد بن احمد مروزی معروف به زین النساء بنت قاضی ( متوفی ۵۴۳هـ ق ) : از

زنان فاضل عصر خود بود که در بغداد و مکه مجالس وعظ برگزار می‌کرد.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> - المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۴۲؛ النجوم الزاهرة، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۸.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۴۶؛ المنتظم، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۰۳؛ البداية و النهایة، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۴.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۴، صص ۴۴۷ و ۴۴۸؛ شذرات الذهب، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۶؛ تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۰، صص ۴۸۳ و ۴۸۴.

<sup>۴</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۸، صص ۳۰۲ و ۳۰۳.

<sup>۵</sup> - تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۳۶، صص ۵۱۷ و ۵۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۴۸.

<sup>۶</sup> - الوافی بالوفیات، پیشین، ج ۵، ص ۱۶.

۷- تمنی بنت مبارک بن هبة الله ( متوفی ۵۵۸هـ ق ) : از زنان پاکدامن و متدینی بود که هرگز

ازدواج نکرد. هشتاد سال عمر کرد و به وعظ و ارشاد زنان بغداد می پرداخت.<sup>۱</sup>

۸- خاصه بنت ابی المعمر مبارک بن احمد ( متوفی ۵۸۵هـ ق ) : همسر شیخ ابو نجیب

سهروردی بود و در مهمان‌خانه‌اش برای زنان جلسات وعظ برگزار می کرد.<sup>۲</sup>

۹- عائشه بنت محمد بن علی بن لبل بغدادی ( متوفی ۶۴۱هـ ق ) : از زنان پاکدامن بغداد بود

که زنان را وعظ و ارشاد می کرد.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> - همان ، ج ۳ ، ص ۴۶۵ .

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام ، پیشین ، ج ۴۱ ، ص ۲۱۵ .

<sup>۳</sup> - شذرات الذهب ، پیشین ، ج ۷ ، ص ۳۳۶ .



## ضمیمه ل: مساجد جامع شهر بغداد در عصر عباسی

۱- **جامع منصور:** هنگامی که منصور، خلیفه‌ی دوم عباسی، شهر بغداد را به سال ۱۴۵ هجری در غرب دجله بنا کرد، در کنار قصرش، که معروف به قصرالذَّهَب بود، مسجد جامعی نیز بنیان نهاد که به جامع منصور شهرت یافت. این مسجد تا زمان خلافت مهدی تنها مسجد جامع بغداد بود و زمانی که هارون الرشید به خلافت رسید آن را تخریب کرده، از نو بازسازی نمود. در دوران خلافت معتضد، او دستور توسعه‌ی مسجد را صادر کرد و حیاط اول قصر منصور به مسجد اضافه شد.<sup>۱</sup> این مسجد تا زمان این بطوطه‌ی جهانگرد که از بغداد دیدن کرده است، همچنان پابرجا بود و در آن نمازِ جمعه اقامه می‌شد.<sup>۲</sup>

۲- **جامع مهدی (رِصَافَةُ):** این مسجد در سال ۱۵۹ هجری به دستور مهدی، خلیفه‌ی سوم عباسی، در منطقه‌ی رصافه در شرق دجله ساخته شد. خطیب بغدادی نقل می‌کند که تا زمان خلافت المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹هـ ق) نماز جمعه‌ی بغداد در جامع منصور واقع در غرب دجله و جامع مهدی واقع در شرق دجله برگزار می‌شد.<sup>۳</sup> جامع مهدی از جامع منصور بزرگ‌تر بود و مهدی قصرش را کنار این مسجد ساخت.<sup>۴</sup>

۳- **جامع قصر:** هنگامی که معتضد به خلافت رسید، در سال ۲۸۰ هجری با صرفِ مبلغ هنگفتی در کنار دجله قصری برای خود ساخت، و از این زمان به بعد مردم بغداد علاوه بر دو مسجد فوق در حیاطِ قصر نیز نماز جمعه را برگزار می‌کردند. با به خلافت رسیدنِ مکتفی در سال ۲۸۹ هجری در

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

<sup>۲</sup> - شمس الدین ابی عبد الله محمد، ابن بطوطه طنجی، رحلة ابن بطوطه، ج ۲، مراکش-رباط، آکادیمیه المملکه المغربیه، ۱۴۱۷ق، ص ۶۱.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۳.

<sup>۴</sup> - ابوالفرج ابن جوزی، مناقب بغداد، بغداد، مطبعة دارالسلام، ۱۹۸۸م، ص ۲۲.

محل آن حیاط مسجدی ساختند که به جامع قصر شهرت یافت. به این ترتیب تا زمان خلافت متقی ( ۳۲۹-۳۳۳ هـ ق ) در سه محل بغداد نماز جمعه اقامه می‌شد.<sup>۱</sup>

**۴- جامع برائنا:** این مسجد، در ابتدا محلی بود که شیعیان بغداد در آن نماز می‌خواند. یاقوت حموی معتقد است که این محل همان جایی است که حضرت علی(ع) پس از بازگشت از جنگ نهروان در آنجا نماز خوانده است.<sup>۲</sup> در زمان خلافت مقتدر عباسی به او خبر رسید که عده‌ای از روافض در این محل جمع شده و به سبّ و لعن صحابه می‌پردازند، پس دستور داد که آن را با خاک یکسان کنند. سپس در دوران خلافت راضی در سال ۳۲۸ هجری این مسجد توسط امیرالامراء بجکم بن توزون بازسازی شد، اما نماز جمعه در آن خوانده نمی‌شد. با به خلافت رسیدن متقی در سال ۳۲۹ هجری، وی دستور داد منبری را به آنجا بیاورند، سپس خطیبی هاشمی برای آن معین کرد و امر کرد تا در آنجا برای مردم نماز جمعه را اقامه کند و بدین ترتیب این مسجد به مساجد جامع بغداد افزوده شد.<sup>۳</sup>

**۵- جامع ام جعفر:** این مسجد در منطقه قطیعه در شرق بغداد قرار داشت که در سال ۳۷۹ هجری توسط ابو احمد موسوی توسعه یافت و با اجازه الطائع لله به مساجد جامع بغداد افزوده شد.<sup>۴</sup>

**۶- جامع حربیه:** این مسجد در زمان خلافت مطیع و در منطقه‌ی حربیه بغداد ساخته شد، اما خلیفه اجازه‌ی اقامه نماز جمعه را در آنجا نداد. این امر همچنان ادامه داشت تا این‌که در سال ۳۸۳ هجری القادر بالله اجازه داد، منبری در آن قرار دهند و امامی برایش مشخص کرد تا نماز جمعه در آن برگزار شود.<sup>۵</sup>

---

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱، صص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ گی، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۳۳.

<sup>۲</sup> - معجم البلدان، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۳.

<sup>۳</sup> - تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

<sup>۴</sup> - همان، ج ۱، ص ۱۲۴.

<sup>۵</sup> - همان، ج ۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

**Abstract:**

Oration and pulpit had an important role at Abbasid era. Furthermore, mention the name of Caliph at a city or village represented the formality of Caliph there, and oration was the symbol of formality of political power. Besides pulpit which was lectured on was the place of declaration of formal policy of Caliphate system.

The orators of cities and large villages were chosen by caliph directly or indirectly in this era and the government appointed or deposed them. Always the orators orated in accord with the policy and invigoration of caliphate system and the caliphs protected the orators since they moved in this way. Also, the cultural policy of caliphate system was declared the people by the pulpits. The orators tried to make the legitimacy of Abbasid caliphate system a base in the mind of people by declaration and emphasis on them, and represented the illegitimacy of any movement against this system.

They attempted to introduce the confirmed beliefs and political views, the only correct view at the Islamic society by advertising these policies and prevented the creation and improvement of different thought identifications.

Therefore a deep relation was created between oration and political power from one side and pulpit and policies from the other side.

Because of this relation the Abbasids looked at oration and pulpit as an effective connective media and invigorated its functions for their benefits.

This thesis describes the relationship of oration\_ power, and pulpit\_ policies in its era (۱۳۲\_۶۵۶ l. h) and analyzes the functions of oration and pulpit for Abbasid caliphate system.

**Keywords:** oration, pulpit, political power, cultural policy, Abbasid caliphate.



**The explanation of relation of sermon and power pulpit  
and politics in the period of abbasis caliphate(750-1258 AD)**

Dissertation Submitted in Partial Fulfillment of the  
Requirements for the Degree of Doctor of Philosophy ( Ph.D) in  
history

Islamic history Department of  
Humanities Faculty of  
Tarbiat Modares University

By:

Sayyed Mohammad Sheikh Ahmadi

Supervisor:

Dr. Sadegh Aenevand

September 2010